

خاطر استقامت
مصدق



خاطرات و تألمات دکتر محمد مصدق

بقلم

دکتر محمد مصدق

مشمول برد و کتاب

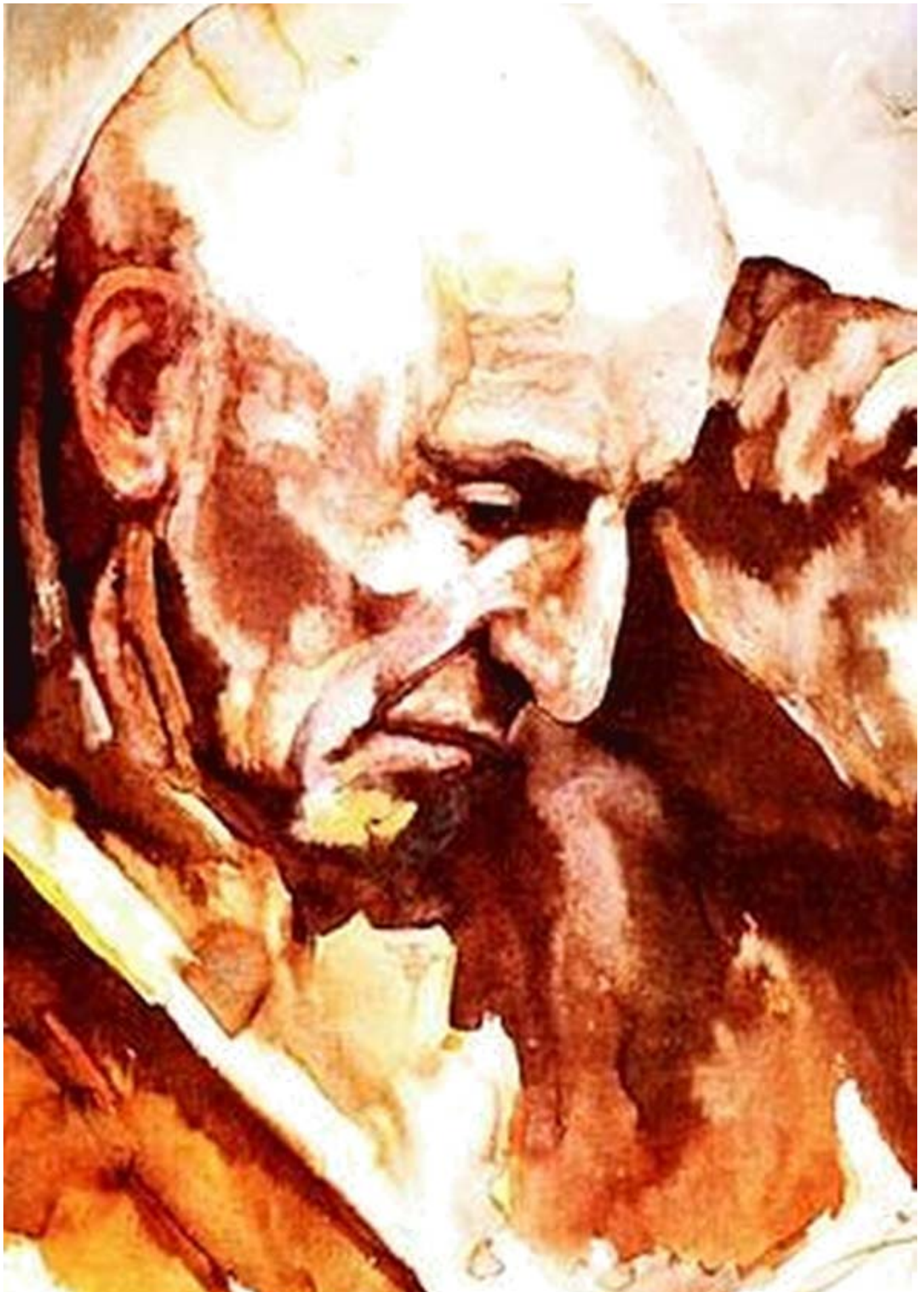
«شرح مختصری از زندگی و خاطراتم»

و

«مختصری از تاریخ ملی شدن صنعت نفت در ایران»

با مقدمه دکتر غلامحسین مصدق

به کوشش ایرج افشار





۱۳۴۲
مهر عزیز آذر محسن صدق دگره
احمد ابراهیم
دکتر ۱۳۴۲

<http://chebayadkard.com/>

<http://chebayadkard.com/>

خاطرات و تألمات دکتر محمد مصدق

بقلم دکتر محمد مصدق

چاپ، چاپ پنجم

●

انتشارات محمد علی علمی

●

چاپ، چاپخانه مهارت

تیراژ/۴۰۰ نسخه

مرکز بخش در تهران و شهرستانها: انتشارات علمی، خیابان انقلاب، مقابل در
بزرگ دانشگاه تهران، شماره ۱۳۵۸، تلفن ۶۶۰۶۶۷

فهرست مندرجات

یادداشت دکتر غلامحسین مصدق
توضیح درباره کتاب و چگونگی چاپ آن: ایرج افشار

کتاب اول شرح مختصری از زندگی و خاطراتم

۲۱	مقدمه
۲۷	فصل اول — تشکیلات مملکت در رژیم قدیم
۳۲	فصل دوم — در تشکیلات وزرات مالیه
۳۸	فصل سوم — در تنظیم کتابچه های دستورالعمل
۴۶	فصل چهارم — اختلاس در رژیم قدیم
۵۲	فصل پنجم — ورود من بخدمت دولت و تحصیلاتم در ایران
۵۸	فصل ششم — انتخاب من از اصفهان برای وکالت مجلس
۶۲	فصل هفتم — عضویت من در مجمع انسانیت
۶۵	فصل هشتم — مسافرت من بقصد تحصیل
۶۸	فصل نهم — تحصیلاتم در پاریس
۷۲	فصل دهم — مراجعتم از اروپا
۷۵	فصل یازدهم — سفر دوم من باروپا
۷۷	فصل دوازدهم — تحصیلات من در سوئیس
۷۹	فصل سیزدهم — تألیف نزد کتبا و کارآموزی در دادگستری نوشانل
۸۲	فصل چهارم — اشتغال من در ایران پس از خاتمه تحصیل
۸۶	فصل پانزدهم — عضویت من در حزب اعتدال

<http://chebayadkard.com/>

- فصل شانزدهم - عضویت من در کمیسیون تطبیق حوالجات ۸۸
- فصل هفدهم - چهارده ماه در معاونت وزارت مالیه ۹۶
- فصل هجدهم - عضویت من در جمعیت دموکرات ضد تشکیلی ۱۱۱
- فصل نوزدهم - سفر سوم من بارو پا و مراجعتم از طریق بوشهر به ایران ۱۱۵
- فصل بیستم - انتصابم بایالت فارس ۱۲۱
- فصل بیست و یکم - تصدی من در وزارت مالیه ۱۳۹
- فصل بیست و دوم - انتصاب من بایالت آذربایجان ۱۴۲
- فصل بیست و سوم - مراجعتم از تبریز و انتخابم بریاست انجمن فرعی انتخابات محله دولت ۱۵۸
- فصل بیست و چهارم - انتصاب من بوزارت امور خارجه ۱۶۲

کتاب دوم

مختصری از تاریخ ملی شدن صنعت نفت در ایران

- مقدمه ۱۷۱
- بخش اول: تصدی مقام نخست وزیری
- فصل اول - وقایعی که سبب شد من کار قبول کنم ۱۷۷
- فصل دوم - علل سقوط دولت من ۱۸۱
- (۱) رل هندرسن ۱۸۵
- (۲) فرمایشات شاهنشاه ۱۸۷
- فصل سوم - تألمات و تأسفات ۱۹۸
- ضمیمه - پیام رادیوئی ۱۷ فروردین ۱۳۳۲ ۲۰۹
- بخش دوم: لایحه دیوان عالی کشور
- فصل اول: کارهای دولت من ۲۲۷
- کلیات ۲۵۷
- قسمت اول: از نظر سیاسی ۲۳۳
- قسمت دوم: از نظر مالی ۲۳۵
- قسمت سوم: از نظر اقتصادی ۲۳۶

- ۲۳۷ — قسمت چهارم: از نظر اجتماعی
- ۲۳۸ — استفاده از اختیارات
- ۲۴۱ فصل دوم — مبارزه‌ی دولت انگلیس در مراجع بین‌المللی
- ۲۴۵ فصل سوم — مبارزه‌ی سیاست خارجی از طریق مجلس
- ۲۴۵ — کلیات
- ۲۴۶ — قسمت اول: مبارزه‌ی سیاست خارجی در مجلس شانزدهم
- ۲۵۰ — قسمت دوم: مبارزه‌ی سیاست خارجی در مجلس هفدهم
- ۲۵۶ فصل چهارم — مبارزه‌ی سیاست خارجی از طریق دربار
- ۲۵۶ — کلیات
- ۲۵۶ — (۱) راجع بانتخابات
- ۲۵۸ — (۲) راجع بامتناد بعضی از اصول متمم قانون اساسی
- ۲۶۲ قسمت اول: غائله روزنه اسفند
- ۲۶۷ قسمت دوم: کودتای ۲۵ و ۲۸ مرداد
- ۲۷۴ فصل پنجم — انتقاد از کارهای دولت من
- ۲۷۴ قسمت اول: از ناحیه‌ی دربار شاهنشاهی
- ۲۸۴ قسمت دوم: از طریق مجلس و جرائد
- ۲۹۲ نتیجه

ضمائم لایحه الحاقی

- ۲۹۹ ۱ — نامه ۱۹ تیر ۱۳۳۴ دکتر محمد مصدق به دیوان عالی کشور
- ۳۰۰ ۲ — نامه ۱۵ مرداد ۱۳۳۴ دکتر محمد مصدق به دیوان عالی کشور
- ۳۰۲ ۳ — نامه ۱۷ مرداد ۱۳۳۴ دیوان عالی کشور به دکتر محمد مصدق
- ۳۰۲ ۴ — نامه ۱۹ مرداد ۱۳۳۴ دکتر محمد مصدق بریاست دیوان عالی کشور (علی هیئت)
- ۳۰۴ ۵ — نامه ۲۲ مهر ۱۳۳۴ دکتر محمد مصدق بریاست دیوان عالی کشور
- ۳۰۷ ۶ — نامه ۲۱ بهمن ۱۳۳۴ دکتر محمد مصدق بریاست دیوان عالی کشور
- ۳۱۲ ۷ — نامه ۲۰ اسفند ۱۳۳۴ دکتر محمد مصدق بریاست دیوان عالی کشور
- ۳۱۴ ۸ — نامه ۲۰ فروردین ۱۳۳۵ دکتر محمد مصدق بریاست دیوان عالی کشور
- ۳۱۷ ۹ — نامه ۲۲ فروردین ۱۳۲۵ دادستان آرتش بدکتر محمد مصدق
- ۳۱۸ ۱۰ — نامه ۲۵ فروردین ۱۳۳۵ دادستان آرتش به دکتر محمد مصدق

- ۱۱- نامه ۱۷ اردیبهشت ۱۳۳۵ دکتر محمد مصدق بوزیر دادگستری (جمال اخوی) ۳۱۹
- ۱۲- نامه ۲۷ خرداد ۱۳۳۵ دکتر محمد مصدق به وزیر دادگستری (گلشانیان) ۳۲۰
- ۱۳- نامه ۲۷ خرداد ۱۳۳۵ دکتر محمد مصدق به سرپرست دیوان عالی کشور (رضا تجدد) ۳۲۳
- ۱۴- نامه ۲ تیر ۱۳۳۵ دادستان آرتش به دکتر محمد مصدق ۳۲۳
- ۱۵- رونوشت نامه دادگاه عالی انتظامی ۳۲۳
- ۱۶- نامه ۵ تیر ۱۳۳۵ دکتر محمد مصدق به دیوان عالی کشور ۳۲۴
- ۱۷- نامه ۶ تیر ۱۳۳۵ دکتر محمد مصدق به دیوان عالی کشور ۳۲۵
- ۱۸- نامه ۱۲ تیر ۱۳۳۵ دیوان عالی کشور (رضا تجدد) به دکتر محمد مصدق ۳۲۵
- ۱۹- نامه ۱۹ تیر ۱۳۳۵ وزیر دادگستری (عباسقلی گلشانیان) به دکتر محمد مصدق ۳۲۶
- ۲۰- نامه ۱۹ تیر دکتر محمد مصدق به دادستان آرتش ۳۲۶
- ۲۱- نامه ۳۱ تیر ۱۳۳۵ دکتر محمد مصدق به دادستان آرتش ۳۲۷
- ۲۲- نامه ۲ مرداد ۱۳۳۵ دادستان آرتش به دکتر محمد مصدق ۳۲۸
- ۲۳- نامه ۷ مرداد ۱۳۳۵ دکتر محمد مصدق به دادستان آرتش ۳۳۰

بخش سوم: عرض جواب بفرمایشات اعلیحضرت همایون شاعنشاء

- مقدمه ۳۳۳
- از فصل سوم کتاب مأموریت برای وطنم ۳۳۷
- عرض جواب (شماره ۱) ۳۳۷
- از فصل چهارم کتاب مأموریت برای وطنم ۳۳۸
- عرض جواب (شماره ۲) ۳۳۸
- از فصل پنجم کتاب مأموریت برای وطنم ۳۳۹
- عرض جواب (شماره های ۳-۳۸) ۳۳۹
- از فصل ششم کتاب مأموریت برای وطنم ۳۸۳
- عرض جواب (شماره های ۳۹-۴۳) ۳۸۳
- از فصل هفتم کتاب مأموریت برای وطنم ۳۸۸
- عرض جواب (شماره ۴۴) ۳۸۸
- از فصل دوازدهم کتاب مأموریت برای وطنم ۳۸۹
- عرض جواب (شماره های ۴۵-۴۸) ۳۸۹

۳۹۲	از فصل سیزدهم کتاب مأموریت برای وطنم عرض جواب (شماره ۴۹)
۳۹۳	ضمیمه نامه استوکس به اتلی نخست وزیر انگلیس
۴۰۱	فهرست سالشماری کتاب
۴۰۵	فهرست اعلام

به نام پروردگار

مرحوم پدرم در دی ماه سال ۱۳۴۰ یک نسخه از سواد کتابی را که اینک خواننده گرامی در دست دارد به من و نسخه ای دیگر را به برادرم مهندس احمد مصدق سپرد. برادر عزیزم در دی ماه ۱۳۶۴ درگذشت و با ما نماند تا انتشار این اوراق را ببیند. خداوند او را غریق رحمت بیکران خویش گرداند.

مقصود پدرم آن بود هنگامی که امکان چاپ یادداشتها پیدا شود آنها را به چاپ برسانیم و آخرین نوشته هائی را که او در نهایت سوز و عشق ایراندوستی در گوشه انزوا و تنهایی زندان و تبعید برای آگاهی و بیداری هموطنان عزیز خود و نسلهای آینده یادداشت کرده بود به ملت ایران تقدیم نماییم.

خوانندگان گرامی می دانند در زمان حیات پدرم و پس از وفات او که در ۱۴ اسفند ۱۳۴۵ روی داد امکان آنکه چنین کتابی در ایران چاپ بشود نبود و کسی مجاز نبود در کتاب و روزنامه نامی از او بیاورد. ناچار این اوراق را این سو و آن سوی نگاهبانی می کردیم که از میان نرود.

پدرم دو چیز را بیشتر از هر چیز دوست می داشت: یکی مملکت ایران بود و دیگری مادرش. من که بمناسبت پزشک بودن منظمأ مراقب حال ناسازگار و بیماریهای او بودم و مخصوصاً در دوران فعالیتهای سیاسی او در مجلس چهاردهم بیعد و سپس در ایام نخست وزیری همه روز عیادتش را واجب می دانستم، بیش از دیگران با حالات روحی و تألمات درونی او آشنایی داشتم و از لطافات و صدماتی که در زندگانی می یافت مطلع میشدم.

در دو سفر لاهه و نیویورک که برای دفاع از حقوق ایران با امید وافر ولی با نگرانی از لحاظ بروز توطئه ها و حوادث چنان مسافرت دشوار و پرمسئولیت را در پیش گرفت همراهش بودم و همه جا ناظر و شاهد آنکه با چه وسواس و بیتابی و با چه شوق و عشق در نگاهبانی حیثیت و حفظ حقوق از دست رفته ایران می کوشید و روز و شب بدان می اندیشید و آرامی و آسایش را برخویش دشوار ساخته بود.

<http://chehavadkard.com/>

به یادم است پس از ورود به لاهه، چون اوراق و اسناد مربوط به مدافعه را به پروفیسور رولن (وکیل بلژیکی مدافع ایران که شادروان حسین نواب سفیر ایران در هلند او را یافته بود. نواب از مردان وطنپرست بود که در آنجا صادقانه به پدرم کمک می کرد) سپرد در یک نگرانی عمیق فرو رفت زیرا همه اوراق و اسناد از دست او به در رفته بود و به دست مردی افتاده بود اجنبی و آن شخص برای تنظیم لایحه آنها را با خود از کشور هلند به محل سکناي خود (بروکسل) برده بود تا پس از دو سه روز باز گردانند. شب هنگام پدرم به خواب نمی رفت، و چون هر دو در یک اتاق خوابیده بودیم پرسیدم «پاپا چرا نمی خوابید؟» گفت اگر حریف بوسایلی که دارد اسناد ما را از چنگ رولن به در آورد و ما را بی اسلحه کند تکلیف چه خواهد بود؟ من به اودل می دادم و می گفتم به دل خود بد میاورید. چنین اتفاقی نمی افتد و این شخص مورد اطمینان است. اما آرام نمی گرفت. در همین سفر بود که به من می گفت اگر خدای نکرده رو سیاه به ایران بازگردم خود را از میان می برم! من در زندگی از این گونه نظرها و سخنها ازو بسیار شنیده ام و از تمام حرکات و افکار او همیشه روح وطن پرستی و خدمتگزاری احساس کرده ام.

در طول مدتی که در زندان زرهی و سپس در محدوده احمدآباد مجبور به اقامت بود چون حشر و نثری نداشت روحاً از زندگی مقید رنج می برد. برای ما هم بیش از هفته ای یکبار فرصت دیدار معین نشده بود. پدرم در تبعید احمدآباد بود که مادرم از دست رفت و تالمی تازه بر غمهای درونی دیگر «پاپا» افزوده شد. او که حقیقه از درگذشت مادرم ملول شده بود در غالب نامه هایی که به تعزیت دهندگان خود می نوشت یادآور می شد که از این زندگی به تنگ آمده است و می خواهد از رنج و صدمه آن خلاص شود.

در حبس و تبعید کسی که دل به دل او بدهد نبود. ناچار، در اطاق با تنهایی خویش می زیست. در احمدآباد گاهی در باغ و مزرعه گردش می کرد و باز به گوشه عزلت اجباری که پیش از شهریور ۲۰ هم بدان خو کرده بود، می آرکید. مقصود آن است که در سراسر دوران حبس و تبعید که به خالص عشق وطن و خدمتگزاری بدان برایش پیش آمد رنج بسیار برد.

۰۰۰

مقداری از ایام محبس زرهی و احمدآباد را چنانکه خود در مقدمه یادداشتهایش متذکر شده است به نگارش گوشه هایی از خاطرات زندگی خواندنیش پرداخت و همین اوراقی است که امیدوارم انتشار آنها برای دوستان وطن یادگاری ارزنده و برای مورخان بیغرض و نکته سنج آینده مأخذ و مدرک تحقیق باشد.

پدرم درین نوشته ها کوشیده است از کسی بد نگوید و احترام هر شخص بحد

شایستگی او محفوظ بماند. ولی در مواردی که اعمال اشخاص را مبین و مخالف منافع مملکت و مصالح عمومی میدانست از انتقاد خودداری نکرده و با زبان مؤدب سیاسی عقیده خود را بیان کرده است. همچنین خودداری نکرده است از اینکه زحمات و افکار دیگران را بنمایاند و هر کار را به آن کسی که باید منسوب سازد کما اینکه از مرحوم دکتر حسین قاطمی به مناسبت آنکه پیشنهاد دهنده فکر ملی شدن نفت بود یاد کرده است. مرحوم دکتر حسین قاطمی درین راه رنج بسیار برد و عاقبت هم جان خود را در نهایت سختی از دست داد.

پدرم نسبت به اغلب همکاران خود احترام داشت و مخصوصاً می گفت که وزرایش افرادی تحصیل کرده و از نیکان و دلسوزان کشورند. پروردگار بزرگ را سپاس می گزارم که توفیق عنایت فرمود و زمانه سازگار آمد تا بالاخره این یادداشتها آنچنانکه دستور و امید پدرم بود به چاپ برسد. امیدوارم روان پدرم رحمه الله علیه، ازین که منظورش عملی شده است شاد گردد.

در پایان باید بگویم که زحمت چاپ شدن این اوراق را دوست دیرینه ام ایرج افشار برعهده گرفت و کوشش او موجب تشکرست.

اول اسفندماه ۱۳۶۴

دکتر غلامحسین مصدق

یادداشت

کتابی که در دست خواننده گرامی است نوشته‌هایی است ارزشمند از دکتر محمد مصدق و مرکب از دو کتاب که در روزهای زندان لشکر دوه زرهی و سکونت مقید و اجباری در احمدآباد نوشته و از خویش به یادگار گذاشته است و به عنوان یک سند تاریخی چاپ می‌شود:

کتاب اول

کتاب نخستین که بدان «شرح مختصری از زندگی و خاطرات» نام داده و در بیست و چهار فصل نگارش یافته، سرگذشت دوران جوانی و روزگاران تحصیل او و سپس تصدی چند مقام دولتی را دربر دارد و در آن کوشیده است حوادث مهم دوران زندگی خویش را تا پایان ایام تصدی وزارت امور خارجه در سال ۱۳۰۲ شمسی بنویسد. ناگفته نگذاریم که مطالب مندرج در فصلهای اول تا چهارم این کتاب از نظر اینکه مشتمل بر اطلاعات دقیق و کم شنیده از وضع عصری تشکیلات پیشین کشور و مخصوصاً روش اداره دفتراهای استیفا در عصر ناصری و مفتری (که او خود مدت دوازده سال در آن منصب کار کرده و در آن رشته ورزیدگی یافته بوده است) اهمیتی خاص برای پژوهندگان تاریخی خواهد داشت. قسمتهای دیگر هم از اهمیت برخوردارست بملاحظه آنکه جویندگان زندگی مصدق بطور جسته گریخته از حسب حال او در روزگار جوانی اطلاعاتی می‌توانستند حاصل کنند و طبعاً برای نگارش سرگذشت او به چنین مدرک متقن و مسلمی احتیاج بود.

همانطور که مصدق در مقدمه این بخش یادآور شده است مهمترین وقایع ناشی از فعالیتهای سیاسی او در سائهای پس از ۱۳۰۱ تا ۱۳۲۵ در کتابهای «دکتر مصدق و نطقهای تاریخی او در دوره پنجم و ششم تقنینیه» (۱) و «سیاست موزانه منفی در مجلس

(۱) گردآوری آقای حسین مکی، چاپ اول ۱۳۲۴، چاپ دوم ۱۳۵۸، چاپ سوم ترمیم

چهاردهم» (۱) ضبط است. جریانهای بعد از آن (دوره پانزدهم بعد) هم در اغلب تاریخهای مربوط به نفت و وقایعنامه ها و خاطرات رجال بازگو شده است. درباره دوره های جوانی و منصب استیفای او کتابهای طرائق الحقائق و منتخب التواریخ اشاراتی دارند و آنها را در کتاب «مصدق و مسائل حقوق و سیاست، مجموعه نه مقاله و رساله از دکتر محمد مصدق» که در سال ۱۳۵۸ توسط انتشارات زمینه منتشر کردم و کتاب «تقریرات مصدق در زندان درباره حوادث زندگی خویش، یادداشت شده به اهتمام سرهنگ جلیل بزرگمهر» که در سال ۱۳۵۹ به چاپ رسانیدم آورده ام. علاقه مندان بدانجا مراجعه کنند. در این اواخر هم به نوشته افضل الملک در کتاب افضل التواریخ ذیل حوادث سال ۱۳۱۴ قمری برخوردیم که آن را در مجله آینده (صفحه ۵۵۷ سال یازدهم) نقل کردم و تجدید نقل آن مناسب است. *

انتشارات جاویدان ۱۳۶۳.

(۱) نگارش مرحوم حسین کی استوان مدیر روزنامه مظفر در دو جلد ۱۳۲۷-۱۳۲۹ (چاپ تهران). او از معتقدین واقعی دکتر محمد مصدق بود.

ه «میرزا محمدخان مصدق السلطنه مستوفی اول دیوان اعلی ولد مرحوم میرزا هدایت الله وزیر دفتر که با حدائق سن به اعلی مراتب تجربه و کفایت رسیده و دارای فضل و سواد و هوش و مشارالیه بالبنان است در جمادی الآخرین سال خدمت محاسبه و استیفای مملکت خراسان به او واگذار شد... میرزا محمدخان مصدق السلطنه را امروز از طرف شغل مستوفی و محاسب خراسان گویند لکن رتبه و حسب و نسب و استعداد و هوش و فضل و حمادانی و عاملی این طفل یکشبه که ره صد ساله می رود بالاتر از استیفاء اول و محاسب بودن ایالات و ولایات است. هر شخص قابل و لایقی می تواند خود را با بضاعت مالی به استیفاء و محاسبه نویسی ولایتی برساند لکن مشارالیه مرتب دیگر دارند که بر عظم ایشان می افزاید. پدرش مرحوم میرزا هدایت الله وزیر دفتر است و مادرش سرکار علیّه عالیّه نجم السلطنه خواهر نواب علیّه عالیّه حضرت علیا دامت شوکتها است که بانوی حرمخانه جلال عظمی می باشند که از دختران مرحوم فیروز میرزای نصره الدوله هستند. خود این جوان بیست و پنج ساله از اهل هوش و فضل و بقدری آداب دان و قاعده پرداز است که هیچ مزیدی بر آن منصور نیست. گفتار و رفتار و پذیرایی و احترامات در حق مردمش بطوری است که خود او از منانت و بزرگی خارج نمی شود ولی بدون تزویر و ریا کمال خفص جناح و ادب را در باره مردمان بجا می آورد. شاید در عالم تابینی خود به چند نفر از وزرای مائیه و رؤسای دفتر خیلی بی اعتنائی کرده و احتشام به خرج داده است لکن در مقابل سایر مردم نهایت مرتبه انسانیت و خوش خلقی و تواضع را فطره لاجنه سرمشق خود قرار داده است. چنین شخصی که در سن شباب این طیر جنوه گری کند باید از آیات بزرگ گردد.» (صفحه ۸۲ و ۸۳ چاپ شده توسط منصوره اتحادیه و سرویس سعدوندیان) مصدق در ۱۳۱۴ دوازده ساله بوده و اشاره افضل الملک به بیست و پنج سالگی مصدق ظاهراً الحاق بعدی است.

ضمناً گفته شود مرحوم مصدق در زندان قسمتهایی از مطالب و حکایات زندگی خویش را برای آقای جلیل بزرگمهر که سمت وکالت تسخیری او را داشت و مجاز به ملاقات بود می‌گفت و آقای بزرگمهر پس از خروج از زندان آنها را یادداشت میکرد. آقای جلیل بزرگمهر آن خلاصه و شمه‌ای را که یادداشت و سالها با دشواری نگاهبانی کرده بود در سال ۱۳۵۸ به من لطف کرد و من توانستم پس از تحریر و تنظیم به نام «تقریرات مصدق در زندان» به چاپ برسانم. از آن دوست عزیز سپاسگزارم. خوانندگان و پژوهندگان، در استفاده از آن و استناد بدان از ملاحظه همان مطلب در کتاب حاضر غفلت نخواهند فرمود.

موقعی که «تقریرات مصدق در زندان» چاپ می‌شد چون جمعی شنیده بودند که مرحوم مصدق یادداشتهایی نوشته و در یکی از بانکهای سوئیس به امانت گذارده است و افرادی چند از مرحوم مهندس احمد مصدق آن را می‌خواستند ولی موقع انتشار آن نرسیده بود بنابراین مرحوم مهندس در مقدمه تقریرات نوشتم: «بارها گفته‌اند و در جراید نوشته‌اند که مرحوم مصدق یادداشتهایی دارد که در سوئیس به امانت گذارده شده و تا زمانی که مصدق معین کرده است چاپ نخواهد شد. ولی دوست عزیز جناب آقای مهندس احمد مصدق فرمودند چنین مطلبی درست نیست.»

کتاب دوم

نام آن بطوری که خود در چهار جا یادداشت کرده «مختصری از تاریخ ملی شدن صنعت نفت در ایران» و مرکب است از سه بخش:

بخش اول مشروح‌ای است با عنوان «تصدی مقام نخست‌وزیری» در ۳۴ صفحه.

بخش دوم لایحه دیوان عالی کشور است در ۹۰ صفحه متن و ۵۵ صفحه مدارک ضمیمه.

درباره لایحه دیوان عالی کشور این توضیح ضرورت دارد که مصدق پس از محکومیت در دادگاه تجدیدنظر فرجام خواست و لایحه‌ای تنظیم کرد و به دیوان عالی کشور داد و منتظر بود او را به آنجا بخوانند تا بتواند هم از خود دفاع کند و هم مطالبی را که امکان اعلامش در جراید ازو سلب شده بود از راه اظهار در آن مرجع بپراکند و به اطلاع عموم برساند و چون دیوان عالی کشور مصدق را نخواستند تا اظهارات دفاعی خود را بیان کند ناچار مطالبی را که منظور نظرش بود در لایحه‌ای که می‌خوانید گنجانید و آن را

چنانکه در صفحاتی چند از لایحه نوشته است لایحه الحاقی خواند. بنابراین لویحی که مصدق به دیوان کشور عرضه کرد دو تا است. لایحه اصلی یا فرجامی آن است که خود رو نوشت فصل سوم آن را در اختیار وکلای خویش (مرحوم حسن صدر و آقای علی شهیدزاده) گذارد و مرحوم حسن صدر متن آن قسمت را که بخط مرحوم مصدق است در کتابی به نام «دفاع دکتر مصدق از نفت در زندان زرهی» (تهران: ۱۳۵۷) به چاپ رسانید. لایحه فرجامی مذکور در سه فصل است:

فصل اول: عزل نخست وزیر از وظایف مجلس شورای منی و مجلس سناست، فصل دوم دادگاه نظامی برای محاکمهی نخست وزیر صالح نیست، فصل سوم دفاع از دولت دکتر مصدق. فصل سوم این که در کتاب مذکور به طبع رسیده بالغ بر ۲۹ صفحه است.^۵

بخش سوم «عرض جواب به فرمایشات اعلیحضرت همایون شاهنشاه» نام دارد و ۸۳ صفحه می باشد و آن عبارت است از پاسخ به آن قسمت از مطالب کتاب «مأموریت برای وطنم» که ذکر مصدق در آنها شده است. و حق هر کسی است که از خود دفاع کند. نکته ای را که در اینجا نباید فراموش کرد این است که زبان مصدق در نگارش و گزارش و سخنگویی (حضور و غیابی) همیشه و نسبت به همه کس مؤدب و متین است و به هنگام جوابگویی و دفاع، حتی حمله و انتقاد، نسبت به اشخاص و مناصب خواه عالی و دانی عناوین و القاب و اصطلاحات رسمی و متعارف زمان را بکار می برد. مصدق در سراسر این دو کتاب چنین روشی را پیش گرفته ولی عقیده خویش را بی پرده پوشی و مجامله پسندی در تلو آنگونه عبارات مؤدبانه مندرج ساخته است.

در مقدمه کتاب اول مصرحاً یادآوری می کند: «حتی المقدور سعی کرده ام بدی از کسی نام نبرم تا موجب یأس بازماندگان نیکوکار را فراهم نسازم.» چون مطالب بخشهای مختلف این دو کتاب در مواقع مختلف و به منظورهای خاص نوشته شده است گاهی تکرار مطلب و خاطره در آن به چشم می آید. شاید اگر خود آن را به چاپ می رسانید سظوری را اصلاح و حذف می کرد ولی چنین کار برای دیگری نامقدور و دور از امانت داری است. نوشته هر کسی را که از قدیم بازمانده است بهمان صورتی که هست باید چاپ کرد.

^۵ آقای جلیل بزرگمهر وکیل تسخیری دکتر مصدق در دو دادگاه بدوی و تجدیدنظر. متن مطالب دادگاه بدوی را به چاپ رسانید، درد و جلد (تهران، ۱۳۶۳) و در صدمست که از آن دادگاه تجدیدنظر و دیوان کشور را هم به چاپ برساند.

شاید خود او متوجه تکرار خاطره و تجدید مطلب بوده است ولی از لحاظ تأثیرگذاری در خواننده و تلقین مطالب خاص مورد نظر تکرار و تجدید را ضروری می دانسته است و هریک را در جای خود نیکو و لازم.

مصدق این نوشته ها را در سه نسخه تهیه کرده بود. یک نسخه را نزد خود نگاه داشته بود و دو نسخه از آن را که با ورق کپه تهیه کرده بود به پسران خویش (مهندس احمد و دکتر غلامحسین مصدق) سپرده بود و در نامه مورخ دی ۱۳۴۰ با خطاب «فرزند عزیزم دکتر غلامحسین مصدق» متذکر شده بود «یک واحد از یادداشت های خود را به شرح ذیل به شما می سپارم که در یکی از بانک های سوئیس بگذارید تا چنانچه نسخه دیگر آن که جزو نوشتجاتم است بواسطه غارت یا حریق خانه در احمدآباد از بین برود و موانعی هم برای طبع نباشد... بطبع برسانید...» پس از آن بتدریج بعضی اصلاحات در هریک کرده که گاه در یکی هست و در دیگری نیست و بالعکس.

نام کتاب

مصدق به هریک از دو کتاب خود نامی خاص داده است. چون آن دو نام مفصل بود و در صورت جمع شدن دو نام تسمیه کتاب دشوار می شد نام خاطرات و تألمات را که جزء اولش برگرفته از نام کتاب اول و جزء دومش برگرفته از عنوان فصل سوم از بخش اول کتاب دوم است اختیار کردم و مورد پذیرش دوست عزیزم آقای دکتر غلامحسین مصدق واقع شد.

آقای دکتر غلامحسین مصدق کپیهای موجود را که در حال حاضر عبارت بود از:

- دو نسخه از کتاب اول
- یک نسخه از بخش اول کتاب دوم
- دو نسخه از بخش دوم کتاب دوم
- یک نسخه از اسناد ضمیمه بخش دوم کتاب دوم
- یک نسخه از بخش سوم کتاب دوم

به من دادند تا پس از مطابقه و آماده سازی به چاپ برسانم. مصدق خوشخط و واضح نویس است ولی چون چند بار در متن اصلاحاتی کرده و از یکی به دیگری نقل کرده است به ناچار خط خوردگیهایی در متن ها پیدا شده و گاه به خطوط ریز بی نقطه عبارتی به میان سطور افزوده است. درین موارد گاه اشکالاتی در خواندن متن پیش می آید. بطور کلی ناخوانده ای در متن باقی نمانده و اگر چند کلمه در متن نا نوشته مانده است

امیدست در چاپهای دیگر تکمیل شود.

مصدق در مورد مناصب دوره‌های قدیم (مانند رئیس الوزراء، عدلیه، مالیه) اصطلاحات رایج کنونی و معادل‌های مرسوم جدید را که برای همگان دریافتنی است بکار برده است. سلیقه او بهمان صورت محفوظ نگاه داشته شد. قطعاً قصدش بر آن بوده است که خواندن کتاب برای نسل‌های آینده که از اصطلاحات قدیم مهجور می‌شوند آسانتر باشد.

مصدق در مواضعی که از دوره‌های پیشین یاد می‌کند سنوات را به هجری شمسی تبدیل کرده است. قطعاً بملاحظه آنکه آیندگان تواریخ را با سال شمسی خواهند سنجید و طبعاً با در دست داشتن سال شمسی زودتر به فاصله زمانی گذشته با روزگار خود دست می‌یابند.

برای اینکه خوانندگان از طرز چاپ این کتاب و روشی که در آماده‌سازی چاپ شده است آگاهی داشته باشند توضیحات لازم در صفحه ۳۹۸ آمده است.^۵

ایرج افشار

اسفندماه ۱۳۶۴

۵ چند تن از علاقه‌مندان پس از خواندن کتاب چند نادرستی چاپی را که در چاپ نخستین روی داده است یادآوری کردند. بدین مناسبت از آقایان دکتر شمس‌الدین امیرعلانی، عبدالله انوار، دکتر محمدابراهیم باستانی پاریزی، کرامت رعنا حسینی و عبدالکریم طباطبائی سپاسگزاری می‌شود.

مهرماه ۱۳۶۵-۱.۱.

کتاب اول

شرح مختصری از زندگی و خاطراتم

مقدمه

کسانی که زندان مجرد را دیده و با آن سرکار داشته اند میدانند که در این مکان آن هم بیک محکوم بی گناه و بی تقصیر چقدر بد و سخت میگذرد. در روزهای اول زندان آنقدر خسته و ناتوان بودم که هیچ چیز جز یک استراحت کامل چاره‌ی دردم را نمیکرد: مبارزه‌ی انتخاباتی دوره ۱۶ تقنینیه - مبارزه‌ی با شرکت نفت انگلیس و ایران - کارهای کمیسیون نفت در مجلس شانزدهم - قبول مسئولیت اداره‌ی مملکت - دفاع در شورای امنیت و دیوان بین المللی دادگستری - مخالفت‌های مغرضانه‌ی داخلی - غائله نه اسفند و اشتهار پیش آمد غائله‌های دیگر تمام سبب شده بود که با نگرانی بسیاری از هر پیش آمد ناگوار انجام وظیفه کنم. کار زیاد و توأم با نگرانی هم هر کسی را خصوصاً من که حال خوشی نداشتم و ضعیف بودم از پای در میآورد.

از استراحتم چیزی نگذشت که موضوع دادگاه پیش آمد و تمام اوقاتم برای جواب کیفرخواست و مطالبی که در دو دادگاه بدوی و تجدید نظر نظامی ایراد کرده‌ام گذشت و روزی که دادگاه اعلام رأی نمود و مرا به سه سال حبس مجرد محکوم کرد تنها نه شخص خودم بلکه دستور دهندگان صدور رأی هم باور نمیکردند که من از این زندان جان سلامت بدر برم.

کارم که در این دو دادگاه خاتمه یافت و لایحه فرجامی خود را هم بدیوان کشور دادم دیگر نمیدانستم بچه کاری دست بزنم که مرا مشغول کند. البته هر محکوم خصوصاً محکوم بحبس مجرد میخواهد برای خود اشتغالی فراهم کند تا از شدت آثار این زندگی بکاهد ولی انجام هر کار گذشته از اینکه با حال ضعیف و ناتوانی از من ساخته نیست احتیاج بمدرک هم داشت که تهیه آن در زندان برایم میسر نبود.

در این فکر بودم که خود را بچه کار مشغول کنم که از بعضی هموطنان پیامی رسید که خاطرات خود را برشته‌ی تحریر درآورم که این کار نه مشکل بود نه محتاج بمدرک. مشکل نبود چونکه خاطرات از منته‌ی گذشته برای سیاست روز ضرر نداشت. مدرک نمیخواست از این جهت که بیش از خاطراتم نمیخواستم چیزی اظهار کنم و چون

اندیشه‌های هر کس بستگی بامور و مشاغل دارد که آنها را عهده‌دار بوده است ضمن شرح مختصری از تشکیلات روز مشاغل و خاطرات خود را نیز بیان میکنم تا هموطنان عزیز نه فقط از اندیشه‌های من بلکه از مشاغل هم که قبل از مشروطه و بعد از آن عهده‌دار بوده‌ام و معرف اوضاع رژیم قدیم و جدید است بی اطلاع نمانند.

مندرجات این وجیزه که به «شرح مختصر از زندگی و خاطراتم» نامیده شده متعلق است به دوره از زندگی من بدین قرار:

فصل یک تا هفت مربوط به ده ساله است که قبل از مشروطه متصدی استیفای خراسان و حسابداری آن ایالت یا آن استان بوده‌ام.

از هشتم تا سیزدهم مربوط بسالهایی است که بعد از مشروطه در اروپا تحصیل کرده‌ام و فصول بعد تعلق بامور و مشاغل دارد که بعد از خاتمه تحصیلاتم در ایران عهده‌دار آنها شده‌ام.

از اسفند ۱۳۰۲ که بنماینده‌گی مردم ایران در مجلس پنجم و ششم انجام وظیفه نموده‌ام بسیاری از خاطراتم را در نطقهایی که در این دو مجلس ایراد شده گفته‌ام و در یک جلد منتشر گردیده است. (۱)

از دوره هفتم به بعد یعنی از سال ۱۳۰۷ که دیکتاتوری پاوج قدرت رسید تا شهریور ۱۳۲۰ که افول کرد چون عمرم بعزلت و انزوا گذشت آن هم در یک دهی دور از شهر، جز حزن و غصه چیزی نداشتم که اظهار کنم و چنانچه خاطراتی هم بوده در نطقهایی که در مجلس چهاردهم ایراد شده است گفته‌ام. (۲)

از مبارزه‌ای که در انتخابات دوره پانزدهم تقنیه بعمل آمد و توفیق حاصل نشد و همچنین مبارزه‌ی انتخابات دوره‌ی شانزدهم تقنیه که برای چهارمین مرتبه بنماینده‌گی مردم طهران وارد مجلس شدم و در رأس دولت قرار گرفتم خاطراتم منتشر نشده و در زندان هم وسایلی نیست که منتشر کنم، خصوصاً اینکه یادداشت‌ها و مدارک بسیاری داشتم که در کودتای ۲۸ مرداد و غارت خانه‌ام از بین رفته. با این حال هر جا که مقتضی بوده بمناسبت موضوع از خاطرات این ایام هم کم و بیش استفاده شده است.

در خاتمه خوانندگان عزیز را باین نکته توجه میدهم که از بیان تشکیلات قدیم مقصود تحسین از آن و یا انتقاد از تشکیلات جدید نیست بلکه نظر این است تشکیلات قدیم را شرح دهم تا بتوانند آنها را مقایسه کنند و به نیک و بد هر کدام پی ببرند و نیز توجه هموطنان عزیز را باین نکته جلب میکنم که حتی المقدور سعی کرده‌ام ببدی از کسی نام نبرم تا موجب یأس بازماندگان نیکوکار را فراهم نسازم.

(۱) «دکتر مصدق و نطقهای تاریخی او در دوره‌ی پنجم و ششم تقنیه»، گردآوری حسین مکی

(۲) «سیاست موازنه‌ی منفی در مجلس چهاردهم»، تألیف حسین کی استوان

شیخ محمدری دربرگیرنده طراکم

صلی یحیی -	صلی یحیی دربرگیرنده
۱ -	۱ -
۲ -	۲ -
۳ -	۳ -
۴ -	۴ -
۵ -	۵ -
۶ -	۶ -
۷ -	۷ -
۸ -	۸ -
۹ -	۹ -
۱۰ -	۱۰ -
۱۱ -	۱۱ -
۱۲ -	۱۲ -
۱۳ -	۱۳ -
۱۴ -	۱۴ -
۱۵ -	۱۵ -
۱۶ -	۱۶ -
۱۷ -	۱۷ -
۱۸ -	۱۸ -
۱۹ -	۱۹ -
۲۰ -	۲۰ -

<http://chebayadkard.com/>

شرح مختصر از زندگی و خاطراتم

مقدمه

<http://chebayadkard.com/>

کسانیکه زندان مجرد را دیده و با آن سرکار داشته اند میدانند
در این مکان آن هم بیک محکوم به گناه و به نصیر حقه و بدبخت میگذرد و در زندان
اول زندان آنقدر خسته و ابرآن بودم صریح چیز خراب اثر حجت کامل حادی
در دم را نیکرد : مازدی انشا بانه در رد ۱۶ نقیضه - مازدی با
شرکت نفت انگلیس و ایران - کاری کمترین نفت در مجلس شانزدهم -
قبل مسئولیت اداره ی ملک - دفاع در شورای امنیت در بیان من المل
دارگتری - مخالفت های معضای دافع - غایب نه انقدر دستهایش آه
غایب های دیگر تمام بلب شده بود و با گران بسیاری از پیش آمد ناگوار آگاه
و شیفه کم کار زیاد و تمام با گران تمام هر کس را خصوصاً من در حال خوشی
ضعیف بودم از رای در میآورد

از هر جنم چیزی نگذاشت و بر خنوع دار گاه پیش آمد تمام تمام
جواب کفر خراست و مطالبی در رد ۱۶ دادگاه بدوی و تجدید نظر نظامی
کرد ام گذشت در رد ۱۶ اعلام رای او در رد ۱۶ سال ۱۳۵۳ و ۱۳۵۴
تنها شیفه بودم که در زندان بودم و در رد ۱۶ سال ۱۳۵۳ و ۱۳۵۴

تشکیلات مملکت در رژیم قدیم

قبل از مشروطه چهار وزارت بود که بنقاط داخل و خارج از مملکت مأمور میفرستاد و کشور را اداره میکرد، بدین قرار: وزارت داخله — وزارت خارجه — وزارت جنگ و وزارت مالیه.

وزارت‌های دیگری هم وجود داشت که وابسته‌ی بعضی از آنها بودند از قبیل وزارت لشکر که وابسته‌ی وزارت جنگ بود و وزارت بقایا وابسته‌ی وزارت مالیه.

وزارت‌هایی هم که وابسته نبودند در ایالات و ولایات تشکیلاتی نداشتند و فقط در مرکز انجام وظیفه مینمودند از قبیل وزارت عدلیه که در مرکز شکایات مهم (۱) رسیدگی میکرد. ولی در ولایات رسیدگی بعموم شکایات از وظایف ولات و حکام بود و همچنین وزارت خالصه که از نظر اهمیت نان پایتخت نظم و نسق و بهره‌برداری از املاک خالصه طهران بعهده آن وزارت محول شده بود که شخص بصیر و مطلعی را در رأس آن میگذاشتند که املاک مزبور را اداره کند و غلات آنها را بانبار دولتی تحویل دهد و انبار هم با بودجه‌ای که در سال بیش از چند هزار تومان نبود اداره میشد و هر وقت که بهای غلات رو بترقی بود مقداری جنس بیهای کمتر از نرخ روز در میدان عرضه مینمود و از ترقی قیمت نان جلوگیری میکرد و کم اتفاق میافتاد که از کمی نان و یا بدی آن شکایت کنند.

اکنون وظایف مأمورین هر یک از وزارت‌های چهارگانه را در داخل و خارج کشور بطور اختصار شرح میدهم.

(۱) شکایت مهم از این جهت که حاکم طهران میتواند شکایات غیرمهم رسیدگی کند و

بآنها خاتمه دهد.

در وظایف مأمورین وزارت داخله

(۱) وصول مالیات اصلاً و فرعاً از وظایف ولات و حکام مستقل بود (۱) و اصل مالیاتی را میگفتند که بعد از ممیزی در جزو جمع هر محل برای یک صنف و یا یک ملک تعیین شده بود و فرع که بآن تفاوت عمل هم گفته میشد مالیاتی بود که بعد از ممیزی بواسطه ترقی قیمت اجناس و بتناسب قیمت جنس در هر محل اضافه از مالیات جزو جمعی از مودیان مالیاتی گرفته میشد که ولات و حکام مستقل موقع انتصاب خود آن را بعنوان پیشکش بخزانة دولت میپرداختند تا بعد که بمحل مأموریت خود بروند وصول کنند.

(۲) برقراری امنیت در شهرها بوسیله تشکیلات نظمیه و در خارج از شهر بواسطه قراسوران (امنیه).

(۳) رسیدگی بشکایات و تظلمات افراد و در صورت لزوم ارجاع متداعیین بمحضر شرع مرضی الطرفین و گرفتن $\frac{1}{4}$ مدعابه از محکوم چنانچه مدعابه نقد و یا معادل قیمت آن اگر جنس بود و گرفتن $\frac{1}{4}$ از محکوم له بشرح مذکور.

گرفتن ده یک از محکوم علیه و ده نیم از محکوم له سبب شده بود که ولات و حکام برای رسیدن بحق خود آنی در رسیدگی تأخیر نکنند و چنانچه رسیدگی بکار متداعیین در محاضر شرع قرار میگرفت تأکید کنند هر قدر زودتر نتیجه ی قضاوت خود را اعلام نمایند که بواسطه قطع و فصل سریع نه فقط محکوم له بلکه محکوم علیه هم کمتر اظهار عدم رضایت مینمود چونکه دعوا خاتمه مییافت و بکارهای دیگر میپرداخت و ضرری را که متوجه او شده بود از آن طریق جبران میکرد.

سال ۱۲۹۲ که تحصیلاتم در اروپا تمام شده بود بایران آمدم شادروان حاج سید اسدالله خارقانی یکی از فقهای معروف طهران که با من سابقه داشت بدیدنم آمد و صحبت از قانون موقت اصول محاکمات حقوقی که در نتیجه سعی و جدیت شادروان حسن پرنیا مشیرالدوله از تصویب کمیسیون قوانین عدلیه مجلس شورای ملی گذشته بود پیش آمد. فقیه مشهور نظریات مرا نسبت بقانون مزبور استفسار نمود و چون اولین قانونی بود که برای جریان کار دادگستری تصویب شده بود زبان بتعریف گشودم و خدمات پرنیا را تقدیر نمودم که با کمال عصبانیت گفت شما دیگر چرا!! سپس

(۱) تا زمانی که تقسیمات کشور بتصویب مجلس نرسیده بود کشور ایران بچهار ایالت آذربایجان — فارس — خراسان و کرمان و عده ای ولایت مستقل تقسیم میشد. ولایات مستقل آنهایی بودند که تابع هیچیک از ایالات چهارگانه نبودند.

اظهار نمود یکی از مقررات قانون این است که از عرضحال مدعی نسخه‌ای برای مدعا علیه میفرستند که از تاریخ وصول تا پانزده روز باظهارات مدعی جواب بدهد. در صورتیکه طرز سابق این بود که مدعا علیه از دعوای مدعی و آنچه در عرضحال نوشته شده بود اطلاع نداشت و از علت احضار در خود جلسه استحضار حاصل میکرد و در همان جلسه میبایست جواب دهد و چنانچه اسنادی هم داشت بعد ارائه کند. اکنون از شما سؤال میکنم به بیاناتی که مدعی علیه بدین طریق مینمود بیشتر معتقدید و آن را صحیح‌تر میدانید یا اینکه مدعا علیه برای ناحق کردن دعوا چند روز فکر کند، با یک وکیل زبردست شور نماید، یک کلاه قانونی بسازد و آن را بسر مدعی بگذارد که چون حاق مطلب همین بود که گفت و دادگستری هم بدون آن قانون معنا نداشت سکوت اختیار نمودم و جوابی باین سؤال ندادم.

راجع بانتخاب مأمورین دولت از ساکنین مرکز یا از اهل محل در آن وقت دو عقیده‌ی متضاد وجود داشت:

(۱) یکی این بود که مأموران ساکن طهران برای خرج سفر و تهیه مسکن و جا دچار مخارج فوق‌العاده میشوند و ناچارند که این قبیل مخارج و ضررهای ایام بیکاری را بمردم تحمیل کنند. در صورتیکه مأموران ساکن محل از این قبیل خرج‌ها ندارند و بعد از کناره‌جویی از کار هم چون در محل میمانند مجبورند که با مردم بهتر سلوک کنند و در تجربه هم نشان میداد ولایتی که امور را باشخاص متوقف در محل رجوع میکردند بهتر میتوانند از مردم جلب رضایت کنند. (۱)

(۲) عقیده دیگر اینکه انتخاب مأموران از اهل محل بواسطه سوابقشان با ساکنین محل سبب میشود که نتوانند تصمیماتی از روی بی‌غرضی اتخاذ کنند و در اجرای مقررات بی‌طرفانه رفتار نمایند و این همان عقیده‌ای است که قبل از مشروطه و بعد از آن در استخدام مستشاران خارجی بی‌تأثیر نبود.

گرچه علت استخدام مستشاران خارجی بواسطه بی‌اطلاعی ما از تشکیلات و مقررات ممالک غرب بود که میخواستیم این نقیصه را بوسیله استخدام آنان رفع کنیم ولی علل دیگری هم در استخدام آنها تأثیر داشت که یکی از آن عدم سابقه با اهل مملکت بود که میتوانند بدون ملاحظه از اشخاص مقررات را اجرا نمایند که این اصل در تمام موارد صدق نمیکرد و گاه دیده میشد بواسطه تلقین زبردستان تصمیماتی برخلاف بیطرفی اتخاذ کنند و یا اینکه طول اقامتشان سبب شود عده‌ای دوست و آشنا پیدا کنند و

(۱) یکی از علل پیشرفت کار خود من در ایالت فارس و آذربایجان این بود که از طهران کسی را نبردم و کارها را با اهل محل رجوع میکردم.

عدم سابقه را که یکی از محاسن آنان بود تر دست بدهند. علت دیگر استخدام خارجی که باید آن را علت غائی شمرد این بود که سیاست‌های خارجی بهتر می‌توانستند نظریات خود را بدست آنان بما تحمیل کنند و بهترین مثال قرارداد گمرکی ایران و روسیه بوسیله «نوز» بلژیکی وزیر کل گمرکات بود که در سال ۱۲۸۱ منعقد گردید و نیز دخالت مستشاران امریکائی بعد از کودتای ۱۲۹۹ که برای مدت پنج سال استخدام شدند ولی بتدریج که دولت دیکتاتوری باوج قدرت رسید و قرارداد آنها منقضی گردید از ایران رفتند و باز وقتی که متفقین بایران آمدند و دیکتاتوری از بین رفت استخدام آنان سرگرفت و در امور ما دخالت کردند.

در وظایف مأموران وزارت خارجه

(۱) در خارج از کشور — سفارتخانه‌ها و قونسولگریها بودند که نسبت باتباع ایران وظایف خود را انجام میدادند، همچنانکه اکنون این کار را میکنند.

(۲) در خود کشور — تا زمانی که رژیم کاپی‌تولاسیون از بین نرفته بود چنانچه یکی از اتباع خارجی مرتکب جرمی شده بود دولت متبوعه او مجرم را روانه مملکت خود مینمود که در آنجا محاکمه و مجازات شود. نسبت بدعاوی حقوقی نیز محاکم عادی ما صلاحیت نداشت و رسیدگی باین قبیل دعاوی در مرکز از وظایف اداره محاکمات وزارت خارجه و در خارج با کارگزاریها بود که از کارمندان همان وزارتخانه در بعضی از ولایات سرحدی تشکیل میگردد که با حضور نماینده دولت متبوعه مدعی یا مدعا علیه حل اختلاف کنند که بعد از الغای کاپی‌تولاسیون محاکمات وزارت خارجه و کارگزاریها که دادگاه استثنائی و فوق العاده بودند منحل شدند و رسیدگی بامور حقوقی و جزائی اتباع بیگانه در صلاحیت محاکم دادگستری قرار گرفت.

در وظایف مأموران وزارت جنگ

قبل از تصویب قانون نظام وظیفه دفاع از مملکت بمعده‌ی افواجی محول شده بود که از طریق «بونیه» تشکیل میشد و بونیه یک قاعده‌ی معلوم و معینی نداشت. باین معنا که بعضی از ولایات اصلاً فوج نمی‌داد. آنجائی هم که میداد باز در بعضی از بلوکات سرباز گرفته میشد و در برخی گرفته نمیشد و بین دهات هر بلوکی هم باز تبعیض در کار بود. باین طریق که از بعضی دهات عده‌ای زیاد میگرفتند و در برخی هیچ سرباز نمیگرفتند و صورت دهات سرباز بسته بمهر فوج در مرکز و در محل بود که هر وقت فوج

بخدمت احضار میشد مأموران سربازگیری بکدخدایان دهات اخطار مینمودند که سربازان خود را در محل معینی حاضر کنند. کدخدا هم اقدام خود را مینمود و آنها را بمحل مأموریت خود روانه میکرد.

پرداخت وجه سرباز از طرف مالک یا اهل محل نیز قاعده‌ی معلوم و معینی نداشت. بدو طلبان آنقدر میبایست بدهند که از عهده مخارج نانخوران و نفقه‌خواران خود برآیند. در بعضی از دهات مالک و اهل محل هر دو از عهده بر میآمدند و در نقاط دیگر این پرداخت بعهده‌ی زارعین و ساکنین بود که کدخدا از هر یک وجهی بتناسب پولی که سرباز میگرفت وصول میکرد.

یک وزارتت هم بوزارت جنگ بستگی داشت که آن وزارت لشکر و مرکب بود از یک وزیر و یک سر رشته‌دار کل و عده‌ای لشکرنویس که وظیفه هر کدام این بود که بودجه‌ی مخارج محلی فوج خود را در هر سال تنظیم کند و پس از تصدیق سر رشته‌دار کل وزیر لشکر آن را مهر کرده بوزارت مالیه بفرستد و در کتابچه دستورالعمل ایالات و ولایات مربوطه منظور نمایند. چونکه هر فوج یک بودجه‌ی محلی داشت که هر سال میگرفت و یک بودجه‌ی فوق‌العاده که فقط در زمان مأموریت پرداخته میشد، و باز وظیفه لشکرنویس این بود که وقتی فوج مأمور خدمت بود موقع پرداخت حقوق نظارت کند که صاحبان حقوق طبق مقررات بحقوق خود برسند.

و اما در خصوص تشکیلات وزارت مالیه و وظایف آن وزارت چون مفصل است در فصل آتی بیان خواهد شد.

در تشکیلات وزارت مالیه

قسمت اول - در تشکیلات مرکزی وزارت مالیه و وزارت بقایا

۱ تشکیلات مرکزی وزارت مالیه

(۱) - مستوفیان

مستوفیان کسانی بودند که طبق فرمان پادشاه حائز این مقام میشدند و این مقام بدو درجه تقسیم شده بود. استیفای درجه اول و درجه دوم و هریک از آنها معمولاً حقوقی داشت که در ایام کار و بیکاری از دولت میگرفت و چنانچه متصدی کاری هم بود رسوم معمول و متداول آن را از ارباب رجوع دریافت میکرد. مستوفی هر ایالت و ولایت مستقل بنام محل کارش نامیده میشد. مثلاً مستوفی آذربایجان یا کاشان و موظف بود چهار وظیفه را انجام دهد: تنظیم کتابچه دستورالعمل ولات و حکام مستقل - حاشیه نویسی قبوض صاحبان حقوق - حاشیه نویسی فرمان و تنظیم مذاصا حساب ولات و حکام مستقل که هر یک بطور اختصار بیان میشود.

الف - تنظیم کتابچه دستورالعمل ولات و حکام مستقل (۱)

مستوفی هر محل میبایست کتابچه دستورالعمل حوزه خود را تنظیم کند و در موعدی که هیچوقت از اوایل سال تجاوز نمیکرد تسلیم وزیر بقایا نماید.

ب- حاشیه نویسی قبوض ارباب حقوق

مستوفی هر محل مکلف بود مبلغ و مقدار حقوق کسانی را که در کتابچه محل او نوشته شده بود در حاشیه قبض آنها تصدیق کند تا بتوانند از والی یا حاکم محل مطالبه نمایند و در ازای این کار میتوانست معادل $\frac{2}{100}$ حقوق چنانچه نقد بود و $\frac{2}{100}$ قیمت جنس چنانچه جنس بود از صاحبان حقوق دریافت نماید.

ج- حاشیه نویسی فرمان

نظر باینکه هیچ حقوق یا اضافه حقوقی داده نمیشد مگر اینکه قبلاً محل آن تعیین شده باشد و محل حقوق جدید یا اضافه حقوق معمولاً ثلث متوفیات بود باین طریق که هر کس فوت مینمود اگر وارثی داشت یک ثلث از حقوق او و الاً تمام آن در اختیار دولت قرار میگرفت که بهرکس میخواست میداد. لذا مستوفی هر محل میبایست حقوق متوفا را که در کتابچه او بخرج آمده بود در حاشیه فرمان تصدیق کند و در ازای این کار معادل $\frac{1}{4}$ حقوقی که بوارث متوفا و یا بدیگران داده میشد بعنوان حق الزحمه و فقط برای یک مرتبه بخواهد.

د- تنظیم مفاسا حساب ولات و حکام مستقل

والی هر ایالت و حاکم هر ولایت مستقل بعد از انقضای هر سال میبایست حساب سنه مالی خود را بوزارت مالیه بدهند و کلیه اسناد خرج وجوهی که بر طبق کتابچه دستورالعمل و حوالجات وزیر خزانه پرداخته بودند بمستوفی محل تحویل نمایند که مفاسا حساب آنان را تنظیم کند و باین مفاسا هیشتی که وظیفه آن رسیدگی بمحاسبات بود و سر رشته دار کل در رأس آن قرار داشت رسیدگی مینمود و یکی از اعضای آن که مستوفی ضابط اسناد خرج بود اسناد خرج را میگرفت و در حضور سایرین باطل و آنها را ضبط مینمود. سپس وزیر مالیه و صدراعظم آن را مهر مینمودند و شاه توشیح میکرد.

مستوفی هر محل و همچنین وزیر مالیه و وزیر بقایا بتناسب اهمیت آن محل رسم الحسابی داشتند که والی یا حاکم محل موقع تحویل اسناد خرج میبایست تأدیه کند.

مذکور شد که حساب هر ایالت و ولایت مستقل در مرکز یک متصدی داشت که او را مستوفی آن محل میگفتند. ولی مستوفیان دیگری هم بودند که متصدی حساب ایالت

یا ولایتی نبودند و شغل هر کدام این بود که برات حقوق یکی از تشکیلات مرکزی و یا یکی از طبقاتی را (۱) که در کتابچه‌ی هیچیک از ایالات یا ولایات منظور نشده بود و خزانه در مرکز میپرداخت صادر کنند و رسوم خود را که وجهی معادل $\frac{1}{4}$ حقوق بود برای صدور برات و $\frac{1}{4}$ حقوق برای حاشیه نویسی فرمان از صاحبان حقوق دریافت نمایند.

(۲) - سر رشته داران

سر رشته دار کسی بود که برای انجام وظیفه بمستوفی کمک مینمود و هر مستوفی در صورت لزوم یک سر رشته دار و بتناسب کار چند نویسنده داشت و از رسوماتی که میگرفت حق الزحمه آنها را میپرداخت، خواه از دولت حقوقی داشتند یا نه.

(۳) - عزب دفتران

عزب دفتران کسانی بودند که کلیه قوانین و بروات را به ثبت دفاتر بعضی از مستوفیان میرساندند و رونوشتی از آنها بدفتر آنان میدادند که موقع لزوم از آن اتخاذ سند کنند و حق الزحمه خود را از صاحبان فرامین و بروات دریافت مینمودند. اسناد خرج حساب ولات و حکام را نیز مستوفی هر محل به عزب دفتر مورد اعتماد خود میداد که چنانچه نواقصی داشت مرتفع کند و در هئیت رسیدگی بمفاد صاحب حاضر شود و هر قلمی از اقلام که خوانده میشد سند خرج آن را تسلیم مستوفی ضابط اسناد خرج نموده و حق الزحمه خود را از رسم الحسابی که بمستوفی محل میرسید دریافت نماید.

(۴) - وزیر مالیه

تشکیلاتی که شرح داده شد زیر نظر وزیر مالیه و ظایف خود را انجام میداد باین طریق کتابچه دستور العمل ولات و حکام و مفاد حساب آنان و هر صاحب جمع دیگر فرامین برقراری حقوق و فروش املاک دولتی و هر قبیل فرمانی که در مالیه مملک تاثیر داشت و نیز بروات حقوق صاحبان حقوق را اول وزیر مالیه مهر مینمود، چنانچه رسومی داشت میگرفت سپس بمهر صدراعظم میرسید و شاه توشیح میکرد.

(۱) یکی از طبقات طبقه نسوان بود که برات نویسی آن را مستوفی سرکارات میگفتند.

II - وزیر بقایا

وزیر بقایا موظف بود کتابچه‌های دستورالعمل هر ایالت و ولایت مستقل را قبل از شروع هر سال از مستوفی محل بگیرد بوزیر مالیه تسلیم کند و نیز حساب هر والی یا حاکم مستقل و صاحبان جمع دیگر را با اسناد خرج مربوطه از آنان گرفته برای تنظیم مفصلاً حساب تحویل مستوفی مسؤول نماید که طبق مقررات بصدور مفصلاً حساب اقدام کند. در این صورت از دو حال خارج نبود اگر صاحب جمعی از دولت طلبکار بود خزانه میبایست آنچه طلبکار بود پردازد و چنانچه بده کار و یکی از شخصیت‌های مملکت بود وزیر بقایا نزد او میرفت داخل مذاکره میشد و بهر طریق که مقتضی بود آن را وصول مینمود، و الاً او را بخانه‌ی خود میخواست و مذاکره میکرد و در صورت مسامحه و اهمال عده‌ای فراش بخانه‌ی او میفرستاد. چنانچه بدین طریق نتیجه نمیداد مدیون را توقیف مینمود تا حساب خود را تصفیه کند. (۱)

قسمت دوم - در تشکیلات محلی مالیه

نظر باینکه یکی از وظایف والی و حاکم مستقل این بود مالیات‌ها را وصول کنند و مخارج مصوبه را طبق کتابچه‌ی دستورالعمل تأدیه نمایند انتصاب ولات و حکام مستقل معمولاً در حدود روزهای آخر و یا اول سال بعمل میآمد تا یک سنه مالی تمام دخیل در کار باشند و عزل و نصب بی موقع سبب نشود که در وصول مالیات و پرداخت مخارج بین مأمور معزول و مأمور منصوب تولید اختلاف کند.

یکی از خصایص آن دوره این بود که هر مالیاتی تا آخر سال وصول و هر مشکلی که پیش میآمد بوسیله جزو جمع حل میشد و مالیات دهنده میتواند صورت بدهی خود را در طهران از مستوفی محل بگیرد و برطبق آن حساب خود را تصفیه نماید. چنانچه ضرورت ایجاب مینمود والی یا حاکمی در عرض سال تغییر کند مأمور معزول میبایست صورتی از مأخوذی خود که حاکی از وصول قسمتی از مالیات بود بمأمور منصوب بدهد و متعهد شود اگر اختلافی در آن مشاهده شد رفع کند و از عهده برآید و پرداختی او هم چنانچه مربوط به مخارجی بود که در کتابچه منظور شده بود بخرج میآمد و

(۱) وسایل دیگری هم بود که مأمورین دولت و بعضی از طلبکاران قبل از اینکه بمقامات رسمی مراجعه کنند بکار میبردند تا مدیون برای حفظ آبروی خود وارد مذاکره شود و بهر طریق که ممکن بود دین خود را تصفیه نماید از قبیل اینکه مقابل خانه‌ی او کاه بریزند و دود کنند یا سگی را ببرند آنجا و چوب بزنند.

با او حساب میشد.

چنانچه متصدی امور مالی یکی از مستوفیان ساکن محل بود و حاکم جدید هم کار را کماکان بهمه‌ی او می‌گذاشت اشکال روی نمیداد و در صورت تغییر هم اگر اختلافی روی میداد چون متصدی در محل سکونت داشت بهسہولت رفع میشد و رفع اختلاف وقتی اشکال داشت که اهل محل نباشد و یا حاکم معزول از محل برود.

طرز وصول مالیات بقدری سهل و کم خرج بود که با جریان کار در تشکیلات فعلی قابل مقایسه نیست. فرض کنیم ولایتی شامل پنج بلوک و در هر بلوکی هم صد ملک مالیات بده بود. طبق جزو جمع متصدی مالیات پانصد قبض مالیاتی صادر مینمود و به پنج نفر متصدی وصول میداد که در مدت قلیلی وصول کنند و حق الزحمه خود را بگیرند. چنانچه اختلافی روی میداد که طبق جزو جمع حل نمیشد مثلاً ملکی بواسطه سیل و زلزله خراب شده بود و یا بواسطه ی بروز آفت محصولش از بین رفته بود قبوض را رد میکرد تا متصدی مالیات بهر طریق که امکان داشت رفع اختلاف کند و کم اتفاق می‌افتاد در آخر سال گفته شود مالیاتی وصول نشده و در حساب والی یا حاکم بعنوان شکست ولا وصول چیزی منظور نمایند.

این بود خلاصه‌ای از تشکیلات قدیم مالیه که بعد از مشروطیت بتقلید از ممالک غرب تشکیلاتی داده شد که متناسب با قدرت و استطاعت ما نبود ناخوش بودم از پاریس بطهران آمدم و برای رفع کسالت چند روز در افجه استراحت نمودم. مالک یکی از دهات مرا در مراجعت بناهار دعوت نمود و چند نفر را که مأمور دولت و در سفره بودند معرفی کرد. یکی از آنها مأمور مالیات نمک بود که بتقلید از انقلاب فرانسه این مالیات وضع شده بود و چون دخل و خرج نمیکرد از بین رفت.

نظر باینکه در رژیم قدیم دولت در بلوک لواسان جز یک حاکم بی جیره موجب مأموری نداشت این سؤال پیش آمد که آن عده مأمور از دولت حقوقی دارند یا نه و چنانچه دارند سر بچه مبلغ میزند که هرگاه اشتباه نکنم مبلغی را گفتند که از دو برابر مالیات تجاوز میکرد. در صورتیکه همان حاکم بی حقوق تمام وظایف آن عده را انجام میداد. مردم راضی [بودند] و صاحب ملک هم بجای یک نفر نمیبایست از چند نفر پذیرائی کند.

اوانس خان مساعد السلطنه که سالها از طرف دولت در خارج از کشور خدماتی را عهده دار بود. در دوره ششم تقنینه بنمایندگی ارامنه وارد مجلس شورای ملی شد. بود چنین حکایت مینمود که برای دادن وجهه ییکی از بانکهای لندن رقوم که عده زیادی آمدند وجهی دادند و رفتند. ولی من بانظار قبض رسید مدتی در بانک ماندم چون انتظارم

بطول کشید در صدد مطالبه برآمدم. گفتند نظر باینکه در انگلستان پرداخت ها غالباً بوسیله چک میشود و عده‌ی مراجعه کنندگان در بانکها زیادند چنانچه هرکس وجهی بیاورد و مدتی برای اخذ رسید بماند صدها هزار نفر در روز از کار بیکار میشوند که ضرر این بیکاری با انکار احتمالی یک صندوقدار قابل مقایسه نیست. دهندگان وجه بانتظار رسید نمی‌مانند و میروند بکارهای دیگر خود می‌رسند که طبق اصول میبایست بانکهای انگلیس عده‌ای نویسنده استخدام کنند تا هرکس پولی ببانک میدهد قبض رسید دریافت نماید و عده‌ای هم در بانک مدتی برای گرفتن رسید از کار بیکار شوند که چون مستلزم خرج زیاد و اتلاف وقت است از آن صرفنظر کرده‌اند.

آری تشکیلات وقتی مفید است که در نفع مردم و اجتماع تمام شود. اکنون با تشکیلات پر عرض و طول ما هیچ مالیات بده خوش حسابی هم نمی‌تواند از مالیه محل خود مقاصد حساب بگیرد. چه بیم دارند از اینکه باز بده کار باشد و دادن مقاصد سبب شود که حق دولت از بین برود.

هنوز از خاطرها نرفته‌ام که بین سالهای ۱۳۲۳ و ۱۳۲۴ اداره مالیه طهران صورتی از دیون عده‌ای از مالیات بده منتشر نمود که بعضی از آنها صدها هزار تومان بدهکار بودند و باین عنوان که مجهول‌المکانند مالیات دولت لا وصول مانده و از بین رفته بود.

در تنظیم کتابچه های دستورالعمل

در رژیم قدیم واژه‌ی بودجه مصطلح نبود و تنظیم بودجه در هر سال که بعد از مشروطه از ممالک غرب اقتباس شده است سابقه نداشت، چونکه عایدات و مخارج دولت ثابت بود و تغییر نمی‌کرد. فقط هر چند سال یکمرتبه صورتی بنام جمع و خرج کل مملکت تنظیم میشد تا معلوم شود بین عوائد و مخارج توازن هست یا نیست و در صورت انحراف چطور میتوان آن را برقرار کرد. اکنون هر یک از دو رکن جمع و خرج را که یکی مربوط بعوائد است در قسمت اول این فصل و دیگری که مربوط بمخارج است در قسمت دوم بیان مینمایم.

قسمت اول- در عوائد مملکت

در رژیم قدیم دو عایدات مهم (۱) بود که مملکت را اداره میکرد: یکی مالیات املاک مزروعی و دیگری عوائد گمرکی که نسبت بهر کدام توضیحاتی داده میشود.

الف- مالیات املاک مزروعی

مالیات املاک مزروعی مالیاتی بود ثابت تا ممیزی جدید تغییر نمی‌کرد. ممیزی هم در هر محل وقتی شروع میشد که مالیات آن محل با وضعیت روز تطبیق نکند و علت عدم مطابقت این بود که املاکی بعد از ممیزی آباد شده یا در نتیجه‌ی حوادث از بین رفته و یا بواسطه ترقی قیمت اجناس نرخ روز بانرخ زمان ممیزی تفاوتی فاحش کرده بود.

(۱) عایدات مهم از این جهت که عوائد دیگری هم از قبیل وجوه تعاون و ضرابخانه و تلگرافخانه و پستخانه و غیره وارد خزانه میشد که مجموعشان از صد هزار تومان تجاوز نمی‌کرد.

بطور معمول ملاک ممیزی عشرعایدات مالک بود که برای تعیین آن بدین طریق عمل میشد. وزیر مالیه یکی از مستوفیان مطلع و بصیر را مأمور ممیزی مینمود و او هم در مدت کوتاهی کار خود را بصلاح و صرفه دولت تمام میکرد، بصلاح و صرفه از این جهت که در هر ممیزی مبلغی نقد و مقداری جنس بر مالیات افزوده میشد و چنانچه مالیات املاکی کسر شده بود جهات و علل کسر را ممیز ذکر مینمود.

طرز کار این بود که در محل از کدخدا و زارعین راجع بآب و خاک و بذرو محصول ملک تحقیقات کند و آنچه میگفتند یادداشت نماید و کمتر اتفاق میافتاد که مالکی با تحقیقات محلی موافقت نکند، چونکه تحقیقات محلی مسبق بهیچ سازشی نبود و این بود طرز ممیزی در سابق که با کمترین خرج و کوتاه‌ترین مدت خاتمه مییافت و مودیان مالیاتی از روی رضا و رغبت مالیات خود را میپرداختند. (۱)

مالیات هر محلی را که ممیز تعیین مینمود در یک عده اوراقی که بهریک فرد میگفتند ثبت مینمود و هر فرد در حدود ۱۴ سانتیم عرض و ۲۰ سانتیم طول داشت که در تمام محاسبات دولتی بکار میرفت و بمجموع افرادی که برای ممیزی یک محل تحریر و تنظیم شده بود «جزو جمع» میگفتند و آن را بنام همان محل میخواندند. من باب مثال جزو جمع اصفهان که در آن مالیات هر ملک معلوم و نسخ متعدد داشت که در محل و مرکز ضبط شده بود تا چنانچه اختلافی بین مالک و مأمور دولت روی دهد از آن استفاده کنند.

گرچه ملاک اخذ مالیات از املاک عشرعایدات مالک بود ولی چون این رویه

(۱) تابستان ۱۲۹۳ که بعد از اتمام تحصیلاتم بایران آمدم در رستم آباد شمیران باغ شادروان حسن پیرنیا مشیرالدوله یکی از کارشناسان بلژیکی مأمور ممیزی ورامین را دیدم که میگفت محصول یکی از دهات ورامین را که چهارسنگ آب و صدخروار زمین دارد ملاک و مأخذ محصول سایر املاک آن بلوک قرارداده‌ام و در صدم که آب و ملک آنها را هم معلوم کنم. سپس مالیاتی بتناسب محصول ملک نمونه Village Type برای هر کدام تعیین نمایم که موجب نهایت تعجب گردید، چونکه غیر از آب و خاک عوامل دیگری هم برای تولید محصول هست که نباید از نظر دور نمود و آن زمین حاصل خیز و زارع خوب و مالک بصیر است، چه بسیار املاکی که آب دارند ولی زمین حاصل خیز ندارند، زارع خوب دارند ولی مالک بصیر ندارند.

و نیز بین سالهای ۱۳۰۳ و ۱۳۰۶ که مستشاران امریکائی در کار مالیه ما دخالت داشتند در ظفر اوراق ممیزی از مالکین سؤالیهاش شده بود که میبایست جواب بدهند و یکی از آنها این بود که صیفی تخمی چند تخم عمل میکند که در مورد غلات این پرسش بجاست و هر مالک و زارعی میتواند محصول غله خود را با بذری که کاشته مقایسه کند و بگوید که چند تخم عمل کرده است ولی برای صیفی مورد نداشت، چه با خرید مغذاری تخم پیازمی تواند خروارها پیاز بردارند.

و مرسوم در جائی ثبت و ضبط نشده بود و همچنین معلوم نبود که مأخذ مالیات عایدات مطلق مالک است یا چیزی از آن بعنوان مخارج باید کسر نمود و در صورت اخیر چه مبلغ؟

سال ۱۳۰۰ که بوزارت مالیه منصوب شدم لایحه‌ای برای تعیین مالیات املاک مزروعی تهیه نموده بمجلس چهارم پیشنهاد کردم که در آن مأخذ مالیات $\frac{۱}{۲}$ عایدات مالکانه قرار گرفته بود و برای تعیین عایدات خالص نیز در نقاطی که زراعت از آب قنات مشروب میشود $\frac{۱}{۵}$ و نقاطی که از آب قنات ورود خانه هر دو مشروب میشود $\frac{۱}{۲}$ از کل عوائد مالکانه کسر کنند بقیه را مشمول مالیات قرار دهند. مدت اختیارات من هنوز خاتمه نیافته بود که در مجلس وضعیتی پیش آمد تا دولت نتواند بکار ادامه دهد و من از کار برکنار شوم.

مستشاران امریکائی که چندی بعد از تصدی من وارد کار شدند لایحه دیگری پیشنهاد نمودند که مفادش این بود: از کل محصول ملک قبل از اینکه بین مالک و زارع تقسیم شود $\frac{۳}{۵}$ ٪ بعنوان مالیات برداشت کنند که منطبق نداشت. کسانی که از امور فلاحتی مطلعند میدانند که زارع از محصول نفی نمیرد تا عوائدش مشمول مالیات بشود و سهمی که از محصول عاید او میشود آنقدر نیست که با اجرت کار و مخارج گاو و استهلاک آن برابری کند. بنابراین تحمیل مالیات بسهم زارع برخلاف اصل بود.

نظر باینکه نمایندگان ملاک نمیخواستند با آن موافقت کنند کمیسیون قوانین مالیه برای حل اختلاف از تقی زاده و سلیمان میرزا و من دعوت نمود که نظریات خود را اظهار کنیم. بایراد اساسی من راجع بمعافیت سهم زارع از مالیات توجهی نشد و مشاورین دیگر بهر جهتی از جهات با لایحه مستشاران امریکائی موافقت نمودند. سپس نظریات خود را در این باب که قانون چگونه اجرا شود اظهار نمودم و صحبت از این پیش آمد که تا آنوقت مسؤول پرداخت مالیات مالک ملک بود و دولت میتواند هر وقت او را تعقیب کند و طلب خود را از او بخواهد. ولی طبق این لایحه که کل محصول مشمول مالیات شود اگر محصول تقسیم شد و زارع بدهی خود را نپرداخت دولت چطور میتواند و چگونه باید زارع را برای طلب خود تعقیب نماید؟

در جواب این سؤال یکی از اعضای کمیسیون اظهار نمود دولت کدخدای محل را مأمور میکند که در رأس خرمن و قبل از اینکه زارعین سهم خود را ببرند مالیات را وصول کند و بعد صحبت از این پیش آمد که این کار در ازای حقوق میشود یا بدون حقوق. کدخدای بی سواد چطور میتواند از عهده انجام این وظیفه برآید و بر فرض داشتن سواد کار آنقدر زیاد است که باید تمام مدت برداشت وقت خود را صرف انجام این وظیفه کند و

حقوقی هم بگیرد که مخارج او را تکافو نماید و این کار سبب شود که در اغلب نقاط دولت بجای گرفتن مالیات مبلغی هم بپردازد و اما اینکه کدخدا این کار را بدون اخذ حقوق عهده نماید عملی نیست و هیچکس حاضر نمیشود کاری را بلاعوض انجام دهد که بی اختیار حکایتی بیاد آمد که آن را پدرم نقل میکرد و این بود.

سال ۱۲۵۰ که ناصرالدین شاه سفری بعبات نمود و پدرم جزو ملتزمین بود شاطر باشی شاه اختراعی کرده بود که آن را در معرض تماشای ملتزمین گذاشته بود. در آنوقت مرسوم این بود حبابی از شیشه موسوم بمردنگی روی چراغ بگذارند که باد آن را خاموش نکند. نظر باینکه حمل و نقل حبابی از شیشه خالی از خطر نبود شاطر باشی حبابی از مس تهیه کرده بود که در اسفار مورد استفاده قرار دهد.

پدرم میگفت حباب را با تشریفاتی که درخور این اختراع بود آوردند روی چراغ گذاردند. فضا تاریک شد. سپس دستور داد سوراخهایی در آن بکنند که روشنائی از آن خارج شود. این مرتبه که حباب را جای خود گذاشتند باد چراغ را خاموش کرد و مردنگی مسی نتوانست جایگزین مردنگی بلور بشود.

از کمیسیون مالیه بنا بوعده‌ی قبلی بخانه‌ی حاج امام جمعه خوئی رفتم و صحبت از این مذاکرات شد که گفت کلنل «ماکورماک» رئیس اداره‌ی عایدات که یک نظامی است اگر از امور مالی کشور خود مطلع باشد از امور مالی ایران بی اطلاع است و اعضای کمیسیون هم که مطلعند از راه ناچاری با لایحه‌ی او موافقت میکنند و بعضی از مشاورین هم در تمام مدت عمر حتی یک من جویاسب نداده اند. بنابراین از این جلسه بیش از این هم نمیبایست انتظار داشت.

خلاصه اینکه لایحه از تصویب کمیسیون و مجلس گذشت و چون قابل اجراء نبود مالکین کماکان مسؤول پرداخت مالیات شدند. ضرری هم نکردند چون که قبل از تصویب لایحه مالکین ۱۰٪ عایدات خود را بعنوان مالیات میپرداختند که بعد از تصویب قانون مالیات عوائد مالکانه بمأخذ ۳/۵٪ قرار گرفت و ۶/۵ بقیه را از بابت بدهی زارعین حساب کردند.

پس از چند سال باز روی این اصل که هر قدر تماس مأموران با دهات کم بشود باعث آسودگی مردم و بالتیجه املاک مزروعی آباد میشود قانونی از مجلس گذشت که بجای مالیات املاک مزروعی ۳/۵٪ از قیمت اجناس ورودی بشهر بعنوان مالیات گرفته شود که در آبادی املاک و بهبود حال زارعین اثری بسزا داشت. ولی چه حاصل که کار فساداخلاق بجائی رسید از این لمریق چیزی عاید دولت نگردد و مالیات سابق که عین جنس بود باز برقرار شود.

قبل از رژیم جدید تمام مخارج مملکت را مالیات املاک مزروعی تأمین میکرد و در اواخر عهد ناصری که یک خروار گندم بحد اکثر ۶ تومان ارزش داشت از این ممر در حدود ۱۲ کرویر تومان بدولت میرسید و اکنون که قیمت گندم از ۳۰ برابر هم متجاوز است باز در حدود همان مبلغ عاید دولت میشود و آنقدر نیست که $\frac{1}{3}$ مخارج دستگاه وصول خود را تأمین کند.

ب- عوائد گمرکات

در رژیم قدیم یگانه مالیات غیرمستقیم عوائد گمرکات بود که آن را بدون یک قاعده‌ی منظمی در مدخل بعضی از شهرهای معین از مال التجاره و ورودی می‌گرفتند. در عهد ناصری و در سال ۱۲۶۶ شمسی از این ممر که بمقاطع و گذار شده بود در حدود هشتصد هزار تومان عاید دولت میشد. بنابراین یکی از ارکان جمع و خرج کل مملکت همیشه ثابت بود و متصدیان امور میدانستند که در هر سال مالیات املاک مزروعی وصول میشود و عوائد گمرکی هم بدون هیچ کسر و نقصانی عاید دولت میگردد.

قسمت دوم- مخارج

راجع برکن دوم جمع و خرج مملکت که مخارج است نیز تنظیم یک بودجه کل در هر سال مورد احتیاج نبود چه بهیچیک از مستخدمین دولت حقوق مقامی داده نمیشد مگر بر رؤساء و صاحب منصبان افواج و مأموران وزارت خارجه و بعضی از مستخدمین دیگر. با این حال طبقات زیادی از علماء - وزراء - رجال - و نسوان از مالیه‌ی مملکت حقوق میگرفتند، خواه متصدی کار بودند خواه نبودند و برقراری حقوق در آن رژیم مسبوق بیکری از جهات ذیل بود:

الف - در ازای خدمات انجام شده - چنانچه کسی مصدر خدمتی شده بود که میبایست از او قدردانی شود اگر حقوقی از دولت داشت اضافه حقوق والا حقوق جدید باو داده میشد.

ب - بعنوان تخفیف مالیات که مبلغ آنها قلیل و تا ممیزی جدید بهر اسمی که در کتابچه نوشته شده بود تغییر میکرد و از بابت مالیات محسوب میگردد.

ج - قرابت با مقام سلطنت، نظر باینکه پادشاه خود را مالک مملکت میدانست و بعد از مرگ چیزی نداشت که از آن بارث ببرند باولاد پادشاه حقوقی داده میشد که در حیات و ممات پدر صرف معاش خود بکنند.

د - از جهت وراثت، چونکه دو ثلث حقوق متوفی اگر اولاد و عیال داشت بوزات او میرسید.

اخذ حقوق از مالیه ی ممنکت کسانی را که متصدی کار میشدند و رسوماتی برای انجام وظیفه داشتند از آن محروم نمیکرد.

راجع بمخارج وزارت جنگ کافی است که گفته شود در آن عصر وزارت جنگ دارای دو بودجه بود یکی ثابت و دیگری غیر ثابت: بودجه ی ثابت مربوط بحقوق محلی افواج بود که در ایام خدمت و مرخصی هر دو بصاحبان حقوق میرسید. باین طریق که رئیس هر فوج حقوق محلی فوج خود را از متصدی مالی محل میگرفت ولی پرداخت آن بصاحبان حقوق بسته بانصاف و مروت او بود. از حقوق صاحبمنصبان کمتر استفاده میشد تا از حقوق سربازان. چونکه طرز گرفتن سرباز روی اساس بونیچه و حقوق او کاملاً قابل استفاده بود.

بودجه غیر ثابت مربوط بایامی بود که فوج بخدمت احضار میشد و حقوق ایام خدمت نقداً و جنساً پرداخت میگردد. بطور خلاصه مستخدمین دولت که حقوق مقام میگرفتند رؤساء و صاحبمنصبان افواج و مأمورین وزارتخارج و بعضی مأمورین دیگر بودند که بودجه ی آنها ثابت بود و تا ضرورت اقتضا نمیکرد تغییر داده نمیشد. سایر مستخدمین رسومی داشتند که در ازای انجام وظیفه از ارباب رجوع مطالبه میکردند و یک اصل مهم و مفید این بود: بهیچکس حقوق داده نمیشد مگر اینکه قبلاً محل آن معلوم شود و هر وقت پای تعیین محل بمیان میآمد بهیچ وجدان سلیمی اجازه نمیداد از یک عده ناتوان مالیات بگیرند و بیک عده بیکار باین عنوان که مستخدم دولتنه پیردازند. (۱) حقوقات جدید از محل بیضرر داده میشد که معمولاً ثلث متوفیات بود. اگر متوفی عیال و اولاد داشت ثلث حقوق او و الاً تمام در اختیار دولت قرار میگرفت و بهرکس میخواست میداد.

اگر تنظیم بودجه در هر سال ضرورت نداشت برای هر ایالت و حکومت مستقل همه ساله صورت جمع و خرجی بنام کتابچه ی دستورالعمل تنظیم میشد که با بودجه اختلاف داشت. چه بودجه پیش بینی عوائد و مخارج است برای یک سنه ی مالی، در صورتیکه کتابچه دستورالعمل یک دستور قطعی بود که ولات و حکام میبایست در ظرف

(۱) در این عصر هم اگر متصدیان دفاتر اسناد رسمی از دولت حقوق میگرفتند ملاحظه میشد که برای هر کوچه در هر شهر و چند قریه در هر دهستان یک دفتر اسناد رسمی تشکیل شده بود وعده کارمندان دفاتر بده ها هزار نفر رسیده بود ولی اکنون که سردفتران حق العمل خود را از صاحبان کار میگیرند هم کار بموقع میگردد که هیچکس از تأخیر کار شاکی نیست و هم پیش از احتیاج دفاتر تشکیل نشده چونکه هیچ سردفتری نمی تواند متحمل مخارجی بشود که عایداتش آن را نکافو نکند.

یکسال بدان عمل کنند باین طریق که عوائد مذکوره‌ی در کتابچه را وصول نموده حقوق و مخارج منظوره را بدون کسر بصاحبان حقوق و متصدیان امور برسانند. چنانچه برای هر سال یک بودجه تنظیم نمیشد ولی هر چند سال یکبار خلاصه‌ای از جمع و خرج کل مملکت (۱) و یا صورت جمع و خرجی بتفصیل نوشته میشد و از تنظیم آن دو نظر داشتند یکی این بود که هر صنفی از مخارج را که در کتابچه‌های ایالات و ولایات متفرق شده بود در یک جا جمع کنند تا معلوم شود کل مخارج آن صنف سر بچه مبلغ میزند. من باب مثال حقوق محلی افواج را که در کتابچه‌های محل هر فوج نوشته شده بود تمام را یک جا بنویسند تا حقوق محلی افواج در تمام کشور معلوم شود و همچنین حقوق هر فردی که ممکن بود در کتابچه‌ی چند محل نوشته شده باشد در ذیل یک دفعه بیاورند تا بدانند حقوق او در سال بچه مبلغ بالغ میشود. (۲)

دیگر اینکه در صورت عدم توازن از روی مطالعه و تحقیق از مخارج بکاهند یا بر عوائد بیفزایند و بین عوائد و مخارج ایجاد توازن نمایند. این بود طرز تنظیم جمع و خرج کل در رژیم قدیم که هیچوقت خزانه کسر نداشت و همیشه یک توازنی برقرار بود و خدمتگزاران مملکت با اینکه از همه جا بی خبر بودند و معلومات دولت‌های خدمتگزار را هم نداشتند با سبک و سلیقه مخصوص بخود و ایمانشان ببقای مملکت توانستند وطن خود را طوری اداره کنند که چرخ‌ها کار خود را بکند و دست تکدی بیگانگان دراز نکنند. ولی مع التأسف در سالهای آخر عهد ناصری این توازن از بین رفت و تأدیه غرامت الفای امتیاز دخانیات بصاحب امتیاز وام گرفتن از بیگانگان را که در آن عصر در حکم ذنب لایغفر بود بما آموخت و سبب شد که در عهد سلطنت مظفری وامهائی برای اسفار فرنگ بگیرند و عوائد گمرکی را وثیقه‌ی پرداخت آن قرار دهند.

خلاصه اینکه در رژیم جدید تشکیلات سابق از بین رفت و حقوق در ازای مقام قرار گرفت و مقام هم بااحتیاجات مملکت محدود نشد و هرکس توانست خود را وارد

(۱) در خلاصه جمع و خرج سال ۱۲۶۶ (۱۳۰۴ قمری) کل عایدات مملکت در حدود نه کرویر و ۲۰۰ هزار تومان نقد و ۳۲۳ هزار خروار غله و ۱۲ هزار خروار شلتوک بود که بعد از وضع مخارج در حدود ۸۵ هزار تومان نقد و ۱۰۰ هزار خروار غله و ۶ هزار خروار شلتوک برای دولت میماند و این غیر از وجوهی بود که بعنوان پیشکش ولرد خزانه دولت میگردد.

(۲) عده‌ی زیادی از حقوق‌بگیران ساکن مرکز از این نظر که خزانه دچار بی پولی شود و در تأدیه‌ی حقوق آنان تأثیر کند حقوق خود را در کتابچه‌های دستورالعمل ایالات و ولایات مینوشتند و هر وقت هم که والی یا حاکم بدبدهی منصوب میشد برای اینکه دچار بدحسابی او نشوند از آن محل بجای دیگر تبدیل میکردند.

دستگاه دولت کرد، بطوریکه اکنون ۸۰٪ از کل بودجه عایدات بمصرف حقوق میرسد و هر قدر هم که بر عایدات اضافه شود بهمین طریق خرج میشود و چیزی بمصرف بهبود جامعه و رفاهیت مردم نمیرسد و چون ما در دوره تحویلیم نه اصول قدیم را رعایت میکنیم که هیچ خرجی تصویب نشود مگر اینکه قبلاً محل آن معلوم شود نه مجلسی از نمایندگان حقیقی ملت داریم که غیر از مصالح مملکت چیزی در نظر نگیرند، و معلوم نیست که این دوره تا چه وقت طول میکشد!!

اختلاس در رژیم قدیم

در رژیم قدیم اختلاس بمعنا و مفهوم امروز وجود نداشت و جهاتی هم بود که نمی توانست وجود پیدا کند و آن ایمان در مردم — نداشتن معلومات — نبودن وسایل و عدم احتیاج بود که مقتضی است راجع بهریک شمه ای بیان شود.

(۱) ایمان در مردم — با اینکه بعد از مشروطه هادیان افکار سعی بسیار کرده اند که هر فردی از افراد را با احترام حقوق دیگران و اطاعت از قانون هدایت کنند ولی آنطور که انتظار بود از عمل خود نتیجه ای نگرفته اند. در رژیم قدیم معتقدات دیگری بود که تا حدی مورد توجه جامعه قرار گرفته بود و یکی از آن معتقدات که در جریان زندگی تأثیر داشت این بود که هر کس نان و نمک کسی را میخورد بمال و بناموس و آنچه که مربوط بصاحب نان و نمک بود و باو تعلق داشت نمیبایست خیانت بکند. وزراء و مستخدمین دولت هم روی همین اصل که نان و نمک شاه را میخورند و شاه خود را مالک مملکت میدانست بمملکت خیانت نمیکردند و هر عملی برخلاف این اصل سبب میشد که حیثیات و اعتبارات خود را از دست بدهند.

(۲) نداشتن معلومات — همانطور که هموطنان بعلمت فقد معلومات نمیتوانستند کارهای بزرگی در نفع اجتماع صورت بدهند بضرر جامعه هم نمی توانستند مرتکب کار بزرگی بشوند و من باب مثال از معلومات و اطلاعات اقتصادی سوء استفاده کنند و جامعه را دچار ضرر و زیان عظیم نمایند.

مقارن یکی از ادوار پنجم یا ششم تقنینیه که دولت میخواست عده ای مستشار برای مؤسسات کشور یا فقط بانک ملی ایران از خارج استخدام کند رئیس یکی از کنسرسیوم های آلمانی موسوم به «بوسکس» را که سالها در ترکیه رئیس اداره ی دیون عمومی بود برای مطالعه در اوضاع ایران و اظهار عقیده راجع باستخدام مستشار از آلمان دعوت کرده بودند که من وکیل مجلس بودم بدیدنم آمد و خواهش نمود هر وقت از او بازدید

میکنم قبلاً خبر بدهم تا نسبت ببعضی از امور با هم تبادل نظر کنیم. آن روز فرارسید. بمحلی که اکنون بیمارستان شماره ۲ ارتش است و دولت از او پذیرائی میکرد رفتم و صحبت از بعضی قوانین ما که مطالعه کرده بود پیش آمد و از من توضیحاتی خواست که چون نسبت با استخدام مستشار از آلمان اظهار خوش بینی نکردم گفت تصور نمیکنم آنها بتوانند در ایران کار مهمی انجام دهند، چونکه با هر یک از هموطنان شما که مذاکره کرده‌ام گفته‌اند فساد اخلاق مانع است که آنها بتوانند در ایران توفیق حاصل کنند.

گفتم کسانی که این اظهارات را کرده‌اند از یک اقلیتی هستند که در ممالک غرب معلوماتی کسب کرده و بتمدن آنجا آشنا شده‌اند که از این حرف خود را گرفت و در هم رفت و گفت مگر ساکنین ممالک غرب فاسدند که هموطنان شما از ما درس فساد گرفته باشند.

گفتم اگر قبول کنیم در این مملکت عده‌ای فاسدند آن عده از کسانی هستند که از بالا رفتن سطح معلومات خود سوء استفاده میکنند

بوسکس گفت خواهش میکنم قدری توضیح بدهید تا بفهمم چرا بین بعضی از افراد اقلیت فساد هست و در اکثریت نیست.

گفتم شما در رأس یک کنسرسیوم هستید. البته راجع باقسام بیمه اطلاعات کافی دارید. تمنا میکنم بفرمائید برای کالائی که بمقصد ایران حمل میشود شرکت‌های بیمه نفع میبرند یا ضرر میدهند

گفت ضرر نمیکنند.

گفتم در این صورت چطور میتوان قبول نمود که ایرانیان بدون استثناء فاسد باشند چونکه در هر مملکت صالح و طالح هر دو هست و فساد اخلاق را بکشوری میتوان نسبت داد که اکثریت مردم در آن فاسد باشند. در صورتیکه اکثریت قریب باتفاق این مملکت صالحند. بوسکس گفت آیا میتوانید مثالی که مطلب را بهتر روشن کند بیاورید؟

گفتم بلی شما میدانید کالائی که از خارج بایران حمل میشود در بنادر این کشور بدست چه کسانی داده میشود؟

گفت در این باب اطلاعاتی ندارم.

گفتم این مال التجاره‌ها سپرده باشخاصی میشود که نه سواد دارند نه محل اقامت معلوم. اینها مردمانی هستند که هرکدام عده‌ای قاطر و شتر دارند و دریکی از بنادر کالائی برای حمل بمقصد معلوم میگیرند و چنانچه بقرص نانی محتاج شوند کوچکترین تجاوز نمیکنند تا آن را صحیح و سالم بدست گیرندگان بپارند.

چنانچه اکثریت مردم فاسد بود چطور میشد که بین این طبقه مردمانی باین

صفت درآیند!! و شرکت های بیمه کالانی را بمقصد ایران بیمه کنند و صدی صد ضرر ندهند!!!

آیا در آلمان میتوان مال التجاره ای را بکسی داد که نه صاحب سواد باشد نه معروف در محل؟

گفت تصدیق میکنم که حق با شماست.

گفتم این حرفها از کسانی تراوش کرده است که از معلومات خود بواسطه نبودن قانون و یا عدم اجرای آن سوء استفاده میکنند و این کار هم منحصر بایران نیست و در دوره ی تحول هر مملکتی سابقه دارد. آنوقت که در ممالک غرب مردم سواد نداشتند بقانون جعل و تزویر احتیاج نبود. مردم بی سواد انگشت خود را پای سند میزدند انکار نمی کردند. ولی به تدریج که سطح معلومات بالا رفت بقانون جعل و تزویر محتاج شدند و تا قانون تصویب و اجراء نشد از معلومات خود سوء استفاده میکردند.

بدین منوال است وضع مملکت ما که در دوره ی تحولیم و بعد از اینکه خاتمه یافت ما هم میتوانیم مثل شما زندگی کنیم و آن چیزی که موجب تضویر آن بشود یأس است که تمیایست آن را بخود راه دهیم.

(۳) - نبودن وسایل

از آنچه گذشت معلوم شد که در آن عصر مالیه ایران بچه صورت اداره میشد و جز عوائد گمرک که در مقاطعه بود مالیاتهای غیرمستقیم دیگر نبود که مأمورین وصول بتوانند از آنها سوء استفاده کنند. مالیاتهای مستقیم هم برطبق جزو جمع معلوم و تا ممیزی جدید بحال خود باقی بود و ابواب جمع ولات و حکام میشد که وصول کنند و بصاحبان حقوق بدهند و بمصرف مخارجی که تصویب شده بود برسانند. در این صورت راه هرگونه اختلاس مسدود بود و تأخیر در پرداخت سبب میشد که صاحبان حقوق و یا مأمورین دولت برای انجام اموری که بعهده ی آنان محول شده بود شکایت کنند و شکایات زیاد موجب برکناری متخلفین از کار بود.

(۴) - عدم احتیاج

زندگی بسیار ساده و سهل بود و جامعه دچار تجملات امروز نبود. زندگی محقر موجب اعتبار و افتخار بزرگترین تجار و زندگی ساده و بی تجمل دلیل بر صحت عمل رجال بود. کمتر کسی پای خود را از گلیمه دراز مینمود و بلندپروازی میکرد. خانه های رجال

با مساکن متوسط ناس فرق نداشت، با این فرق که نان در آنجا یافت میشد و عده‌ای متمتع میشدند و این عدم احتیاج سبب شده بود که هر کسی بتواند از کارهای ناشایست خودداری کند و نام نیک خود را دستخوش اغراض نامطلوب قرار ندهد.

در آن عصر یکی از مستوفیان بنام میرزا محمود معروف بصاحب‌دیوان و متصدی استیفای خراسان در کتابچه‌ی سال ۱۲۷۱ شمسی آن ایالت عملیاتی کرده بود که بزرگترین کار خلافتی بود که در مالیه مملکت شده و افکار جامعه را بخود جلب کرده بود و اکنون باید دید که آن کار خلاف در برابر سوء استفاده‌هایی که در این عصر از مالیه مملکت میشود چقدر برخلاف قانون [بود] و چه مبلغ بدولت خسارت رسیده بود.

مذکور شد که در آن رژیم یکی از اصول برای حفظ توازن جمع و خرج این بود که تا محلی پیدا نشود خرجی تصویب نگردد و روی این اصل همیشه بودجه‌ی مملکت موازنه داشت که برای حفظ این توازن میرزا محمود بیست هزار تومان با اسم تفاوت عمل و بدون اینکه محل آن را تعیین کند و همچنین از روی چه تناسب والی خراسان از مالیات دهندگان وصول نماید در کتابچه‌ی دستورالعمل آن سال جمع کرده بود و با اسم اشخاصی که حکم برقراری حقوق جدید یا اضافه حقوق داشتند مواجب بخرج نوشته بود.

صدور احکام در آن زمان مشکل نبود و برای ارضای اشخاص مورد توجه و یا پیشرفت کار صدراعظم چنین احکامی صادر مینمود و یک فورمولی هم همیشه بکار میرفت و آن قید از محل بی ضرر بود که تا محلی بدست نمی آمد نمیبایست بکسی حقوق داده شود و ضرری متوجه مالیه مملکت نگردد که غالباً این احکام بدون نتیجه در دست صاحبانش میماند.

وزیر دفتر طبق معمول کتابچه را تسلیم هیت رسیدگی نمود و گزارش هیت این بود که میرزا محمود بدون اینکه محل وصول تفاوت عمل را معلوم کند و همچنین تناسب مالیات بده هرکس را در نقاط جزء محل تعیین نماید بیست هزار تومان در کتابچه‌ی دستورالعمل با اسم تفاوت عمل جمع کرده و معادل آن با اسم اشخاصی حقوق بخرج نوشته است که چون برخلاف مقررات است از جمع و از خرج هر دو باید برگردد.

پدرم او را خواست و تأکید نمود کتابچه را اصلاح کند. میرزا محمود هم که تجهیزاتی کرده بود تا بتواند مبارزه کند و یکی از آن تجهیزات در خانه‌ی خود ما بود سری تکان داد و رفت که این کار معنای بسیار داشت.

چند ماه قبل از تنظیم کتابچه سه چلچراغ بلور و یک جعبه سازی که دو عروسک رقص داشت برای مادرم فرستاد که چون پدرم او را خوب میشناخت گفت اگر میدانستم این‌ها را از چه نظر فرستاده است بد نبود، که مادرم بی اختیار گفت خودت که از

هیچکس چیزی قبول نمیکنی این هدیه را هم که برای من آورده اند میخواهی رد کنی که چون پدرم از او ملاحظه داشت چیزی نگفت و کار بسکوت گذشت. ولی بعد که مادرم از اضافی رفت گفت خدا عاقبت ما را از این کار بخیر فرماید.

سپس میرزا محمود آمد و مرا خواست و پرسید از دولت چقدر حقوق داری که اگر اشتباه نکنم گفتم ۱۲۰ تومان و این همان حقوقی بود که بعد از فوت فیروز میرزا فرمانفرما پدر مادرم بمن رسیده بود که با طرز مخصوص بخود گفت حیف نیست تو پسر وزیر دفتر باشی و باین جزئی حقوق قناعت کنی، باشد که خودم آن را جبران نمایم و بعد از لاهی من همین سؤال را نمود که گفت هیچ. باو هم گفت امیدوارم که خودم جبران بیعرضگی تو را بکنم.

مستوفی خراسان باین قناعت ننمود و گفت از گیس سفیدی که میگویند طرف توجه آقا است بپرسند حقوقی دارد یا نه و میخواهد برای خود یا یکی از کسانش حقوقی برقرار شود که گفته بود نیکی و پرسش. اسم برادر او را هم که در کرمان بود و حقوقی نداشت نوشت و همچنین اسم خواجه ی سیاهی که در خدمت ما بود و میرزا محمود او را خوب میشناخت و میدانست که شخص مؤثری است یادداشت کرد و رفت.

گیس سفید که شخصی بود فهمیده و خوش صحبت شب در ضمن وقایع روز موضوع را برای پدرم نقل نمود که رنگ از صورتش پرید و گفت من میدانم میرزا محمود بی جهت برای ما ساز و نقاره نفرستاده است. تجهیزات مشابهی هم در خانه ی امین السلطان صدراعظم و انیس الدوله زن مورد توجه شاه کرده بود.

پس از مذاکرات و تأکیدی که پدرم برای اصلاح کتابچه نمود میرزا محمود بیکار نشست. بتمام کسانی که در خانه ی ما وعده ی حقوق داده بود پیام فرستاد که من وظیفه ی خود را انجام داده ام باقی مربوط بخود شماست که آنها هم با خود شور کردند و هر کدام در مقابل پدرم عکس العملی نشان دادند که شرح وقایع خانه ی ما در آن روزها از حوصله ی این اوراق خارج است و فقط کافی است که بگویم پدرم طوری گرفتار بایکوت تطمیع شدگان قرار گرفته بود که غالباً میگفت خدا مرگم بدهد از دست میرزا محمود خلاص شوم. ولی با تمام مشکلاتی که در خانه برای زندگی او فراهم شده بود کتابچه را مهر ننمود و میرزا محمود تجهیزات خود را در خانه ی امین السلطان و اندرون شاه بکار انداخت که صدراعظم از طرف شاه کتابچه را خواست. پدرم مهر نکرده فرستاد صدراعظم آن را مهر کرد و شاه توشیح نمود.

در آن سال میرزا فتحعلی خان شیرازی صاحب دیوان والی خراسان بود و چنانچه اشتباه نکنم شصت هزار تومان بخرانه داده بود که میبایست از تفاوت عمل مرسوم و معمول

جبران کند. نظر باینکه بیست هزار تومان جدید محل معینی نداشت نه میتوانست از کسی بگیرد نه بصاحبان حقوق چیزی بدهد. باین لحاظ از قبول کتابچه خودداری نمود و این وقایع مصادف بود با فوت پدرم که اول شهریور ۱۲۷۱ بمرض وبا در طهران فوت کرد و بعد نمیدانم چه صورتی پیش آمد که صاحب دیوان کتابچه را قبول نمود.

استیفای خراسان بهمین دلیل از میرزا محمود منتزع شد و میرزا فضل الله خان نوری یکی از منشیان مخصوص صدراعظم باین سمت منصوب گردید. میرزا محمود که بیچاره و بدبخت شده بود بصدر اعظم تظلم نمود و او هم که بعلو طبع و سخاوت معروف بود باغ کنت ملکی خود را که قسمتی از آن اکنون بیمارستان امیراعلم است و آنوقت در حدود بیست هزار متر مربع بود بلا عوض باو واگذار نمود.

ورود من بخدمت دولت و تحصیلاتم در ایران

قسمت اول - ورود من بخدمت دولت

بین رجال عهد ناصری حسنعلی خان گروسی امیرنظام مردی بود صاحب اراده و بنام که چند سال در تبریز سمت پیشکاری ولیعهد را داشت و برای پیشرفت کار خود از دو داماد ولیعهد و دو رقیب یعنی سلطان عبدالمجید میرزا عین الدوله و عبدالحسین میرزا نصرت الدوله دانی من استفاده میکرد که بواسطه فوت ناصرالدوله فرمانفرماوالی کرمان این رقابت از بین رفت. چه نصرت الدوله از حیث کار و لقب هر دو قائم مقام برادرشد. از تبریز بطهران آمد و بمقر مأموریت خود حرکت کرد.

امیرنظام از این نظر که اجرای دستور دولت در تبریز راجع بامتياز دخانیات در صلاح مملکت نبود از کار کناره نمود و در اواسط سال ۱۲۶۹ بطهران آمد. پدرم که از دوستان قدیم او بود بواسطه ی ناخوشی و کسالت نتوانست از او دیدن کند و مرا که آنوقت در حدود نه سال داشتم نزد او فرستاد. خاطر من است که امیر در حیاط نشسته بود و از واردین پذیرائی میکرد و بعد از اینکه از حال پدرم سؤال نمود کتاب حافظی را از صندوقدار خود خواست که آورد و برای من قالی گرفت که این غزل در آمد:

ای دل آن به که خراب از می گلگون باشی	بی زرو گنج بصد حشمت قارون باشی
در مقامی که صدارت بفقیران بخشند	چشم دارم که بجاه از همه افزون باشی
در ره خانه لیلای که خطر هاست بجان	شرط اول قدم آن است که مجنون باشی

که من از اول تا بآخر آن را خواندم. سپس لای کتاب کاغذی گذارد (۱) و آن را با عکسی از خود که زیر آن اسم مرا نوشت و امضاء کرد بمن یادگار داد و گفت این

(۱) سال ۱۲۸۸ که در پاریس تحصیل مینمودم چون احتیاج بوجه داشتم این کتاب را که بسیار خوش خط بود به ۷۵۰ فرانک فرانسه که آنوقت در حدود ۱۵۰ تومان بود فروختم.

غزل را برای آقا هم بخوان.

بعد از امیرنظام میرزا عبدالرحیم خان قائم مقام بسمت پیشکاری ایالت آذربایجان منصوب شد و در زمستان سال ۱۲۷۳ با ولیعهد بطهران آمد که آنوقت متجاوز از دو سال بود که پدرم فوت کرده بود و من در حدود دوازده سال داشتم و چون مادرم بعد از فوت پدر با میرزا حسین وزیر دفتر برادرم اختلاف پیدا کرد و نمیخواست در آن قسمت از خانه که پدر در حال حیات خود بمن داده بود بماند با میرزا فضل الله خان وکیل الملک منشی باشی ولیعهد پدرسناور والا تبار ازدواج نمود و مرا هم با خود به تبریز برد.

گرچه قائم مقام یکی از رجال خوشنام بود ولی از این نظر که مأموریت‌های او غالباً در خارج از کشور صورت گرفته بود و نسبت باوضاع و احوال داخلی اطلاعات کافی نداشت و فرمانفرما رقیب عین الدوله هم در تبریز نبود نتوانست مدت زیادی در کار بماند.

عین الدوله بحکومت ارومیه و خوی و سلماس منصوب شده بود که دفع الوقت میکرد و بمحل مأموریت نمیرفت، تا اینکه بعنوانی کمیابی نان خانه‌ی قائم مقام غارت شد و عین الدوله به پیشکاری آذربایجان منصوب گردید.

قائم مقام که باغهای وحش ممالک خارجه را دیده بود عشق مفروطی بطیور داشت که مرغهای او را سربریدند. یال و دم شیری را که از گنج ساخته شده بود شکستند که بعد خانه‌ی او با مر ولیعهد تعمیر شد و در آن استقرار یافت.

با جشمید میرزا ساعد نظام دانی مادرم که بدیدن او رفتم تیکه و پاره‌های یک کاسه‌ی چینی و قیمتی را نشان میداد و میگفت جانم اگر این کاسه را نمی شکستی بقال که بتو ماست میداد. شهرت داشت که صاحبخانه‌ای از سرقت اموال خود شکایت کرده بود و او بصاحب مال گفته بود «بالام گت ایت ساخلا» یعنی جانم برو سگ نگهدار.

• • •

تا اردی بهشت ۱۲۷۵ شمسی که ناصرالدین شاه بقتل رسید عین الدوله پیشکار آذربایجان بود و بعد با مظفرالدین شاه بطهران آمد و چون شاه از خدمات امین السلطان صدراعظم برای جلوگیری از هرج و مرج و حفظ امنیت رضایت داشت او را در مقام خود ابقاء نمود و عین الدوله را بحکومت بروجرد و لرستان و عربستان فرستاد. از ورود شاه بطهران مدتی نگذشت که فرمانفرما از کرمان بطهران آمد و چون رقیب سیاسی ار در طهران نبود با عده‌ای از هواخواهان خود در دربار موجبات عزل صدراعظم را فراهم نمود و بجای صدراعظم که آنوقت در رأس امور قرار میگرفت اداره مملکت بعهد چهار وزیر محول گشت بدین قرار:

علیقلی خان مخبرالدوله وزیر داخله - فرمانفرما وزیر جنگ - حاج شیخ محسن خان مشیرالدوله وزیر خارجه - میرزا عبدالوهاب خان نظام الملک وزیر مالیه. نظر باینکه در آن رژیم هر شخصیت بزرگی از کار کنار میرفت کسان و بستگان او هم بیکار میشدند میرزا فضل الله خان وکیل الملک منشی مخصوص شاه فرمان استیفای خراسان را که متصدی آن میرزا فضل الله خان نوری منشی مخصوص صدراعظم بود با سه من صادر کرد.

در رژیم قدیم اعطای لقب و ارجاع خدمت مقید بسن و سال نبود و بعد از فوت پدرم که بیش از دوازده سال نداشتم ناصرالدین شاه بمن لقب داد، چه بسیار از مشاغل که شاه در حیات رجال و یا در مماتشان برای قدردانی باولاد آنها محول مینمود و چنانچه بواسطه صغر سن نمی توانستند متصدی کار بشوند پدر و در نبودن او شخص دیگری کفالت میکرد تا آنها بتوانند خود انجام وظیفه کنند. همچنانکه بعد از فوت میرزا یوسف صدراعظم میرزا حسن فرزندش که بیش از چند سال نداشت بلقب مستوفی الممالک ملقب و بوزارت مالیه منصوب گردید و تا پدرم حیات داشت از او کفالت مینمود. سر رشته داری که سالها نزد مستوفیان سابق خراسان بود نزد من آمد و چیزی نگذشت که خود مسلط بکار شدم. ولی هر قدر که در سالهای اول از این کار راضی بودم بعد که دانستم معلومات دیگری هم هست که در مکتب خانه های روز نیا موخته ام بسیار افسرده و در صدد بودم بآن معلومات پی ببرم.

قسمت دوم - تحصیلات من در ایران

ارتباط بی اثرم با بعضی از مخالفین امین السلطان اتابک اعظم سبب شده بود که نسبت بمن متغیر و بی لطف شود و شکایت یکی از ارباب رجوع که حقوقی در حقش برقرار شده بود و از تأدیه رسوم معمول خودداری میکرد سبب شود آنچه در دل داشت اظهار کند و بخواهد مرا از کار برکنار کند. ولی نکرد.

از آن بعد از معاشرت با اشخاص خودداری کردم و در خانه منزوی شدم و چون از بیکاری بمن بد میگذشت و مدرسه سیاسی هم در آن ایام تازه دایر شده بود میخواستم در آن مدرسه تحصیل کنم. ولی از این نظر که یک مستخدم دولت پس از سالها تصدی کار و خدمت نمیتوانست در عداد محصلین درآمد وسایل تحصیل خود را در حدود برنامه آن مدرسه در خانه تهیه کردم و ایامی را که با استادان گرامی شادروان شیخ محمد علی کاشانی - میرزا عبدالرزاق خان بغایری - میرزا غلامحسین خان رهنما - و میرزا جوادخان قریب دیپلمه مدرسه سیاسی و ناظم مدرسه آلمانی گذرانیده ام فراموش نمیکنم

و خود را مرهون الطافشان میدانم.

در آنوقت هیچ چیز برایم اهمیت نداشت جز اینکه هر روز قدری بر معلومات خود بیفزایم و دو چیز سبب شد که من از خدمت دولت صرفنظر کنم: یکی این بود که از مسئولیت کاری که داشتم خود را خلاص کنم تا بهتر بتوانم تحصیل کنم، دیگر اینکه تبلیغات بر علیه مستوفیان روز بروز شدت میکرد و من خود را از جرگه‌ی آنان خارج نمایم و علت شدت تبلیغات این بود که بعد از مشروطه این فکر در جامعه قوت گرفت که تجدید رژیم مستلزم تشکیلات جدید است. کارمندان قدیم باید از کار خارج شوند و جای خود را با اشخاص جدید بسپارند.

این حرف صحیح بود اگر مشروطه هم روی یک زمینه و سوابقی نصیب ما شده بود و مملکت میتوانست از اشخاص مطلع بر رژیم استفاده کند. گویندگان کسانی بودند که چندی بخارج رفته جریان مشروطه را از دور دیده و معلوماتی جز یک اطلاعات سطحی با خود بایران نیاورده بودند و دیگران حتی نام مشروطه را هم نشنیده و بین استبداد و مشروطه فرق نمی‌گذاشتند.

روی این عقیده و فکر عده‌ای از هواخواهان تجدّد زبان بانتقاد گشودند و از تشکیلات وزارت مالیه یگانه تشکیلات منظم مملکت و متصدیان آن تسنید نمودند و چون سبک سیاق این بود که در افراد خطوط افقی ترسیم کنند سپس اقلام و ارقامی را ذیل آن خطوط بنویسند مستوفیان را بلقب «دراز نویس» ملقب و بآنها بدون استثناء دزد خطاب نمودند. بطوریکه لفظ مستوفی و دزد مترادف شده بود که برای تکذیب این گفته‌ها یگانه کار مهمی که چند سال قبل از مشروطه در مالیه مملکت صورت گرفت و توجه عموم را بخود جلب کرده بود در فصل گذشته شرح دادم و آنچه مذکور شد جز این نبود که مستوفی خراسان بیست هزار تومان بدون اینکه محل آن را تعیین کند در کتابچه دستورالعمل آن ایالت باسم تفاوت عمل جمع کرده و بر طبق احکام صریح دولت برای اشخاصی مواجب بخرج نوشته بود که این عمل نه دزدی بود نه کلاهبرداری، نه اختلاس بود نه سوء استفاده از اموال دولتی و مشمول هیچیک از مقررات قانون جزائی فعلی هم که آن وقت وجود نداشت نمیشد و فقط یک تجاوز از مقررات اداری بود که روی این نظر صورت گرفته بود ولات و حکام که بیش از آنچه بعنوان پیشکش بدولت میدهند از مودیان مالیاتی باسم تفاوت عمل میگیرند، این مبلغ را هم والی خراسان اضافه از پیشکش معمول بدهد که عده‌ای صاحب حقوق شوند و این کار آنقدر مخالف افکار بود که موجب عزل فاعل شد و از کار برکنار گردید تا دیگران نتوانند حتی از یک مقررات اداری هم تجاوز کنند و نیز ثابت کردم چنانچه کسی میخواست اختلاس کند اختلاس در آن زمان موضوع نداشت و راه آن

برای هر کسی مسدود بود و این قبیل نسبتها بیشتر از ناحیه‌ی کسانی داده میشد که از معلومات قدیم و جدید اردو بهره‌نداشتند و بواسطه‌ی یک مسافرتی بخارج و یک اطلاعات سطحی میخواستند مشاغلی را در ید خود درآورند و مردم نیز بعلت نادانی باین سخنان ترتیب اثر میدادند.

سال ۱۲۹۹ شمسی که با پسر و دختر بزرگم از اروپا بایران میآمدم بدعوت میرزا اسدالله خان یمین الممائنک کارگزار وارد کارگزاری بوشهر شدم و برای دیدن بعضی از نقاط من جمله میدان توپخانه که وضعی بسیار بد داشت بآنجا رفتم. در مراجعت روی میز اطاق نامه‌ای که بعنوان من نوشته شده بود با دو ظرف پر از خرما و تخم مرغ بدین مضمون دیدم. ساعتی دارم که مدتی است از کار افتاده نظر باینکه فرزندان شما تحصیلات خود را در اروپا کرده‌اند آن را میفرستم درست کنند و هدیه‌ی ناقابلی هم که ارسال شده نوش جان نمایند. این نامه وقتی نوشته شده بود که چهارده سال از عمر مشروطه گذشته بود و هنوز مردم دور از پایتخت اینطور تصور میکردند هر کس برای تحصیل بخارج رفت همه چیز حتی ساعت سازی هم آموخته است.

• • •

جنگ اول جهانی درگرفت و مردم توانستند بواسطه‌ی رقابت بین المللی در مقررات خود اظهار نظر کنند. همان مستوفیان بودند که با مرنارد بلژیکی خزانه‌دار ویکی از اعمال مهم سیاست خارجی آنقدر مبارزه کردند تا او را از کارج خارج نمودند و همین مبارزات سبب شد که مشیرالدوله نخست وزیر قانون تشکیلات وزارت مالیه را بمجلس سوم پیشنهاد کند و مجلس آن را قائم مقام قانون ۲۳ جزوا نماید. (۱)

هر کس بیانات شیخ اسدالله محلاتی را در جریان شور و تصویب این لایحه در مجلس میخواند پی میبرد که آن بیانات و مبارزات از کجا سرچشمه گرفته است و باز همان مستوفیان بودند که با قرارداد وثوق الدوله مخالفت کردند و شادروان سیدحسن مدرس از معلومات آنان استفاده میکرد.

در رژیم قدیم واحد ثروت و پول کرور بود که در اواخر دوره‌ی ناصری تمام عواید مملکت از نقد و جنس به دوازده کرور تومان بالغ میگردد. فرض کنیم که نصف این

(۱) قانون ۲۳ جزوا مربوط باختیاراتی است که مجلس شورای منی به «شومتر» امریکائی خزانه‌دار داده بود که بعد از رفتن او «مرنارد» بلژیکی رئیس اداره‌ی کل گمرکات جانشین او گردید و از آن بنفع ییگانگان استفاده میکرد که برحسب پیشنهاد مشیرالدوله نخست وزیر قانون مزبور نسخ شد و نا تصویب قانون تشکیلات کمیسیونی مرکب از سه نفر بانتخاب مجلس تشکیل گردید که در مالیه مملکت نظارت کنند.

عایدات صرف مخارجی میشد از قبیل مخارج دولتی و بودجه دربار سلطنتی که مستوفیان از آن حقی نمیگرفتند و از نصف دیگر آن که بمصرف حقوق اشخاص میرسید موقع حاشیه نویسی قبوض ۲٪ بعنوان حق الزحمه و رسوم میگرفتند. در این صورت بودجه تشکیلات مرکزی وزارت مالیه در سال بیش از شصت هزار تومان نمیشد.

و باز بفرض اینکه متصدیان وصول مالیات هم وجهی معادل همین از ولات و حکام میگرفتند بودجه کل وزارت مالیه در سال از ۱۲۰ هزار تومان تجاوز نمیکرد. در این صورت چه خدمتی از این بالاتر و چه صحت عملی از این بیشتر که با این مبلغ مالیه مملکت اداره میشد و مالیات املاک مزروعی که در آن رژیم کفاف تمام مخارج مملکت را مینمود اکنون $\frac{1}{5}$ مخارج دستگاه وصول خود را هم تأمین نمی کند.

فصل ششم

انتخاب من از اصفهان برای وکالت مجلس

روزهای اول مشروطه که هنوز مشروطیت ایران نضج نگرفته بود و مقام نمایندگی حقوق نداشت و کمتر کسی داوطلب وکالت بود برای من نیز سهل بود که مثل بعضی از همقطارانم بنمایندگی یکی از طبقات وارد مجلس بشوم و آن چیز که مانع از هر اقدام گردید نداشتن من سی سال بود. ولی بعد که اعتبارنامه‌ی بعضی از نمایندگان کمتر از سی سال بتصویب رسید من نیز فکر وکالت اقدام و چون در طهران محلی برای انتخابم نبود بجهات ذیل داوطلب نمایندگی از شهر اصفهان شده.

(۱) از طبقه‌ی اعیان و اشراف در آن شهر کسی انتخاب نشده و محل آن خالی بود. (۱)

(۲) همسر در اصفهان دو ملک موروثی داشت موسوم به «کاج» و «خواتون آباد» که این علاقه سبب شده بود با بعضی از رجال و اعیان آن شهر آشنا بشوم.

(۳) شاهزاده سلطان حسین میرزا نیرالدوله حاکم اصفهان و یکی از ملاکین مهم نیشابور سالها در نیشابور حکومت میکرد و با من که مستوفی خراسان بودم ارتباط داشت.

(۴) دوستان دیگری هم در طهران داشتم که میتوانند به من کمک بسیار بکنند ولی غافل از اینکه در آن دوره نیز مثل ادوار بعد اعتبارنامه‌هایی که قبل از رسمی شدن مجلس مطرح شد بدون اعتراض گذشت و اعتبارنامه‌ی من که بعد میخواست مطرح شود در شعبه‌ی مأمور برسدگی مورد اعتراض قرار گرفت و میرزا جوادخان مؤتمن الممالک نماینده‌ی کرمان و عضو شعبه که تاریخ وفات مرحوم مرتضی قلی خان وکیل الملک والی کرمان و شوهر اول مادرم را میدانست چنین استدلال نمود اگر مادرم بلافاصله پس از ۴ ماه و ۱۰ روز عده‌ی قانونی با پدر ازدواج کرده بود و من هم نه ماه بعد از آن متولد

(۱) انتخابات دوره‌ی اول تقنینیه ضیقانی انجام گرفت.

زکریا لدنی لاء

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام
على سيدنا محمد
الطاهر المبرور
الطيب الطيب
الطيب الطيب
الطيب الطيب

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام
على سيدنا محمد
الطاهر المبرور
الطيب الطيب
الطيب الطيب
الطيب الطيب

بعضی از سفر جنین جنین نهدت دارد مورد ص سرخ
صورت عدا را سر من در یکس ۶۱ مالی من از ۷
سما در مورد است ص اعش بر اگر گفده انان هرک
زید است

شده بودم باز سی سال نداشته. چون این حرف جواب نداشت صرف نظر کردم. این اعتراض که در آن دوره بر ضرر من بود در دوره شانزدهم تقنینیه بسودم تمام شد و علت این بود که در کابینه وثوق الدوله که هنوز قرارداد تصویب نشده ولی رویه ی کار دولت معلوم بود و من میخواستم از ایران بروم و در یکی از ممالک اروپا اقامت کنم احتیاج بگذرنامه داشتم که طبق تصویبنامه هیئت وزیران گذرنامه بکسانی داده میشد که دارای سجل احوال باشند. نظرباینکه سال ولادتم در پشت قرآنی نوشته شده بود که در دست نبود آن را بدون تحقیق و تشخیص اختلاف سال قمری با سال شمسی در کلانتری ۳ شهر طهران نوشتم که شناسنامه صادر شد و موقع انتخابات دوره ۱۶ تقنینیه طبق آن شناسنامه از هفتاد تجاوز میکرد. این بود عکس سنگ قبر مرحوم وکیل الملک کرمانی را که تاریخ وفاتش با تمام حروف روی آن منقور است از نجف خواستم و آن را بوزارت کشور فرستادم و با همان دلیل که مؤتمن الممالک ثابت کرده بود سی سال نداشته ثابت کردم که سالم از هفتاد کمتر است که مورد تصدیق انجمن مرکزی انتخابات قرار گرفت و اعتبار نامه ام را صادر کرد.

عضویت من در مجمع انسانیت

همانطور که در هر کشور احزاب سیاسی و مشروطه لازم و ملزوم یکدیگرند در ایران نیز هموطنانم حس میکردند که مشروطه بدون مرکز اتکاء سر نخواهد گرفت و روی این نظر هر چند نفر که با هم تجانس و اشتراک منافع داشتند جمعیتی تشکیل میدادند تا در موقع لزوم همه روی یک اصل متفق باشند و بتوانند از آزادی دفاع کنند و الحق هم که عده ای جان در کف نهادند و در راه ایمان و عقیده از همه چیز گذشتند.

اجتماعات مزبور هر کدام روی خود نامی گذاشت و یکی از آن اجتماعات که چندی بعد از مشروطیت در خانه ی مستوفی الممالک از اهالی آشتیان و گرکان و نفرش تشکیل گردید روی خود نام «مجمع انسانیت» نهاد که مستوفی بریاست و دو نفر دیگر از جمله من بسمت نواب رئیس انتخاب شدند. سپس نزدیک خانه رئیس محلی اجاره نمودند که جلسات مجمع در آنجا تشکیل میشد و مثل بعضی انجمن های دیگر عده ای مسلح داشت بنام «سرباز ملی» تا موقع لزوم از آزادی دفاع کنند.

جلسات مجمع را من اداره میکردم و هر وقت هم که کاری در خارج پیش می آمد عده ای از حضار پیشنهاد میکردند نایب رئیس دیگر آن را انجام دهد. تا اینکه روزی محمدعلی شاه از شهر بیباغ شاه رفت و انجمن مظفری واقع در شمال میدان بهارستان از عموم انجمن ها دعوت کرد هر کدام نماینده خود را با مهر انجمن بآنجا اعزام کنند که این مرتبه هیچکس پیشنهادی برای انتخاب آن نایب رئیس ننمود و حضار تقاضا کردند که این کار را هم من انجام دهم.

انجمن مظفری نامه ای بشاه نوشته و درخواست کرده بود خود را از ملت جدا نکند و بشهر مراجعت کند که من نیز مثل سایر نمایندگان آن را مهر کردم. سپس قرار شد هر یک از نمایندگان موضوع را در جمعیت خود طرح کند و هر انجمن یک نماینده ی دائمی برای تصمیماتی که در آن روزها میبایست اتخاذ شود انتخاب نماید.

مجمع انسانیت تشکیل شد و چون این بار هم کسی برای انتخاب آن نایب رئیس پیشنهادی ننمود بتقاضای حضار بنماینده‌گی خود ادامه دادم و بعد چنین تصمیم گرفتند که هر انجمن یکی از طاق‌نماهای مسجد سه‌سالار را برای خود تعیین کند که اعضاء در آن محل اجتماع نمایند که این کار شد و عده‌ای از تمام اجتماعات در مسجد حضور یافتند و بعد جمعیتی بنام «کمسیون حرب» تشکیل گردید که من نیز بعضویت آن انتخاب شدم و محل آن در شبستان مسجد بود که بشور و مشورت میپرداختند و دو نفر از اعضای آن بشاه آنقدر فحش میدادند که سایرین از شنیدن آن کراهت داشتند.^۱

کمسیون تصمیم گرفت سربازان ملی در مسجد جمع شوند و برای دفاع از حملات احتمالی آماده باشند و از این تصمیم حضار انجمن‌ها را مطلع کنند که برای اجرای این تصمیم بمجمع انسانیت رفتم و دم در سرایدار را دیدم که گفت از اثاثیه و تفنگ و فشنگ هر چه بود بدستور نایب رئیس دیگر بردند و اکنون چیزی نیست که بتوان جلسه تشکیل داد و دستور کمسیون حرب را بموقع اجرا گذاشت و این کار نه فقط در مجمع انسانیت بلکه در بعضی از انجمن‌های دیگر هم نظیر آن صورت گرفته بود. روز بعد که عازم مجلس شدم هنوز بچهارراه لاله‌زار نرسیده بودم که صدای شلیک در اطراف مجلس و مسجد بلند شد که من نتوانستم براه ادامه دهم و از آنجا بخانه مراجعت کردم و آنوقت فهمیدم که نایب رئیس دیگر یش از من در سیاست وارد بود و از همه جا اطلاع داشت.

مشروطه خاتمه یافت و دوره‌ای که باستبداد صغیر موسوم شد جانشین آن گردید. بودم در جرگه‌ی آزادیخواهان و اطلاعاتی که شاه از نظریاتم داشت سبب شد محلی را در نظر بگیرم تا اگر خواستند مرا دستگیر کنند خود را در آنجا مخفی نمایم که برای این کار از خانه‌ی میرزا یحیی خان سرخوش شاعری دانشمند که سالها قبل از مشروطه با من آشنا بود جایی بهتر نیافتم و چنین قرار شد اگر خطری متوجه من بشود خود را بآنجا رسانیده مخفی نمایم و مدتی با کمال نگرانی بسر بردم تا اینکه مجلسی بنام «شورای دولتی» تشکیل شد و بدون کوچکترین اقدامی از طرف من دستخطی از شاه رسید که بعضویت آن تعیین شده بودم و بعد معلوم شد که آن را حشمت الدوله منشی مخصوص شاه (اکنون سناتور و آلا تبار) صادر کرده است و این کار را هم نه فقط نسبت بمن که قرابت سببی داشت کرده بود بلکه با هر کس که مورد تعرض دولتیها قرار میگرفت از هر گونه مساعدت دریغ نمی کرد.

مجلس شورای دولتی در عمارت خورشید محل کنونی وزارت دارائی تحت

(۱) روزی که برای اجازه مسافرت اروپا بیابغ شاه رفتم همین دو نفر در جلوی چادر قهرمان

خان نیرالسلطان فراشباهی ایستاده با ارشدالدوله که نشسته بود نجوا میکردند.

ریاست میرزا عبدالوهاب خان نظام الملک تشکیل گردید. مشیر السلطنه صدراعظم آن را افتتاح نمود و چون برنامه ای نداشت هر کس بمذاق خود صحبتی میکرد. تا نوبت بمیرزا عباس خان مهندس باشی رسید که با نظام الملک سابقه داشت و او را مخاطب قرار داد و گفت ما نفهمیدیم این مدعی العمومی که در مشروطه ایجاد شد چه صیغه ای بود؟

نظام الملک در جواب گفت در خدمت شاهان سلجوقی کسی بود نامش ترخان و کارش این بود که جان شاه را حفظ کند و برای انجام این وظیفه میتواند هر وقت و هر کجا حتی باطابق خود شاه وارد شود و تحقیقات کند. این مدعی العموم مشروطه هم کسی بود مثل ترخان که هر چه میخواست میکرد (البته با عبارتی مستهجن).

جلسه اول شورای دولتی باین ترتیب خاتمه یافت و چون اطمینان حاصل شد که متعرض من نمیشوند بآن یک مرتبه اکتفاء کردم و تصمیم گرفتم وسایل مسافرت خود را برای تحصیل فراهم کنم. صدور تذکره نیز احتیاج با اجازه داشت که این کار هم بدست والایبار انجام گرفت.

مسافرت من بقصد تحصیل

ژنرال قونسول ایران در تفلیس بحاج دبیرالوزاره متصدی کارهای من نوشت با اداره‌ی محاسبات وزارتخارجہ مذاکره کند و حواله حقوق او را بعهده‌ی صندوق تذکره فققاز صادر نماید. صدوران تصادف نمود با روزهای قبل از حرکت که تصمیم گرفتم شهر تفلیس را بینم حواله را هم بصاحبش برسانم. در این مسافرت ابوالحسن دیا برادرم نیز برای تحصیل با من بود.

برای خرید لباس احتیاج بوجه داشم و از یک تاجر ایرانی مقیم تفلیس موسوم برضایوف سیصدمنات در ازای انگشتر الماسی که وثیقه دادم بقرض گرفتم که بعد از فروش بقیه وجه آن را بآدرس پاریس بمن برات کند که در این اثناءناهارآوردند. عده‌ای در سر میز ناهارجمع شدند. ژنرال قونسول حضار را بمن معرفی نمود و یکی از آنها هم که صادق اف نام داشت و از مجاهدین معروف بود گفت من خواهرزاده فرمانفرما هستم و یکی از افراد متمول ایرانم که از این بیانات آنهم در قفقاز و مرکز مجاهدین ناراحت شدم و هر قدر خواستم علت آن را درک کنم چیزی نیافتم تا اینکه عصر باتفاق میهماندار و تمام اعضای قونسولگری بگردش رفتیم. لباس و هر چه مورد احتیاج بود خریده و پاسی از شب میگذشت که میآمدیم و هنوز بدرب قونسولگری نرسیده بودیم که یک نفر از جا برخاست و نامه‌ای که در دست داشت بمن داد. ژنرال قونسول خود را چند قدم عقب کشید و همینکه اورفت جلوآمد و گفت شما چرا ترسیدید؟ در صورتیکه من از جای خود حرکت نکرده بودم و مضمون نامه هم این بود: چون دانی شما با شاه مستبد همکار است باید یکصد و هشتاد هزار منات بدهید از این جا حرکت کنید و برای ارباب هم شکل یک طپانچه و یک تابوت زیر آن رسم شده بود.

از ژنرال قونسول برای بیاناتی که کرده بود گله کردم و دیگر نخواستم ساعتی در تفلیس بمانم و چون مرکز مجاهدین در بادکوبه بود و ارتباطش با مجاهدین تفلیس

محل تردید نبود از مراجعت بیاد کوبه و مسافرت با راه آهن صرف نظر کردم و تصمیم گرفتم از تفلیس بیاطوم بروم و از طریق دریا مسافرت نمایم. از ژنرال قونسول خواهش کردم کسی را همراه ما بکند که در ایستگاه دچار اشکال نشویم و در صورت امکان شخصی را هم معرفی کند که در باطوم باو مراجعه کنیم که گفت من خود تا ایستگاه با شما هستم و بقونسول باطوم نیز تلگراف میکنم که تا ایستگاه باستقبال شما بیاید.

گفتم مشایعت شما و استقبال قونسول در باطوم ممکن است ما را دچار مشکلات کند. این بود که یکی از تجار باطوم شرحی نوشت و یکی از اعضای قونسولگری را هم فرستاد که برای ما بلیط تهیه نمود.

از تفلیس حرکت کردیم و مقارن ساعت ده شب بیاطوم رسیدیم که باران بشدت میبارید و همینکه خواستیم از ایستگاه حرکت کنیم شخصی که در دست چتری داشت سربتوی درشکه گذاشت و پس از سؤال از هویت ما خود را قونسول باطوم معرفی کرد و گفت بدستور ژنرال قونسول باستقبال شما آمده ام و حاضرم وسایل توقف شما را در باطوم و مسافرت شما را با کشتی فراهم نمایم که متفقاً بیک هونل رفتیم که اطاقی برای ما گرفت و گفت باز خواهیم آمد و شما را تنها نمی گذارم.

شب راحت کردم و صبح برای اینکه رفع زحمت از قونسول بشود بعزم دیدار آن تاجر که اهل یزد بود رفتم. خانه نبود و بعد خودش برای دیدن من به هتل آمد و مرا به جای عصر در خانه خود دعوت کرد. عصر با آنجا رفتم که قونسول حضور داشت و اندکی نگذشت که زنگ در صدا کرد. صاحبخانه رفت و در مراجعت پاکی آورد که روی آن مصدق الملک نوشته شده بود و گفت شما که مصدق السلطنه هستید! گفتم چون در این جا کسی باین لقب نیست سرش را باز میکنم اگر راجع بمن نبود رد میکنم که بصاحبش برسانند.

نامه باز شد. مضمونش این بود: در تفلیس نوشتیم یکصد و هشتاد هزار منات بدهید از آنجا فرار کردید اکنون باید سیصد و شصت هزار منات بدهید، سپس حرکت نمائید و هر کجا هم بروید آسمان همین رنگ است. تصویر طپانچه ای هم زیر نامه ترسیم شده بود ولی از تابوت دیگر خبری نبود. نظر باینکه تردید نداشتم قونسول شریک در این توطئه است اعتراض کردم و گفتم بظهران شکایت میکنم و بعد خواستم با آورندگان نامه ملاقات کنم تا معلوم بشود آن را چه اشخاصی نوشته اند که هیچکدام راضی نمیشدند و چون زیاد اصرار کردم موافقت کردند خارج از اطاق آنها را ببینم که در آنجا دو نفر شخص بدهیکل و مخوفی را دیده که یکی بسیار شباهت به شیخن اسکی صاحب منصب مجتر قزاقخانه ما داشت که نسبت بآنان از هر گونه شدت و اعتراض خودداری نکردم و چون صاحبخانه و قونسول دیدند من تحت تأثیر واقع نشدم حساب کار خود را کردند و درصدد استمالت برآمدند و هر دو پیشنهاد نمودند من در آنجا بمانم و آنها بروند با

مرکز مجاهدین مذاکره نمایند. چون چاره‌ای نبود موافقت کردم. آنها رفتند و طول نکشید که با یک قبض پنجاه منات برای اعانه‌ی مدرسه‌ای که معلوم نبود در کجاست مراجعت کردند که وجه آن را دادم و دیگر نخواستیم ساعتی در باطوم بمانیم.

کشتی آلمانی که هر پانزده روز یک مرتبه از بارسلون بباطوم می‌آمد تازه وارد شده بود که باتفاق قونسول و تاجر یزدی به‌وتل رفتیم. لوازم مسافرت خود را برداشته وارد کشتی شدیم و هر قدر که در تفلیس و باطوم بماند گذشت در مسافرت با کشتی که ۱۴ روز طول کشید خوش گذشت. در هر بندر که کشتی بار میگرفت پیاده شدیم. ورودمان در اسلامبول تصادف نمود با روز جمعه که سلطان عبدالحمید بمسجد میرفت. شهر آتن و آثار باستانی آن را دیدیم. درمارسی از کشتی خارج شدیم و بیاریس حرکت نمودیم.

تحصیلاتم در پاریس

مارس ۱۹۰۹ وارد پاریس شدم و چون اولین مسافرتم با اروپا بود برای تحصیل اطلاعات با دکتر محمودخان معتمد فرزند شادروان میرزا عبدالکریم معتمدالحکماء طبیب خانواده که چند سال در پاریس اقامت داشت ملاقات کردم و بعد از مذاکرات برادرم را در یکی از دبیرستان‌های شبانه‌روزی موسوم به «لیسه ژان سون دوسایی» گذاشتم سپس بمدرسه سیاسی پاریس رفته با مدیر مذاکره نمودم.

برنامه‌ی مدرسه که به پنج قسمت تقسیم شده بود یکی مربوط بعلوم مالی بود که سابقه‌ی خدمتم در وزارت مالیه ایجاب نمود این قسمت را انتخاب کنم و چون تا آخر سال تحصیلی بیش از چهارماه نمانده بود مدیر چنین مصلحت دید بطور مستمع آزاد ثبت نام کنم از بیانات استادان در هر کلاس که میخواستم استفاده نموده و از ۱۵ نوامبر که اول سال تحصیلی مدرسه بود در قسمت مربوط بامور مالی شروع نمایم که بدین طریق اقدام شد.

من همه روز بمدرسه میرفتم و در تمام کلاس‌ها از بیانات استادان بقدر مقدور استفاده میکردم. تا اینکه با یکی از دانشجویان قسمت علوم مالی آشنا شدم که مرا تشویق نمود بدروس مربوط بآن قسمت حاضر شوم و خود را برای امتحانات ماه نوامبر حاضر نمایم. این کار مشکلی نبود چونکه عده‌ی دانشجو زیاد بود و صرف مینمود درسها را طبع کنند و در اختیار آنان بگذارند. بنابراین میتوانستم از دروسی هم که قبل از ورود من بمدرسه داده شده بود استفاده نمایم.

از این نظر صبحها مرتباً بمدرسه میرفتم و عصرها هم در خانه با او کار میکردم که زیاد طول نکشید و ایام تعطیل رسید و چون همکارم اهل جنوب فرانسه بود و میخواست بمحل خود رود بوسیله اعلان شخص دیدنی را بدست آوردم که در دانشکده بیات تحصیل میکرد و تصور نمیکردم از عهده برآید. ولی بعد که مشغول کار شدم دیدم شخصی است بسیار باهوش و میتواند از عهده‌ی تعهداتی که کرده است برآید. من در تمام مدت

تعطیل کار کردم و برای امتحانات ۱۵ نوامبر خود را حاضر نمودم. چون نامم در عداد محصلین رسمی ثبت نشده بود و برای امتحان دعوت نمی‌کردند چنین بنظر رسید اگر وزیر مالیه ایران بنویسد که من با خرج دولت آمده‌ام و دولت بیش از دو سال بمن مخارج تحصیل نمیدهد مورد قبول واقع شوم که آنوقت مستوفی الممالک وزیر مالیه بود و نامه‌ای باین مضمون نوشت که برای امتحان دعوتم کردند.

حداکثر شماره‌های مدرسه عدد ۲۰ بود که در مالیه‌ی عمومی بمن ۱۶ داده شد و فقط در یکی از امتحانات شماره‌ی ۱۱ داشتم که چون به ۱۲ نمی‌رسید میبایست آن را سال بعد تجدید کنم و علت این بود که عده‌ی داوطلبان زیاد و امتحان کنندگان وقت نداشتند از آنها بقدر کافی سؤال کنند و بمعلومات هریک کاملاً پی ببرند و بهترین دلیل این بود که در یک روز خود من میبایست دو امتحان بدهم که چون روزهای قبل از امتحان برای مراجعه‌ی بهر دو مجال نبود میخواستم یکی از آنها را بسال بعد موکول کنم که به تشویق یکی از دانشجویان که گفت در این امتحانات «شانس» مداخلت دارد در جلسه حاضر شدم و چون حرف اول اسم من با میم شروع شده است و عده‌ی زیادی قبل از من مورد سؤال قرار گرفتند از فرصت استفاده نمودم و بیک قسمت از آن مراجعه کردم که برحسب اتفاق استاد از من روی همان قسمت سؤال نمود و از عهده برآمدم.

این بود جریان تحصیل من در سال اول. ولی در سال دوم فقط چند ماه بمدرسه رفتم که بعد کارم بجائی رسید بواسطه‌ی ضعف و کسالت مزاج روی یکی از نیمکت‌ها که در طرفین جایگاه درس بود راحت و باستماع بیانات استاد قناعت کنم. چنانچه بگویم نقاط دیدنی شهر پاریس را ندیدم و در تمام ایام توقفم هر شب ساعت نه در خانه بودم و از ساعت پنج صبح تا وقت خواب یا در مدرسه و یا در خانه تحصیل مینمودم سخنی بگزارف نگفتم.

کسالت عصبی و ضعف مزاج و بیخوابی آنقدر زحتم میداد که ابتدا بدو طبیب عادی سپس به پرفسور «کلود» متخصص امراض عصبی مراجعه کردم. نتیجه‌ای نگرفتم تا اینکه براهنمائی یکی از دارو فروشان از پرفسور «هایم» فیزیولوژیست معروف وقت گرفته او را ملاقات نمودم که پس از یک معاینه دقیق دستور داد ترشحات معدیه را تجزیه کنند و دفعه‌ی دوم که صورت تجزیه را دید گفت کمتر دیده شده که ترشحات معدی یک مریض اینقدر غیرمنظم باشد. نسخه‌ای نوشت و دستور داد که مطلقاً کار نکنم. کاملاً استراحت کنم و حتی از روی تخت خواب هم حرکت ننمایم. سپس آدرس مؤسسه‌ای را داد که هم آنجا دوش بگیرم و هم استراحت نمایم و موقع خدا حافظی که پرسیدم چه وقت خواهم توانست بکار ادامه دهم گفت تا آخر سال. در صورتیکه از سال هنوز ده روز بیشتر نرفته بود و تاریخ نسخه‌ای که بمن داد ۱۰ ژانویه بود.

با این حال از فرط عشقی که داشتم دست از کار نکشیده و دستور معالجات را اجراء نکردم. همدروزه مرتباً بمدرسه میرفته تا اینکه حاله طویری شدید شد که از حرکت عاجز پیدا کرده و از روی ناچاری بمؤسسه‌ای که پرفسور گفته بود مراجعه نمودم. این مؤسسه که در کوچه‌ای متصل بخیابان «سن دنی» و در بحبوحه شهر واقع شده بود هوای خوب نداشت و پنجره‌ی اطاقی هم که میخواستند بمن بدهند در طبقه‌ی اول بنا بود و بحیاطی باز میشد که آفتاب نداشت و برای این اطاق در هر ماه یکهزار فرانک میبایست پردازه که من برای یک اطاق رو بافتب و شام و ناهار که در اول ورود به پاریس در کوچه «وانو» گرفته بود بیش از صد و هشتاد فرانک در ماه نمیدادختم که چون غیر از استراحت کامل و گرفتن دوش کاری نداشتم و استراحتی که چند روز در خانه کردم مؤثر شده بود از گرفتن دوش صرفنظر کرده تصمیم گرفتم محلی اجاره کنم و آنجا استراحت کنم. ولی نمیدانستم چطور میشود باین کار موفق گردم.

برای کسب اطلاع به پانسیون که در اول ورود خود به پاریس بودم رفته با یکی از خدمتکاران از نظر شناسائی با یک پرستار مذاکره نمودم که گفت کارم در اینجا زیاد است، چنانچه بخواهد خودم می‌توانم از عهده‌ی این کار برآیم که قرار شد محلی پیدا کند و اثاثیه مورد احتیاجم را خریده مرا بآنجا منتقل نماید که عصر روز بعد آمد و مرا بمحلی که تهیه کرده بود منتقل کرد.

این آپارتمان را که دو اطاق و یک آشپزخانه داشت برای مدت شش ماه به سیصد فرانک اجاره کرده بود که در حدود شصت و شش تومان میشد و اثاثیه مختصری هم بقیمت مناسب خریده بود.

اقامت در آنجا سه ماه طول کشید و آن ایامی بود که زمستان سال ۱۹۱۰ رود سن منجمد شده بود و جرائد مینوشتند در بعضی از نقاط اطراف پاریس ساکنین طبقه سوه اثاثیه خود را با کرجی بنقاضی که آب نگرفته است انتقال میدهند که مادرم از این اخبار نگران شده تنگرافی بمن کرده بود که چون فرسید و جوابی ندادم بر نگرانی او افزوده بود.

زمستان در آن محل زندگی بد نبود ولی بعد چون وسعتی نداشت محتاج بمحل بهتری بودم که بدستور ضعیف در بیمارستانی واقع در «بل وود» بین پاریس و ورسای وارد شدم که از حیث هوا و غذا هر دو خوب و دو ماه بود آنجا بسر میبردیم که روزی دکتر خلیل‌خان تقی اعلم الدوله دوست و همسایه من در طهران از من عیادت نمود و این ملاقات بسیار مهم بود که من تصمیم بگرفتم بران مراجعت کنم و از یک دکتر بی‌بیمیل و اراده‌ی خود می‌آمدم در عرض راه استفاده نمابم.

اعلم الدوله قبول نمود باین شرط که صبح روز چهارم بایستگاه شهر لوزان برسم.

و گفت جای خود را در ترن گرفته‌ام، چنانچه در ساعت مقرر آنجا وارد نشوید چاره جز حرکت ندارم که وقتی رفت دیدم از این مسافرت باید صرفنظر کنم. چونکه در هر سه ماه ششصد تومان از طهران برایم میرسید که از وجه ارسالی اخیر چیزی نمانده بود. بیک پرستار هم احتیاج داشتم که توجه باین مشکلات حالی برایم باقی نگذاشته بود که سبب شد پرستار از من سؤال کند علت افسردگی و ناراحتی چیست که پس از بیان مطلب گفت در یکی از بانک‌ها مختصر وجهی پس انداز دارم که میتوانم از شما کارگشائی بکنم و باز مثل همین جا پرستاری نمایم تا شما را بخانه‌ی خود برسانم که بلافاصله شروع بکار کرد. آپارتمانی که در پاریس داشتم بمستأجر اول تحویل نمود؛ کتابهای مرا بوسیله‌ی کمپانی حمل و نقل از طریق ماریسی - باطوم بایران فرستاد و سه هزار فرانک هم آورد که دیگر کاری نبود جز اینکه پرفسور هایم را ببینم و برای اقامت در طهران از او دستور بگیرم و او هم زودتر از چند روز وقت نمیداد که بهمت سیف‌الدین بهمن آنوقت دانشجوی دانشکده‌ی حقوق در پاریس کاره از ملاقات طیب و امضای گذرنامه‌ها و بلیط راه آهن و جا در واگون تمام بخوبی گذشت. شب از پاریس حرکت کردیم و صبح روز چهارم وارد ایستگاه لوزان شدیم و از آنجا با دکتر اعلم الدوله بطهران حرکت نمودیم.

مراجعتم از اروپا

از اینکه توانسته بودم ظرف سه روز وسایل حرکت خود را فراهم کنم و صبح چهارمین روز به لوزان وارد بشوم دکتر اعلم الدوله خوشوقت شده بود. گفت اتمام حجت من از این جهت بود که در حرکت تعجیل کنید و در یک محل غریب بیش از این نمانید. من از قیمت یک بلیط صرفنظر میکردم و هرگز بدون شما حرکت نمیکردم تا بتوانید وسایل حرکت خود را فراهم کنید و بخانه مراجعت نمائید.

حالتم طوری بود که فواصل کوتاه عرض راه را هم نمیتوانستم با پای خود بروم. در سرحد روسیه چرخ خاک کشتی آوردند و بدینوسیله مرا از ترن اطریش بترن روسیه رسانیدند. در پهلوی حمالی از کشتی مرا بدوش گرفت و محلی که میبایست با کالسکه حرکت کنم بزمین گذاشت.

خوشوقتیم از این جهت بود که در عرض راه با دکتري بودم و پرستاری هم دلسوز داشتم که از حسن اتفاق حادثه ای روی نداد.

ورودم بطهران مصادف بود با روزهای گرم آخر خرداد. مادرم که از کسالت و مسافرتم اطلاع نداشت از دیدار ناگهانی من تعجب نمود و گفت چرا از حالت اطلاع ندادی و مرا بی خبر گذاشتی. گفتم استحضار شما غیر از نگرانی چه نتیجه داشت و بر فرض اطلاع بیش از این چه میتوانستید در حتم بکنید که خود کرده ام.

شب شد شام آوردند و بنا بدستور پرفسور هایم بیش از یک گیلان و نیم آب با غذا صرف نکردم و از فرط تشنگی و عطش نتوانستم استراحت کنم و قریب بظهر که مادرم از من عیادت نمود نمیتوانستم خوب حرف بزنم که پرسید علت چیست؟ گفتم بنا بدستور طبیب میبایست بیش از یک گیلان و نیم آب با غذا صرف نکنم که این دستور بر عرض راه عملی نشد ولی از دیشب که آن را اجراء کرده ام دهانم آنقدر خشک شده است که خوب نمیتوانم صحبت کنم.

با ناهار بازیگ گیلاس و نیم آب خوردم که ظرف عصر زبانم بکلی بند آمده بود و نمیتوانستم حرف بزنم و هر قدر مادرم بخوردن آب اصرار مینمود امتناع میکردم تا کار بفحش رسید و بعد سؤال کرد هوای پاریس چگونه بود؟ گفتم خوب مثل اول بهار طهران. حرفم را قطع نمود و گفت تو هنوز نفهمیده ای که در هوای گرم باید آب بیشتر مصرف نمود. سپس دستور داد طالبی آورند که من دوتای از آنها را خوردم، زبانم بحرکت درآمد و شروع به صحبت کردم و از آن بعد دستور را کنار گذاردم. مثل همه خوردم و زندگی کردم و در نتیجه ای استراحت و سازگاری آب و هوا روز بروز سالم تر شد.

کسانته هنوز رفع نشده بود و از خانه بجائی نمیرفت که قرار شد در یک نقطه ای خوش آب و هوا استراحت کنم و چون دیگر احتیاج به پرستار نبود او را در خانه گذاشتم و با میرزا عبدالله خان میر پنج اقبال الممالک یکی از دوستان قدیم خود به «شاه پسند» قرب «سودانک» رفتم و بعد از چند روز توقف ز آنجا با فجه رفته استراحت میکردم تا یکی از روزها از من سؤال نمود شما که در پاریس خانه از خود داشتید آیا در فن آشپزی چیزی یاد گرفته اید؟ چه خوب بود از این کار بهره ای داشتید و من از معلومات شما استفاده میکردم.

با اینکه در این فن معلوماتی نداشتم اظهار بی اطلاعی ننمودم. او هم گفت غذائی را دستور دهید که من زیر نظر خودتان بکار مشغول شوم و شما را با حال کسالت خسته نکنم.

گفتم غذائی است که با شیر و تخم مرغ درست میکنند و در پاریس بآن «کرم رانورسه» گویند.

گفت از شیر و تخم مرغ چه غذائی بهتر. بفرمائید چه مقدار شیر و چند دانه تخم مرغ لازم است که بیاورند مشغول کار شوم.

این غذا را که یک روز پرستارم در پاریس جنوی تختخوابم درست کرده بود و دادم از تناسب بین شیر و تخم مرغ چیزی بخاطر نسرده بودم. این بود که مقداری شیر گفتم که زیاد بود و با تعداد تخم مرغ تناسب نداشت و او هم برای اینکه من از جای خود حرکت نکنم دستور داد اجاقی از سنگ پخلوی چادر درست کردند و مشغول کار شد.

نظر باینکه هیزم تر بود و خوب نمیسوخت و مقدار شیر هم متناسب با تعداد تخم مرغ نبود موقع ناهار غذا حاضر نشد که گفت عصر دیگر را مجدداً بار میکنم و آن را شب مصرف مینمائیم که عصر باز مقداری هیزم آوردند که تر بود و با نی غلیان شروع بغوت نمود و تا وقت شام باین کار مشغول بود که باز هم غذا حاضر نشده بود که من از او معذرت خواستم و قرار شد آن را روز بعد مصرف کنیم.

روز بعد باز اول وقت از همان رقم هیزم آوردند، چند ساعت با نی غلیان فوت نمود و ظهر که سر دیگ را برداشت شیر را بهمانطور دید که روز قبل در دیگ ریخته بود که این مرتبه از جای در رفت و گفت اگر تحصیلات شما در مالیه هم مثل معلوماتی باشد که در آشپزی بدست آورده اید بر این مملکت زار باید گریست که شما و امثالان میخواهید آن را بهشت برین کنید. من از او معذرت خواستم و گفتم چنین تصور میکردم که بدون معلومات هم میتوان آشپزی نمود. اکنون دانستم برای هر کار که با منافع افراد تماس دارد معلومات لازم است. چنانچه غذائی خوب تهیه نشد مصرف کنندگان از نظر منافع شخصی اعتراض میکنند ولی اگر وزارتى خوب اداره نشد هیچ فردى از افراد از نظر مصالح اجتماعى اعتراض نخواهد نمود و تا مردم بامور اجتماعى علاقه پیدا نکنند و آن را از خود ندانند چنانچه بهترین تحصیلات را هم اشخاصى کرده باشند کوچکترین استفاده از آنها نخواهند نمود.

مصاحبه گفت من هم در کتابى خوانده‌ام که در ایران برای هر کار معلوماتى لازم است جز برای کارهائى بزرگ دولتى و مخصوصاً صدراعظمى.

مصاحبت ما در حدود ۲۵ روز طول کشید و چون بیش از این نمیتوانست با من باشد از افجه بشهر رفت و من برای رفع تنهائى خانم و اطفالم را که آنوقت سه فرزند داشتم با پرستار بافجه خواستم و تا گرما از شدت نیفتاده بود در آنجا ماندم و بعد که حالم بهتر شد بفکر اتمام تحصیل افتادم که مادرم راضى نمیشد. تا اینکه قرار شد از رفتن پاریس صرفنظر کنم، در شهر دیگرى که هوایش سازگار باشد اقامت نمیم و خانواده را هم با خود ببرم که از فرط تنهائى تمام اوقاتم بتحصیل نگذرد.

مادرم نیز که چشمهایش آب آورده بود و نمیخواست در ایران عمل کند با ما حرکت نمود. اما راجع بپرستار چون در بعضى از خانواده‌هاى فرانسوى درس میداد و در اروپا هم جزیک برادر ناسازگار کسى را نداشت اقامت در طهران را بمسافرت ترجیح داد.

سفر دوم من بارو پیا

اطلاعاتی که از زندگی ساده و هوای سوئیس داشتم سبب شد اول بآنجا بروم و بعد بجایهای دیگر تا هر نقطه‌ای که مطبوع شود برای محل اقامت خود اختیار کنم. این بود که از طریق روسیه و اطریش بشهر فریبورگ وارد شدیم و بعد خود منفرداً برای تحقیقات به بلژیک رفتم و پس از مراجعت شهر نوشاتل را برای محل اقامت و تحصیل اختیار کردم.

چون مادرم حاضر نشده بود رفع حجاب کند در روسیه یک شال پشمی که دهقانان بسر میکنند برایش خریدم و برای اینکه بتواند از خانه خارج شود با مالک یک آپارتمانی که خارج از شهر نوشاتل و در کنار موزاری واقع شده بود مذاکره نمودم که در تمام شرایط موافقت نمود و از خانه برای تنظیم اجاره نامه خارج شدیم. ولی بین راد که از من پرسید مذهب شما چیست گفتم مسلمان و شیعه‌ی اثناعشری گفت چون در کتبی که خوانده‌ام باحوال و عادات مسلمین پی برده‌ام، آنوقت که شما نماز میخوانید ما راحت میکنیم و آنوقت که شما راحت میکنید ما شب نشینی داریم و مسکن من هم زیر همین آپارتمانی است که میخواهید اجاره کنید از این کار صرف نظر کردم.

پس آپارتمان دیگری آنهم خارج از شهر و در کنار موزار دارای چهار اتاق و یک حمام و آشپزخانه بمبلغ ششصد فرانک در سال اجاره نمودم که مقارن ظهر اجاره نامه تنظیم شد و دو ساعت بعد از ظهر که بازار داد و ستد رواج گرفت شروع بکار کردم و تا چهار بعد از ظهر تمام آنچه مورد احتیاج یک خانواده بود فراهم و آشپزی هم که زن بود و استخدام کرده روانه نمودم. ساعت شش بعد از ظهر که همه با هم آنجا وارد شدیم چراغها روشن و آشپز مشغول بکار بود. مادرم چون قبول نمیکرد در ظرف چند ساعت بتوان محلی اجاره نمود و لوازمی که برای زندگی یک خانواده لازم است تهیه نمود گفتم این خانه را برای راحتی شما صاحبش با اختیار ما گذاشت تا بفرصت بتوانیم محل مناسبی برای خود

تهیه کنیم. گفت خوب و بد در همه جا هست. یکی اینطور که خانه و لوازم آن را در اختیار ما گذاشت و دیگری آنطور که حاضر نشد حتی بما خانه هم اجاره دهد. ولی معلوم نیست این صاحب خانه چه آدمی است که هر چه دارد تمام نومانده و مثل این است که هیچوقت بکار نرفته است. نظر باینکه مادرم میترسید اثاثیه را درست حفظ نکنند و انتقادات مالک خانه اولی از مسلمین تحقق پیدا کند حاق مطلب را گفتم و از او رفع نگرانی کردم که از مسافرت خود بسیار راضی بود و تمام اوقاتش بنماز و دعا میگذشت.

پس از چندی توقف از «دولا پرسن» کحان معروف پاریس وقت گرفتم و او را با همان لباس بیمار پاریس بردم که پس از یک معاینه دقیق تشخیص داد که هر دو چشم او آب آورده ولی نرسیده است که باید مدتی بعد عمل شود و چون نتیجه عمل معلوم نیست بهتر این است که گاهی «بدالوز» مصرف کند تا حتی الامکان دیرتر برسد که چندی پس از ورود مادرم بطهران دکتر دمخین کحال لهستانی بطهران آمد و عمل کرد. نتیجه‌ی مظلومه حاصل شد.

توقف مادرم در سوئیس در حدود چهار ماه طول کشید که تا باد کویه او را مشایعت کردم و بعد برای اینکه در رفت و آمد بشهر و قته تلف نشود محلی در شهر و نزدیک دانشگاه اجاره نمودم که بقیه مدت اقامت در آنجا گذشت.

تحصیلات من در سوئیس

یکی از بهترین شهرهای سوئیس فرانسه^۱ برای تحصیل شهر نوشاتل بود که وسایل تفریح و تفرن در آنجا فراهم نبود و از ساعت نه شب هرکس در خانه خود بکار مشغول بود.

برای ثبت نام میبایست در دانشگاه مدرک تحصیل ارائه دهم که چون از مدارس ایران مدرکی نداشتم یعنی آنوقت که من میبایست تحصیل کنم ایران مدرسه نداشت از تصدیق نامه مدرسه سیاسی پاریس برای امتحاناتی که سال اول داده بودم استفاده کردم و بنام یک محصل رسمی در دانشکده حقوق که یک موسسه دولتی است ثبت نام نمودم.

نظر باینکه سه ماه از سال دوم مدرسه سیاسی را بدروس استادان حاضر شده بودم در ژویه ۱۹۱۱ (مرداد ۱۲۹۰) برای دادن امتحان پاریس رفتم و چند امتحان دادم که در تمام موفق شدم ولی چون کار دانشکده حقوق برای کسی مثل من ضعیف مشکل و تحصیل زبان لاتن نیز برایم یک کار اضافی شده بود از رفتن پاریس و توقف چند ماه برای ادامه ی تحصیل در آنجا صرف نظر کردم و از آن بعد جداً بکار دانشکده حقوق پرداختم و در ژویه ۱۹۱۲ داوطلب امتحان دوساله ی لیسانس شدم که بواسطه پیش آمدی تصور نمیکردم توفیق حاصل کنم و آن پیش آمد این بود:

یکی از خویشانم که تحصیل میکرد و با من در یک جا سکنا داشت از من اجازه گرفت که در جشن مدارس ۱۴ ژویه شرکت کند که رفت و من بانتظار او ماندم که نیامد و هر چه میگذشت بر نگرانیم افزوده میگشت تا از نصف شب سه ساعت گذشت و

(۱) کشور سوئیس دارای ۲۴ استان است که ۲۳ دولت در ۲۳ استان و در یک استان هم ۲ دولت تشکیل شده که مجموعاً مرکب از ۲۵ دولت میباشد و بجه زبان رسمی صحبت میکنند. آن قسمتی را که بزبان فرانسه حرف میزنند سوئیس فرانسه و دو قسمت دیگر را که بزبان آلمانی و ایتالیائی صحبت میکنند سوئیس [آلمانی و ایتالیائی گویند.

هر پیش آمدی برای او در مخیله ام حضور میکرد. نظر باینکه غذای خود را در پانسیون زیر طبقه‌ی محل سکونت ما صرف مینمود زنگ آن را زدم که خانم مدیره با یک حال نگرانی آمد و قبل از اینکه در را باز کند از هویت من سوال کرد و گفت بعد از صرف شام دیگر باینجا نیامده است و احتمال میدادم که سوار قایقی شده و غرق گردیده است. چونکه در آن شهر شب‌های تابستان قایقی اجاره میکنند و روی دریاچه گردش مینمایند.

دو چرخه‌ای که داشتم سوار شدم و تا آفتاب طلوع نکرده بود در کنار دریاچه گشتم که چون چیزی نیافته با حال ناامیدی و یأس بمحلی که در خط سیرم بود و احمد پسر در آنجا منزل داشت برای تحقیق رفتم. صاحبخانه گفت بعد از خاتمه جشن باینجا آمد و اظهار نمود که چون جشن دیر تمام شد بخانه نرفتم و آمده‌ام شب در اینجا بمانم. ما هم رختخواب نداشتیم اکنون در اطاق احمد روی زمین خوابیده است.

حال باید دید در آنوقت که ساعت شش صبح بود و دو ساعت دیگر من میبایست امتحان بدهم چه حالی داشتم و چقدر مشکل بود از عهده برآیم. ولی از این نظر که «شانس» کمترین اثری نداشت برای دادن امتحان حاضر شدم و در تمام موفق گردیدم و فقط شانس در یکی از آنها مساعدت کرد و این بود که کار زیاد فرصت نمیداد روزهای قبل از امتحان «انستیتو دو ژوستی نین» را از ابتدا تا انتها بخوانم و معنای هر کلمه‌ای را که از نظرم رفته بود بفرهنگ مراجعه کرده بخاطر بسپارم. چونکه من مثل سایر دانشجویان زبان لاتن را در دبیرستان تحصیل نکرده بودم که موقع امتحان دچار این مشکل نباشم. در هر جلسه استاد بترتیب فصلی از آن کتاب را مطرح مینمود و هر یک از دانشجویان بنوبت صدا میکرد تا قسمتی از آن را ترجمه کند و من قبل از رفتن بدانشکده آن فصل را با معلم خود حاضر مینمودم و از سایرین بهتر ترجمه میکردم. ولی در روز امتحان که معلوم نبود کدامیک از فصول موضوع ترجمه قرار خواهد گرفت مشکل بود از عهده برآیم.

برای این کار خیالم راحت نبود و همیشه بخود میگفتم چه کاری بکنم که از عهده این امتحان نیز برآیم؟ اینطور بنظرم رسید کتاب ضخیمی را که مرکب بود از «دیرست»، «انستیتو دو ژوستی نین»، «نول» و «کد» یعنی چهار کتاب امپراطور ژوستی نین که همیشه روی میز در جلوی استاد بود چند بار باز کنم و ببینم کدامیک از فصول «انستیتو دو ژوستی نین» بیشتر احتمال دارد که باز بشود بهمانها مراجعه نمایم که فصل ۴ و ۵ و ۶ بیش از همه باز شد و من نیز همین سه فصل را برای امتحان حاضر کردم که برحسب اتفاق یکی از این فصول مورد ترجمه قرار گرفت و از عهده برآمدم.

تألیف نزد کترا و کارآموزی در داد گستری نوشاتل

بعد از خاتمه‌ی امتحانات و گرفتن دیپلم لیسانس به لوزان رفتم که بابت بعضی از هموطنانم معاشرت کنم و رفع خستگی بنمایم. ولی بیش از یک شب نتوانستم بمانم و برای تهیه‌ی مقدمات نزد کترا بنوشاتل مراجعت کردم که بعلت خستگی نتیجه نداشت و معلوم شد اگر چندی تعطیل نکنم نخواهم توانست کار موثری بنمایم.

موضوع تر را هم که دانشکده‌ی حقوق تصویب کرده بود راجع بوصیت در حقوق اسلامی بود که در طهران بهتر میتوانستم کار کنم، یعنی اول بفارسی تهیه کنم و متخصصین اظهار نظر کنند سپس آن را ترجمه کرده به دانشکده پیشنهاد نمایم. این بود که تصمیم گرفتم اشرف و احمد دختر و پسر بزرگم را در خانواده‌ای که دو سال آنجا بودند بگذارم با خانم و پسر کوچکم غلامحسین حرکت نمایم. ایام مسافرت و روزهای دید و بازدید در طهران موجب تعطیل کار شد و پس از رفع خستگی توانستم خوب کار کنم و از عهده برآیم.

پرستاری که سه سال قبل با من از پاریس آمده و در طهران مانده بود نزدیک خانه‌ی ما اطاقی اجاره کرده بود که شب‌ها شام را با ما صرف مینمود. سه شب گذشت که نیامد. خبری هم از او بما نرسید و بعد معلوم شد که آن سه شب در خانه‌ی خود هم نبوده است و تحقیقات شهربانی باین نتیجه رسید که برای تدریس بیباغ «پروتیوا» اکنون ضلع جنوب شرقی جاده‌ی شمیران و خیابان شاه‌رضا رفته و شب هنگام که بواسطه بارندگی جاده را آب گرفته و از کنار آن عبور میکرد در یک چاهی افتاده است که جسد او را در آوردند و در قبرستان نزدیک دولاب آن را بخاک سپردند. این واقعه بسیار دلخراش بود و ما را مغموم کرد.

با تأثیری که از فوت این زن باصفت داشتم باز بکار ادامه میدادم و نمیدانم چه بیش آمده بود که نتوانستم آن را با کمک استاد خود شادروان شیخ محمدعلی کاشانی

تهیه کنم. با شادروان شمس العلماء قریب مشورت کردم علی اصغر ماجدی را در نظر گرفت و من نه فقط از معلومات بلکه از صحت عمل او هم در کاری که مادرم در عدلیه داشت استفاده نمودم و بعد مقدمه‌ی آن را هم که مربوط بمدارک حقوق اسلامی است با نظر استاد خود شیخ محمدعلی تهیه کردم که دیگر کاری نداشت جز اینکه ترجمه شود و آن را در سوئیس بهتر میتوانستم بانجام رسانم.

توقفم در طهران بیش از سه ماه طول نکشید که خانواده را طهران گذاشته و باز همان شهر نوشاتل را محل اقامت قرار دادم و در ضمن ترجمه‌ی تز در دارالوکاله‌ی یکی از وکلا موسوم به «ژان روله» کارآموزی کردم. ابتدا با اموری که مربوط بمقدمات کار و تهیه پرونده بود میرسیدم، سپس از طرف او از دعاوی کوچکی که کمتر احتمال برد داشت دفاع میکردم و علت این بود که صاحبان دعاوی بزرگ نمیخواستند کارآموزی که معلوم نبود دارای چه معلوماتی است از آنها دفاع کند.

موضوع یکی از محاکماتی که بمن رجوع شده بود و از نظر اهمیتی که در امور اجتماعی داشت و نقل میکنم این بود زنی از اتباع فرانسه ساکن شهر نوشاتل و شغل او بقال از تجارتخانه‌ای در ایتالیا مقداری قرمه خریده بود و باین عنوان که کالا فاسد بوده وجه آن را نمیپرداخت و میخواست شاهده‌ی بدست آورد تا از شهادت دروغ استفاده کند. برای این کار بیک کلفتی که از دکان او برای ارباب خود آذوقه میخرید وجهی داد که بلافاصله بر علیه بقال اعلام جرم نمود و چون زمینه را سخت دید فرار اختیار کرد. این بود علاقمندی یک کلفت بامور اجتماعی که تنها نه از پول گذشت بلکه مدتی از کاریکار شد و مبلفی هم خرج نمود تا درسی بشود دیگران پیرامون شهادت دروغ نگردند.

من در تمام مدت اقامتم همه روزه تا ظهر بکارآموزی مشغول بودم و عصرها هم با یکی از دانشجویان همدوره‌ی خود بترجمه‌ی تراشتغال داشتم که بعد از طی مراحل و تصویب شورای دانشکده چند روز قبل از حرکت بایران در پاریس بطبع رسید و منتشر گردید.

مدت کارآموزی شش ماه بود و من نه ماه در آن دارالوکاله کار کردم و در عالترین دادگاه نوشاتل در محاکمه‌ای شرکت نمودم و تصدیقنامه وکالت خود را بشرط تحصیل تابعیت سوئیس از آن دادگاه گرفتم.

نظر باینکه تحصیل تابعیت سوئیس مستلزم ترک تابعیت اصلی نیست و هر واجد شرطی بدون از دست دادن تابعیت اصلی میتواند آن را تحصیل کند و شرط تحصیل تابعیت هم این بود که درخواست کننده مدت سه سال در سوئیس اقامت کرده و در محل اقامت سابقه‌ی بد نداشته باشد از شهربانی نوشاتل تصدیق گرفتم و آن را بضمیمه

درخواست خود بدولت مرکزی سوئیس فرستادم که مورد قبول واقع شد. نظر باینکه ایام تعطیل شروع شده بود و عده‌ای از فرزندان خویشان و دوستانم که آنجا تحصیل میکردند میخواستند بامن بایران بیایند انجام کار را بعد موکول نمودم و همه باهم حرکت کردیم و یکروز قبل از اعلان جنگ اول جهانی وارد طهران شدیم. بواسطه پیش آمد جنگ و اشتغال بامور اقامتم در ایران بطول کشید و گاه میشد که چند ماه از فرزندانم خبر نداشتم ولی نظر باینکه آنها در خانواده‌ای بودند که رئیس آن پرنو نماینده شرکت بیمه در نوشتاتل مردی باوجدان و درستکار و در آن شهر متصف باین اوصاف و خانم او هم که در قید حیات است مورد اعتماد بود بهر طریق که امکان داشت مخارج آنها را میفرستادم و مدت پنج سال آنها را ندیدم و نگران هم نبودم.

اشتغال من در ایران پس از خاتمه تحصیل

تصمیم گرفته بودم بعد از ختام تحصیل باز مدتی از عمر خود را صرف مطالعه کنم و پاره‌ای از ابواب حقوقی را که در دانشکده مقدماتشان دیده شده بود در ایران تکمیل نمایم که بعد از ورود بطهران شادروان دکتر ولی الله خان نصر مدیر مدرسه سیاسی بدیدنم آمد و مرا برای تدریس در آن مدرسه دعوت نمود. این دعوت که موضوع مطالعات را معلوم نمود خوشوقتیم را نیز فراهم کرد، چه وقتی آرزو داشتم مثل یک شاگرد در آن مدرسه تحصیل کنم وضعیتم اجازه نمیداد و آن روز مدیر مدرسه بخانه‌ی من آمد و مرا بجای یک استاد دعوت نمود.

برای انجام این کار کتبی را که در ایام تحصیل بایران فرستاده بودم شماره نمودم و کتابخانه‌ی کوچکی که از لوازم کار بود ترتیب دادم و چون تابسته شهر یورکه میبایست شروع کنم بیش از پنجاه روز نبود خانواده را در شمیران نزد مادر گذاشته و خود در هوای گرم شهر ولی فارغ از هر گونه مزاحمت شب و روز غیر از چند ساعت که برای استراحت تخصیص داده شده بود بکار پرداختم تا آنچه برای تدریس یک سال لازم بود حاضر کنم. اولین روز ورودم بمدرسه که مدیر کیف مرا دید پرسید محتویات آن چیست که آنقدر ضخیم شده، گفتم کاریست که برای تدریس یکسال تهیه نموده‌ام و از این که توانسته بودم در آن مدت قلیل کتب خارجی را مطالعه نموده و قانون موقت اصول معاکمات حقوقی را توضیح و تشریح کنم و آن صفحات را که از یک هزار تجاوز میکرد بر - تحریر درآورم تعجب نمود و این همان کتابی است که بعد بنام «دستور در معاکم حقوقی» طبع و منتشر گردید.

نظر باینکه در مدرسه سیاسی بیش از دو ساعت در هفته درس نداشتم در این فکر بودم که باز برای مطالعه موضوعی را انتخاب کنم که خبر الغای «کاپی تولاسیون» در ترکیه منتشر گردید و این واژه‌ی خارجی که تازه بگوش مردم میرسید سبب شده بود هر

کس سؤال کند موضوع چیست و چرا ترکیه آن را الغاء کرده است.

چنانچه این رژیم در ترکیه روی عهدنامه‌ها استوار شده بود بین دولت ایران با هیچ دولتی عهدنامه نبود و کاپی تولاسیون در ایران عملاً اجراء میگردید که باز چندی اوقات بمطالعه‌ی قراردادهای بین‌المللی که بین دولت ترکیه و دول اروپا منعقد شده بود گذشت و از این نظر که ایران هم آن را الغاء کند رساله‌ای تحت عنوان «کاپی تولاسیون و ایران» منتشر کردم.

از انتشار آن چیزی نگذشت که اردشیر جی نماینده‌ی زردشتیان هند در ایران با چند نفر از تجار بدیدنم آمد و اظهار نمود که در ایران کتابی راجع بشرکت‌های تجارتی منتشر نشده، خوب است در این باب هم رساله‌ای منتشر کنم که باز مدتی اوقاتم صرف این کار شد و با مطالعه‌ی قوانین مختلفی کشورهای اروپا رساله‌ای بنام «شرکت سهامی در اروپا» منتشر نمودم.

خلاصه اینکه اوقاتم تمام بمطالعه میگذشت و از کارم بسیار راضی بودم تا یکی از روزهای که شادروان حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی بدیدنم آمد و بدنبال مطالبی که با من وقتی در سوئیس صحبت کرده بود مذاکراتی کرد و باین نتیجه رسید اگر یک عده از کسانی که در خارج تحصیلاتی کرده‌اند جمعیتی تشکیل دهند میتوانند کارهای مفیدی بنفع مملکت بکنند که روی این نظر هیشی از این اشخاص:

دولت‌آبادی — فیروز نصرت‌الدوله — غفاری ذکاءالدوله — محمدعلی نظام مافی سالار معظم (اکنون سناتور نظام‌السلطنه) — موسی شیبانی ذکاءالسلطنه و این جانب تشکیل گردید و تصمیم گرفتیم مجله‌ای بنام «مجله علمی» منتشر کنیم و در شماره‌ی اول آن بر حسب ذوق و معلومات خود مطالبی درج نماییم.

نظر من این بود که سازمان ثبت املاک را در سوئیس که بعد از آلمان بهتر از همه جا تأسیس شده و روی آن مطالعاتی کرده بودم موضوع مقاله قرار دهم. ولی از این جهت که تأسیس چنین سازمانی نه آنوقت بلکه تنظیم دفاتری هم که بعد در ایران تأسیس گردید آنوقت عملی نبود از آن صرف‌نظر کردم و چون هر کس میتواند با یک سند اصیل یا معمول نسبت بملکی که یک قرن در تصرف دیگری بود دعوی مالکیت کند و یا بر علیه اشخاص ادعای طلب نماید و محکمه هم دعوی او را بپذیرد قاعده مرور زمان را که در همه جا غیر از ایران معمول بود و احتیاج بهیچ مقدماتی نداشت مگر اینکه مجلس شورای ملی قانونی وضع کند موضوع مقاله قرار دادم که بعد از انتشار باب مرآوده بین بعضی از علماء و من باز گردید و هر کدام نسبت بآن ایرادی گرفتند که کار از ایراد هم گذشت و آن را برخلاف شرع تشخیص دادند که موجب یأس و ناامیدی من شد و طول

هم نکشید که اجتماع ما متزلزل گردید و مجله نیز از بین رفت. چونکه علت موجودی اجتماع که تحصیل اشخاص بود نمی توانست علت بقیه هم بشود. در این فکر بودم و بخود میگفتم اگر از زحماتی که در راه تحصیل کشیده‌ام راجع بیکی از اصول حقوقی نتوانم اظهار عقیده کنم و دچار انتقادات بیجا و ناروای اشخاص بشوم در راه خدمت بمملکت چطور میتوانم از معلومات خود استفاده نمایم که اعتبارنامه‌ی یکی از نمایندگان بعنوان تنظیم در انتخابات در یکی از شعبات مجلس مورد اعتراض قرار گرفت و مطلبی هم که برای گواهی دعوت شده بود اظهار نمود لیست دوازده نفر کاندید نمایندگی طهران را که آن نماینده بمن داد نه دکتر مصدق در آن نوشته شده بود. در صورتیکه چند سال بود ایران نبودم، دهنده‌ی آن لیست را هم ندیده بودم و مغرضی خواسته بود مرا با کسی که انتخابش بعنوان تنظیم مورد اعتراض قرار گرفته بود همکار قرار دهد. از این پیش آمد آنقدر متأثر شده بودم که بمن حال تب دست داد و مادرم که از من عیادت نمود علت را سؤال کرد و بعد از اینکه گفته‌های مرا شنید اظهار نمود ای کاش بجای حقوق در اروپا طب تحصیل کرده بودی؛ مگر تو نمیدانی که هر کس تحصیل حقوق نمود و در سیاست وارد شد باید خود را برای هر گونه افترا و ناسزا حاضر کند و هر ناگواری که پیش آید تحمل نماید. چون میدانم که تو غیر از خیر مردم نظری نداری باید بدانی که وزن اشخاص در جامعه بقدر شدائی است که در راه مردم تحمل میکنند

این بیانات آن هم از زبان مادری که مرا بسیار دوست داشت و غیر از خیر جامعه نظری نداشت آنقدر در من تأثیر نمود که آن را برنامه‌ی زندگی قرار دادم و از آن بیعد هر فحش و ناسزا که شنیدم خود را برای خدمت بمملکت بیشتر آماده و مجهز دیدم.

• • •

توضیح

عنوان کتاب مربوط به کاپیتولاسیون که در سال ۱۳۳۲ ق چاپ شده روی جلد «کاپیتولاسیون و ایران» است و آن را در «مصدق و مسائل حقوق و سیاست» (تهران، ۱۳۵۸) تجدید چاپ کرده‌ام.

عنوان کتاب مربوط به شرکت سهامی که در سال ۱۳۳۲ ق چاپ شده روی جلد «شرکت سهامی در اروپا» است.

مصدق کتاب «دستور در محاکم حق» را به سال ۱۳۳۲ ق منتشر کرد. کتابها را فارسی دیگر تألیف او عبارت است از «حقوق پارلمانی در ایران و اروپا» (چاپ ۱۳۰۲ش) و «اصول قواعد و قوانین مالیه در ممالک خارجه و ایران قبل از مشروطیت و دوره مشروطه» (چاپ ۱۳۰۴). (۱.۱)

عضویت من در حزب اعتدال

مجلس سوم بشادروان حسن پیرنیا مشیرالدوله نماینده‌ی طهران اظهار تمایل نمود و انتخابات طهران برای آن عده نمایندگان که قبل از افتتاح مجلس متصدی بعضی از امور شده و از کار دست نکشیدند و همچنین آنهایی که از مجلس خارج شدند و در تشکیل دولت شرکت نمودند تجدید شد و انجمن مرکزی انتخابات مرا بعضویت یکی از انجمن‌های فرعی که در مسجد سراج‌الملک واقع در خیابان برق تشکیل میشد انتخاب نمود.

در این انجمن با شادروان علامه دهخدا که در اوایل مشروطه از دور آشنا بودم همکار شدم و همکاری صمیمانه‌ای که بین ما پدید آمده بود سبب شد یکی از روزها که میخواستیم با هم از مسجد خارج بشویم مرا بخانه حاج میرزا علیمحمد دولت‌آبادی مقابل مسجد دعوت کند و از من بخواهد که عضویت حزب اعتدال را بپذیرم و چون سکوت کردم قرآن بیاورند سوگند یاد نمایم.

از حلف وحشت داشتم. چونکه پدرم میرزا یوسف مستوفی الممالک صدراعظم ناصرالدین شاه و پسرعموی خود را در خصوص یک ملک موروثی موسوم به «اک» واقع در قزوین در محضر شادروان حاج شیخ هادی نجم‌آبادی قسم داد که طول نکشید صدراعظم از دنیا رفت و این واقعه در جامعه آنقدر ایجاد رعب نمود که کمتر کسی برای سوگند حاضر میشد و از جریان حزب اعتدال هم که تشکیل آن مصادف با دوره‌ی دوم تقنینیه بود و من آنوقت در ایران نبودم اطلاعی نداشتم و فقط میدانستم دو حزب در مملکت تشکیل شده که یکی حزب اعتدال بود و دیگری حزب دموکرات و بعد هم که بطهران آمدم می‌شنیدم که عده‌ای از افراد حزب اعتدال برهبری مرحوم آقا سیدحسن مدرس و حاج آقا شیرازی و عده دیگر برهبری حاج میرزا علیمحمد دولت‌آبادی و میرزا محمدصادق طباطبائی سناتور فعلی اداره میشوند. ولی از اینکه این دو دسته از چه

اشخاص تشکیل شده و هدف معنوی (۱) آنها چیست اطلاعات کافی نداشتم و سکونتم نیز از این جهت بود که بشادروان دهخدا عقیده داشتم و نمیخواستم دعوت او را قبول نکنم. در قانون شرع قسم وقتی جایز است که مدعی نتواند برای اثبات ادعای خود دلایل کافی اقامه کند و حاکم برای فصل خصومت بمدعی علیه تکلیف قسم نماید. در صورتیکه تقلید ما از ممالک غرب که هر کس را برای تأمین رفتار آینده اش قسم بدهند و یاد کنندگان وفا بعهده نکنند سبب شده است که رعب سوگند از دلها برود و این حربه که در زندگی ما بسیار مؤثر بود بی اثر شود.

بهترین مثال اینکه نمایندگان دوره پنجم تقنینیه طبق اصل ۱۱ قانون اساسی در بدو ورود بمجلس قسم یاد کرده بودند «باساس سلطنت و حقوق ملت خیانت نکنند» ولی بعهده خود وفا ننمودند. باین معنا شاه را که میبایست مجلس مؤسسان خلع کند نه مجلس شورای ملی که یک مجلس عادیست و از طرف ملت برای این کار مآذون نشده از مقام خود برداشتند و قانون اساسی را نقض نمودند. ازخلف عهد و کار خلاف قانونی هم که مرتکب شده بودند بزعم خود نتیجه گرفتند و همگی بدون استثناء بعنوان نمایندگان برگشته در مجلس ششم وارد شدند. حال کسی است که از قسم پاک کند و از ترس عقوبت الهی از اتیان بحلف پرهیز نماید.

کسانی که بحفظ قول معتقدند هرگز نقض قول نمی کنند، اعم از اینکه قسم یاد کنند و یا نکنند.

خلاصه اینکه از خانه ی دولت آبادی که خارج شدم خود را یکی از اعضای باوقای حزب اعتدال میدانستم و روی همین وظیفه جلساتی از رهبران این دودسته در خانه خود تشکیل دادم که انشعاب از بین برود و هر دودسته وظایفی را که داشتند متفقاً انجام دهند. ولی مساعیم به نتیجه نرسید. سپس بعضی از اعضای مؤثر حزب من جمله دهخدا از عضویت استعفا نمود و یکی از روزها که هیئت مدیره «شرکت خبریه ی پرورش» مرکب از رجال و دوستان فرهنگ جلسه ی خود را تحت ریاست شادروان حسن برنیا مشرالدوله در دارالافتون تشکیل داده بود علامه و من هم در آن عضویت داشتیم. دهخدا از من گله نمود و گفت ما انتظار داشتیم که بعد از استعفای شما از عضویت حزب استعفا ندهید و باز در حزب بمانید که چون این حرف منطبق نداشت و استعفای آن به دلیل موجبی نبود که من استعفا بدم گفته شما که از مؤسسين حزب و از همه چیز آن بخیر بود چه علب داشت که مرا بعهده است آن دعوت نمودید؟ گفت از این جهت که

(۱) هدف معنوی از این جهت که در مراسم مطایبی درج شده بود که همنی نبود.

ببینید ما در چه آتشی میسوزیم. گفتم نفهمیده وارد شدم بگذارید فهمیده خارج گردم.
از این مذاکرات چیزی نگذشت که مهاجرت پیش آمد و عده‌ای از سران هردو
دسته از ایران رفتند و تا خاتمه‌ی جنگ اول جهانی مراجعت ننمودند و بالتیجه حزب
اعتدال از بین رفت.

عضویت من در کمیسیون تطبیق حوالجات

بعد از اعلان جنگ اول جهانی مستوفی الممالک نخست وزیر با کسب نظر از اشخاص خیرخواه و بصیر تصمیم گرفت در آن جنگ کشور ایران بیطرفی خود را حفظ کند که روی این نظر مجلس سوم پس از افتتاح باو رأی تمایل داد. ولی دولتش طون نکشید. سپس به حسن پیرنیا مشیرالدوله اظهار تمایل کرد که دولت خود را تشکیل نمود و دولت او هم دیر نپایید.

نظر پیرنیا نخست وزیر این بود که از رقابت بین متفقین یعنی دولت فرانسه و انگلیس و روسیه تزاری و متحدین که عبارت بود از آلمان و اطریش بنفع مملکت استفاده کند که موفق نشد و مجبور باستعفاء گردید و علت این بود که هیچیک از دول متحارب نخواستند بیطرفی ایران را رعایت کنند. دولت روسیه تزاری عده ای قشون بفرماندهی ژنرال باراتف بایران فرستاد. دولت ترکیه نیز که با متحدین همکاری میکرد معامله ی بمثل نمود و در نقاط غرب قشون وارد کرد.

تقاضای متفقین از دولت مشیرالدوله این بود بترکیه اعتراض کند، ولی او از این نظر که قشون روسیه قبل از قشون ترک بایران آمده و اعتراض بیک طرف مخالف بیطرفی است آن را باین موکول نمود که روسیه قشون خود را از ایران ببرد که چون این کار نشد استعفاء نمود و کاری که در مدت قلیل تصدی خود توانست بکند این بود که دست «مرنارد» بلژیکی خزانه دار را که یکی از عمال مؤثر سیاست خارجی و قائم مقام «شوستر» امریکایی شده بود و از قانون معروف بقانون ۲۳ جزوا راجع باختیارات او سوءاستفاده میکرد از مالبه کوتاه کند و لایحه ی تشکیلات وزارت مالبه را که شخصاً تنظیم کرده بود بمجلس شورای ملی پیشنهاد نمود.

سپس عین الدوله دولت را تشکیل نمود و حاج امیر نظام همدانی (قبلاً سردار اکرم) بوزارت مالبه منصوب گردید. این وزیر گذشته از اینکه از امور مالی اطلاع نداشت صاحب

عزم و تصمیم هم نبود و برای هر کار با تسبیحی که غالباً در دست داشت استخاره میکرد و من باب مثال در قانون تشکیلات وزارت مالیه که بعد از کناره گیری مشیرالدوله از کار بتصویب مجلس رسید چند اداره که عبارت بود از تشخیص عایدات - محاسبات کل - خزانه داری و محاکمات پیش بینی شده بود که رؤسای هر یک از آنها میبایست تعیین شوند تا رؤسای دوائر و شعب با نظر رئیس اداره ی مربوطه منصوب گردند.

برای این کار روزی فکر مینمود کسی را بریاست خزانه داری کل منصوب کند و استخاره میکرد، اگر خوب میآمد راجع بترک آن یعنی رئیس اداره را انتخاب نکند استخاره مینمود. چنانچه آن هم خوب میآمد از این انتصاب صرف نظر میکرد و اداره تشکیل نمیشد. ولی اگر ترک استخاره بد میآمد آنوقت تشکیل اداره ی خزانه را باین موکول مینمود که نتیجه ی سایر استخاره ها معلوم شود و چون امکان نداشت که استخاره ها تمام خوب و ترکشان بد باشد تا حاج امیرنظام وزیر بود وزارت مالیه در حال فلج باقی و تعطیل بود.

بعد از عین الدوله مستوفی الممالک در رأس دولت قرار گرفت. وثوق الدوله که از امور مالی مطلع و صاحب تصمیم بود بوزارت مالیه منصوب شد و قانون تشکیلات اجراء گردید.

کمیسیون تطبیق حوالجات هم که یکی از تشکیلات مرکزی آن وزارت و مرکب از پنج عضو بود و مجلس شورای ملی میبایست انتخاب کند تشکیل گردید و من بعضویت آن انتخاب شدم و یکی از وظایفش این بود بدرخواست پولی که هر وزارتخانه میفرستاد رسیدگی کند. چنانچه طبق اعتبارات مصوبه صادر شده بود آن را تصدیق نماید. سپس اداره محاسبات حواله صادر، وزیر مالیه امضا نموده خزانه وجه آن را بپردازد. بطور خلاصه هیچ وجهی از خزانه خارج نشود مگر اینکه اعتباری برای پرداخت آن تصویب شده و کمیسیون هم تصدیق کرده باشد که چون بودجه کل مملکت در هیچیک از ادوار تقنینیه تصویب نشده بود طبق قانون انجام وظیفه مشکل بود.

مجلس اول که جمع و خرج مملکت را موازنه داد گرچه کاری بسیار مفید بود ولی بودجه ی مملکت نبود، چونکه بودجه پیش بینی عوائد و مخارج مملکتی است برای یک سنه ی مالی. در صورتیکه عملیات انجمن مالی آن مجلس مربوط بعوائد و مخارج قبل از مشروطه بود و هر قدر از عمر مشروطه میگذشت چون سبک کار و طرز تشکیلات فرق مینمود و در بودجه تاثیر داشت هیچیک از مجالس اولیه نتوانستند بودجه مملکت را تصویب کنند مگر بعضی از بودجه ها جزء را که مدرک کار کمیسیون قرار میگرفت و من باب مثال بودجه ی دربار سلطنتی که مجلس اول آن را در هر ماه به سی هزار تومان محدود و تصویب کرده بود و اکنون با دید که مجلس اول بین عایدات و مخارج حضور

ایجاد موازنه نمود.

(۱) تفاوت عملی که ولات و حکام اضافه از مناسبات جزو جمعی از مالیات دهندگان میگرفتند با تمام جزو عایدات رسمی دولت درآمد و بالنتیجه از این جهت که قبل از مشروطه هم قسمتی از آن بعنوان پیشکش ولات و حکام وارد خزانه میشد.

(۲) مجلس اول تیولات را الغا نمود و موضوع تیول در رژیم قدیم این بود که اشخاص متنفذ و صاحب حقوق یک یا چند پارچه از دهات اربابی یا خالصه‌ی دولت را محل حقوق خود قرار دهند که این کار دو فایده داشت: یکی این بود که ولات و حکام بعنوان فاضل کتابچه یعنی طلب از دولت نتوانند از تأدیه حقوق آنان خودداری کنند و صاحبان تیول حقوق خود را از بابت مالیات املاک اربابی و عوائد دهات خالصه حساب نمایند. دیگری آنکه تفاوت عمل املاک تیولی را اگر ملک مردم بود بنفع خود بگیرند. چنانچه خالصه و ملک دولت بود در آبادی آن بکوشند و از درآمد ملک استفاده نمایند. برای مالکین و ساکنین دهات هم این رژیم بیفایده نبود چونکه تحت حمایت صاحبان تیول قرار میگرفتند و از تعدیات مأمورین دولت مصون بودند که پس از الغای تیولات تفاوت عمل دهات تیولی نیز وارد خزانه دولت گردید.

(۳) آنچه از همه بیشتر در موازنه‌ی جمع و خرج تأثیر داشت کسر و یا قطع حقوق کسانی بود که بواسطه تمکن و دارائی احتیاج بحقوق دولت نداشتند ولی بواسطه‌ی وضعیت خانوادگی و نفوذی که داشتند هر سال مبلغی از خزانه‌ی مملکت استفاده میکردند که مجلس اول بدون استثناء و بدون هیچ ملاحظه از بودجه‌ی دربار و حقوق شاهزادگان و رجال و خواتین یا کسر نمود و یا بکلی آنها را قطع کرد و چون مجلسی مرکب از نمایندگان حقیقی ملت بود نه شاه توانست حرفی بزند نه صاحبان حقوق توانستند اعتراض کنند.

خلاصه اینکه چون بودجه‌ی کل مملکت بتصویب نرسیده بود چنانچه در یکی از مجالس اعتباری برای یکی از تشکیلات مملکتی تصویب شده بود کمیسیون ورفه‌ی درخواست را با آن اعتبار تطبیق مینمود و الاً با تصویب نامه‌های هیئت وزیران که مقصود قانون‌گذار از تشکیل کمیسیون کاملاً عملی نبود چونکه رأی دهندگان باعتبار و مصرف کنندگان هر دو وزیران بودند و هر چه میخواستند تصویب مینمودند.

با این حال کمیسیون کار میکرد ولی بواسطه‌ی اختلاف نظری که بین اعضاء ایجاد شده بود کارها پیشرفت نمینمود و تأخیر در امور سبب شده بود وزارت مالیه وجوه درخواستهایی که پرداخت آن فوری بود بدون تصدیق کمیسیون تأدیه کند و آنهایی که فوریت نداشت چون در خزانه وجهی برای پرداخت نبود بکمیسیون بفرستد که روی آن

حرف بزنند، تا هر وقت بخرانه پولی رسید وجه آنها تأدیه شود. اعضای کمیسیون هم از اینکه تمام درخواستها برای تصویب نمی آمد شکایت نداشتند، چونکه حقوق خود را میگرفتند و رویه ی رژیم قدیم که هر کس کاری صورت میداد حق العملی از صاحب کار میگرفت از بین رفته بود.

بواسطه ی مشکلات سیاسی مستوفی الممالک از کار کناره جوئی نمود و شاهزاده عبدالحسین میرزا فرمانفرما مأمور تشکیل دولت شد و مرا که در کمیسیون تطبیق حوالجات اشتغال داشتم برای پست وزارت مالیه دعوت نمود و چند روز هم کسی را برای این کار در نظر نگرفت شاید مادرم بتواند مرا برای قبول کار حاضر کند. ولی من از این نظر که با رویه ی سیاسی او مخالف بودم در آن دولت شرکت ننمودم و عدم موافقت من سبب شده بود که تا متصدی کار بود با من ملاقات نکند. ولی روزی که استعفا نمود بدیدم آمد و گفت از من سؤال نمیکنی چرا استعفاء کرده ام؟ گفتم بی میل نیستم که بدانم علت استعفاءی شما چیست. گفت از این جهت که نوهی عباس میرزا نمیبایست بایران خیانت کند. ولی از این که موضوع چه بود آن روز صحبتی ننمود و اینطور شهرت داشت که قبل از استعفاء از حاج امین الضرب خواهش کرده بود کاری بکند که عده ای از دولت شکایت کنند تا او بتواند آن را بهانه برای استعفا قرار دهد و از کناره جویش مدتی نگذشت که معلوم شد کاری که میخواستند و او نتوانسته بود انجام دهد چه بود.

[سپس] محمّدولی خان سپهسالار در رأس دولت قرار گرفت. «کمینسکی» رئیس اداره ی تجارت روسیه در ایران از من تقاضای ملاقات نمود و سابقه ی او با من این بود که خانهای سعدالملک محل فعلی کاخ مرمر در اجاره ی او بود که مال الاجاره آن را میبایست از بابت طلبی که خانم من از مالک خانه داشت تأدیه کند که چون در حساب اختلافی روی داده بود بین او و من ملاقاتی دست داد که موجب آشنائی ما شده بود.

رئیس اداره تجارت آمد و اظهار نمود که با «یورنیف» منشی سفارت روسیه تزاری بدیدن رئیس الوزراء رفته بودم. سپهسالار باو گفت برای ریاست کمییونی که باید تشکیل شود شخص خوبی را در نظر گرفته ام و اسم از شما برد. ولی یورنیف گفت او را هیچ ندیده ام و نمی شناسم. گفتم با من آشناست او را بشما معرفی خواهم نمود. اکنون آمده ام بشما بگویم کمییونی مرکب از پنج عضو تشکیل میشود که در مالیه ایران نظارت کند که سه عضو آن را دولت ایران چهارمی را دولت ما و پنجمی را دولت انگلیس تعیین خواهد نمود. شما بریاست کمیسیون و با حقوق یک هزار تومان در هر ماه تعیین میشوید که بانک استقراضی (بانک سابق روسیه تزاری در طهران) مادام العمر بشما خواهد پرداخت و چون اکثریت آن با نمایندگان ایران است از این چه بهتر که این کار را قبول کنید

وچندی مراقبت نمایند که امور جریان عادی خود را طی کند و بعد اگر نخواستید استعفا دهید. اکنون اگر موافقت با سفارت برویم که شما را بوزیر مختار معرفی کنم؟

گفتم اگر وظایف کمیسیون این است که در مالیه نظارت کند اکنون همین کار را میکنم، با این فرق که مرا مجلس شورای ملی انتخاب نموده و در هر ماه هم پیش از دوپست تومان حقوق ندارد. چنانچه از این کار صرف نظر کنم و ریاست کمیسیون بین المللی را قبول نمایم آیا نخواهند گفت حقوق گراف این شغل آن هم مادام العمر سبب شده است که من از یک کار ملی دست بکشم و کاری که جنبه بین المللی دارد قبول نمایم؟

رئیس تجارت که مردی بسیار ساده بود گفت رفع این مشکل با خود شماست. چنانچه در این کمیسیون هم بهمان مبلغ قناعت کنید هیچکس نخواهد گفت که شما نظم شده اید.

دیگر چون مذاکره بیفایده بود گفتم فکر میکنم و شما جواب میدهم که بلافاصله از سردار کبیر عضو حزب اعتدال و برادر نخست وزیر وقت خواستم و تقاضا کردم سه سالار مرا از این کار معاف کند و آنوقت فهمیدم که فرمانفرما بچه علت از ریاست دولت استعفا کرده بود.

کمیسیون مختلط تحت ریاست «هن سنس» بلژیکی رئیس اداره کل گمرکات و عضویت حاج محسن خان امین الدوله و عبدالحسین خان سردار معظم خراسانی تیمورتاش و نمایندگان روس و انگلیس تشکیل گردید. از مقابل اطاق کمیسیون تطبیق حوالجات محل کار ما بقصر ایض رفتند و بر رئیس دولت معرفی شدند که دیدار آن منظره برای هر کس که ایران را دوست میداشت بسیار ناگوار بود.

من کماکان در کمیسیون تطبیق کار میکردم و هر قدر میگذشت ضعف مزاج بر من غلبه میکرد بطوریکه نمی توانستم خوب انجام وظیفه کنم و علت این بود که در یک سال قبل یعنی آن روزی که شایع شده بود شاه از طهران حرکت میکند و اصفهان را پاتیخت قرار میدهد به تب و دل درد شدیدی مبتلا گشتم و بدکتر خلیل خان ثقفی دوست و همسایه خود مراجعه کردم که دوا و آتارش از بین رفت. این دفعه که باز عودت نمود بدکتر محمودخان معتمد و دوست قدیم خود مراجعه نمودم که تشخیص داد بمرض آپاندیسیت مبتلا شده ام و دکتر کرک طبیب مریضخانه امریکایی هم آن را تأیید کرد و تا آنوقت این مرض در ایران شایع نبود و کسی هم عمل نکرده بود.

دستوری که بمن داد این بود روی محل درد کیسه ی یخ بگذارم و غیر از مایعات از قبیل سوپ و آب پرتقال غذای دیگر صرف نکنم تا ورم تحلیل برود و بتوانم برای عمل

جراحی بخارج از کشور مسافرت نمایم.

دستور اجرا شد و درد تخفیف یافت تا یکی از روزها که دکتر کرک از من عیادت نمود گفت میخواهم با خانم و طفل کوچکم بامریکا بروم، رئیس ضرابخانه «لاواشری» وعده داده است که اتوموبیل ضرابخانه مارابه پهلوی من برساند. من نیز تصمیم گرفتم که با او حرکت کنم تا اگر در بین راه اتفاقی افتاد از او استفاده نمایم و چون تعداد اتوموبیل در آنوقت کم بود یکی از وزرای دولت وثوق هم بمن وعده نمود از روسها برایم یک آمبولانس صلیب احمر بگیرد.

روز بعد که دکتر کرک از من عیادت نمود شرح قضیه را گفتم. اوهم موافقت نمود که هر دو یک روز حرکت کنیم و تا پهلوی با هم باشیم و برای این کار من صد تومان باو بدهم. چند روز در انتظار ماندیم نه از اتوموبیلی که باو وعده داده شده بود نه بمن هیچکدام اثری بروز نمود. تصمیم گرفتم با کالسکه‌ی چاپاری عرض راه حرکت کنیم و باز راجع بوجهی که میبایست باو بدهم صحبت شد که گفت چهار صد تومان و توضیح داد اگر با اتوموبیل میرفتیم چون یک روز در راه بودیم صد تومان کفایت مینمود، ولی اکنون که با کالسکه میرویم با وجهی کمتر از این نمیتوانم موافقت نمایم که آنوقت در حدود هشتاد لیره‌ی طلا بود. نظر باینکه مرضم غیر از عمل علاج نداشت و بر فرض اینکه دکتر میخواست و میتواندست عمل کند بین طهران و پهلوی وسایل کار فراهم نبود با او وداع کردم و تصمیم گرفتم هر روز که حرکت میکند من قبل از او حرکت کنم تا اگر در راه اتفاقی افتاد برسد و دستوری بدهد و هر قدر هم که خواست بپردازم.

امتیاز وسایل نقلیه‌ی راه طهران - انزلی آنوقت با ارباب بهمن زردشتی بود که گفتند دکتر پسر او را در مریضخانه امریکائی معالجه کرده و سفارشنامه‌ای از او بعهده مأمورین راه گرفته بود و برای گرفتن مال در عرض راه بهر مسافری حق تقدم دارد.

از روز حرکت او مطلع شدم و قبل از آفتاب که زمستان و هوا بسیار سرد بود با برادرم ابوالحسن دیبا و عبدالرحیم خان گماشته حرکت کردم. در شاه آباد اولین چاپارخانه و چهار فرسخی طهران که اسب ها عوض شده بود و میخواستیم حرکت کنیم کالسکه‌ای رسید که از آن دکتر کرک و خانمش پیاده شدند و از دیدار ما تعجب کردند. دکتر گفت که باز ما همسفر شدیم. گفتم سعادت یاری کرده است با هم باشیم، چنانچه بلا تأمل باو اسب داده میشد و حرکت مینمود مقصودی که داشتم تأمین نبود و برای جلوگیری از این کار نایب چاپارخانه را خواستم و باو گفتم چون ناخوشم و شب باید در ینگی امام استراحت کنم بدکتر قدری دیرتر اسب بدهید که من قبل از او بحصارک برسم و از آنجا حرکت کنم که شب در ینگی امام استراحت نمایم. نایب هم که دید مرا از اطاق با

تختخواب حرکت داده اند قبول نمود و انعامی هم گرفت و رفت. هنوز بغروب قدری مانده بود که وارد ینگی امام شدیم و یکی از دو اطاقی که در ایوان چاپارخانه بود گرفتیم. دکتر هم که بعد وارد شد اطاق دیگر را گرفت و بمیل و اراده‌ی خود از من عیادت نمود و همین که خواست برود طبق معمول طهران عبدالرحیم خان پاکتی را که پنج تومان در آن گذارده شده بود باو داد که نگرفت و بعد از صرف شام سفارشنامه‌ی ارباب بهمن را برای گرفتن مال بنایب چاپارخانه ارائه نمود. گفت صحیح است، آن را ارباب رئیس ما نوشته است ولی چه میتوان کرد که مالهای خسته و خوراک نخورده را هم نمی توان از طویله خارج نمود که در این وقت شب نتوانند شما را بمنزل برسانند و طفل بی گناه شما در بین راه از سرما تلف شود. چون این حرف جواب نداشت دکتر شب را در ینگی امام بیتوته کرد.

توجه من باین بود که دکتر موضوع را درک کند و انعامی بیش از معمول و متعارف بدهد و صبح از ما زودتر حرکت نماید ولی هنوز دکتر از خواب بیدار نشده بود که ما از ینگی امام حرکت کردیم و تا قزوین دیگر او را ندیدیم.

وضعیت چاپارخانه قزوین با آنچه من قبل از جنگ دیده بودم فرق کرده بود. قبل از جنگ وسائل نقلیه و مهمانخانه در یک محل بود ولی بعد از جنگ که محل سابق را قشون روس اشغال کرده بود مسافری در مهمانخانه‌های دیگر شهر منزل مینمودند که سورچی ما را بیک مهمانخانه‌ای برد و دکتر هم به مهمانخانه‌ی دیگری رفته بود که بعد آمد و از من عیادت نمود.

سورچی که قول داده بود قبل از آفتاب کالسه حاضر شود بعهد خود وفا نمود. از قزوین بعد ما در تمام منازل جلو بودیم و دکتر در پشت سرتاسفید کتله منزلی نزدیک شهر رشت که دکتر از راه رسید و چون بیش از یک اطاق نبود و آن را هم ما گرفته بودیم گفت یا بمن هم اطاقی بدهید شب در این جا بمانم یا اجازه دهید از این جا حرکت کنم و قبل از اینکه به انزلی وارد شوید برای شما بلیط خریده جای شما را در کشتی حفظ نمایم. گفتم توقف یا حرکت شما بسته بنظر خودتان است. گفت تردید ندارم که هیچکس مانع حرکت من نیست ولی نمیدانم چطور میشود که سفارشنامه ارباب بهمن در این راه هیچ تأثیری ندارد. گفتم شاید از این جهت است که ما حق تقدم نداریم که خندید و بمحض اینکه گفت اسب کالسه حاضر شد و حرکت نمود و انتظار ما این بود که در کشتی جای ما را حفظ کرده باشد ولی چون خرید بلیط مقید بارائه گذرنامه بود که بدکتر داده نشده بود بلیط برای ما خریداری نکرده بود. بهرطور بود خودمان تهیه نمودیم و با همان کشتی حرکت کردیم. شب در دریا بمن بسیار سخت گذشت و صبح قبل از

رسیدن بساحل طبق قرارداد چهارصدمنات روسی که آنوقت صد تومان ارزش داشت باو دادم که نمیخواست قبول کند و چون تحقیق کرده بود بعلت حمل قشون مدت پانزده روز راه آهن بادکوبه مسافر قبول نمیکنند از من خواش نمود که موقع عمل در بیمارستان باشد و هر وقت هم که میخواست اجازه دهند بیاید با من صحبت کند.

در بادکوبه بیمارستان بزرگی بود که یکی از اتباع آلمان قبل از جنگ بنا کرده و در نتیجه ی پیش آمد جنگ یکی از اتباع روسیه واگذار کرده بود که بلادرنگ وارد آنجا شدم و دکتر فین کلش تن جراح معروف مرا با حضور دکتر کرک عمل نمود و قسمتی از آپاندیس مرا که در الکل گذارده شده بود ارائه نمود و گفت اندک تأخیر سبب میشد که از این عمل نتیجه ی مطلوب عاید نشود.

توقف من در بیمارستان بواسطه ی احتیاج مجروحین جنگی باطاق طولی نکشید که از مریضخانه بهوتل رفتم و چون هوای قفقاز از طهران ملایم تر بود به تفلیس حرکت نمودم که چندی آنجا استراحت کنم. در این اثناء تلگرافی از پطروگراد بشعاع الدوله دیبا ژنرال قونسول ایران در تفلیس رسید که من هر قدر زودتر بطهران حرکت نمایم که در فصل بعد از آن صحبت خواهم نمود.

چهارده ماه در معاونت وزارت مالیه

جوانی مریض و مخالف اوضاع روسیه تزاری در بیمارستان بادکوبه در یک اطاق با من بستری بود و از لحن بیاناتش چنین بنظر میرسید که ضوئی نخواهد کشید در آنکشور تغییرات شگرفی روی دهد. این احساسات آزادی طلبی که در روسیه شروع شده بود در ایران بی تأثیر نبود و نخست وزیر وثوق الدوله را باین فکر انداخته بود که در دولت خود تغییراتی بدهد و عده ای از مخالفین را موافق نماید تا بتواند باز مدتی در کار بماند. از این چه بهتر قوام السلطنه [را] که آنوقت میانه ی گرمی با او نداشت ولی برادر و خویش نزدیک بود و عده ای هم دوست و هواخواه داشت وارد دولت کند و بدین طریق در انجام مقصود توفیق حاصل نماید. روی این نظر وزیر مالیه استعفاء نمود قوام السلطنه عهده دار آن وزارت گردید.

قوام متصدی هرکار که میشد میخواست مردم را بچیزهای تازه ای متوجه کند. عکسی از مستشاران بلژیکی دیدم که در زمان وزارت مالیه ی او با شال و کلاه برداشته شده و خواسته بود بفهماند که مستشاران آنقدر مضیع دولتمند که حتی روزهای سلام هم با لباس رسمی قبل از مشروطه انجام وظیفه میکنند.

سابقه ای که قبل از مشروطه در مالیه داشته و تحصیلاتی که بعد از آن در اروپا کرده بودم سبب شده بود که پست معاونت آن وزارت را برایم حفظ کند و تنگراف حرکت من را هم بایران وزارت خارجه طبق دستور او مخابره کرده بود که وقتی بدیدم آمد مرا از نظر خود مستحضر نمود.

من هیچ نمیخواسته از عضویت کمیسیون تطبیق حوائجات که شغلی بود ملی و آزاد دست بکشم و متصدی کاری بشوم که استقلال از دست برود. ولی دو چیز سبب شد که نتوانم بآن کار ادامه دهم یکی این بود که در کمیسیون از من کار مفیدی ساخته نبود چونکه روزی یک و یا دو درخواست وجه بکمیسیون بیشتر نمیرسید و وجوهای دیگر

بدون تصدیق کمیسیون از خزانه خارج میگردید.

دیگر اینکه مادرم با مادر خانم قوام دوست بود و من طفل بودم که یکی از روزها بخانه‌ی ما آمد و سگته نمود و بعد از چندی وفات کرد. شخصاً هم با قوام دوست بودم و یک روزی با هم مذاکره می‌کردیم که برای تحصیل بارو یا برویم و چند سال در آنجا بمانیم و آن روز بود که نخست وزیر از عده‌ای دعوت کرده بود هر کدام وجهی برای سرمایه بانک ملی بدهند و احتشام السلطنه رئیس مجلس شورای ملی هم آن را با کمال شدت و سختی مطالبه می‌نمود. در این اثناء بین او و ضیاءالملک همدانی سخن درگرفت. رئیس مجلس می‌گفت شما یک عمر از این مملکت استفاده کرده‌اید و اکنون موقع آن رسیده است که برای تأسیس بانک ملی کمک کنید و گره از کار مملکت بگشایید. ضیاءالملک هم اظهار می‌نمود با اینکه یک عمر بنان رعینی قناعت کرده و از مال مملکت استفاده‌ی نامشروع نکرده‌ام اکنون حاضرم فوج همدان را که ریاستش با من است با خرج خود هر کجا که بفرمائید حاضر کنم. این قبیل گفت و شنودها بین احتشام السلطنه و بعضی‌های دیگر هم بود که قوام السلطنه و من در یک گوشه صحبت از مسافرت اروپا بقصد تحصیل می‌کردیم که جلسه بهمان متاجرات لغظی گذشت و بدون نتیجه خاتمه یافت.

خلاصه اینکه اصرار قوام بوسیله‌ی مادرم و روابطی که از سابق بین ما بود سبب شد که کار را باین شرط قبول کنم که ریاست اداره کل محاسبات ضمیمه‌ی کار من بشود تا کمیسیون تطبیق حوالجات بتواند در یک حدودی وظایف خود را انجام دهد. چنانچه نظر قانون‌گذار بواسطه‌ی عدم تصویب بودجه کل مملکت اجرا نمیشد از خزانه هم وجهی بدون تصدیق کمیسیون خارج نگردد. وزیر مالیه با نظریاتم موافقت نمود و هیچ حواله‌ای قبل از تصدیق کمیسیون صادر نمیشد. از آن مدتی نگذشت روابطم با همکاران سابق تیره و تار شد، چونکه آنقدر روی یک ورقه درخواست حرف می‌زدند که تأخیر پرداخت سبب شده بود وزراء از وزارت مالیه شکایت کنند و برای جلوگیری از شکایت وجوهی قبل از تصدیق کمیسیون از خزانه خارج گردد.

با این حال اگر بواسطه‌ی بطء جریان وجوهی قبل از تصدیق کمیسیون پرداخته میشد تصدی من در محاسبات سبب شده بود که هیئت وزیران از تصویب بعضی درج خودداری کنند. وزیر و هیئت دولت هیچکدام نتوانند تصمیماتی برخلاف مقررات در آن وزارت اجرا نمایند و هر کار فقط با یک گله‌گذاری خاتمه یابد. من باب مثال یکی از تصویب‌نامه‌هایی که آنوقت اجرا نشد این بود: سالها قبل از مشروطه وثوق الدوله مستوفی آذربایجان بود که امیربهادر با او سروکار داشت و روابط این دو نفر با هم سبب شده بود

که بعد از بمباران مجلس کسی متعرض وثوق الدوله نشود و روی این سوابق دولت وثوق تصویب کرده بود قبل از رسیدگی بحساب و بر سه علی الحساب یکصد و هشتاد هزار تومان از بابت مطالبات امیر بهادر از دولت پرداخته شود و موضوع مطالبات این بود که میگفت بعد از بمباران مجلس مخارجی کرده‌ام که از دولت طلبکارم و پرداخت این مخارج که برای قلع و قمع آزادیخواهان بکار رفته بود در حکومت مشروطه کاری بس مشک و دشوار و تأدیه آن که برابر $\frac{1}{4}$ بودجه‌ی مخارج مملکت بود سبب میشد که خزانه‌داری از تأدیه مخارج ضروری عاجز پیدا کند و دستگاه دولت قلع گردد.

این قبیل تصویب‌نامه‌ها باز هم بود که اجرا نمیشد و علت این بود که یکی از امضا کنندگان قرارداد ۱۹۰۷ یعنی دولت روسیه ترازوی از بین رفته بود و مردم نمیتوانستند در نیک و بد امور اظهار نظر کنند و کارها در صلاح مملکت بگذرد و دولت وثوق هم که متکی سیاست خارجی بود چون یکی از حمایت او از بین رفته بود و بر اوضاع مسنط نبود از کار کنار جویی نمود و دولت‌های دیگری که بعد روی کار آمدند مرا باصرار در سرکار نگهداشتند. غرضی که می‌آمنده من میتوانستم بواسطه‌ی قدردانی مردم از کار کنار بروم نه وزیر میتوانست با من کار نکند و با نظریات من موافقت ننماید. هر کس وزیر میشد مرا بکار دعوت میکرد. من هم حاضر میشدم یا کسانی که هم فکر و هم سلیقه نبودم کار کنم چونکه فکر و سلیقه‌ی آنها در کار اثری نداشت و افکار عموم پشتیبان من بود.

• • •

تصدی من در کار تأثیر بسیار داشت و مدت چهارده ماه که در پست معاونت بودم با اینکه دولت ضعیف بود و مالیاتها خوب وصول نمیشد، عایدات نفت و کمک خارجی هم وجود نداشت چرخهای مملکت میگشت. طرز کار در آنوقت این بود که هیچ نامه‌ای را وزیر نمیتوانست امضا کند مگر اینکه من آن را دیده و برای امضا فرستاده باشم و دو مهر هم تهیه شده بود که روی یکی از آنها عبارت «بامضای وزیر» و روی دیگری «بامضای معاون» حک شده بود که پیش نویس نامه‌های وزیر پس از امضای رونویس بمهر اول و پیش نویس نامه‌های معاون پس از امضای رونویس بمهر دوم میرسید.

تهیه‌ی این دو مهر سبب شده بود که بین وزیر و من ایجاد کدورت کند. وزیر میگفت بین وزیر و معاون فرق نیست که پیش نویس نوشجات وزیر و معاون از یکدیگر تفکیک شود. من میگفتم اگر هر دو مطابق قانون و در صلاح مملکت کار بکنند البته فرقی نیست ولی اگر وزیر یا معاون مرتکب کار خلافی شد آبا بهتر نیست که در پرونده منعکس باشد تا مردم بدانند آن را معاون امضا کرده است یا وزیر که چون این حرف جواب نداشت وزیر سکوت میکرد.

چنانچه مردم میتوانستند در نیک و بد امور اظهار عقیده کنند و پشتیبانی مردم سبب شده بود که امور جریان خود را در حدود مقررات و مصالح عمومی طی کند عده ای از محیط آزاد سوء استفاده نموده از پرداخت مالیات بمعاذیر غیرموجه خودداری میکردند که عدم وصول مالیات و تأخیر پرداخت مطالبات سبب شده بود که حجم مراسلات وارده و صادره آن وزارت بیش از دو برابر عادی و معمول شود، بطوریکه من نتوانم در شبانه روز بیش از چند ساعت استراحت نمایم و همه روزه یک ساعت قبل از وقت اداری در وزارتخانه حاضر شوم و شبها آنقدر در آنجا بمانم تا هیچکار بلا تکلیف نماند.

من تمام آن زحمات را برای اینکه میتوانستم باتکای مردم خدمتی بکنم تحمل میکردم و با هر کس در هر طبقه و هر صنفی بود روی مصالح مملکت مبارزه مینمودم. قلدری و چماق در کار نبود که مردم از ترس دم نزنند و هر چه دوت میگفت بدان عمل کنند و علت پیشرفت کار این بود که طبقات اولیه ایمان داشتند و همان ایمان سبب شده بود که عده ای از رجال و نمایندگان مجلس سوم دست از حقوق و مقام بکشند، از طهران و شهرهای دیگر حرکت کنند و خود را در داخل و خارج از کشور دچار بدبختی نمایند. طبقات دوم و سوم نیز اکنون دارای همان عقیده و ایمان هستند، ولی از این جهت که مقامات موثر مملکت را عمال بیگانه در قبضه خود درآورده و انتخاب نمایندگان مجلسین را که حق ملت ایران است غصب کرده اند نه میتوانند در نیک و بد امور اظهار نظر کنند نه کمترین اثری دارند. از مطلب بیش از این دور نشوم و در موضوعی که بودیم صحبت کنم.

من تمام نوشتجات را میخواندم آنچه را که در صلاح نبود رد میکردم و آنچه را که میبایست امضا کنم مینمودم و آنتهایی را هم که میبایست وزیر امضا کند در کارتن مخصوصی برای او میفرستادم که بر حسب اتفاق سروکارم با وزیری افتاد که هم ناخوش بود و هم مهمل و نسبت بسایر اوصاف او خوب است اظهاری نکنم.

این وزیر که برای معالجه و تغییر آب و هوا در یکی از نقاط شمیران محلی را اجاره کرده بود اطاقش بسبک قدیم طاقچه های متعدد داشت که هر روز کارتن نوشتجات را باز نکرده در یکی از آنها میگذاشت. نوشتجات فوری هم که روی هر کدام کاغذی قرمز رنگ الصاق میشد بلا تکلیف در آنجا میماند که این کار قریب دو ماه طول کشید و آن اطاق بصورت یک کتابخانه درآمد.

هجوم ارباب رجوع و صاحبان حقوق که میآمدند از شکوه الملک رئیس دفتر مطالبه جواب میکردند و عده ای را از انجام وظایف خود باز مینمودند سبب شد که دیگر

نتوانم آن وضعیت را تحمل کنم و برئیس دفتر بگویم آنها را بمنزل وزیر هدایت کند. این کار موجب رنجش وزیر گردید و راهی که برای رفع شکایت بنظرش رسید این بود که نوشتجات را از خود دور کند و چون وسایل موتوریزه نبود در شبکه هائی گمراه کنند و در هر کدام عده ای کارتن بگذارند و روی آنها را پوشیده با یادداشت وزیر باین مضمون بوزارت مالیه ارسال نمایند:

کابینه — کارتون ها را فرستادم. نوشتجانی که موقع کارشان گذشته ست ضبط کنید بقیه را برای امضا بفرستید. که آن را رئیس دفتر بمن ارائه نمود و گفتم چه خوب بود که وزیر مبنوشت بقیه را نفرستید تا موقع کار آنها نیز بگذرد.

این سبک کار سبب شد که من دیگر کار نکنم و چون وزیر از نظرم مطمئن شد فرزند خود را بفرستد که از من رفع کنورت کند و نتیجه این بشود که وزیر متعهد شود هر روز سه ساعت بدون پذیرائی از واردین با من کار کند و بعد از هر کس که میخواست پذیرائی نماید. از این عهد فقط چند روز گذشت که دیگر بوازرتخانه نیامد و در خانه از واردین پذیرائی میکرد و چون غیر از اعمال علل دیگری هم برای کناره جویی من از کار وجود داشت و آن سوء استفاده ای بود که از تسعیر اجناس میشد تصمیم گرفتم بوزارتخانه حاضر نشوم و از ادامه ی کار خودداری نمایم.

در آن سال که بواسطه نیامدن باران محصول خوب نبود و مالکین میدانستند که قیمت غلات رو بترقی است بهر وسيله که میتوانند یادداشتی از وزیر میگرفتند که ادارات مالیه بدهی آنها را بنرخ متوسط سال قبل تسعیر کنند. در صورتیکه نرخ متوسط یک خروار گندم در سال قبل بده تومان نمیرسید و بی در ماه های آخر آن سال از صد تومان هم تجاوز میکرد.

با اینکه پیش نویس نوشتجات وزیر با مهر «بامضای وزیر» مختوم و یادداشت وزیر هم در پرونده ضبط میشد و من مسئولیتی نداشتم وقتی که غارت خانه قائم مقام در تبریز بعلت کمبود نان بخاطر مبرسید بخود میگفتم که آن اوضاع بسر من هم خود آمد. چونکه وزراء در کار دواء نداشتم و مردم مرا که عضو دالمی آن وزارت شده بودند مسئول میدانستند. باین لحاظ صلاح در این دیدم که قبل از برداشت محصول استعفاء بدهم و گریبان خود را از یک مسؤولیت اخلاقی خلاص کنم.

۰ ۰ ۰

از استعفاء چیزی نگذشت که عده ای از هر طبقه با وسایل نقبه به بکاخ صاحبقرانیه رفتند و از دولت خواستند که ز من استمالت کند و از آنجا بخانه ی من آمدند و مرا هم بهرطور بود راضی کردند بکار ادامه دهم. تصدی مجدد من در کار سبب شد

وزیر استعفا دهد و شخص دیگری قائم مقام او بشود که کار ناتمام وزیر مربوط باجاریه تعیین تریاک را تمام کند که چون یکی از کارهای مهم روز بود آن را بتفصیل بیان مینمایم.

دولت وثوق تصویب کرده بود عوائد تعیین تریاک برای چند سال که اکنون خاطر من نیست و در هر سال بمبلغ هشتصد هزار تومان به الکساندر خان تومانیان اجاره داده شود که طبق تصویبنامه اجاره نامه تنظیم و دوائر تعیین در تمام کشور تحویل ناجر شده بود.

نظر باینکه میزان باندولی که میبایست بلوکه های تریاک الحاق شود در قرارداد محدود نشده [بود] و اینطور شهرت داشت که رئیس دولت و وزیر مالیه نفع سرشاری از آن معامله برده و در تمام مدت اجاره باز میبردند برای تسکین افکار و تخفیف اعتراضات مخالفین قوام السلطنه که بعد از تنظیم قرارداد متصدی وزارت مالیه شد ماده ای بدین مضمون بآن الحاق نمود:

باندولی که در هر سال بمستأجر داده میشود معادل ۱،۴۵۰،۰۰۰ تومان خواهد بود بدینقرار:

معادل مال الاجاره ای که بدولت میدهد	۸۰۰،۰۰۰ تومان
برای مخارج اداری	۲۵۰،۰۰۰ تومان
برای نفع مستأجر	۴۰۰،۰۰۰ تومان
	۱،۴۵۰،۰۰۰ تومان

چنانچه مستأجر بیش از این درخواست باندول نمود قیمت نصف باندول اضافی را علاوه بر مال الاجاره بدولت تأدیه نماید.

این ماده که نفع اضافی مستأجر را بنصف محدود نمود اعتراضات مخالفین را هم تبدیل بنصف نمود. چونکه هر قدر در ازای باندول اضافی بدولت میرسید مستأجر نیز همان مبلغ استفاده میکرد.

علاء السلطنه مأمور تشکیل دولت شد و از تصدی مستأجر هم بیش از چند ماه نگذشته بود که بعزت ناتوانی از جلوگیری مصرف تریاک بی باندول درخواست فسخ اجاره را نمود و با اینکه طبق قرارداد حق فسخ نداشت و برفرض اینکه ضرر مینمود میبایست از عهده پرداخت مال الاجاره برآید دولت فسخ او را قبول نمود. در اینصورت چطور میبایست این کار فیصله یابد؟ ید مستأجر میبایست ید امانت شناخته شود. ضرر و یا نفع هر چه بود متوجه دولت گردد. یعنی مخارج بهره برداری و اداری را از ششصد هزار تومان قیمت باندولی که تا روز فسخ گرفته بود کسر کند و بقیه را بدولت پرداخته حساب خود را تفریغ نماید که این کار نشد و باین فکر افتاد که بعنوان دیگری از مالیه ی دولت سوء

استفاده نماید.

وزارت مالیه آنوقت در محلی موسوم بعمارت خورشید محل کنونی آن وزارت و مقابل بنائی که اکنون متعلق بشیر و خورشید سرخ است قرار گرفته بود که من همه روزتا ساعت ۲۲ در آنجا کار میکردم. بعد از اینکه دولت با فسخ اجاره موافقت نمود میدیدم که چند شب متوالی در یکی از اطاقهای رو بشمال بنای شیر و خورشید سرخ که آنوقت مقر وزارت خارجه بود چراغ روشن است و رفت و آمدهائی میشود که گفتند بدستور وزیر کمیسیون مرکب از بعضی رؤساء و مدیران وزارت مالیه در آنجا تشکیل شده که چون کمیسیون مربوط بکار وزارت مالیه میبایست در آن وزارتخانه تشکیل شود نه در محل وزارت خارجه موجب تعجب گردید و از آن شبها زیاد نگذشت که بین مراسلات تلگرافی دیدم قریب باین مضمون:

کرمانشاه — مالیه، دستور داده شد اداره تحدید را از مستأجر بگیری و بعد بعنوان امانی با و تحویل دهید. قسمت اول دستور اجرا شده و قسمت ثانی بلا اجرا مانده است. علت را توضیح دهید.

چون مطلبی از آن دستگیرم نشد نوشتم محتاج بتوضیحات شفاهی است که آن را یکی از کارمندان اداره ی تشخیص عایدات آورد و توضیح داد که مطابق صورت مجلس کمیسیون اداره ی مالیه هر محل میبایست اداره تحدید را از این لحاظ که مستأجر اجاره را فسخ نمود از او تحویل بگیرد و از این لحاظ که مستأجر بطور امانی عمل کند با و تحویل دهد که این دستور در تمام نقاط اجرا شده مگر در کرمانشاه، این است که سؤال شده علت عدم اجرای قسمت دوم متحدالمال چه بوده است.

برای اینکه موضوع در پرده بماند و در جرائد منتشر نگردد وزیر یک شماره آزاد از دفتر گرفته صورت مجلس را با آن شماره و امضا و مهر شخصی خود به الکساندرخان ابلاغ کرده بود و با اینکه راجع بموضوع توضیحات کافی داده شده بود چون صورت مجلس طوری تنظیم گردیده بود که از آن چیزی دستگیر نمیشد آن را نگاهداشتم که در خانه بدقت بخوانم که پس از مطالعه ی دقیق دانستم طبق ماده الحاقیه میبایست ۱،۴۵۰،۰۰۰ تومان باندول بمستأجر داده شود که در آن چند ماه بیش از ششصد هزار تومان نگرفته بود. بنابراین اداره تحدید را خود او تصدی کند تا بتواند هشتصد هزار تومان بدولت بدهد و چهارصد هزار تومان نفع ببرد و لو هر قدر طول بکشد.

بر . اینکه بیشتر اطمینان حاصل کنم عده ای از مدیران مطلع و بصیر آن وزارت را دعوت کردم و بدون دادن هیچ توضیحات صورت مجلس را که یکی از شاهکارهای عصر مشروطه بود بآنها دادم که مطالعه کنند و نظریات خود را کتباً اظهار نمایند که چون

نتیجه‌ی مطالعات طرفین یکی درآمد معلوم شد که از تصویب و اجرای آن ضرر زیادی متوجه مالیه مملکت شده، چونکه دولت تعهد نکرده بود مستأجر در هر سال چهارصد هزار تومان نفع ببرد. هر معامله‌ای مستلزم ضرر و یا نفع هر دو هست و با اینکه مستأجر حق فسخ نداشت دولت فسخ او را قبول نمود و او میبایست بعنوان یک امین حساب مدت تصدی خود را بدهد.

وزیری که با درخواست فسخ اجاره موافقت کرده بود قبلاً استعفا داده بود. وزیری هم که صورت مجلس را تصویب و بطوریکه شرح داده شد بمستأجر ابلاغ نموده بود در نتیجه‌ی استعفای دولت علاء السلطنه در کار نبود. عین الدوله بفرمان شاه مأمور تشکیل دولت شده بود و اکنون باید کسی متصدی وزارت مالیه شود که اداره‌ی تحدید تریاک آنقدر در دست الکساندرخان بماند تا چهارصد هزار تومان نفعی که میخواست ببرد. بنابراین وزیری که قرارداد تحدید تریاک را امضا کرده بود در این دولت نیز پست وزارت مالیه را تصدی نمود که خانه‌ی من آمد و با اینکه آدم سردی بود با من گرم گرفت و خواهش نمود بکار ادامه دهم. من هم از این نظر که مبلغی از عایدات دولت که بسیاری از مشکلات را حل میکرد از بین میرفت برای ادامه‌ی کار حاضر شدم و با خود او بوزارت مالیه رفتم و گزارشی تهیه نمودند که برای او فرستادم. ولی در تمام مدت تصدی خود آن را نگهداشت و بلا جواب گذاشت تا دولت استعفا نمود و جزو سایر نوشتجات بوزارت مالیه فرستاد.

معین الملک منشی مخصوص شاه از قصر صاحبقرانیه ابلاغ نمود تا دولت تکشیش نشده معاونین در وزارتخانه بکار ادامه دهند و امور اداری را متوقف نکنند. نظر باینکه قانون مجازات عمومی تدوین نشده بود و قانون مجازات عرفی هم که مدتی بعد در کابینه وثوق الدوله تنظیم شده بود در جریان دادگستری نبود که دادستان بتواند بر علیه امضاکنندگان گزارش اعلام جرم کند و راه منحصر بفرد تعقیب این بود که طبق قانون تشکیلات وزارت مالیه مجلس مشاوره عالی مرکب از رؤسای ادارات آن وزارت تشکیل شود و بتخلفات اداری امضاکنندگان صورت مجلس رسیدگی نماید همان روز که خوب بخاطر دارم شنبه بود مجلس مشاوره عالی را برای روز سه شنبه دعوت کردم؛ ولی روز بعد باز تلفنی از صاحبقرانیه رسید که وزرای مستعفی بکار مشغول شوند تا دولت جدید تشکیل گردد و از این دستور وزیر سوء استفاده نمود و بر رؤسای اداراتی که برای تشکیل مجلس مشاوره عالی دعوت شده بودند تلفن نمود در جلسه شرکت نکنند که روز موعود نه آمدند نه علت عدم حضور را نوشتند و فقط «تن سنس» بلژیکی رئیس اداره‌ی کل گمرکات نوشت چون وزیر تلفن نمود حاضر نشوم - حضور بهم رسانیدم.

دیگر چون اشتغال من بکار مشر هیچ ثمری نبود از کار گذاره نموده و پس از یک هفته صادر و آن مستوفی الممائنک مأمور تشکیل دولت شد و با اینکه علت گذاره جوئی من بر هیچکس مستور نبود از من سؤال نمود و من هم آنچه پیش آمده بود گفتم و از ضرری که متوجه مالیه مملکت شده بود او را مستحضر کردم که در خاتمه گفت خواهش میکنم از همین جا بوزارت مالیه بروید، از مشکلاتی که ممکن است روی دهد مرا خلاص نمائید و آن مشکلات جز اینکه در عصر مشروطه یک محاکمه قانونی شروع شده بود چیز دیگر نبود.

گفتم چه مشکلی از این بزرگتر که در خزانه وجهی نیست و همین عایدات تجدید است که باید بمصارف فوری و ضروری برسد که آن را هم بین طریق از بین برده و میخواهند ببرند. اکنون که میفرمائید بکار ادامه دهم دخالت در کار مشروطه باین است که از مساعدت با من دریغ نکنید تا بتوانم گفته های خود را ثابت کنم و ضرری که بخزانه دولت رسیده است جبران نمایم که کار مشکل تر شد. چونکه نخست وزیر میخواست من بکار ادامه دهم تا مردم اطمینان حاصل کنند و بعد باین چه میشود کرد. در صورتیکه من ادامه بکار را باین موکول نمودم که متخلفین محاکمه شوند و حقایق برعموم روشن گردد که چون راهی برای متقاعد کردن من نداشت قول داد که از هرگونه مساعدت دریغ ننماید.

مستوفی دولت خود را تشکیل نمود. محمد قلی خان هدایت مخبرالمنک برادر حاج مخبرالسلطنه رئیس اداره ی محاکمات وزارت مالیه که یکی از مدعویین تشکیل دهنده ی مجلس مشاوره ی عالی بود بوزارت مالیه منصوب گردید و من هماتر وزیر دستور دادم نامه هایی برای دعوت رؤسای ادارات حاضر کردند که بامضی وزیر رسید و برای مدعویین ارسال گردید و چون یکی از متهمین نوشت که طبق قانون مجلس مشاوره ی عالی باید تحت ریاست وزیر یا معاون اداره شود وزیر از این نظر که با من قرابت نسبی دارد، معاون هم از این جهت که خود مدعی است نه میتواند ریاست کنند نه قضاوت نمایند. نه او حاضر شد نه سایر متهمین که من برنیس دولت شکایت نمودم و از نظر وعده ی مساعدتی که داده بود استمداد کردم.

مستوفی گفت از همان روز اول من میدانستم که این محاکمه سر نخواهد گرفت. شما اصرار کردید من هم گفتم از این چه بهتر که یک محاکمه ی قانونی هم در این مملکت بشود. گفتم حالا هم شما ضرر نکرده اید و من دیگر بکار ادامه نمیدهم.

نظر باینکه مستوفی یک مرد ملی بود و سیاست خارجی هم بر اوضاع مسلط نبود و مردم میتوانند از اعمال بیرویه دولت انتقاد کنند گفت حالا هم شما هر چه بگوئید

قبول میکنم. شما بگوئید چه میخواهید تا آن را انجام دهم.

گفتم قانون تشکیلات وزارت مالیه راجع بوظایف مجلس مشاوره عالی و محاکمه انتظامی موجز و آئین نامه‌ای هم که آن را تکمیل کند تنظیم نشده است. یکی از متهمین میگوید چون وزیر با من قرابت سببی دارد نمیتواند در این محاکمه رأی بدهد و آن سه نفر دیگر میگویند چون معاون مدعی است نه میتواند رأی بدهد نه ریاست جلسات را عهده دار شود. پس خوب است برای جلوگیری از هر بیانه عده‌ی دیگری از اشخاص بصیر و مورد اعتماد تعیین شوند که با اعتراضات من رسیدگی کنند و گزارش خود را بدوئت بدهند تا هر قدر زودتر تکلیف مستأجر و متهمین هر دو معلوم گردد.

مستوفی که تا قدری فکر نمیکرد حرفی نمیزد گفت بسیار خوب امروز موضوع را در هیئت وزیران مطرح می‌کنم و نتیجه را اعلام مینمایم که نتیجه این شد هیئت وزیران تصویب کنند کمیونی مرکب از پنج نفر از این اشخاص:

محمدعلی فروغی ذکاءالملک رئیس دیوان تمیز — میرزا احمدخان اشتری — میرزا داودخان علی آبادی — میرزا احمد قمی و یک نفر دیگر که خاطر من نیست و در زندان برای تحقیق وسیله ندارم تشکیل شود و باتهاماتی که نسبت بامضا کنندگان صورت مجلس داده شده بود رسیدگی نمایند و چون متهمین گفته بودند در وزارت مالیه حاضر نمیشوند کمیسیون اطاق نظام را که اکنون محل قسمتی ازدادگستری است برای کار خود انتخاب کرد که باز حاضر نشدند و گفتند ما هم نسبت بمعاون وزارت مالیه اعتراضاتی داریم که باید او هم محاکمه شود که باز ناچار شدم با رئیس دولت مذاکره کنم. این مرتبه گفتم شما نخواستید حرف مرا قبول کنید و بعد بمشکلاتی برخوردید که منجر بصدور تصویب نامه و تعیین هیئتی برای دادرسی گردید و اکنون دچار یک مشکل بزرگتری شده اید که میخواهند شما را هم محاکمه کنند. پس قبول کنید نظریات من صائب بود و حالا نمیدانم چه میخواهید بکنید که آبروی خودتان را حفظ نکنید و از دست بدهید.

گفتم آبروی من وقتی از بین میرود که نتوانم گفته‌های خود را ثابت کنم. تصویب نامه دیگری صادر کنید که آنها هم اعتراضات خود را بکنند و در فکر آبروی من نباشید. این تصویب نامه هم صادر شد و محاکمه شروع گردید و در این وقت بود که بعضی از جرائد مزدور شروع بفحاشی نمودند. من در اطاق خود مشغول کار بودم که روزنامه فروشی مقابل بنای وزارت مالیه فریاد میزد و میگفت «تکفیر معاون». روزنامه را که یک نشریه هفتگی بود و فکاهی و مدتی هم منتشر نمیشد شکوه الملک بمن ارائه نمود و موضوع تکفیر این بود که در مقدمه‌ی ت. دکترای خود راجع بتاریخ و مدارک حقوق اسلامی مطالبی نوشته ام، من جمله «محمد ص. درس چهل سالگی اعلان پیغمبری داد» که در ترجمه

آن را تحریف کرده بودند و قریب باین مضمون در آمده بود محمد در سن چهل سالگی خود را نماینده خداپنداشت. (۱) سپس آنچه در اثبات بی دینی لازم بود در آن شماره نوشته شده بود.

من کار ندارم که این نسبت ها بجا بود یا نبود. میخواهم این را تذکر بدهم که هر قدر جرائد مغرض و مزدور از این قبیل مطالب نوشتند بر وزن من در جامعه افزود و ظاهراً دو علت بیشتر نبود: یا حرفهای مخالفین را مغرضانه و بی اصل میدانستند و یا اعمالم را در خیر مملکت تشخیص داده و میخواستند بمن بیشتر اظهار اعتماد کنند تا از کار مایوس نگردم و خود را در حمایت جامعه بدانم و غیر از این نمیتوان برای آن همه احساسات نسبت بمن جهت دیگری تصور نمود. بطور خلاصه هر قدر بمن توهین کردند و بد گفتند بر اعتبار و اهمیت من افزود و آنوقت پی بردم باینکه مادرم چه حرف بزرگی زده بود که گفت: «وزن اشخاص در جامعه بقدر شئادیت که در راه مردم تحمل میکنند» و این پند آن چنان در من تأثیر نمود که هر وقت موضوعی پیش می آمد که با منافع مردم تماس داشت از همه چیز میگذشتم و بخود میگفتم آنجا که نفع مردم تأمین نباشد نفع افراد تأمین نخواهد بود و همین توجه بافکار بود که وقتی رئیس دولت شدم چون مسؤول نیک و بد مملکت بودم باطلاع عموم رسانیدم هر انتقادی که جرائد نسبت باعمال من بکنند مورد تعقیب قرار نخواهند گرفت و از این اعلامیه مقصود این بود که از توقیف روزنامه و بازداشت هراس نکنند، از اعمال من و دولتم انتقاد نمایند تا چنانچه منصفانه بود من اعمال خود را با نظریات مردم تطبیق دهم و این کار سبب شود که بتوانم خدمت بیشتری بکنم و اعتماد جامعه را بخود جلب نمایم.

آزادی بیان و قلم از این جهت جزء ارکان مشروطیت است که مردم را به نیک و بد امور آگاه و بشناسائی افراد هدایت میکنند. اگر بیان آزاد نبود و قلم کار نمیکرد حضور ممکن بود بهویت اشخاص و اعمالشان پی برد و حضور میشد که اعمال متصدیان امور را بررسی کنند و بحالشان معرفت پیدا نمایند. کسانی که از بیان و قلم هراس کنند و از آن جلوگیری نمایند تنها نه مرتکب عملی میشوند که مخالف قانون اساسی است بلکه خدمت باجانب و خیانت بوطن مینمایند.

از مطلب دور شدم و اکنون باصل موضوع که آغاز محاکمه طرفین است میپردازم

(۱) در دادگاه نظامی هم که در سلطنت آباد برای مطالب دیگری تشکیل شده بود باز موضوع

این تز و تکفیر بمیان آمد که چون متن فرانسه آن در ۲۸ مرداد بغارت رفته بود ترجمه ی آن را که بفارسی نسخ بسیار داشت نهیه کردم و تسبیح دادگاه نمودم.

که غیر از اعتراض بصورت مجلس راجع بفسخ اجاره تحدید تریاک یازده ادعا نامه دیگر هم برای سایر اعمال متهمین تهیه مینمودم که شب ها بعد از مراجعت بخانه ساعت ها برای تنظیم آنها کار میکردم. محاکمه چند ماه طول کشید و چون از فحش و تکفیر پروا نکردم خواستند مرا از بین ببرند که مجبور شدم با خرج خود چند سوار مسلح استخدام کنم تا در حین عبور و در وزارت مالیه مرا محافظت نمایند.

محاکمه جریان خود را طی میکرد که مستوفی الممالک تصمیم گرفت دولت خود را ترمیم کند. مرا برای پست وزارت مالیه و ممتازالملک را برای پست وزارت عدلیه بشاه پیشنهاد نمود و قرار بود باتفاق برای معرفی بکاخ فرح آباد برویم که من در وزارت مالیه ماندم ولی نخست وزیر ممتازالملک را با خود برد و مرا خبر نکرد. بعد معلوم شد که بعضی از خویشان و هواخواهان متهمین رئیس دولت را تهدید کرده اند اگر مرا بوزارت معرفی کند با او مخالفت خواهند نمود. سپس بعضی اشخاص با من وارد مذاکره شدند که از تعقیب محاکمه صرف نظر کنم و متهمین هم با وزارت من مخالفت نکنند که چون برخلاف حیثیتم بود حاضر نشدم و بعد قضات مورد تهدید قرار گرفتند که در بعضی ها هم تأثیر نمود و محاکمه جریان خود را از دست داد که من در هیئت وزیران شدیداً اعتراض کردم. نخست وزیر، محمدعلی فروغی رئیس کمیسیون را احضار و تأکید نمود که کار جریان خود را طی کند که بعد کمیسیون جداً کار کرد و ظرفین را بدین طریق محکوم نمود.

(۱) دو نفر رؤساء ادارات بانفصال سه سال از خدمت وزارت مالیه.

(۲) دو نفر از مدیران بانفصال دائم از خدمت دولتی.

(۳) من نیز از این نظر که طبق قانون تشکیلات وزارت مالیه مجلس مشاوره عالی میبایست بدعوت وزیر تشکیل شود و من دعوت کرده بودم بکسر حقوق در مدت چهارماه.

در صورتی که بانبودن وزیر معاون نه فقط میتوانست مجلس مزبور را تشکیل دهد بلکه مکلف بود وظایف وزیر را انجام دهد. همچنانکه بعد از کناره گیری مخبرالملک از وزارت مالیه چون وزیر تعیین نشده بود تمام وظایف او را من انجام میدادم و کمیسیون از آن اطلاع داشت. در آنوقت از میرزا احمدخان اشتری یکی از قضات سؤال کرده بودند معاون چرا محکوم شد او در جواب گفته بود از این جهت که دزد گرفته بود. (۱)

اکنون تشکرات خود را بکسانی که در حال حیاتند و بسامن از هرگونه

(۱) چنانچه اشتری حیات داشت و راجع بحکم دادگاه نظامی و محکومیت من از او سؤال میشد بازجوابی نظیر همین جواب میداد.

مساعدت در آن محاکمه دریغ نمودند تقدیم میکنند و بروج رفتگان خصوصاً میرزاتقی خان پیش آقاولی برای انتشار «ظرائف و ظرائف» خود در روزنامه‌ی ستاره ایران که افکار جامعه را با چند جمله‌ی مختصر و مفید نسبت بجرایان محاکمه روشن میساخت درود میفرستیم.

خلاصه اینکه بعد از چند ماه کمیسیون رأی خود را تسبیح دولت نمود ولی اعمال نفوذ مخالفین سبب شد که بلا تکلیف در کبف نخست وزیر بماند و هروقت هم که صحبت بمیان آمد بگویند صلاح خود من هم نیست که موضوع را تعقیب کنم. در صورتیکه آن محکومیت هم مثل محکومیت اخیر برای بزرگترین افتخار بشمار میرفت.

۰ ۰ ۰

صلبه خان ایزدی نماینده‌ی دوره‌ی پنجم تقنینیه که میخواست برشت برود و با سران قوای جنگل ملاقات کند بمن پیامی فرستاد اگر مطالبی باشد بگویم که بآنها ابلاغ نماید. گفته بگویند وضعیت ما همان است که بود و کوچکترین تغییری در اوضاع مآپدیدار نشده چندی است که من گرفتار یک محاکمه‌ای شده‌ام که در جراید خوانده‌اید و با تمام زحماتی که در این مدت تحمل کرده‌ام کمیسیون رأی صادر نمود ولی دولت نمیخواهد آن را اجرا کند. یادداشتی هم برای اینکه مطلب درست ادا بشود باو دادم که بعد روزنامه جنگل رسید و بدولت شدیداً اعتراض کرد.

نظر باینکه جریده‌ی مزبور مورد توجه عموم و رئیس دولت بود سیدحسین اردبیلی مدیر روزنامه‌ی ایران که آنوقت روزنامه‌ی منحصر بفردی بود که با کمک دولت منتشر میشد بوزارت مالیه آمد و گفت راجع بمحاکمه‌ای که در جریان است اطلاعاتی بمن بدهید و از طرز بیاناتش معلوم بود که رئیس دولت میخواست روزنامه‌ی دیگری هم در این باب اظهار نظر کند تا بتواند حکم را اجرا نماید.

گفتم تازه‌ای ندارم که اظهار کنم. همه میدانند مدتی است گرفتار این محاکمه شده‌ام و در این دولت باین شرط قبول خدمت کرده‌ام که با من کمک و مساعدت کنند تا بتوانم خرجهای این وزارت را بیک طور بگردانم. اکنون چندیست کمیسیون رأی خود را داده ولی در چاه و پل خود فرو رفته است. از این مذاکرات بیش از دو روز نگذشت که روزنامه ایران هم مطالبی نوشت و حکم از کیف درآمد و نتیجه این شد که رؤساء و مدیران محکوم از کار خارج شوند و از حقوق من هم یک ثلث آن هم برای چند روز بیشتر کسر نکنند، چونکه من هم بصورت دیگری از کار خارج گردیدم که خوب است در این باب نیز شرحی بنگارم.

۰ ۰ ۰

محتاج بذکر نیست که هر قدر آلمان رویشکست میرفت احساسات ملی در ایران ضعیف تر میشد و دولت انگلیس سعی مینمود بهر طریق که ممکن بود از سیاست خود در ایران تقویت کند. دولت هائی آمدند و رفتند و از هر یک آنقدر استفاده نمود تا رجال مطلوب خود را زمامدار نمود.

صبح یکی از روزها که پنجشنبه بود مستوفی الممالک مرا خواست و اظهار نمود که مخالفین دولت از ایجاد هرگونه مشکلات و کارشکنی مضایقه ندارند. وضع زان خوب نیست و همه روز عده ای از بین میروند. دولت هم نمی تواند برای مردم کاری بکند. این است که ناچارم آبروی خود را حفظ کنم و از کار کناره نمایم.

گفتم مطلب همین است که بآن توجه کرده اید و غیر از کناره جوئی هم چاره ندارید. نه پول است نه وسایل موتوری که ما بتوانیم از نقاط دور دست مخصوصاً از سیستان که در آن سال محصول خوب آمده و غله همیشه در آنجا ارزان بود جنس وارد کنیم که پس از مدتی مذاکره و سنجش اوضاع مخصوصاً راجع بامور مالی تصمیم گرفت در هیئت دولت موضوع را طرح کند و تصمیم باستعفا بگیرد. عصر همان روز به فرح آباد رفت و استعفاى خود را بشاه تقدیم نمود و چون غیر از جریده ی ایران روزنامه دیگری منتشر نمیشد و روزهای جمعه هم جریده ی مزبور تعطیل بود از این استعفا کمتر کسی اطلاع حاصل نمود.

شنبه صبح از فرح آباد ابلاغ شد که معاونین در مقرر هیئت وزیران بکار مشغول شوند تا دولت جدید تشکیل گردد که ما همگی در آنجا بکار مشغول شدیم و چیزی نگذشت که خبر رسید عده ای مسلح گلدسته های مسجد شاه را برای سنگر تصرف کرده اند. سپس دستجات مخالف هر کدام از این نظر که بنحست وزیر توهین کنند بمقرر هیئت وزیران آمدند و طوئی نکشید که شخصیت های مخالف دولت نیز از علماء و وزرای سابق و بعضی از داوطلبان ریاست وزراء همگی در عمارت گالاری که مقرر هیئت وزیران بود جمع شدند و چون بعد از استعفاى دولت دیگر جا نداشت بر علیه آن سخنی ایراد کنند فقط راجع بکمبود نان کارکنان مطبوعه ی روزنامه «رعد» متعلق بسید ضیاء الدین طباطبائی مطالبی گفتند که قرار شد همه روزه شصت من نان بآنها داده شود و بدین طریق موضوع خاتمه یافت. همه رفتند و جمعیت ها متفرق شدند و روز بعد صمصام السلطنه بریاست دولت منصوب گردید.

وزیر مالیه دولت صمصام همان کسی بود که در کابینه ی وثوق الدوله قرارداد اجاره ی تحدید تریاک را امضا کرده بود و بعد از استعفاى عین الدوله هم برؤسای ادارات وزارت مالیه با تلفن گفته بود دعوت مرا برای تشکیل مجلس مشاوره ی عالی نپذیرند و

روزی که جلسه میبایست تشکیل شود حضور بهم نرسانند. وزیری هم که صورت مجلس کمیسیون رؤساء و مدیران وزارت مالیه را با مهر شخصی خود به الکساندرخان ابلاغ کرده بود و قبل از تشکیل دولت مصمصام این دو وزیر مخالف بودند هر دو عضو دولت شدند و برای پیشرفت کار دست از مخالف کشیدند که بجهات مزبور میخواستیم دیگر در وزارتخانه حاضر نشوم، ولی بخود میگفتم که مخالفین خواهند گفت اگر از کار کناره جونی نمیکردم این وزراء هم نمی توانستند مرا از کار بردارند و ضرری متوجه دولت نمیشد. این بود که تصمیم گرفتم باز چند روز بکار ادامه دهم و بیستم وضعیت چطور میشود که از حسین علاء وزیر فوائد عامه نامه ای رسید که مضمونش این بود:

چون وزیر جدید مایل نیست با شما کار کند خواستم اطلاع بدهم که قبل از اتخاذ هر تصمیم اگر خودتان کناره جونی کنید بهتر است که تکلیف از من ساقط شد و بعضی ها هم که از این کار راضی نبودند و اعتراض نمودند نامه را بآنها نشان دادم، این بود سرگذشت چهارده ماه خدمت من در وزارت مالیه.

توضیح

اسامی وزیران مالیه در کابینه های مورد ذکر چنین است:

- (۱) در دولت وثوق الدوله مشارالملك
- (۲) در دولت علاء السنطه محتشم السلطنه و بعد ممتاز الدوله
- (۳) در دولت عین الدوله مشارالملك
- (۴) در دولت مستوفی الممالک مخیرالملك و بعد مشارالسنطه
- (۵) در دولت مصمصام السلطنه مشارالملك

(۱.۱)

عضویت من در جمعیت دموکرات ضد تشکیلی

پس از کناره گیری از معاونت وزارت مالیه بدون هیچ سابقه و اطلاع قبلی کارتی از جمعیت دموکرات ضد تشکیلی رسید که عضویت آن انتخاب شده بودم. توضیح آنکه در جنگ اول جهانی که سران حزب اعتدال و حزب دموکرات از ایران مهاجرت کردند عده ای از اعضای حزب دموکرات در طهران از این نظر که ارتباط بعضی از افراد حزب با سیاست خارجی ممکن است حزب را تحت تأثیر قرار دهد و تصمیماتی اتخاذ کنند که برخلاف مصالح حزب و منافع مملکت تمام شود اینطور عقیده داشتند مادام که سران حزب در خارج از کشور بسر میبرند از اتخاذ هرگونه تصمیمی بنام حزب خودداری شود. در صورتیکه عده ی دیگر را عقیده این بود که مهاجرت بعضی از سران حزب نمیبایست حزب را از فعالیت های سیاسی باز بدارد و نتواند وظایفی را که طبق مرامنامه دارد انجام دهد. این دو نظر که با هم شدیداً مخالف بود سبب شد که در حزب انشعاب روی دهد و آن دسته از اعضاء که نمیخواستند بنام حزب کاری بشود به دموکرات ضد تشکیلی مشتهر گردند و بهر عملی که از هر دولت و برخلاف مصالح مملکت صادر میشد در جرائد مسلکی و هم فکر اعتراض کنند و با دولت وثوق که یک دولت دست نشاندۀ خارجی و از نظر اجرای یک سیاستی بتمام معنا استعماری تشکیل شده بود مبارزه ی دامنه داری را شروع نمایند.

تشکیل دولت وثوق طبق نقشه هائی بود که چند ماه قبل از تصدی او بکار ترسیم شده بود و بواسطه تلقین عمال سیاست خارجی در خود دولت ها و در خارج اجرا میگردد. از این چه بهتر که دولت های مورد اعتماد جامعه کاری بکنند و برای تشکیل دولت مطلوب سیاست خارجی و کارهای اوزینه هائی که لازم بود حاضر نمایند. زمینه ی اول این بود: روزنامه ی «رعد» بمستوفی رئیس دولت بد نوشت و توهین کرد ولی بجای عفو و اغماض و یا توقیف همان یک روزنامه بعضی از وزراء چنین اظهار نظر کنند که توقیف

یک روزنامه مخالف بیطرفی است و بهتر آن است که تمام جرایم توقیف شوند و غیر از روزنامه‌ی «ایران» که با کمک دولت منتشر میشد و یک جریده‌ی نیم‌رسمی بود روزنامه‌های دیگر تمام در محاق تعطیل درآیند.

من در هیئت وزیران بودم که صبا مدیر روزنامه‌ی «ستاره ایران» از وزیر کشور درخواست نمود شماره‌ی اخیر آن را که حروفش چیده شده بود منتشر کند که مورد موافقت قرار نگرفت و تا آنوقت غیر از زمان محمدعلی شاه آن هم بعد از بمباران مجلس سابقه نداشت که دولت از انتشار تمام جرائد جلوگیری کند. با این حال این تصمیم در افکار زیاد تأثیر بد ننمود، چونکه عده‌ای از جرائد از هرگونه توهین به شخص از مرده و زنده خودداری نداشتند و جامعه از طرز رفتار این جرائد ناراضی بود و شخص مستوفی المماینک هم که مورد اعتماد جامعه بود دولت او هر چه میکرد مردم از نظر بد تلقی نمیکردند.

• • •

صمصام السلطنه هم که مردی وطن پرست بود با پیشنهاد برقراری حکومت نظامی از این نظر که تا افتتاح دوره‌ی چهارم تقنینیه دوام کند موافقت نمود. دیگر نه روزنامه‌ای بود که افکار جامعه را منتشر کند نه آزادی و اجتماعاتی که مردم بتوانند از اعمال دولت انتقاد نمایند. قانون حکومت نظامی که مجلس دوم آن را برای حمایت از مشروطیت تصویب کرده بود بر علیه آزادی و مشروطه بکار رفت و بقول معروف در حکم مرغی قرار گرفت که در عروسی و عزا هر دو آن را مصرف کنند و یا در حکم طپانچه‌ای که دوست و دشمن هر دو از آن استفاده نمایند. دولت متکی به افکار عمومی آن را بر علیه عمان بیگانه و دولت‌های دست‌نشانده‌ی سیاست خارجی آن را بر علیه آزادی بکار برند و هر کدام بمنظور خاصی از آن حسن استفاده یا سوء استفاده نمایند.

• • •

اگر بواسطه‌ی توقیف جرائد و منع اجتماعات نتوانستند با دولت صمصام مبارزه کنند برای تشکیل یک دولت متکی به سیاست خارجی راه مسدود نبود، همچنانکه احمدشاه هم با صدور یک دستخط وثوق الدوله را بریاست وزراء نصب و صمصام را عزل نمود و تا انعقاد قرارداد از کاری که برخلاف قانون اساسی کرده بود متذکر نبود. ولی بعد که توجه نمود اگر صمصام را عزل نکرده بود از انعقاد قرارداد مسئولیتی متوجه او نشده بود میخواست از هر فرصتی که پیش آید استفاده کند و این لکه‌ی ننگ را از دامن خود بزداید و آن وقتی بود که شاه را برای تأیید قرارداد بلندن بردند و برای این کار مجلسی بر پا کردند ولی با تمام اصراری که وزیر خارجه و تهدیدی که نایب السلطنه‌ی سابق برای تأیید آن نمود حاضر نشد حتی یک کلام در نطق رسمی خود از آن اسم ببرد، یا در این باره حرفی بزند.

من آنوقت در سوئیس بودم و از شخص مطلعی شنیدم که با آن همه اصرار و تهدیدی که کردند شاه زیربار نرفت و گفت از من دعوتی کرده‌اند باید تشکر کنم؛ صحبت از قراردادی که تامجلس آن را تصویب نکند معتبر نیست مورد ندارد و این مقاومت منفی سبب شد که مردم و نظیرست در مملکت بشاه تاسی کنند و آن قدر با قرارداد مخالفت کنند تا دولت انگلیس از اجرای آن مأیوس شود و برای اجرای سیاست خود در ایران فکر دیگری بنماید. خلاصه اینکه شاه بواسطه‌ی مخالفتی که نمود از بین رفت و خوشنام آن پادشاهی که در خیر مملکت از سلطنت گذشت.

بعد از تشکیل دولت وثوق تنها نه موافقین دولت صمصام بلکه مخالفین آن هم که تصور مینمودند از تشکیل دولت وثوق خطرانی متوجه مملکت میشود با آن مخالف شدند و یکی از روزها که صمصام السلطنه بخانه‌ی من آمد ابتدا بساکن و قبل از هر صحبتی گفت عجب شکری خوردم که شهر را نظامی کردم. گفتم صحیح است که خندید. سپس اظهار نمود نه روزنامه‌ای هست که مردم اظهار کنند نه آزادی که در یک جا جمع شوند و نسبت باوضاع ابراز عقیده نمایند. این است که تصمیم گرفته‌ایم مجلس روضه‌ای بر پا کنیم و بدین وسیله خطرانی که متوجه مملکت میشود گوشزد نماییم.

روضه در مسجد شیخ عبدالحسین معروف بمسجد آذربایجانیها سرگرفت و از همه جا جمعیت هجوم کرد و هرکس میخواست وزیر یا رئیس دولت بشود آجامی آمد. وعاظ هم آنچه لازم بود میگفتند و از سوابق سیاسی رئیس دولت مردم را برحذر مینمودند و چیزی نمانده بود ایام عزاداری تمام شود که رئیس دولت در فرح آباد بشاه شکایت نمود و او را باستغای خود تهدید کرد و همین که بشهر رسید دستور داد چادر را بپندازند و مردمی را که برای استماع ذکر مصیبت جمع شده بودند متفرق کنند که از همانجا عده‌ای بخانه‌ی صمصام السلطنه رفتند و بعضی ها هم در فرح آباد تحصن اختیار کردند و این تظاهرات چند روز و چند شب ادامه داشت تا اینکه از هر دو جا بدون اخذ نتیجه متفرق شدند و عده‌ای از مخالفین دولت من جمله میرزا تقی خان پینش آق اولی و کمال السلطان صبا مدیر روزنامه‌ی ستاره ایران را که با من ارتباط داشتند دستگیر و بتزوین تبعید نمودند.

• • •

قبل از تشکیل دولت وثوق سلطان العلماء بروجردی وکیل دوره‌ی چهارم تقنیه بخانه‌ی من آمد و گفت عنقریب دولت او تشکیل میشود؛ چنانچه مایل باشید در این دولت شرکت کنید یکی از پست‌های وزارتی را برای شما حفظ کند که از نظر مخالفت مرا می عذر خواستم. چیزی نگذشت که اداره‌ی تشخیص عایدات آتش گرفت و این

کار عنوانی شد که وزیر مالیه خانه‌ی من بیاید و مرا برای تشکیل مجدد آن اداره و جلوگیری از خسارت دولت دعوت کند که چون نمیخواستم در آن دولت کاری قبول کنم موافقت خود را موکول باستخاره نمودم. ولی عصر آن روز که وزراء بفرح آباد رفتند بعرض شاه رسانیدند و مرا در مقابل کاری انجام شده قرار دادند که چون در حدود پنج سال بود دو فرزندم در اروپا بودند و ندیده بودم از قبول کار معذرت طلبیدم. از ایران رفتم و متجاوز از یک سال در سوئیس بسر بردم.

سفر سوم من بارو پا و مراجعتم از طریق بوشهر بایران

تصمیم مسافرت من سبب شد که ابوالفضل میرزا عضدالسلطان شوهر خواهرم (اکنون سناتور عضد) برای دیدار فرزندان خود که قبل از جنگ آنها را در خانواده هائی گذاشته بودم با من همسفر شود. بعد شعاع السلطنه هم تلفن نمود در مسافرت با هم باشیم که عده مسافرین با دختر وی و ابوالحسن دیبا برادر من به پنج نفر رسید.

در آنوقت سیاست خارجی با دولت وثوق کمک میکرد. ویژه مرتباً ۳۶۰ هزار تومان بدولت وام میداد که تأخیر پرداخت حقوق موجب عدم رضایت صاحبان حقوق نشود و دولت بتواند افکار جامعه را جلب کند و خود را برای اجرای سیاست خارجی مجهز نماید و همچنین برای ارضای جماعتی دولت تصمیم گرفت هر کس حقوقی داشت که میخواست واگذار کند آن را در ازای پرداخت چهار برابر وجه نقد خریداری نماید و این همان حقوقاتی بود که مجلس اول یا مبلغی از آن کسر نموده و یا تمام را ابقاء کرده بود ولی نظر باینکه وضعیت مالی مملکت رضایت بخش نبود دولت بیش از ۵۰٪ نمیداد و احتمال میرفت که باز از این هم تنزل بکند و یا از بین برود که من نیز ۱۲۰۰ تومان حقوق خود را که بیش از ۶۰۰ تومان عاید نمیشد در ازای ۴۸۰۰ تومان بدولت واگذار کردم که ۲۸۰۰ تومان بقروض رسید و ۲۰۰۰ دیگر را که آنوقت در حدود ۲۰ هزار فرانک سوئیس بود برای مخارج مسافرت من بارو پا تخصیص دادم.

بقاء الملک برادر حسین سمعی ادیب السلطنه که در سال اول جنگ از ایران مهاجرت و در اسلامبول اقامت نمود از من تقاضا نمود معادل یک هزار تومان منات روسی با خود ببرم و در اسلامبول بادیب السلطنه تسلیم کنم و در جواب سؤال من چرا ارز هائی که داد و ستد میشود تهیه نمیکنید و مناتی که از رواج افتاده است میفرستید اظهار نمود اکنون صد منات در طهران سه تومان ارزش دارد در صورتیکه در اسلامبول در حدود ده

تومان معامله می شود و یک هزار تومان مناتی که شما بپای کار سه هزار تومان را خواهد کرد. گفتم اگر مناتها در راه سرقت شود با من چطور معامله خواهند کرد؟ گفتم اگر شما چنین اظهاری بکنید کسی از شما چیزی مطالبه نخواهد نمود و در همین زمینه نوشته ای بمن سپرد. من هم دو هزار تومان خود را منات خریدم که در اسلامبول بفرانک سوئیس تبدیل کنم که از حسن اتفاق هیچکدام در عرض راه سرقت نشد و سالم بمقصد رسید.

در قزوین بهر وسیله که بود بینش و صبا را در خانه ای که دولت آنها را توقیف کرده بود دیدم.

در عرشی کشتی هم که از پهنوی بباد کوبه میرفتیم نوائی نیرالسلطان را که جزء تبعید شدگان بقزوین بود ملاقات نمودم.

نیرالسلطان یکی از اشخاص وطنپرست بود که روزنامه «صدای ایران» را منتشر میکرد و نظر باینکه با یکی از متهمین وزارت مالیه دوستی داشت موقعی که محاکمه آنها در جریان بود با من روابطی نداشت. ولی بعد که دولت وثوق تشکیل شد همه با هم مربوط شدیم و در طهران و اروپا همکاری کردیم. او در پاریس و من در سوئیس از مخالفین سرسخت قرارداد بودیم و اعتراضات خود را بجامعه ملل تقدیم نمودیم.

نظر باینکه در جریان جنگ مشکلاتی برای مسافرت ایجاد شده بود توقف ما در بادکوبه و تغلیس و باطوم برای بدست آوردن جا در راه آهن و کشتی هر کدام در حدود ده روز طول کشید و ظرف این مدت منات در اسلامبول تنزل کرد. منات ها را که بادیب السلطنه دادم تصور میکردم بقدر دوهزار تومان خوشوقت شود. آنها را گرفت و چیزی هم نگفت و مثل این بود که ناراضی است و ناچار شدم علت را سؤال کنم. گفتم آنوقت که بقاء الملک از شما خواش کرده بود منات در اسلامبول سه برابر ارزش طهران معامله میشد ولی اکنون بیش از همان هزار تومان عاید من نخواهد شد و من از این جهت که شما را زحمت داده ام بسی متأسفم و حاق مطلب این بود که گفتم، چونکه با خود من هم در اسلامبول کسی بیش از این معامله ننمود.

شعاع السلطنه و عضد السلطان بدیدن محمد علی میرزا برادر خود رفتند و مجلس عقدی در برای وصلتی که بین محمد علی میرزا و شعاع السلطنه صورت میگرفت منعقد کردند. ولی من بدیدن شاه مخدوم نرفتم. تا یکی از روزها احتشام السلطنه سفیر کبیر با من مذاکره نمود و اینطور مصلحت دانست بدیدن او بروم که با تعیین وقت این کار شد و

صحبت در اضراف مخالفت هائی دور زد که شاه با آزادیخواهان و مشروطه طلبان کرده بود.

توقف ما در اسلامبول نیز چند روز طول کشید تا یک کشتی فرانسوی که در جنگ مورد اصابت قرار گرفته بود با اسلامبول رسید و توانستیم بمقصد رومانی حرکت کنیم و از آنجا با راه آهن مسافت خود را ادامه دهیم و چون اولین دسته مسافری بودیم که بعد از اعلان آتش بس از ترکیه به «کنستانزا» رسیدیم چند ساعت در کشتی ماندیم تا تلگرافی که از اسلامبول راجع بورود ما مخابره کرده بودند رسید و اجازه دادند از کشتی خارج شویم.

راه آهن کنستانزا — بخارست بقدر مسافرین جا نداشت که من و عده ای از مسافران از نردبان واگون بالا رفتیم و قسمت زیادی از خط سیر را روی سقف بسر بردیم. شاع السلطنه باز از این نظر که عمومی پادشاه است و مأمورین رسمی باید وسایل حرکت او را فراهم کنند میخواست چند روز ما را در بخارست معطل کند که بخواهش من از این کار صرف نظر کرد. گذرنامه خود و دخترش را بمن داد که مثل گذرنامه ی خودم جریان رسمی را طی نمود.

قونسول ایران در بخارست که از قوم یهود بود و این خدمت افتخاری را برای استفادات دیگری مینمود از ویزای تذکره ی عضدومن برای ورود بسوئیس خودداری نمود و گفت پسر خود من هم که میخواست برای تحصیل بسوئیس برود قریب چهل روز طول کشید تا اجازه ی ورودش از آنجا رسید. گفتم چون ما نمیتوانیم در این جا بانتظار صدور اجازه بمانیم تذکره ی ما را هم مثل سایر گذرنامه ها برای پاریس ویزا کنید که این کار شد و توقف ما در آنجا بیش از دو روز طول نکشید و از مالکی که قبل از جنگ بآن صورت وجود نداشت گذشتیم و هنوز مسافتی مانده بود که بخاک سوئیس برسیم بازرسانی از آن دولت وارد راه آهن شدند و پس از ملاحظه ی گذرنامه ها بهر یک از مسافرین کارتهائی برای آنچه از خواربار درین کشور جیره بندی شده بود دادند. ولی بعضد و من از این جهت که اجازه ورود نداشتیم داده نشد و در جواب سؤال من چنانچه در ایستگاه لوزان پیاده شویم مشمول چه مجازاتی میشویم گفتند پلیس شما را خارج خواهد نمود گفتم این که چیزی نیست و ما پیاده میشویم.

سپس یکی از آنها ما را زیر نظر گرفت که ببیند چه طریقی اتخاذ میکنیم و همینکه ترن بایستگاه لوزان رسید و دید که ما در شرف پیاده شدنیم گفت تذکره ها را

بدهید و بعد پیاده شوید. گفتم چقدر کار ما سهل شد. این هم گذرنامه‌ها. سپس گفت چون کارت جیره‌بندی ندارید چه می‌کنید؟ گفتم مشکل بزرگ ما با تسیم گذرنامه حل شد. این مشکل هم با دادن پول حل خواهد شد. گفتم معلوم می‌شود که شما سابقاً در سوئیس بوده‌اید. گفتم بلی سوئیس برای من مثل یک وطن ثانوی است که از این حرف بدش نیامد. دستی بمن داد و ما پیاده شدیم.

و اما راجع به اجازه‌ی اقامت چون در هتل اعلان شده بود که هر مسافری باید پس از ۲۳ ساعت توقف جواز اقامت خود را ارائه دهد همه روز قبل از انقضای مدت جا عوض می‌کردیم تا در نتیجه‌ی اقدامات میرسپاه‌الدین غفاری ذکاء الدوله وزیر مختار ایران در سوئیس اداره‌ی پلیس بیگانگان جواز اقامت ما را صادر نمود و توقف ما در آنجا طبق مقررات درآمد.

۰۰۰

من همیشه در این فکر بودم اگر روزی بتوانم در ایران بوطن خود خدمت کنم محل اقامت خود را در سوئیس قرار بدهم و از همین لحاظ در آنجا کارآموزی کرده تصدیق‌نامه‌ی وکالت گرفتم و چون استفاده‌ی از این شغل موکول به تحصیل تابعیت بود درخواست تابعیت نمودم که شرح آن در فصل سیزدهم گذشت. ولی توقف در تمام مدت جنگ در ایران سبب شده بود که کارم ناتمام بماند و بواسطه‌ی پیش آمد جنگ عده‌ی زیادی از ملل مختلف از آن دولت درخواست تابعیت کنند و دولت نیز برای احتراز از هرگونه مشکلات مدت اقامت سه سال را که یکی از شرایط قانون سابق بود به ددسان افزایش دهد تا کمتر بتوانند درخواست تابعیت بنمایند و چون مدت اقامت من در سوئیس بیش از چهار سال نبود مشمول مقررات قانون جدید نگردیدم.

در آنجا بودم که قرارداد ۹ اوت ۱۹۱۹ معروف بقرارداد وثوق الدوله بین ایران و انگلیس منعقد گردید که باز تصمیم گرفته در سوئیس اقامت کنم و بکارت تجارت پردازم. مقدار خیلی هم کالا که در ایران کمیاب شده بود خریده بایران فرستادم و بعد چنین صلاح دیدم که با پسر و دختر بزرگم که ده سال بود وطن خود را ندیده بودند بایران بیایم و بعد از تصفیه‌ی کارهایم از ایران مهاجرت نمایم. این بود از همان راهی که رفته بودم بقصد مراجعت بایران حرکت نمودم.

وروده در «ملان» تصادف نمود با خبر تصرف بادکوبه بدست کمونیستها. از آنجا به « » رفتم شاید بتوانم تذکره‌ی - برای خط هندوستان تحصیل کنم. منتهی دولت وزیر مختار که از دوستان قدیم من بود باین کار موفق نشد و چون مسافتی از راه طی شده بود بمسافرت ادامه دادم. در اسلامبول مشاور الممالک انصاری سفیر کبیر ایران در کشتی

دیدم آمد و گفت گرچه از این طریق مسافرت خالی از اشکال نیست اکنون که مسافت زیادی طی شده خوب است ادامه دهید، شاید بتوانید مشکلاتی که هست حل نمایید.

در باطوم نیز بوسیله‌ی تلگراف از نبوی معزالدوله ژنرال قونسول ایران در تفلیس استفسار نمودم او هم همینطور اظهار نظر نمود و در تفلیس کسی را معرفی کرد که مرا بخاک ایران برساند و از هویت او همین بس که گفت این همان کسی است که شخصی را در جلوی همین قونسولگری بخاک کشید و چون من بهیچ چیز اهمیت نمیدادم جز اینکه خود را زودتر بایران برسانم و فرزندانم را که هر دو در مسافرت ناخوش شده بودند مداوا نمایم از مسافرت با او امتناع نکردم و با هم بمحلی رفتیم که از بعضی اشخاص برای تسهیلات در عبور توصیه‌هایی بگیرد. چند نفر آنجا بودند و معلوم بود که انجمن سری دارند. یکی از حضار از من راجع بروابطم با حیدر عمو اوقلی سؤال نمود. گفتم ایامی که او در ایران وارد سیاست شده بود من در اروپا تحصیل میکردم. از آنجا که بیناتم صادقانه تلقی شد از دادن توصیه مضایقه نکردند و با راهنما بهوتل آمدیم که وسایل حرکت خود را فراهم کنیم. بعد از معاینه‌ی اشیاء و لوازم مسافرتم اظهار نمود پُنی که در روی رود «کورا» بود منفجر کرده‌اند و قبل از رسیدن بروود مسافرتی باید از راه‌آهن پیاده شوند. مسافرتی را پیاده بروند سپس با کرجی از رود بگذرند و باز مسافرتی را طی کنند تا بتوانند با راه‌آهن دیگر مسافرت نمایند و حمل این اشیاء در این راه گذشته از اینکه خالی از اشکال نیست دست‌های خود را هم باید با دوده سیاه کنید تا شما را فردی سرمایه‌دار ندانند که چون طی چنین مسافرتی بادوناخوش کاری بسیار دشوار [بود] و بعد معلوم نبود سرنوشت ما چه خواهد بود از آن طریق صرف‌نظر کردم و از راهنما عذر خواستم و باین فکر افتادم که از طریق دیگری بمقصد برسم.

در آنوقت ممکن بود از دو راه دیگر بایران مسافرت کنند: یکی راه ایروان به تبریز و دیگری راه ولادی قفقاز به مشهد (بابل سرفعلی) که چون از طریق اول بواسطه‌ی نبودن وسایل خصوصاً با دو فرزند مریض مسافرت عملی نبود متوجه راه دوم شدم. بدستور ژنرال قونسول اتوموبیلی تهیه نمودند که با پرداخت چهل هزار منات مرا به «پتروسکی» برساند و از آنجا از طریق دریا وارد بابل سر شویم. ساعتی چند قبل از حرکت خبر رسید کمونیست‌ها «در بند» را تصرف کرده‌اند که از این طریق نیز مأیوس شدم و چون ناامنی در تفلیس رو به شدت می‌گذاشت از ه. ن خطی که آمده بودم بسوئیس مراجعت کردم.

از ورودم چیزی نگذشت گرافی از مشیرالدوله نخست‌وزیر رسید که مرا بوزارت عدلیه منصوب کرده بود. اب. بهترین وسیله‌ای بود که میتواستم خود را بایران برسانم. برای رفع خستگی و بهبودی حال فرزندانم درخواست نمودم اجازه دهند پس از

چهل روز بایران حرکت کنم که مورد موافقت قرار گرفت و داشتن یک مقام رسمی سبب گردید که سفارت انگلیس بدون هیچ اشکال گذرنامه‌ی مرا از طریق هندوستان ویزا کند.

محمدعلی فروغی ذکاءالملک رئیس دیوان عالی تمیز که در دولت وثوق عضویت هیئت نمایندگی ایران در جامعه‌ی ملل تعیین شده و باروپا رفته بود و بعد از تصویب قرارداد تحت الحمایگی ایران باز در پاریس توقف کرده بود و با وزیر خارجه کار میکرد بدیدنم آمد. نظریاتی که تصور کرده بود رانی که راجع به محکومیت من در محاکمه‌ی رؤساء و مدیران وزارت مالیه داده بود سبب شود ریاست او را در دیوان مزبور حفظ نکنم از من دعوتی در «بوادوبولن» بشام کرد، سپس تقاضا نمود مقامش کماکان محفوظ بماند که من موافقت کردم.

از ماریسی با یک کشتی که پانزده روز بعد به «بمبائی» میرسید حرکت کردم و از بحر احمر که میگذشتم یک شب پس از صرف شام «سرپرسی کاکس» همان وزیر مختار انگلیس که قرارداد وثوق الدوله را امضاء کرده بود و سمت کمیسر عالی انگلیس بغداد میرفت خود را بمن نزدیک نمود و بعد از مُعارفه سؤال کرد چند روز در «بمبائی» میمانم و بعد بکدام یک از بنادر خلیج فارس وارد میشوم. گفته توقف من در بمبائی زیاد نخواهد بود و مایلیم در بصره پیاده شوم و از آنجا با راه آهن بغداد مسافرت نمایم که وعده داد در عدن تحقیقات کند و مرا از چگونگی وضعیات آن هر دو مطلع نماید.

شب دیگر باز پس از صرف شام نزدیک من آمد و گفت تحقیقاته باین نتیجه رسید که راه آهن بغداد را اعراب خراب کرده اند و اکنون از این خط نمی توان عبور نمود. گفتم در اینصورت ناچارم در یکی از بنادر ایران شاید بوشهر پیاده شوم که نگاهی بمن نمود و گفت «بوشهر بندر ایران است» که من هیچ نگفتم و از او جدا شدم.

توقف من در بمبائی همانقدر طول کشید که از فرمانفرما والی فارس بوسیله تنگراف ده هزار روپیه قرض کردم و بعد از خرید یک اتوموبیل و استخدام یک شوfer هندی با یکی از کشتی های خط بمبائی - خلیج فارس حرکت نمودم.

در بوشهر میرزا اسدالله خان اسفندیاری یمن الممالک کارگزار از من پذیرائی نمود و نا شیراز هم مرا بدرقه کرد.

از محمدتقی خان مؤیدالملک دوست قدیم تنگرافی رسید و مرا در شیراز بخانه‌ی خود دعوت نمود که خود بآنجا رفتم و فرزندانم را بخانه‌ی فرمانفرما فرستادم.

انتصابم بایالت فارس

ورودم بشیراز تصادف نمود با ناامنی هائی که در بعضی از نقاط فارس مخصوصاً خط آباده — شیراز بروز کرده، فرمانفرما هم استعفا داده بود و دولت این مأموریت را بهر کس تکلیف مینمود چون برای برقراری امنیت پول و استعداد میخواست والی فارس هنوز تعیین نشده بود.

نه مردم میخواستند کسی بفارس برود که از رویه‌ی ولات سابق پیروی کند نه سیاست خارجی میخواست در آنوقت که تبلیغات کمونیستی رو بشدت میگذاشت مردم ناراضی شوند. منتقدین هم که میدانستند هر کس از طهران اعزام شود بضرر عموم تمام خواهد شد از تمام طبقات و احزاب و دستجات بتلگرافخانه رفتند و انتصاب مرا بآن ایالت از نخست وزیر پیرنیا مشیرالدوله درخواست کردند. او بمن تلگراف نمود شرایط خود را برای تصدی این خدمت پیشنهاد کنم. سپس بخانه‌ی مؤیدالملک آمدند و با من وارد مذاکره شدند و مرا بتوقف در شیراز و قبول این خدمت تشویق نمودند و خلاصه‌ی بیاناتشان این بود حقوق یک وزیر در هر ماه ۷۵۰ تومان است چنانچه وزارت من یکسال دوام کند بیش از نه هزار تومان بمن نخواهد رسید ولی در فارس میتوانم یکصد و چهل هزار تومان در سال استفاده نمایم بدینقرار:

- | | |
|--|--------------|
| (۱) حقوق دولت یکماه ۶ هزار تومان در یکسال | ۷۲۰۰۰ تومان |
| (۲) از قوام الملک یکماه ۲ هزار تومان در یکسال | ۲۴۰۰۰ تومان |
| (۳) از صولت الدوله سردار عشایر یکماه ۲ هزار تومان در یکسال | ۲۴۰۰۰ تومان |
| (۴) از نصیرالملک بابت عوائد متفرقه در یکسال | ۲۰۰۰۰ تومان |
| | ۱۴۰۰۰۰ تومان |

که چون این پیشنهاد مخالف با سبک و سلیقه‌ی من در کار بود مورد قبول واقع نشد. گفتند حالا که شما چیزی نمیخواهید بشما چیزی نسیمیدهم. گفتم مقصود این

است که از مردم چیزی نگیرید. برای مردم چه فرق میکند که وجهی بدهند ولی شما بمن چیزی ندهید، که متعهد شدند نه از کسی بگیرند نه چیزی بمن بدهند. این بود که بدولت تلگراف کرده اگر رجال متنفذ بعهد خود وفا کنند من نه پول میخواهم نه قوا و از ماهی شش هزار تومان حقوق ایالتی هم دوهزار تومان در هر ماه آن هم برای مخارج شام و ناهار و پذیرائی دستگاه ایالتی بیشتر نخواهم گرفت. چنانچه خلف عهد کنند و بعهدی که کرده اند وفا نکنند من آن کسی نخواهم بود که بر علیه مردم قوا بکار برهم آنوقت استعفا میدهم و دولت هر کس را خواست باین سمت تعیین نماید.

در جواب این تلگراف رئیس دولت اظهار امتنان نمود و من بکار شروع کردم و در همه جا امنیت برقرار شد. امول پرنس ارفع الدوله نماینده ایران در جامعه مثل که از خط فارس بارو پا میرفت و قبل از تصدی من در آباده بعضی از افراد ایل قشقائی بغارت برده بودند و پسر ارباب کیخسرو را هم که بغزه تحصیل با پرنس حرکت کرده بود بقتل رسانیدند تمام از سارقین مسترد و به صاحب مال تحویل گردید.

نظر باینکه علت موجد دولت بیرنیا این بود که بعد از دولت وثوق دونئی روی کار بیاید که مورد توجه مردم باشد و تبلیغات کمونیستی زیاد تأثیر نکند ولی علت بقیه نداشت، چه سیاست های خارجی خواهان آن چنان کسانی هستند که نگران وطنپرستی آنان نباشند و با اشخاصی کار میکنند که خود را تابع صرف آنها بدانند مشیرالدوله از کار کناره جوئی نمود. سپهدار (سردار منصور) دولت محلل دیگری بجهات دیگر (۱) تشکیل داد که من هیچ تصور نمیکردم بتوانم با آن دولت همکاری کنم و در صدد بودم که استعفا دهم ولی رئیس دولت مرا بمساعدتهای خود امیدوار کرد.

۰ ۰ ۰

برقراری امنیت ایجاب مینمود که صولت الدوله سردار عشایر بریاست ایل قشقائی منصوب شود. سلف من نیز صاحب همین نظر بود ولی چون شصت هزار تومان درخواست که او برای پرداخت این مبلغ حاضر نشده بود انتصابش بریاست ایل صورت نگرفته بود و چون نخست وزیر سپهدار تصور کرده بود من کار بدون سود انجام نشده مجوز آ را از من پرسید که گفتم عمل مأموران باید با قانون یا آئین نامه و در نبودن هیچکدام با موافق تطبیق کند. نظر باینکه برای این انتصاب نه قانونی هست نه نظامنامه و طبق سابقه هم این کار همیشه با نظر والی صورت گرفته است من او را باین سمت نصب کرده ام و غیر از یکصد و پنجاه تومان که بدفتر ایالتی داده دیگر به هیچکس رسیدنی چندان کم است که بگوید تلگراف نمود و از من معذرت خواست.

(۱) یکی از جهات بیحالی نخست وزیر بود که برای کودتا زمینه فراهم کرد.

از متعهدین فقط یک نفر وفا به عهد ننمود و موضوع خلف عهد او هم این بود که زمستان قبل زغال در شیراز کمیاب شده بود و از هر دهی از دهستان اطراف شهر برای حمل زغال از «کوهمره» بشیراز الاغ میگرفتند که چون تعداد الاغ بیش از عده‌ی مورد احتیاج بود از صاحب هر الاغ یک تومان میگرفتند که مال او را از حمل زغال معاف کنند. این کار هم برخلاف منطق و هم برخلاف عدالت بود. برخلاف منطق از این جهت که علت نداشت ساکنین دهات برای ساکنین شهر زغال حمل کنند. برخلاف عدالت از این جهت که متصدیان کار زغال را بفروشد و از کرایه آن سوءاستفاده نمایند. نظر باینکه در آن جنگ قسمت عمده‌ی کالای خارجی از طریق بوشهر وارد کشور میگردید چنین قرار شد هر دسته مکاری که از بوشهر بشیراز رسید سه روز کار خود را تعطیل کند و یکبار از کوهمره بشهر زغال حمل نموده کرایه آن را بنرخ عادی و معمول دریافت نماید. این کار بصورت منظمی درآمد و موجب رضایت همه گردید چونکه خریدار بیش از قیمت زغال بنرخ محل و کرایه مکاری چیزی نمیپرداخت و از صاحبان مال هم که شغلشان کرایه کشی نبود نه پول گرفته میشد نه الاغ.

برحسب اتفاق یکی از خانواده‌های متنفذشهر تقاضا نمود عده‌ای مال متعلق بیک مکاری از حمل زغال معاف شود و علت این بود که در جریان جنگ اول جهانی و چندی هم پس از خاتمه‌ی جنگ بعضی از کالاهای خارجی در ایران کمیاب شده و قیمتشان بسیار بالا رفته بود و هر مال التجاره‌ای که زودتر بمقصد میرسید نفع سرشاری عاید صاحب مال میگردید که من با این تبعیض موافقت ننمودم و روز بعد که صورت مالیهانی را که برای حمل زغال فرستاده بودند دیدم معلوم شد آن دسته مکاری را نایب الایاله بخواهدش آن خانواده از حمل زغال معاف کرده است که بار خود را باصفهان حمل کنند و از تسریع ورود مال التجاره بمقصد نفع سرشاری عاید صاحب مال نمایند. این بود که تصمیم گرفتم دیگر کار نکنم و چند ساعت بعد که وسایل حرکت را فراهم شد بطهران حرکت نمایم که از تصمیم من مطلع شدند و گروه بسیاری از تمام طبقات نایب الایاله را با خود آوردند که تعهد نمود دیگر کاری برخلاف مقررات نکند و بدین طریق موضوع خاتمه یافت و تا من متصدی کار بودم هیچ نشنیدم که متعهدین خلف عهد کنند و تمام طبقات بدون استثناء با نظریات من موافقت میکردند و در پیشرفت امور ایالتی از هرگونه مساعدت خودداری نمیکردند. این بود جریان سیاست داخلی.

• • •

و اما تماس من با مأمورین سیاست خارجی که آنوقت منحصر بود بمأمورین دولت انگلیس از اواسط مهرماه ۱۲۹۹ که من باین خدمت منصوب شدم تا ۳ فروردین

۱۳۰۰ که شاه استعفا را قبول نمود با سه نفر از مأمورین انگلیس در آن ایالت کردم که بد نسبت طرز رفتار هر یک از آنها را نسبت بخود بطور اختصار شرح دهم:

(۱) بعد از انتصابم بایالت فارس مازور «و ویر» قونسول انگلیس بدیدنم آمد و ضمن صحبت اظهار کرد مردم فارس از پلیس جنوب متنفرند و ما نمیدانیم چه تمهیدی بکار ببریم که از این تنفر بکاهیم و باز پس از چند روز که از تصدی من گذشت آمد و گفت پلیس جنوب را مأمور کرده ایم آن عده از خوانین تنگستانی را که موجب عدم نظم و امنیت میشوند تنبیه کنند که بی اختیار حالم تغییر نمود و چنین استنباط کرد که این تغییر حال بواسطه بیاناتی بود که او کرده است و در جواب سؤال او که چرا حالم تغییر نمود گفتم این بیانات را هر کس می شنید حالش از این هم بدتر میشد.

مگر نبود که جلسه قبل شما گفتید مردم فارس از پلیس جنوب متنفرند و باید کاری کنیم از این تنفر بکاهیم. اکنون میخواهید آن را مأمور تنبیه عده ای از هموطنان خود بکنید و بر ازجار مردم بیفزائید. هنوز فراموش نشده که قتل شیخ حسین خان چاه کوتاهی را که نسبت یکی از عمال انگلیس دادند مردم طهران در نقاط عذیده مجلس ختم گذاشتند و او را مثل یکی از شهدای وطن شناختند؟ از این بیانات مقصودم این نیست که بخواهم تنگستانیها را از نسبی که بآنها میدهید میرا کنه، بلکه میخواهم این تذکر را بدهم که دخالت پلیس جنوب سبب خواهد شد که مردم بر تنفر خود بیفزایند و این کار بر علیه خودتان تمام میشود.

و اما آنچه راجع بشخص من است در اموری که مربوط بابالت است شما نمیبایست دخالت کنید. از ناامنی راه باید بمن شکایت نمائید تا من بوظیفه خود عمل کنم. اکنون که میخواهید برخلاف رویه عمل کنید بگذارید من از خاک فارس بروم آنوقت هر طور میخواهید بفرمائید که بعد از خاتمه این بیانات قونسول از جای خود برخاست. بمن دست داد و گفت از نصایحی که بمن کرده اید متشکره و خواهانم شما بوظایف خود عمل کنید و از ما رفع نگرانی بنمائید که از آن جلسه چند روز بیشتر نگذشت که آمد و از من اظهار امتنان کرد.

(۲) مازر و ویر تغییر نمود مازر مید بقونسولگری شیراز مأمور شد و او یکی از مأموران انگلیس بود که بامن صد درصد موافقت نمود. چه هر دو دارای یک مرام بودیم. او اهل ایرلند بود و میخواست وطنش با آزادی و استقلال برسد و صوم هفتاد و چهار روزه «لورد مردوکرک» ایرلندی در ۱۹۲۰ از وقایعی است که در تاریخ آزادی و استقلال ملل ثبت شده و هیچوقت از آن محو نمیشود.

از مطلب قدری دور شدم و راجع باین مأمور وطنپرست بگویم که «مید» شخص

شرافتمندی بود که من نظیر او را کم دیده‌ام و تاروژی که من متصدی این خدمت بودم ماژر مید در شیراز بود و ما مثل دو برادر صمیمی بایران خدمت کردیم.

مأمورین سلفش از بعضی رؤساء و خوانین عشایر وجوهی برسم ودیعه برای تضمین امنیت گرفته بودند که هرگاه برخلاف عهد عمل کنند آن را ضبط نمایند، ولی ماژر مید بمن مسترد نمود و گفت اینها باید در مقابل شما متعهد شوند که نماینده عالی مقام دولت در این ایالت هستید و اضافه نمود یکی از جهات ودیعه در قونسولگری این بود که صاحبان وجوه بقونسولگری اعتماد داشتند. اکنون که بشما هم اعتماد دارند من سپرده‌ی آنها را بشما رد میکنم و جهات دیگری هم که سبب شده بود این وجوه در قونسولگری بمائد از نظر شخص من منتفی است و مورد ندارد.

(۳) تماس من با کننل «فریزر» رئیس پلیس جنوب — پلیس جنوب قشونی بود بعدی شش هزار نفر که دولت انگلیس در جنگ اول جهانی در جنوب ایران تشکیل داده بود که بیش از نصف در فارس و بقیه در کرمان اقامت داشتند.

در دولت علاء السلطنه که پیرنیا مشیرالدوله وزیر جنگ بود در یکی از اعیاد و روزهای گرم تابستان مقابل همین طالار آئینه‌ی سلطنت آباد که جلسات اولیه‌ی محاکمه من در آنجا تشکیل میشد سلام عام منعقد گردید و ژنرال «ساکس» رئیس پلیس جنوب هم آمد در جلوی صف صاحبمنصبان وزارت جنگ قرار گرفت. چون شاه هنوز بطالار نیامده بود وزیر جنگ با شاه مذاکره کرد. شاه ژنرال ساکس را خواست و با او صحبت نمود و بعد که از حضور شاه رفت سلام منعقد شد و این کار در آن روز بسیار حسن تأثیر نمود.

روی این سابقه یکی از روزهای اول انتصابم که هنوز مفتاح رمزی از مرکز برایم نرسیده بود تلگراف زیر را بمن اعمالک کارگزار بنادر جنوب با رمز کارگزاری بعنوان رئیس دولت تهیه نمود.

«اداره‌ی پلیس جنوب که از قرار مذکور سه هزار نفر است کتباً و شفاهاً با ایالت رجوعاتی داشته و دارند و در مواقع رسمی و اعیاد هم حاضر میشوند. مستدعی است تکلیف تعیین فرمایند که روابط آنها از چه قرار باید باشد، شماره ۲۶۳۰ — ۱۹ میزان»^۱ که مخابره شد و چون جوابی از نخست‌وزیر نرسید اینطور صلاح دیدم که سلامهای رسمی را که آنوقت در هر یک از اعیاد مذهبی منعقد میشد موقوف کنم و روزهای عید بطور غیر رسمی در طالار بزرگ ایالتی از واردین پذیرائی نمایم و صاحبمنصبان پلیس جنوب هم مثل

(۱) اصل این تلگراف و نوشتجات دیگر که در خانه بود روز ۲۸ مرداد از بین رفت. تلگراف مزبور و تلگرافهای دیگری که بعد از نظر خوانندگان میگذرد از هفتمین سائنامه‌ی دنیا صفحه ۳۷ و صفحات بعد نقل شده است.

سایرین می‌آمدند و من از آنها پذیرائی می‌کردم.

راجع بمکانیات هم از رویه‌ای که فرمانفرما برقرار کرده بود پیروی کنه و مآثر ادریس میرزا فرزند یحیی میرزا ثقة السلطنه نمایندگی مجلس اول و افسر پیس جنوب را که رابط بین ایالت و پلیس بود بهمین سمت باقی بگذارم که مطالب خود را بگوید و شفاهاً جواب گرفته بفرومانده‌ی ابلاغ نماید و بدین ضریق عمل میشد. کنتل فریزر هم که فرماندهی پلیس جنوب بود از همه بیشتر بزبان ما آشنا و روابطش با من بسیار صمیمانه بود. شب سه حوت ۱۲۹۹ سیم تنگراف شیراز - طهران قطع شد و قریب سه روز کرسی یکی از ایالات مهم از پایتخت اطلاع نداشت و هر کس این پیش‌آمد را بتوعی تعبیر میکرد، تا اینکه تلگراف متحد المال شاه که ذیلاً نقل میشود بشیراز رسید.

از طهران بشیراز - شب ۶ حوت - حکام ایالات و ولایات - در نتیجه‌ی غفلت کاری و لاقیدی زمامداران دوره‌های گذشته که بی‌تکلیفی عمومی و تزلزل امنیت و آسایش را در مملکت فراهم نموده‌اند و تمام اهالی را از فقدان یک دولت متأثر ساخته بود مصمم شدیم که بتعیین شخص لایق و خدمتگذاری که موجب سعادت مملکت را فراهم نماید بیحرانهای متوالی خانمه دهیم. بنابراین باقتضای استعداد و لیاقتی که در جناب میرزا سید ضیاء الدین سراغ داشتیم اعتماد خاطر خود را متوجه بمعزی الیه دیده ایشان را بمقام ریاست وزراء انتخاب و اختیارات تامه برای انجام وظایف خدمت ریاست وزرائی بمعزی الیه مرحمت فرمودیم. شهر جمادی الآخر ۱۳۳۹. شاه نظر باینکه نه فقط اجراء تلگراف بلکه انتشار آن را هم در صلاح مملکت نمیدانستیم تنگراف زیر را بشاه مخابره نمودم.

ششم حوت ۱۲۹۹ از شیراز بطهران - دستخط جهانمطاع تلگرافی بوسبه تلگرافخانه‌ی مرکزی زیارت شد. در مقام دولنخواهی آنچه میداند بعرض خاکپای مبارک میرساند که این تنگراف اگر در فارس انتشار یابد باعث بسی اغتشاش و انقلاب خواهد شد و اصلاح آن مشکل خواهد بود. چاکر نخواست در دولنخواهی موجب این انقلاب شود و تاکنون آن را مکتوم داشته هرگاه تلگراف مزبور بر حسب امر ملوکانه و انتشارش لازم است امر جهانمطاع مبارک صادر شود که تلگرافخانه انتشار دهد. والی فارس دکتر محمد مصدق.

پس از این تنگراف بیانیه‌ی رئیس دولت و رئیس کی قواء رسید که در جرید روز منتشر گردید. سپس رئیس دولت تلگرافی بخود من نمود که عیناً نقل میشود. دهم حوت ۱۲۹۹ از طهران بشیراز - جناب آقای دکتر مصدق السلطنه والی

فارس.

آگاهی یافته ام اکل از قفاتلگراف تصدی مرا بشغل ریاست وزراء انتشار نداده و گفته اید که از حدوث اشکالات احتراز نموده اید. این خبر باین جانب مسلم داشت که حضرتعالی از وضعیت بی اطلاع و افق طهران را همانطور تصور کرده اید که قبلاً دیده اید و عیناً مشاهده کرده اید. نه چنین نیست. دوری مسافت و بی اطلاعی از جریان حضرتعالی را از اطلاعات مفیده محروم داشته است. این حکومت جدیدالتشکیل که با اسلحه و آتش یک سرکرده و نماینده ی اقتدار قشونی است بکسانی که در معبر او ایجاد اشکالات نمایند جز مشت چیزی نشان نمی دهد و در لحظه ی واحد جان، مال، عائله، علاقه اشکال کنندگان بعنوان رهنه صداقت آنها در معرض تهدید گذارده میشود و این زبری و خشونت نه برای مصالح شخصی است بلکه برای مصالح وطنی است که هر اقدامی راجع و مشروع میسازد. بنابراین تصور اینکه قرائت دستخط اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی ارواحنا فداء محتمل است حدوث اشکالی را تولید کند بالمره فکری نارسا بوده است. با کمال اقتدار و با نهایت نیرومندی لازم است وظیفه ی خود را ایفاء نمایند. تشکیل این دولت وطنی و اصلاح کننده را هیچکس جز خیانت کار نمیتواند تردید کند، آنهم فوراً تنبیه میشود.

من در اینجاست تمام رجال پوسیده و دروغین را توقیف کردم. ندای اصلاحات داده و با تهور و جسارت قشونی که در تحت امر دارم هر مانع و مشکلی را بهیچ می شمارم. حضرتعالی نیز اگر میخواهید نماینده ی چنین دولتی باشید با جسارت قدم برداشته اصلاحات را در خطه ی مأموریت خودتان شروع کنید و از تقویت بی نهایت این جانب استفاده نمائید و باور کنید که اشخاص دانشمند و بیغرض را مجالی شایسته بدست آمده است. راست و بی پرده همانطور که عادت من است بحضرتعالی سابقه میدهم که نسبت بشخص شما خوشبین و خیلی مایلیم که از چون حضرتعالی شخص شایسته ای در اصلاحات فارس استفاده کنم و بطور متقابل لازم است از صداقت و صمیمیت حضرتعالی آگاه گردم، بنابراین منتظرم که خودتان برای خودتان تعیین تکلیف نمائید، ولی در عین حال خود را از ذکر این نکته که باز یک شمه ای از صمیمت و صداقت من است ناچار می بینم و آن این است که انتخاب طریقی جز صداقت و راست گفتاری برای اشخاصی که مرجع این سؤالات میشوند مصلحت نیست و موجب خودشان میشود. امیدوارم بنام وطن و بنام اصلاحات حضرتعالی از آن فاصله ی بعید آغوش گشوده مرا برادرانه در بغل گرفته کمک و مظاهرت خودتان را با احترام منافع ملی بمن اهداء نمائید. روش و منشور خودم را در بیانیه ای که امر داده ام بولایات مخابره کنند لامحاله ملاحظه و از عقاید این جانب آگاهی یافته اید — ریاست وزراء، سید ضیاء الدین

طباطبائی.

باین تلگراف مطلقاً جواب ندادم و تلگراف دیگری از رئیس دولت رسید بشرح ذیل:

ایالت جلیله فارس — برای اطلاع حضرتعالی اعلام میدارد بفرمانده قشون جنوب امر شده است که یک ستون قشون با توپخانه بطهران اعزام دارند — ۱۱ حوت. نمره ۱۴۰۱، سید ضیاء الدین طباطبائی ریاست وزراء

که در این تلگراف نام پلیس جنوب بقشون جنوب تبدیل شده و با گفته‌های دولت وطنی که آن را برسمیت شناخت یکلی منافات داشت و مردم بعدم صداقت آن گفته‌ها پی بردند و تصمیم باعتراض و مخالفت گرفتند. بتدریج که اخبار طهران میرسد بر مخالفت خود میافزودند.

نظر باینکه مخابرات حضوری وزیر فوائد عامه با نمایندگان متنفذین محل راجع بدستگیری من به نتیجه نرسید و گفته بودند از من که جز خدمت بمملکت چیزی ندیده‌اند چطور میتوانند مرا دستگیر کنند پس بهتر این است بطهران احضارم کنند و هر طور صلاح میدانند آنجا بامن معامله نمایند (۱) کلنل فریزر با من داخل مذاکره شد و بعنوان هواخواهی از شاه گفت چرا دستخط شاه را در این ایالت اجرا ننمودید؟ که در جواب گفتم بشما مربوط نیست که چنین سؤالی بکنید. شاه مملکت بمن که والی این ایالتم دستخطی صادر نمود که چون موجب نا امنی و اغتشاش میشد آن را نه فقط اجراء نکردم بلکه انتشار هم نداده‌ام. بلافاصله گفت از سؤالی که کردم معذرت میطلبم، حق با شماست. من که یک صاحب منصب خارجی هستم نمیبایست چنین سؤالی کرده باشم. حال اگر اجازه میفرمائید قدری دوستانه صحبت کنیم. گفتم با کمال میل حاضریم و بفرمائید.

کلنل گفت آیا تصور میکنید ایالت فارس از ایران مجزا شود و شما در فارس یک دولت مستقل تشکیل بدهید؟ گفتم بهیچوجه. سپس گفت در اینصورت از دو حال خارج نیست یا با این دولت ولو برخلاف عقیده باید همکاری کنید تا معلوم شود چقدر از وعده‌هایی را که داده است میتواند عملی کند و یا از کار کناره‌جویی نمائید بگذارید هر چه در تمام مملکت میشود در این ایالت هم بشود و چنانچه نظری غیر از این دارید بفرمائید که من از نظریات شما مطلع گردم.

(۱) این احساسات وقتی ابراز میشد که هنوز دولت بر اوضاع مسلط نبود و مردم میتوانند نسبت به نیک و بد اظهار نظر کنند.

نظر اصلی فریزر این بود که من با دولتی که روی منافع خارجی تشکیل شده بود بسازم و مخالفت من سبب نشود که دیگران بمن تاسی کنند و نقشه‌ی سیاست خارجی را خنثی نمایند. این سلیقه‌ی انگلیس‌هاست که اول حداکثری می‌خواهند، چنانچه طرف با دلیل و برهان مخالفت نمود باز از خود او بهر حداقلی که ممکن باشد استفاده مینمایند و برای اثبات بی‌غرضی خودشان کوچکترین استفاده‌ی از اشخاص باعقیده و ایمان را بزرگترین استفاده‌ی از اشخاص سرسپرده و بی‌ایمان ترجیح میدهند (۱) و از کسان بی‌عقیده و بی‌ایمان وقتی می‌خواهند استفاده کنند که هیچ فرد کم‌ایمانی هم خود را در معرض استفاده قرار نداده باشد، و چون دید که من با دلیل و برهان حرف می‌زنم و حاضر نمیشوم برای دخالت خارجی در امور مملکت کوچکترین موافقتی بکنم پس بهتر این بود که من خود استعفا بدهم و من هم هیچ چاره غیر از این نداشتم. چونکه پیشرفت نظریات من بسته باین بود که شاه استعفای مرا قبول نکند، همچنانکه در نهضت اخیر هم آزادی و استقلال حقیقی مملکت بسته باین بود که شاه مرا عزل نماید و دولت دیگری را بلافاصله روی کار نیاورد. بهمین جهت هم من به احمدشاه تلگراف کردم و بدو استعفا ندادم. چنانچه با نظریات کلنل موافقت نمیکردم آنوقت بهر طریق که ممکن بود بدست بعضی از متنفذین محل و یا بوسیله‌ی پلیس جنوب مراباین عنوان که دستخط شاه را اجرا نکرده‌ام دستگیر می‌کردند و یک رستاخیزی هم در شیراز بر پا مینمودند. این بود که تلگراف ذیل را بخود شاه مخابره کردم.

«نظر بآثار پیش آمده‌ای محتمل الوقوع و کسالت مزاجی که بغتاً عارض شده و چاکر را از تحمل زحمت فوق‌العاده و مقاومت ممنوع مینماید تا ورود آقای قوام‌الملک از ابوابجمعی خودشان بهر زحمتی باشد حوزه‌ی ایالتی را مراقبت مینماید و بعد از ورود ایشان امر امر مبارک خواهد بود، ۱۶ حوت ۱۲۹۹، د کتر محمد مصدق».

و از مخابره‌ی این تلگراف دو نظر داشتم: یکی این بود که شاه باین جمعه از تلگراف من «پیش آمده‌ای محتمل الوقوع» توجه کند و بداند که رفتنی است و بهمان مقاومت منفی که در مجلس ضیافت لندن راجع بقرارداد نمود اکتفاء نکند و اگر میرود نام درخشانی از خود در تاریخ مملکت بگذارد. دیگر اینکه تصور میشد حاج مخبرالسلطنه هدایت والی آذربایجان هم از احساسات مردم آن استان که از بدو مشروطه در هر مورد از ابراز وطنپرستی و فداکاری خودداری نکرده‌اند استفاده کند و با یک دولت ساخته و پرداخته‌ی سیاست خارجی موافقت ننماید و بهمین جهات هم دخالت خود را در امور تا

ورود قوام‌الملک بشیراز محرز نمودم. ولی این دو آرزو و انتظار بخود صورت تحقق نگرفت و جامه‌ی عمل نبوشید.

• • •

هنوز بتلگراف من جوابی نرسیده و بیش از چند روز بآخر سال نمانده بود که مؤید الشریعه یکی از علماء و ملاکین شیراز نزد من آمد و از پلیس جنوب شکایت کرد و گفت ملک مزروعی من را میخواهند میدان اسب‌دوانی قرار دهند که من بوسیله‌ی ماژرادریس میرزا کلنل فریزر را از شکایت او مطلع کردم و نتیجه گرفتم که بعد از خاتمه کار بتصدیق اهل خبره خسارت او را تأدیه کنند و تصور میکردم از این کار اظهار رضایت کند که گفت امسال با اقداماتی که شما کرده‌اید بمن وجهی میدهند ولی حق استفاده‌ی از این زمین را برای خود حفظ میکنند و سالهای بعد باستناد این سابقه چیزی بمن نخواهند داد که گفتم از یک حاکم مستعفی بیش از ساخته نیست و خوب است خودتان بفرمانده‌ی قشون مراجعه کنید و مقصودی که دارید حاصل نمائید.

در جواب گفت من بکسی امید ندارم و شکایتم را بدرگاه خدا میبرم و از جلسه خارج گزیدید. از این طرز بیان متأثر شدم و فکر میکردم چطور میتوانم رضایت او را فراهم کنم که در این اثنا کارتی از کلنل رسید و مرا برای روز اسب‌دوانی دعوت میکرد. در جواب نامه‌ای روی کاغذ ساده و بی‌مارک نوشتم و از حضور در محلی که مالک آن راضی نبود عذر خواستم. بعد کلنل با تلفن صحبت نمود و گفت نامه‌ی شما رسید و مرا تنبیه کرد. (۱) خواستم این چند کلمه را در این وقت شب عرض کنم تا بعد بیایم و از کاری که شده است معذرت بخواهم.

روز بعد باتفاق میرزا محمد باقرخان دهقان پیشکار قوام آمد و با کمال خوشروئی گفت این آقا را میشناسید؟ گفتم این چه سؤالی است، ایشان متصدی امور قوام‌الملک هستند. گفت متصدی کار فرمانفرما هم هستند و بهمین جهت با ایشان آمده‌ام که رضایت خود را برای اسب‌دوانی در سلطان‌آباد ملک فرمانفرما اظهار کنند. اکنون که نماینده‌ی مالک با این کار موافق است آیا با اسب‌دوانی خواهید آمد؟

گفتم با کمال میل. کلنل رفت و دستور داد تمام چادرهایی که در ملک مؤید الشریعه بر پا شده بود از جای کنند و بسطان‌آباد حمل نمودند. این بود طرز رفتار کلنل فریزر در روزهای آخر سال ۱۲۹۹ با من. اکنون باید دید و قضوت کرد که این فرمانده قشون بیگانه با من که یک حاکم مستعفی و بلا تکلیف بودم اینطور رفتار کرد یا

(۱) جمله «تنبیه کرد» گفته‌ی خود اوست که عیناً نقل شده.

با حاکم دیگر هم این رفتار را میکرد.

• • •

بعد از ۲۴ سال یعنی سال ۱۳۲۳ که دوره‌ی دیکتاتوری خاتمه یافت و انتخابات طهران نسبت بسایر نقاط آزاد شد و من مجدداً بنماینده‌ی از مردم طهران وارد مجلس چهاردهم شدم خاطره‌ی دیگری از او دارم که بد نیست آن را هم در این جا نقل کنم. قبل از حرکت از شیراز که کلنل بدیدنم آمد و با او وداع کردم و ازدو مشک (۱) آبی که بگماشته من داده بود اظهار امتنان نمودم و دیگر از او هیچ خبر نداشتم تا روز ۱۳ اسفندماه ۱۳۲۳ که بین من با بعضی از وکلاء در مجلس سخنانی درگرفت که از جلسه خارج شدم و تصمیم گرفتم دیگر بمجلس نروم. (۲)

روز بعد اول وقت مصطفی قانع معاون شرکت نفت ایران و انگلیس بمن تلفن نمود و گفت فردا (۱۵ اسفند) عده‌ای شما را بمجلس خواهند برد که من چیزی نگفتم و مذاکرات خاتمه یافت و بعد بخود میگفتم که با شرکت نفت ارتباطی ندارم که بمن این تلفن را کرده‌اند و بهواخواهی من قیام نموده‌اند. من هر عملی که کرده‌ام روی صلاح و مصلحت مملکت نموده‌ام. عصر همان روز هم ادیب فرزند ادیب الممالک فراهانی (۳) شاعر معروف از طرف کلنل فریزر نزد من آمد و همین طور پیام آورد که باز مزید تعجب گردید و فکر میکردم با کسانی که از طرف شرکت نفت جنوب و وابسته‌ی نظامی سفارت انگلیس می‌آیند چه بگویم و چه رویه‌ای اتخاذ کنم.

نظر باینکه در این مملکت احزاب مؤثر و مهمی نیست و ابتکار در بسیاری از

(۱) آنوقت هنوز اتوموبیل در ایران رواج نگرفته بود و بتقلید از پلیس جنوب هرکس در شیراز مسافرت مینمود مشک آبی هم برمیداشت تا چنانچه در محلی آب نبود برای مصرف اتوموبیل استفاده کند و این مشکها را که هر کدام گنجایش چند لیتر آب داشت پلیس جنوب وارد کرده بود و گماشته‌ی من که برای خرید دو مشک بانجا مراجعه کرده بود کلنل مزبور مطلع شده و گفته بود اکنون ارباب شما دارای سستی نیست که از قبول دو مشک آب هم خودداری کند و طبق دستور او اداره دو مشک آب به گماشته‌ی من بلاعوض داده بود.

(۲) برای اطلاع از شرح قضیه ملاحظه شود «سیاست موازنه‌ی منفی»، جلد اول صفحه‌ی ۲۸۲

تا ۳۴۱.

(۳) ادیب الممالک از دوستان من بود و تا نه آبان ۱۳۰۴ که در مجلس شورای ملی با ماده واحده راجع به تشکیل دولت موقتی مخالفت کردم و از جلسه خارج شدم از اینکه فرزند او سستی در آرتش داشت اطلاع نداشتم. چون شهرت یافته بود که دولت مخالفین خود را تبعید میکند شب هنگام یک نفر از پشت بام خانه‌ای مجاور من با صدای بلند میگفت امشب مراقب خود باشید که بعد معلوم شد خانه مزبور متعلق است بادیب که آنوقت آجودان سرلشکر کریم آقا بوذرجمهری همسایه من بود.

موارد دست سیاست خارجی است تصمیم گرفتم اگر واردین کسانی باشند منسوب سیاست خارجی از خانه حرکت نکنم، والا نسبت بآن عده از مردمی که صرفاً روی احساسات و علاقه بامور اجتماعی بخود زحمت میدهند و بخانه‌ی من می‌آیند توهین ننمایم.

روز بعد ابتدا عده‌ای آمدند که مورد توجه واقع نشدند. سپس جمعیت زیادی از دانشجویان و اشخاص دیگر از هر قبیله و هر قسم وارد شدند و گفتند بین خانه‌ی من و خیابان نادری آنقدر جمعیت است که بزحمت میتوان عبور نمود. این بود همگی بقصد مجلس حرکت کردند و هر قدر بمجلس نزدیک‌تر میشدیم بر تعداد مردم افزوده میشد و چون در اتوموبیل عده‌ی زیادوتنگی جا سبب شده بود که من دچار حمله شوم در میدان بهارستان مرا از اتوموبیل خارج کردند و روی دست میبردند که وارد مجلس کنند که نظامیان در را بستند و باز مرا همانطور و با همان حال برای استراحت بکافه‌ای که در ضلع شمال شرقی میدان و مقابل مجلس واقع شده بود میبردند که ناگهان سرتیب گلشائیان فرماندار نظامی طهران دستور داد شلیک کنند و یکی از سربازان که مرا هدف کرده بود تیرش بخطا رفت و رضای خواجه نوری دانشجوی را که در ایوان طبقه‌ی فوقانی کافه ایستاده بود از پای درآورد.

با اینکه بر علیه سرتیب گلشائیان در مجلس شورای ملی اعلام جرم نمودم مسئولین وزارت جنگ نخواستند او را در یک دادگاه قانونی محاکمه کنند تا معلوم شود چرا دستور شلیک داد و چرا شلیک تمام افراد هوایی بود جز آن یک تیر که دانشجوی را از بین برد.

اکنون قسمتی از نطق خود را که در جلسه ۲۳ اسفندماه ۲۳ مجلس شورای ملی ایراد کرده‌ام از شماره ۲۵ «مذاکرات مجلس» صفحه ۱۴۲ عیناً نقل میکنم.

«من از دولت سؤال میکنم چه شد اول سرتیب گلشائیان حاکم نظامی از کار برکنار شد و بلافاصله رکن ۲ ستاد ارتش که صلاحیت رسیدگی نداشت بدون تحقیقات از شهود و مطلعین او را تبرئه کرد. پس از آن بعنوان اینکه بسبب یکی از نمایندگان جواب نداد از کار متفصل شد. من باین دولت و دولتی که بعد می‌آید عرض میکنم که سرتیب نامبرده باید در محکمه‌ای مرکب از اشخاص معروف بصحت عمل محاکمه شود والا برای من مشکل است که در این مجلس انجام وظیفه نمایم.»

« »

این واقعه در جامعه بدو شکل مختلف تعبیر گردید: نظر بعضی از هموطنان این بود که سانه‌ی روز ۱۵ اسفند زاده‌ی فکر دستگاه شرکت نفت بوده ولی عده‌ی دیگر

عقیده داشتند که شرکت مزبور میخواست در ازای مخالفت من با پیشنهاد «کافتارادزه» و نیز برای طرح منع امتیاز نفت که بمجلس پیشنهاد کردم از من قدردانی کند. این تعبیر بیشتر با حقیقت تطبیق میکند. اگر شرکت میخواست من از بین بروم عضو رسمی شرکت بمن تلفن نمی کرد و وابسته‌ی نظامی سفارت انگلیس مرا از آمدن مردم مطلع نمینمود و چون مخالفت من با پیشنهاد کافتارادزه سبب شده بود که مخالفینم آن را از نظر هواخواهی سیاست انگلیس تعبیر کنند این است که لازم میدانم در این باره نیز توضیحاتی بدهم.

نطق من در جلسه هفتم و طرح قانونیم در جلسه یازدهم آبان ۲۳ راجع بتحریم امتیاز نفت مربوط بهیچ سیاستی نبود و مثل تمام بیاناتم روی مصالح مملکت ایراد شده بود.

چنانچه کافتارادزه موفق شده بود امتیاز معادن نفت شمال را بدست آورد نفع مشترک دو همسایه شمال و جنوب در معادن نفت ایران سبب میشد که ملت ایران نتواند هیچوقت دم از آزادی و استقلال بزند و این یکی از مواردی بود که ما با سیاست انگلیس وجه اشتراک و وجه افتراق داشتیم.

وجه اشتراکمان این بود که دولت اتحاد جماهیر شوروی از معادن نفت شمال استفاده نکند و روی همین اصل طرح پیشنهادی من در مجلس که اکثریت قریب باتفاق نمایندگانش هواخواه سیاست انگلیس بود با آن سرعت گذشت.

و اما وجه افتراق ما - دولت انگلیس میخواست روزی از معادن نفت شمال هم استفاده کند ولی ما میخواستیم که روزی بیاید ملت ایران از تمام معادن نفت منحصرأ خود استفاده کند و هیچ دولتی نتواند برای ادامه‌ی از استفاده نفت آزادی و استقلال ما را دستخوش اغراض خود قرار دهد و آن روز همان جلسه‌ای بود که قانون ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور از تصویب مجلسین گذشت.

۰ ۰ ۰

از موضوع که خاطراتم در ایالت فارس بود خارج شدم و اکنون بدنبال اصل مطلب میپردازم که از شاه جوابی بتلگراف استعفای من نرسید و هر چه میگذشت بیشتر احتمال میرفت که شاه استعفایم را قبول نکند و من در فارس بمانم. با این حال بعضی از عمال بیگانه در شیراز میخواستند دست بعملیاتی بزنند و در اطراف ایجاد ناامنی نمایند که بعضی از همکاران من برای جلوگیری از هرگونه اغتشاش و ناامنی پیشنهاداتی نمودند. یکی از آن پیشنهادات کتبی بود و عیناً در اینجا نقل میشود.

«۴ رجب ۱۳۳۹ مطابق ۲۴ حوت ۱۲۹۹ - چون پاره‌ای بی نظمیها در اطراف

این ایالت شروع شده سارقین دست بکار هرزگی و در این موقع که بعضی هنگامه طلب‌ها ممکن است برای تأیید بی‌نظمی و بهم‌خوردگی به بعضی عملیات پردازند لازم است تلگرافی که بتلگرافخانه فرستاده میشود در تحت نظر ایالت باشد استدعا میشود بریاست تلگرافخانه مرکزی امر و مقرر فرمایند تلگرافی که بنقاط گفته میشود قبل از اینکه بنظر کارگذاران عالی برسد مخابره ننمایند و تلگراف محل نظم و صلاح مملکت را توقیف فرمایند. ابوالقاسم نصیرالملک — مؤیدالملک — محمدباقر — لطفعلی نوری — فضلعلی رئیس نظمی و سه امضای لایق‌رادیگر (نقل از نهمین سالنامه دنیا، صفحه ۴۰).

این پیشنهاد بموقع اجراء گذارده شد و پس از دو سه روز ماژر مید قونسول انگلیس بملاقات من آمد و گفت آقایان سردار فاخر و مشارالدوله حکمت تلگرافی از طهران بشیراز مخابره نموده‌اند که بمقصد نرسیده است. در جواب گفتم نظارت رئیس تلگرافخانه راجع بتلگرافاتی است که از شیراز بخارج مخابره میشود، در تلگرافاتی که از خارج بشیراز میرسد حق نظارت ندارد و این قبیل تلگرافات را باید بدون تأخیر بمقصد برسانند که معلوم شد بیانات من او را متقاعد نمود و نامه ذیل را که بخط خود نوشته بود فرستاد.

«فدایت شوم، واقعاً از زحمت دادن بحضرت اشرف خجالت میکشم. اما چاره ندارم عرض شود که چند روز قبل خدمتان عرض کردم ازقراری که جناب وزیر مختار فرموده بودند بنا بود که آقایان سردار فاخر و مشارالدوله تلگرافی کنند بجناب آقای حشمت الممالک آنوقت از ایشان پرسیدم که همچو تلگرافی رسیده است یا خیر؟ فرمودند که هنوز خیر. چند روز که گذشت از جانی شنیدم که واقعاً رسیده بود ولیکن آقای مزبور ندادند. حالا هم وزیر مختار سؤال میکنند که تلگراف رسیده یا خیر، خدمت ایشان چه جواب بدهم؟ اگر از جانی جلوگیری از دادن بصاحبش شده باشد تا یک اندازه برای این جانب جواب دادن بوزیر مختار مشکل است، چه کنم — دوستدار ماژر مید قونسول انگلیس در شیراز.»

• بالاخره معلوم نشد که آقایان تلگراف خود را در چه موضوع مخابره کرده بودند که بمقصد نرسید و از وصول بمقصد چه نفعی عاید بیگانگان میشد که قونسول انگلیس بصورت این نامه مبادرت کرد.

• • •

بآخر سال چند روز بیشتر نمانده بود که بعضی از همکارانم خصوصاً نصیرالملک که بعنوان مخالفت با سیاست خارجی مدنی بزدان رفته و در زمان ایالت

فرمانفرما آزاد شده بود اظهار نمود وضع سیاست خارجی با زمانی که من مأمور این ایالت شده بودم بسیار فرق کرده است. آنوقت اقتضا مینمود شخصی مثل مشیرالدوله در رأس دولت قرار بگیرد ولی اکنون دولت از اشخاصی تشکیل شده که ارتباطشان با سیاست خارجی بر احدی پوشیده نیست. آن ایام والی فارس با پلیس جنوب مکاتبه نمیکرد ولی امروز رئیس دولت پلیس جنوب را برسمیت شناخته و یک ستون از این قواء را با توپخانه بطهران احضار کرده است. بنابراین عدم انعقاد سلام از این نظر که پلیس جنوب در سلام حاضر نشود مخالفت شدید است که با سیاست انگلیس میشود. بهتر آن است که روز اول سال سلام منعقد گردد. پلیس جنوب هم اگر آمد کاری برخلاف سابقه نشده چونکه در زمان فرمانفرما هم همیشه در سلامهای رسمی حاضر شده اند.

این بود اظهار یکی از همکاران من وعده ای دیگر، چنانچه مسلم بود که شاه استعفای مرا قبول نمیکند با این پیشنهاد موافقت نمیکردم ولی چون معلوم نبود شاه چه تصمیمی اتخاذ خواهد نمود، در این مملکت هم احزاب مهم و موثری نیست که کمیته مرکزی تصمیم بگیرد و اعضاء تحت این عنوان که تبعیت از تصمیمات حزبی میکنند از خود رفع محظور کنند، در مبارزاتی هم که پای حزب در کار نیست وضعیت مبارزین از نظر فهم و علاقمندی بوطن و احساسات و احتیاجاتشان یکی نیست و بسیار فرق دارد بعضی که حتی از کشته شدن باک نمیکند و برخی که برای اندک ضرردست از مبارزه میکشند، این بود که با این پیشنهاد موافقت کردم. شاید همین سبب شود که شاه استعفایم را قبول نکند و همکارانم دچار مشکلات نگردند. چونکه بعد از کودتا پیشرفت کار من در امور ایالتی بواسطه احساساتی بود که یک عده مردم وطنپرست ابراز نموده و با من همکاری میکردند و گاه می شنیدم که میگفتند وای از آن روز که من از شیراز بروم و باز گرفتار بدبختیهای سابق بشوند.

آری!! سلام منعقد شد و اشک تأثر از چشموهای بعضی از همکارانم خصوصاً محمدتقی خان مؤیدالملک سرازیر بود و طولی نکشید که تلگراف زیر در جواب تلگراف استعفای من از شاه رسید.

«۲ حمل — استعفای شما از ایالت فارس بتصویب جناب رئیس الوزراء قبول شد. لازم است کفالت امور ایالتی را بقوام الملک تفویض نموده فوراً حرکت نمائید، شاه» که در این تلگراف شاه خواسته بود برساند که پادشاه مشروطه است و تصویب رئیس دولت را بمن ابلاغ نموده است. پس تصمیم گرفتم روز ۵ فروردین از شیراز حرکت کنم و روز قبل از حرکت قوام الملک آمد و باین عنوان که در مدت تصدی خدمت چیزی از او نگرفته ام چکی برایم آورد که از قبول آن خودداری کردم و چون برای خرج سفر احتیاج

بوجه داشتم مبلغ ۱۶۰۰ تومان از میرزا محمد باقر خان دهقان بوام گرفتم و برود طهران آن را پرداختم.

احضار فوری من بطهران از طرف شاه سبب شده بود که هر کس آن را بشکلی تعبیر کند. بعضی چنین حدس میزدند که مقصود این بود زودتر از خاک فارس خارج شوم تا زمینه برای آمدن نصرت السلطنه عموی شاه و قایم مقام من فراهم گردد و برخی اینطور که چون نتوانستند مرا در شیراز دستگیر کنند زودتر حرکت کنم که در اصفهان باز داشتم نمایند. ولی از آنجا که وقایعی روی داد بمقصد نرسیدند و بد نیست که آن وقایع را نقل کنم.

دختر و پسر بزرگم را که فرمانفرما با خود بطهران آورده بود قبل از وقوع کودتا با همسر و تمام خانواده بشیراز حرکت نمودند. و رودشان تصادف نمود با استعفای من که چند روز بیشتر در شیراز نماندند و بعزم طهران حرکت کردند و قبل از حرکت نصیرالملک دعوت نمود و منزل اول را در قریه سیدان دوازده فرسخی شهر قرب «سیوند» ملک خانواده‌ی او قرار دهم و شب در آنجا بمانم.

وسایلی نقلیه ما عبارت بود از یک اتوموبیل که در هندوستان خریده بودم و یک دلیجان و گاری که از شیراز تا اصفهان کرایه کرده بودم که برحسب اتفاق نزدیک پل خان گاری برگشت و چند نفر سرنشینان آن مجروح و مصدوم شدند که آنها را برای معالجه بشیراز روانه کرده و در سیدان ماندم. شوفرم نیز مبتلا بحصبه گردید که او را هم از سیدان بشیراز فرستادم.

در سیدان از «آرمیتاز اسمیت» نامه‌ای رسید که پس از یک سلسله تحسین از عملیاتم در فارس تقاضا کرده بود با من ملاقات کند که چون ممکن بود آن را بهانه قرار دهند و بعنوان سازش با سیاست خارجی مرا دستگیر کنند این ملاقات دست نداد. توضیح آنکه آرمیتاز مستشار مالی قرارداد وثوق بود که مشیرالدوله نخست وزیر او را برای رفع اختلافی که راجع بحق الامتیاز دولت از سال اول بهره برداری تا ۱۹۲۰ روی داده بود بلندن فرستاد و مقصود اصلی نخست وزیر این بود که آرمیتاز از ایران برود و عدم دخالتش در امور مالی مملکت بعنوان مستشار قرارداد سبب شود که افکار عمومی تسکین یابد.

طبق قرارداد داری اختلاف بین دولت و شرکت را میبایست سه نفر حکم قطع کنند، ولی آرمیتاز آن را بحکمیت یک نفر انگلیسی محول نمود و تمام دعاوی دولت ایران را از بابت حق الامتیاز چندساله بمبلغ ناچیزی که یک میلیون لیره بود قطع کرد. در کاری

هم که مأمور نبود و حق دخالت نداشت دخالت نمود و نظری برخلاف قرارداد و مصالح ایران اظهار کرد. چونکه طبق قرارداد دولت ایران حق داشت ۱۶٪ عایدات خالص شرکت‌های اصلی و شرکت‌های تابعه را بعنوان حق الامتیاز بخواند. ولی آرمیتاز شرکت‌های حمل و نقل را از پرداخت این حق معاف نمود و بعد از استعفای مشیرالدوله هم بایران آمده بود که باز برطبق قرارداد انجام وظیفه کند.

متجاوز از چهل روز در سیدان بسر بردم. نصرت السلطنه باین عنوان که زمینه‌ی کارش در شیراز فراهم نشده بود یا بعلت دیگر در اصفهان توقف نموده بود و روز ۱۸ اردی بهشت از سیوند گذشت و بشیراز وارد گردید که چون توقم در خاک فارس بیش از آن صلاح نبود شوفری از شیراز خواستم و حرکت تصادف نمود با مسافرت بنی سلیمان خبیر معظم رئیس تلگرافخانه‌ی شیراز که باصفهان منتقل شده بود و در اتوموبیل با من مصاحبت میکرد.

در مهیار هشت فرسنگ باصفهان ژاندارمی آمد و مرا از دستور دولت مطلع کرد و گفت اگر در اصفهان بمانید امنیه مأموریت خود را برای دستگیری شما اجراء خواهد نمود ولی اگر بقصد طهران از شهر خارج شوید بمركز اطلاع میدهد که بواسطه‌ی عدم توقف در شهر دستور اجراء نگردید و هر قدر خواستم بگوید از طرف کی آمده است چیزی نگفت و رفت.

در قلعه شور آخرین منزل شیراز باصفهان با مصاحب خود بدین عنوان که توقم در اصفهان و اظهار نظر در اوضاع ممکن است موجب بازداشت بشود وداع کردم و بخانواده دستور دادم وسایل حرکت خود را در اصفهان فراهم کنند و در قریه‌ی «گز» منزل اول اصفهان بطهران خود را بمن ملحق نمایند.

از ورودم به گز چیزی نگذشت که دوست صمیمی من شادروان غلامحسین سردار محتشم حاکم اصفهان بوسیله‌ی قاصدی پیام فرستاد هر کجا بروم دستگیرم خواهند نمود. چنانچه بچهارم حال بروم از من پذیرائی خواهند کرد تا وضعیات روشن شود. خانواده‌ام نیز پس از سه روز توقف در اصفهان به گز آمد و بطهران حرکت نمود و چون من با خانواده نبودم و بکاشان وارد نشدم که دستگیرم کنند مجدداً بمأمورین اصفهان دستور بازداشت را میدهند که خبر ورود بچهارم حال میرسد و موضوع خاتمه مییابد.

و اما راجع بمسافرت بچهارم حال که با شوفر و عبدالرحیم خان گماشته و قاصد

که ما را هدایت مینمود جمعی چهار نفر بودیم از نقاطی گذشتیم که با اسب هم باشکال میتوان از آن نقاط عبور نمود. شب در عزیزآباد شکارگاه سابق ظل السلطان بیتوته نمودیم و روز بعد از «سامان» ملک سردار ظفر گذشته وارد «قهفرخ» شدیم که گفتند خوانین از محل قشلاقی ایل به شمس آباد ملک سردار اشجع آمده و از آنجا میخواهند بخانهای خود بروند که چون از ورود به چهارمحال اطلاع نداشتند لازم بود شرحی بنویسم تا چنانچه موافقت کنند محلی برای اقامت خود تهیه نمایم.

نامه ای بسردار جنگ نوشتم که همان قاصد برد و جواب آورد که در جریان جنگ جهانی از حاج آقا نورالله و «واسموس» قونسول آلمان پذیرائی کردیم و اکنون نیز تا لچک سرزنهای بختیاری است از شما پذیرائی خواهیم نمود که چون دیگر جای تأمل نبود عازم شمس آباد شدم که برای دیدار من یک شب دیگر خوانین آنجا ماندند و قرار شد که هر پانزده روز میهمان یکی از آنها باشم که با امیر مفخم رئیس ایل بختیاری به «دهکرد» رفتم و آنجا با معظم السلطان پدر آقایان معظمی آشنا شدم و از توقفم چند روز بیشتر نگذشت که رئیس دولت از ایران رفت و قوام السلطنه مأمور تشکیل دولت شد و مرا بشاه برای پست وزارت مالیه معرفی کرد.

از چهارمحال با سردار اشجع باصفهان میآمدیم و چیزی باآخر روز نمانده بود که چرخهای جلوی اتوموبیل در یک چمنزاری فرو رفت و این واقعه نزدیک جاده ای روی داد که محل عبور ایل بویراحمدی بود و منتهی میشد بقریه ی زردیان. رجل معروف بختیاری میخواست شب در آنجا که امنیت نداشت بمانیم تا صبح شود و از اطراف کمک بخواهیم، ولی بعد با ما همکاری نمود و توانستیم چرخها را از گل درآوریم.

توقف من در اصفهان ضوئ نکشید و بعد از عرض سپاس بسردار محتشم با سردار اشجع برادر ایشان بطهران حرکت نمودیم.

تصدی من در وزارت مالیه

از این نظر که قوام السلطنه در رأس دولت قرار گرفته بود و من والی فارس بودم و میبایست گزارش حوزه‌ی مأموریت خود را باو بدهم از من دیدن نکرد. در صورتیکه من سه ماه قبل از تشکیل دولت او استعفا داده بودم و در آن دولت هم که مرا برای پست وزارت مالیه بشاه معرفی کرده بود نمیخواستم شرکت کنم و از این سوءتفاهمی که باو دست داده بود استفاده نمودم و ملاقاتی بین ما دست نداد.

یکی از علل عدم قبول کار این بود که «آرمیتاژ اسمیت» مستشار مالی قرارداد تحت الحمایگی ایران در وزارت مالیه کار میکرد. دیگر اینکه سلیقه‌ی ما در طرز کار با هم فرق داشت. تا اینکه چندی بعد از ورودم بطهران نامه‌ای از او رسید و مرا برای حضور در یکی از جلسات هیئت وزیران دعوت کرد و چون موضوع مذاکرات معلوم نبود میخواستیم قبلاً استحضار حاصل کنم تا اگر مقتضی نبود معذرت بطلبیم. ولی از نظر حفظ نزاکت تصمیم گرفتیم در جلسه حاضر شوم، چنانچه موضوع مذاکرات با نظریاتم تطبیق ننمود خارج گردم که برحسب اتفاق همینطور پیش آمد.

جلسه تشکیل شده بود از نخست وزیر و سردار سپه وزیر جنگ و سایر وزرای آن دولت که قوام شروع بصحبت نمود و گفت گمان نمی کنم کسی باشد که با نظریات آقای وزیر جنگ راجع باصلاحات آن وزارت موافق نباشد، ولی با نهایت تأسف باید گفت که اجرای نظریاتشان تصادف با زمانی کرده است که در خزانه وجهی نیست و تهی است و با فقدان وجه هم نمیتوان کاری کرد و تنها راهی که بنظر رسید این است که علی الحساب با کمک و مساعدت شما وجهی برای وزارت جنگ تهیه کنیم تا بتوانند وظایف عادی خود را انجام دهند و بعد ببینیم چگونه میشود وسایل کار ایشان را برای انجام نظریات کلی فراهم کرد. وزیر جنگ هم که تا آنوقت مرا ندیده بود تمام نگاهش متوجه من شده بود، برای اینکه بیانات نخست وزیر در من تأثیر کند و شانه از کار

خالی نکړم. تا اینکه پس از یک سلسله بیانات قوام گفت انتظار ما هم از شما فوق العاده نیست. نظر باینکه می‌خواهیم بوسیله‌ی طبع و نشر اوراق خزانه (بون دوترزور) وجهی بدست آوریم و دارندگان وجه هم وقتی برای خرید اوراق حاضر میشوند که بدانند روز وعده میتوانند طلب خود را از خزانه‌ی دولت وصول کنند این است که تصور کرده‌ایم از نظر تأمین داخلی امضای شما و از نظر سیاست بین‌المللی امضای آرمیتاژ اسمیت ما را بانجام مقصود موفق بدارد و یقین داریم تا آنجا که بتوانید از این کمک و همراهی دریغ نخواهید نمود و بعضی از وزراء هم که اکنون خاطر من نیست در این زمینه بیاناتی کردند.

نظر باینکه شهرت یافته بود با مستشار قرارداد نمی‌خواهم همکاری کنم این نقشه که صورناً برای تهیه پول و معناً برای تکذیب آن اشتها را ترسیم شده بود آن چنان در من تأثیر نمود که با نهایت شدت و عصبانیت گفتم این کار از من ساخته نیست و از جا برخاستم و موضوع بدین طریق خاتمه یافت.

آرمیتاژ هم که یقین کرد تا در آن وزارت کار میکند من کار قبول نخواهم کرد و افکار [عامه] هم با دخالت او در امور مخالف است تدریجاً از کار خودداری نمود تا اینکه دیگر بوزارت مالیه نرفت و چون موقع ورود من از شیراز بدیدم آمده بود از او برای بازدید وقت خواستم که در باغ مخبرالدوله محل کنونی بیمارستان شماره‌ی ۲ آرتش منزل داشت و ناخوش روی زمین خوابیده بود و از من با همان حال پذیرائی کرد و در ضمن صحبت گفت چه خوب کردید کار قبول نکردید، چونکه وضع طوری خواهد شد که کارها بیشتر دوام کند و آنوقت است که شما میتوانید بهتر بمملکت خود خدمت کنید که از این بیانات چیزی درک ننمودم و بعد که دکتر میلسپو آمد و متصدی کار شد فهمیدم که مقصود آرمیتاژ از این بیانات چه بود.

با اینکه مستشار مالی قرارداد رفته بود چون قوام میدانست علت دیگری هم هست که نمی‌خواهم در آن دولت شرکت کنم وزیر جنگ بخانه‌ی من آمد و گفت من می‌خواهم در وزارت جنگ اصلاحاتی بکنم و آن را توسعه بدهم، شما نمی‌خواهید مالیه را بصورتی در آورید که من از کار و عمل شما بنفع مملکت استفاده نمایم؟ این بیانات و همچنین اصرار بعضی از دوستان و خیرخواهان که میگفتند آرمیتاژ اسمیت ها وقتی نخواهند توانست در مالیه مملکت دخالت کنند که مالیه اصلاح شود سبب شد که خود را برای قبول کار حاضر کنم و چون پست وزارت فوائد عامه هم متصدی نداشت آن را برای نوائی نیرالسلطان که یکی از مبارزین با قرارداد بود پیشنهاد نمایم که باین سمت منصوب گردید و دیگر کاری نبود مگر اینکه مجلس شورای ملی بمن اختیاراتی دهد و شروع با اصلاحات کنم که برای اینکار لایحه‌ای پیشنهاد کردم و ضمن بحث در لایحه از

مذاکرات بعضی از نمایندگان حتی کردم که مقصود از آن همه اصرار این نبود که من وارد کار بشوم و اصلاحاتی بکنم بلکه میخواستند با من مخالفت کنند و کاری انجام نشود تا زمینه برای ورود مستشاران خارجی فراهم گردد. این بود که قبل از تصویب لایحه میخواستم خود را از دامی که برایم گسترده شده بود خلاص کنم که گردانندگان سیاست خارجی مساعی خود را بکار بردند و با تصویب ماده‌ی واحده راه کناره‌گیری از کار و عدم شروع با اصلاحات را برویم بستند و دیگر چاره نبود جز اینکه بکار شروع نمایم و نتیجه‌ی کارم این بشود که خویش و بیگانه همه را با خود دشمن کنم.

اصلاحات من روی سه اصل استوار شده بود:

(۱) موازنه‌ی بودجه

(۲) رسیدگی بسوابق کارمندان وزارت مالیه

(۳) تنظیم لایحه تشکیلات

و بعد از آزمایش پیشنهاد آن بمجلس شورای ملی که شرح وقایع آن ایام بواسطه فقدان مدارک و یادداشت‌هایم که در ۲۸ مرداد از بین رفته متعسر است و با مراجعه بجزایر می‌توانند درک کنند که رفتار اکثریت و بعضی از نمایندگان اقلیت در آن مجلس چقدر ناجوانمردانه بود و بهترین دلیل اینکه ماده‌ی واحده مربوط باختیارات سه ماهه بمن وقت میداد که لوایح خود را بمجلس پیشنهاد کنم که پس از ۶۵ روز دست از پشتیبانی دولت کشیدند، که ناچار شد استعفا دهم و بعد هم نگذاشتند در دولت بعد من پست وزارت مالیه را تصدی کنم و کار ناتمام خود را تمام نمایم.

مجلس بشادروان مشیرالدوله اظهار تمایل نمود و راجع بشرکت من در دولت در جلسه‌ی خصوصی مجلس مذاکراتی کرد که بعضی از نمایندگان مخالفت کردند و گفتند چنانچه من در پست سابق خود ابقاء شوم برنامه‌ی دولت رأی نخواهند داد. رئیس دولت با من مذاکره نمود پست دیگری را قبول کنم که چون مخالف با حیثیتم و در حکم این بود از عهده‌ی گفته‌های خود برنمی‌آیم از شرکت در دولت خودداری کردم.

انتصاب من بایالت آذربایجان

بعد از استعفای دولت قوام دیگر نتوانستم از خانه خارج شوم چونکه مأموریت یک عده نظامی که برای حفاظت من تعیین شده بود پس از کناره گیری من از کار خانمه یافت و تبلیغات مخالفین هم بر علیه من آنقدر تأثیر کرده بود که خروج از خانه بدون محافظ برایم خالی از خطر نبود. فقط یک روز از خانه خارج شدم و آن روزی بود که امیراعلم وزیر فرهنگ و همکارم در آن دولت برای فوت یکی از برادران خود مجلس ختمی در خانه بر پا کرده بود و در پیچ هر پله یکی از اخوان او ایستاده از واردین پذیرائی مینمود و هر کدام که مرا میدید روی خود را طرف دیگر میکرد و علت این بود که یکی از این برادران در ریاست مالیه ی یک محلی متهم بسوءاستفاده شده بود و در انتخابات دوره چهارم تقنینیه هم که در زمان نخست وزیری وثوق الدوله صورت گرفت بعنوان نمایندگی مردم وارد مجلس گردیده بود که برای اولین بار در عصر مشروطه سلب مصونیت او را از مجلس خواستم.

از پیچ و خم پله ها که گذشتم وارد مجلس شدم و در محلی که بین صمصام السلطنه و حاج فخرالملک اردلان خالی بود قرار گرفتم که آنها نیز روی خود را بطرف دیگر نمودند و علت این بود که صمصام مالک ملکی بود در دهستان غار طهران موسوم به «ایرین چیچکلو» که میخواست گندم آن را بنرخ روز در بازار آزاد معامله کند ولی «مولی تور» رئیس اداره ی غله آن را برای مصرف نان شهر گرفت و قیمت آن را بنرخ رسمی دولت پرداخت. حاج فخرالملک هم که یکی از دوستان من بود مثل بعضی اشخاص از دو محل حقوق میگرفت، یعنی دویست تومان در هر ماه از دربار و دویست تومان از دولت که چون هر دو از خزانه ی مملکت داده میشد یکی از آن دو حقوق از بین رفته بود.

در موضوع کسر حقوق مخالفینم منحصر باینها نبود. اشخاص و تشکیلاتی که

بدون دلیل و تصویب مجلس از خزانه‌ی دولت استفاده میکردند و از نظر توازن جمع و خرج این راه استفاده مسدود شده بود با من مخالف شدند. من باب مثال بودجه دربار سلطنتی که طبق تصویب انجمن مالی مجلس اول در هر ماه به سی هزار تومان تصویب شده و دولت وثوق برای جلب دربار ده هزار تومان بآن افزوده بود و نیز حقوق ولیعهد که از ماهی ده هزار تومان به چهارده هزار تومان افزایش یافته بود.

اکنون هموطنان عزیزم میتوانند خوب قضاوت کنند که بعد از کناره‌گیری از کار من با چه مخالفین بزرگی روبرو شده‌ام. از شاه، ولیعهد، همه و همه هر کدام بیک جهتی با من مخالفت میکردند و آنهایی هم که از من ضرری ندیدند تحت تاثیر تبلیغات مخالفین درآمدند و مرا پیرو مذهب باب دانسته و میگفتند از «عکا» بمن الواحی میرسد که باین عنوان مرا از بین ببرند.

این مشکلات و محظوراتی که برایم ایجاد شده بود سبب شد که تصمیم بگیرم هیچوقت در امور دولت دخالت نکنم و نظریاتی که قبل از انتصابم بوزارت عدلیه داشتم بموقع اجراء گذارم، یعنی امور خود را تصفیه کرده از ایران مهاجرت نمایم که قضیه لاهوتی در تبریز پیش آمد و عده‌ای ژاندارم بفرماندهی لاهوتی از اوامر مرکز سر پیچی کردند و بعضی از قسمت‌های بازار و شهر تبریز را غارت نمودند. حاج مخبر السلطنه هدایت والی آذربایجان از تبریز خارج شد و اعتلاء السلطنه وزیر پست و تلگراف دولت مشیرالدوله راجع بانتصابم بآن ایالت با من وارد مذاکره گردید و نتیجه‌ی مذاکرات این شد در فارس اگر از من کاری پیشرفت نمود از این جهت بود که قوای انتظامی زیر نظر شخص خود من اداره میشد، ولی در آذربایجان که قواء زیر نظر فرمانده لشکر است و تا امری از وزارت جنگ نرسد کاری صورت نخواهد گرفت از من چه کاری ممکن است برآید که هیچ تصور نمیشد دولت با نظریاتم موافقت کند و وسایل کارم را بطوریکه لازم بود در این مأموریت فراهم نماید که روز بعد سردار سپه وزیر جنگ بخانه‌ی من آمد و اظهار نمود از مذاکرات شما با وزیر پست و تلگراف مسبوق شدم و من مخصوصاً برای این آمده‌ام که بشما بگویم اگر این مأموریت را قبول کنید در این ایالت هم قوای انتظامی تا آنجا که مربوط بانتظامات است در اختیار شما قرار خواهد گرفت و برای اینکه شما مطمئن شوید مینویسم مادام که شما در رأس آن ایالتید فرمانده لشکر خود را مطیع نظریات شما بدانند و دستور شما را در اموری که مربوط بامنیت است اجراء نمایند. بنابراین دیگر جای عذر نیست و انتظار ما این است هر چه زودتر حرکت کنید و امنیتی را که این ایام در آن حدود مختل شده است برقرار نمائید که با این بیانات آنهم گوینده سردار سپه دیگر جای عذر نبود، خصوصاً اینکه از طرز رفتار مجلس نسبت بخودم افسرده

بودم و راضی باقامت در طهران نبودم.

روز بعد شخصی بنام حاج شعبانعلی خلخالی از طرف وزیر جنگ یک قبضه موزر برایم آورد که آن را در راه با خود ببرم و چُپق بلندی هم که در جیب داشت چاق کرد و مطالبی اظهار نمود از این قبیل که من شما را میبرم و هر چه بنظرم رسید میگویم و چون شما بحال مردم آن حدود سابقه ندارید باید با نظریات من موافقت نمائید. مفتاح رمزی هم که وزارت جنگ برای مخابرات تلگرافی باو داده بود ارائه نمود تا حرفهایش را خوب گوش کنم و بآنها ترتیب اثر بدهم که مرا بسیار متعجب نمود و بیاناتش برایم ناگوار آمد و بخود میگفتم این شخص کی است و با چه مقامی سروکار دارد که تا این درجه مورد توجه است و اکنون میخواهد مرا با خود بیک ایالتی ببرد و مثل یک پیشکار بااقتدار در امور ایالتی دخالت نماید. تقاضای من این بود که قوای انتظامی در اختیارم باشد تا بتوانم انجام وظیفه کنم اکنون وضعیت دارد طوری میشود که حتی خود من باید در اختیار چنین کسی قرار بگیرم، باشد تا بهیئت وزیران بروم و تکلیف خود را معلوم نمایم.

روز بعد که برای مذاکره‌ی در اوضاع بهیئت وزیران رفتم بوزیر جنگ گفتم این حاج شعبانعلی را نشناختم کی است و نمی دانم چه مأموریتی باو داده‌اید. اگر او کسی است که میتواند والی یک ایالتی را رهبری کند از این چه بهتر که شخصی را باو بسپارید از او تمکین کند و بین آنها اختلافی روی ندهد که ناگهان برآشفته و گفت این.... برای چه آنجا آمده، او را دیگر راه ندهید و از خانه بیرونش کنید که بعد جلسه وزیران تشکیل شد و چون از وقایع تبریز اطلاعات کافی نداشتم بودجه ایالتی مورد بحث قرار گرفت و تصمیم گرفتند همان بودجه‌ای [را] که والی سابق میگرفت برای من تصویب کنند و از آن چیزی نکاهند، مشروط باینکه من هم بعد از دو روز حرکت کنم که من بوعده وفا نمودم. ولی از بودجه کسر شد و من در این مأموریت ضرر کردم.

پس از مراجعت از هیئت وزیران میرزا محمودخان جم مدیرالملک کفیل وزارت مالیه (اکنون سناتور جم) بدیدنم آمد و اظهار نمود که «سرپرسی لورن» وزیر مختار انگلیس گفت انتصاب شما باین ایالت روی نظریات من صورت گرفته است و انتصابات مهم تمام بدین طریق صورت میگرفت و ما هم پای خود را از استقلال کامل پائین تر نمیگذاشتیم، چنانچه کسی هم سخنی برخلاف میگفت مورد استهزاء قرار میگرفت چونکه شرط اول هر اقدام دانستن است سپس خواستن و بعد توانستن و ما میبایست در جهل بمائیم تا نتوانیم مراحل بعدی را طی نمائیم.

از مذاکرات جم اینطور دستگیرم شد با اینکه در وزارت مالیه با من مخالفت

کردند میخواستند در آذربایجان مأمور عالی رتبه دولت کسی باشد که صرفاً آلت فعل نبوده و صاحب رائی از خود باشد (۱) که تبلیغات افراد چپ در مردم تأثیر نکند و امنیتی را که در آنجا مختل شده بود با وسایل عادی و توجه بافکار عمومی برقرار نماید، ولی در جریان کار استنباط کردم این انتصاب فقط از نظر برقراری امنیت صورت نگرفت و جهات دیگری هم داشت که در خاتمه‌ی این فصل از آن صحبت مینمایم.

حرکت تصادف نمود با اواسط دیماه ۱۳۰۰. وسایل حرکت دو کالسکه بود که آنوقت برای این قبیل سفرها اجاره میشد. هوا بسیار سرد و در راه آنقدر برف آمده بود که در یک روز بزحمت دو منزل را طی مینمودم. وزیر جنگ بسر لشکر خدایارخان حاکم قزوین و سرلشکر محمد توفیقی سردار عظیم حاکم زنجان امر داده بود از من استقبال کنند و در این دو شهر پذیرائی نمایند. از میانج به بعد بواسطه زیادی برف راه را سواره طی کردم و در نزدیکی تبریز اشخاصی از دوستان و طبقات مختلف و سرتیپ حبیب‌الله خان شیبانی فرمانده لشکر و سرتیپ اسماعیل آقا امیرفضلی فرماندار نظامی باستقبال آمدند و مرا با وسایل نقلیه خود بمقر مأموریت هدایت کردند.

• • •

بمحض شروع بکار پاکی نسبتاً ضخیم از اداره نظمیه دیدم که روی آن نوشته شده بود «راپرتهاى محرمانه» که چون از وضع شهربانى ها اطلاع داشتم و میدانستم که خواندن این گزارشات جز گمراهی فکر نتیجه ندارد آن را باز نکرده رد کردم و گفتم از فرستادن این قبیل گزارشات خودداری کنند و در صورت لزوم شفاهاً گزارش بدهند و دستور بخواهند که چون بدین طریق نتوانستند فکر مرا خراب کنند شروع بمکاتبه کردند که پس از خواندن چند نامه دیدم چیزی که ممکن است مانع انجام وظیفه بشود اطلاع از مندرجات این قبیل نامه‌هاست و عنقریب کارم بجائی خواهد رسید که حتی یک نفر را هم در آن شهر با خود دوست ندانم و نسبت بعموم سوءظن حاصل نمایم که دستور دادم دفتر ایالتی از ارسال نامه‌های بی امضا خودداری کنید و عدم توجه باین قبیل نوشتجات سبب شد که من با یک نظر صاف و ساده در اظهارات هموطنانم قضاوت کنم و توجه آنها را به بیطرفی و بیغرضی خود جلب نمایم.

• • •

از ورودم چند روز بیشتر نمیگذشت و در جلسه‌ای که برای اعاده‌ی امنیت تشکیل

(۱) در آنوقت بهترین مأموران دولت بشمال اعزام میشدند. برای اینکه از خود عقیده‌ای داشتند و آلت سیاست بیگانه واقع نمیشدند و سایرین در نقاط جنوب که هر چه میخواستند بدون قید و شرط انجام دهند.

شده بود حضور داشتم که گفتند حاج شعبانعلی یعنی همان کسی که میخواست مرا از طهران به تبریز ببرد آمده و میخواهد فوراً ملاقات کند که من او را بعد از خاتمه ی جلسه پذیرفتم که رنجش حاصل نمود و با تلگراف رمزی که معلوم نبود در چه موضوع مخابره مینمود بین وزیر جنگ و من را تفتین کرد.

• • •

نزهت الدوله نوهی میرزا تقی خان امیرکبیر و دختر خاله ی من برای حفظ املاک و اموال خود با ضرغام حاج علیلو سردار عشایر که ده ها سال از او کوچک تر بود ازدواج کرده بسود. ضرغام همان تفنگدار ایالتی بود که حسینقلی خان مافی نظام السلطنه پیشکار محمدعلی میرزا ولیعهد او را مأمور کار جعفر آقای شکاک برادر اسماعیل آقا سمیتقو نمود و باز همان کسی بود که بعد از بمباران مجلس و غائله ی تبریز بهواخواهی محمدعلی شاه با شادروان ستارخان و سایر آزادیخواهان و مشروطه طلبان جنگ کرده بود.

عدل الدوله یکی از مأمورین مالیه ی آذربایجان مبلغی بدولت بدهکار بود که پیشکار مالیه آن را مطالبه مینمود و برای فرار از تأدیه دین بخانه سردار عشایر رفته در آنجا تحصن اختیار کرده بود که بدستور من از آنجا خارج شد و این کار موجب رنجش سردار از من گردید و بمن پیام فرستاد که محمدحسن میرزا ولیعهد هم نتوانست میرزا اسماعیل نویری را که در خانه ام متحصن شده بود خارج کند و میخواست کماکان در امور ایالتی دخالت کند و اعمال نفوذ نماید.

عدم ملاحظه من از اشخاص و توجه کامل بمصالح اجتماع سبب شده بود در تبریز هم عده ای از این قبیل ناراضی بشوند و زمینه را طوری فراهم نمایند که یا از کار دوری کنم و یا اینکه مرا از بین ببرند که لازم میدانم وضع ساختمان اداره ی ایالتی و محل کارم را شرح دهم و حادثه ای که در یکی از روزها در آنجا روی داد بیان نمایم.

اداره ی ایالتی دارای دو مدخل بود. یکی در شمال که با محله ششکلان ارتباط داشت و دیگری در جنوب که ارتباط آن با میدان توپخانه بود.

محل پذیرائی من یک طالار بزرگ و محل کسارم اطافی سمت غرب طالار بود که هر دو مشرف بجنوب و جنوبی اطاق هم ایوانی بود بارتفاع یک متر که از فضا میتوانستند بایوان آمده از آنجا وارد اطاق بشوند و پشت طالار هم دالانی بود طویل که با حیاط سمت شمال این بنا ارتباط داشت، بدین طریق که از محله ی ششکلان بحیاط بیایند از آنجا بدالان سپس بطالار و اطاق کار من وارد گردند.

بتحریریک مخالفین اجتماعی از پلیس از محله امیرخیز بقصد گرفتن حقوق معوقه

حرکت کردند و در بین راه هم عده‌ای با اسلحه‌ی گرم و سرد برای انجام مأموریتی که داشتند بآنها ملحق شدند و از درب سمت جنوب که مشرف بمیدان توپخانه بود بدون هیچ مقاومتی از طرف مراقبین وارد فضا شدند و در حین که من در اطاق کار بانجام وظیفه مشغول بودم بایوان آمدند و با کمال جسارت و بی ادبی حقوق معوقه خود را مطالبه میکردند و همین کفایت مینمود بگویم فعلاً در مالیه پول نیست تا طبق دستوری که داشتند عمل کنند که من برخلاف گفتم تأمل کنید تا حقوق شما را برسانم و با بودن پاسبانان در جلو که جز گرفتن حقوق نظری نداشتند آنهایی که در عقب بودند و مأموریت دیگر داشتند نتوانستند کاری انجام دهند و من از این مهلکه جان بدر بردم و بلافاصله بوسیله تلفن با سرتیپ شیبانی تماس گرفتم و شرح واقعه را بزبان فرانسه گفتم و دستور دادم که با یک عده کافی از در دیگر که بامحله‌ی ششکلان ارتباط داشت و درمآء و منظر محاصرین نبود بیایند و افراد را دستگیر نمایند.

برای اینکه پاسبانان بانتظار گرفتن وجه بمانند و با افراد پشت سر مجال ندهند که مرتکب سوءقصدی بشوند هر چند لحظه هم یک نفر را بداره مالیه میفرستادم که حقوق معوقه آنان را هر چه زودتر بپردازند و پیشکار مالیه موسس خان هم که در زمان وزارت مالیه خود من باین مأموریت آمده بود و در فضیلتش همین بس که یکی از علماء تبریز و اگر اشتباه نکنم حاج میرزا تقی آقا باو گفته بود «موسس خان بیل میرم سن نه سن هر نه سن موسلمان سن» (۱) نمیدانم که تو چه هستی هر چه هستی مسلمانی، اظهار بی پولی ننمود و پاسبانان را بدعا و ثنای من مشغول نمود تا سرتیپ شیبانی از همان دری که دستور داده بودم آمد و با چند نفر وارد اطاق شد و در جلوی پنجره قرار گرفت تا نتواند بمن آسیبی برساند. بقیه نظامیان هم از طالار وارد فضا شدند آنها را دستگیر نمودند و بدینطریق غائله خاتمه یافت.

مخالفین دست از کار برنداشتند و این مرتبه نقشه‌ی کمیابی نان را کشیدند و در تبریز معمول این بود که اشخاص توانا آرد مصرف سالانه خود را در رأس خرمن تهیه کنند و دیگران نان یومیه خود را از بازار بدست آورند. برای نان روزانه این عده در حدود یکصد و بیست خروار گندم ضرورت داشت که در انبار دولت بیش از هشتصد خروار نبود و من بهر حال کمی که برای حمل جنس تلگراف میکردم یا دست نشانده‌ی سردار عشایر بود و یا تحت نفوذ او و بمعاذیر مختلفه از حمل گندم خودداری مینمود و شهردار هم که یکی از دست

(۱) موسس خان ارمنی و یکی از بهترین رؤسای ادارات مالی دولت بود.

نشانندگان سردار بود همه روزه از گندم مصرف نان شهر میکاست و تنهاجم مصرف کنندگان در جلوی دكاكين بیشتر ميشد و جريان كار بدین منوال بود تا یکی از روزها که همسر حاج میرزا محسن آقا فوت نمود و من میبایست بمجلس ختمی که در مسجد این آیت الله بر پا شده بود بروم و در این مصیبت شرکت نمایم.

در حین عبور معلوم شد آنچه راجع بنهاجم عموم در مقابل دكاكين نانوائی گفته بودند بیان واقع بود و هر قدر میگذشتم خود را بخطرری که احتمال میرفت بروز کند نزدیک تر میدیدم. چه بهترین وقتی بود که میتوانستند نقشه‌ی خود را اجراء کنند. تا اینکه وارد مسجد شده و عده‌ای دور مرا گرفتند و از نبودن نان شکایت نمودند و همین کفایت مینمود حرفی بگویم که نان در آن نباشد. بطور خلاصه حرفی که شکم‌های گرسنه را سیر نکند که من آنجا هم همان رویه‌ی چند روز قبل را پیش گرفتم و باحاطه کنندگان گفتم تا فردا ظهر یا بشما نان میدهم یا بدولت استعفا تا شخص دیگری مأمور شود نان شما را تأمین نماید که این حرف جواب نداشت. اگر خود مخالفین هم آنجا بودند و می شنیدند حتماً موافقت میکردند، چونکه در این فاصله کم نه برای شخص من بلکه برای هر کس دیگر هم نفعی نان امری بود محال که آن روز هم کار بدین طریق گذشت و من جان بدر بردم و از مسجد که مراجعت کردم آنی از فکر و خیال راحت و فارغ نبودم و بخود میگفتم چطور ممکن است بوعده‌ای که داده‌ام و و کنم.

باستعفا و حرکت عقیده نداشتیم، چونکه اقامت در طهران با وضعیتی که پیدا کرده بودم مشکل، و اصلاح کار نان هم بدون دستگیری مخالفین کاری بود محال و بعضی از مالکین هم حاضر نبودند از ترقی احتمالی قیمت جنس صرف نظر کنند و گندم خود را برای عرضه بشهر ارسال نمایند.

تا اینکه تمام فکرها و ناراحتی‌هایم باین جا رسید که غیر از دستگیری سردار عشایر چاره ندارم. باین کار تصمیم گرفتم و خود را برای هر پیش آمدی آماده کردم.

هنوز باذان صبح مدتی مانده بود که شخصاً بمرتیب شیبانی تلفن نمودم آمد و موضوع مطرح مذاکره قرار گرفت و باین نتیجه رسید که برای کارنان دعوتی از سردار و عده‌ای از اعیان و ملاک بشود و همین که سردار آمد اول در این باب مذاکره کنیم که فرمانده لشکر هم مقدار مهمتی گندم برای ادامه جنگ با سمیتقوم خواهد که باید در «دانش» و «شرفخانه» تحویل نظامیان بشود. بنابراین خوب است او هم در این جلسه حاضر شود که برای احتیاجات سون و مصرف اهالی تصمیمی یک جا اتخاذ نمایند.

سردار برادری داشت موسوم به سام و ملقب بامیر ارشد که حاج مخبرالسلطنه او

را بجنگ سمیتقو فرستاد و در آنجا از بین رفت و معروف بود که تا او حیات داشت هر یک از این دو برادر که برای ملاقات ولیعهدی‌والی می‌آمد آن دگری در خانه می‌نشست تا چنانچه حادثه‌ای روی دهد بکمک برادر بشتابد. ولی بعد از فوت او سردار عشایر برای حفاظت خود با عده‌ای مسلح می‌آمد.

خانه‌ی او در محله‌ی ششکلان بود و رفت و آمدنش با اداره‌ی ایالتی از درب سمت شمال صورت می‌گرفت و محافظین او در دالان پشت طالار قرار می‌گرفتند که برای اجتناب از هر سوءظن قرار شد سرتیب شیبانی فقط با ده نفر نظامی حرکت کند و مثل همیشه از درب سمت جنوب اداره‌ی ایالتی که مدخل معمولی بود بیاید و از طالار باطاق من وارد شود. دری هم که بین طالار و دالان بود چون بواسطه‌ی فصل زمستان هر وقت که آن را باز مینمودند بسته میشد محافظین سردار از آمدن سرتیب و آن عده نظامی بطلار اطلاع حاصل نمی‌کردند و بمحض اینکه سرتیب وارد اطاق شد قبل از جلوس (۱) او را با سردار روانه طالار کنم که راجع بگندم مورد احتیاج قشون مذاکره نمایند و در همانجا چند نفر از نظامیان او را از درب قسمت جنوب با اداره‌ی نظمیه ببرند و بازداشت کنند و بقیه نظامیان افراد مسلح او را که در دالان قرار می‌گرفتند یک یک وارد طالار نموده خلع سلاح نمایند.

مقارن هفت صبح بود که سرتیب رفت و گفت منتظر تلفن شما هستم و هنوز بساعت هشت نرسیده بود که مصدق الممالک رئیس عدلیه آمد و میخواست راجع بکارهای خود مذاکره کند که گفتم تا انقضاء ضرب الاجلی که نموده‌ام بیش از چند ساعت باقی نیست که یا بمردم نان بدهم و یا از شهر حرکت نمایم. بنابراین امروز برای اصغای مطالب شما مجال ندارم و میخواهم موضوع نان را در جلسه‌ی مرکب از اعیان و تجار و ملاک مطرح کنم تا چنانچه نتیجه نداد راجع بحرکت خود اقدام نمایم و چون رئیس دفتر نیامده اگر بتوانید نام عده‌ای از طبقات فوق را در حدود بیست نفر مرقوم بدارید که برای ساعت ده در اینجا حضور بهم رسانند، کمکی است که در این روز بمن کرده‌اید و چون تردید نداشتم که شخص مطلوب را مینوشت اسم از کسی نبردم تا ایجاد سوءظن ننماید. دعوتنامه را که خواندم نام سردار نوشته شده بود و مقصودی که داشتم بعمل آمده بود که آن را بمسئول ارسال مراسلات دادم که بُرد و بامضای مدعوتین رسانید.

ساعت ده که برای پذیرائی مهیا شدم هر یک از مدعوتین که می‌آمد چون سردار عشایر نیامده بود تصور می‌کردم از نظر من مطلع شده است و نخواهد آمد، در صورتیکه

(۱) عدم جلوس از این نظر بود که مذاکرات طولانی شود و محافظین سردار از آمدن نظامیان مطلع نشوند و سوءظن حاصل ننمایند.

سرتیپ شبیانی مردی بود مورد اعتماد و چنین تصویری در باره اش هیچ مورد نداشت که بعد از نفر ششم سردار هم آمد و با شور و مشورت حضار بفرمانده لشکر تلفن نمودم که او هم آمد و هنوز جلوس نکرده بود موضوع مطرح شد و هر دو روانه ی طالار شدند و طولی نکشید که سرتیپ آمد و انجام نقشه را بدون اینکه حادثه ای روی داده باشد اعلام کرد و باز قبل از اینکه جلوس کند گفتم با شهردار هم که حضور داشت بهمانطور عمل کنید که گفت برخیز و او را هم از اطاق خارج نمود و بشهربانی فرستاد.

از جریانی که گذشت حضار مات و مبهوت شدند و بخود میگفتند چه اوضاعی پیش آمد و چه وقایعی روی داده و این دو نفر را کجا بردند و گفتم طبق گزارشات کمبود نان در نتیجه ی تحریکات سردار بود و شهردار هم مجری نظریات او که هر دو بشهربانی اعزام شدند و بازداشت گردیدند.

از این بیانات حضار تعجب کردند و همگی بفکر فرو رفتند و نمی دانستند چه بگویند که بعد برای آنها ایجاد مشکلاتی بکند. هیچ باور نمیکردند باین سهولت بتوان سردار را دستگیر کرد. گفتم کار از این چیزها گذشته و اکنون باید مذاکره کنیم و ببینیم چطور میتوان تجهیزات او را تصرف نمود، چونکه در «آبخواره» هفت فرسخی شهر تبریز تجهیزات داشت که دولت در هیچ یک از نقاط کشور نداشت که با شور و مشورت حضار قرار شد عده ای نظامی تحت نظر حاج میرزا آقا فرش که شخصی بود بیطرف بآنجا بروند و تمام را بشهر حمل نمایند که این کار شد. ولی در بین راه نمیدانم چه شد که فرش از اسب افتاد و از انجام این کار معذرت خواست و تأخیر در کار سبب شد که افراد ایل قسمتی از تسلیحات را ببرند. با این حال چند عراده توپ و در حدود دوهزار قبضه تفنگ و عده ای مسلسل و لوئیکن (?) و چند کروور فشنگ بدست نظامیان رسید و ضمن خبر دستگیری سردار بر رئیس دولت و وزیر جنگ صورت دادم.

وزیر جنگ بلا تأمل جواب داد و تحسین نمود ولی از رئیس دولت جواب نرسید و چنین شهرت داشت که از تبریز بحاج مخبر السلطنه تلگرافاتی شده و او هم با رئیس دولت مذاکره نموده و گفته است غرب آذربایجان بواسطه ی عصیان و تمرد سمیتقوامیت نداشت، در شرق هم کار ناامنی بجائی خواهد رسید که با هیچ قوه نتوان آن را منظم کرد و دولت هم روی همین نظر در صدور جواب تأمل کرده بود تا ببیند نتیجه چه میشود و کار بکجا میرسد و چون یک هفته طول کشید و از نخست وزیر جوابی نرسید بوسیله تلگراف رمز گله کردم که بعد او هم تلگراف نمود و عملیاتم را ستود.

راجع بنان کافی است بگویم آن روز بقدری طبع شد که از مصرف شهر زیاد آمد و در اطراف بفروش رسید. سپس آنقدر گندم بشهر وارد شد که من از اعتبار دولت برای

خرید جنس استفاده ننمودم و آن را دست نخورده بمرکز برگردانیدم و اما اینکه گفته بودند دستگیری سردار عشایر سبب میشود آذربایجان شرقی هم امنیت خود را از دست بدهد عکس آن مشاهده گردید و از رؤسای شاهسون نامه‌ها مبنی بر اطاعت و انقیاد رسید و راه میانج به تبریز که تا آنوقت امنیت نداشت کاملاً امن گردید بطوریکه تجارت‌الالتجاره‌ی خود را با نهایت اطمینان حمل میکردند و در عرض راه از هیچ دسته و طایفه‌ای بمحمولاً نشان گزند نمیرسید.

از بازداشت سردار چند روز گذشت که دختر خاله‌ام تقاضا نمود بامن داخل مذاکره شود و البته مقصود جز این نبود که وجهی بدهند و او را از زندان خلاص کنند که گفتم نظر شخصی در این کار نبود. او میخواست در اموری که حق دخالت نداشت دخالت کند که چون با سبک و سلیقه‌ی من سازگار نبود بنای مخالفت را گذاشت و شروع بتحریکات کرد. من هم برای حفظ مصالح اجتماع ناچار شدم که با او اینطور معامله کنم و اکنون بشما قول میدهم که هر وقت خواستم از تبریز بروم او را صحیح و سالم بخانه روانه کنم و دست شما بسپارم که این جواب او را متقاعد ننمود و آنچه میخواست بمن بدهد اضعاف و مضاعف در مرکز خرج نمود و از وزارت جنگ تلگرافی رسید که سردار را بطهران روانه نمایم. (۱)

بعد از استعفای من که اوضاع آن استان بصورت دیگری درآمد و اقبال السلطنه ماکوئی بقتل رسید و هر چه داشت از جواهر و پول تمام از بین رفت نزهت الدوله بطهران آمد و بمادرم گفت اگر پسر شما سردار را خلع سلاح نکرده بود او هم دچار همان سرنوشت میشد که اقبال السلطنه بآن دچار شد.

چندی بعد از ورودم به تبریز یکی از اتباع شوروی شب نامه‌ای بر علیه سردار سپه وزیر جنگ نوشت و منتشر کرد که سرهنگ بقائی رئیس نظمه (اکنون سر لشکر بقائی و سناتور) آن را بمن ارائه نمود و اجازه خواست نویسنده را تعقیب کند که من موافقت کردم. سپس گفت قبل از هر اقدام باید بقونسول شوروی اطلاع داد. گفتم آنوقت که این قبیل امور با اطلاع و استحضار قونسولگری میرسید دولت روسیه در ایران از مقررات کاپی‌تولاسیون استفاده میکرد. ولی اکنون که طبق عهدنامه‌ی ۱۹۲۱ بین ایران و دولت

(۱) قبل از این تلگراف که در بعضی از جلسات در امور انتظامی مذاکره میشد صحبت از این بمیان آمد که برای محل اقامت سردار از کجا مناسب است که آنجا باشد. حج مشیر دفتر یکی از اعیان و اشخاص معتبر تبریز و بذله گو گفت پیشنهاد میکنم که سردار هیچ کجا نباشد.

اتحاد جماهیر شوروی این رژیم الغاء شده حضور نماینده‌ی قونسولگری لازم نیست و مخالف مقررات عهدنامه‌ایست که بین دولین منعقد گردیده است.

دستوری که داده بودم اجراء نمود و قونسول شوروی آمد و اظهار کرد چون اتباع ما در ایران امنیت ندارند برای حفاظتشان ناچاریم گارد روژ (قشون سرخ) وارد کنیم. گفتم کاری برخلاف مقررات نشده و عملی کاملاً طبق عهدنامه صورت گرفته است، مگر نه این است که یکی از مساعدتهای ذیقیمت دولت شوروی بایران الغای همین مقررات است. اگر عهدنامه صحیح است عملی برطبق آن شده و تا عهدنامه باقی است و نسخ نشده من و هر مأمور دیگر تکلیفی جز اجراء نداریم. سپس اظهار نمود ما تا کنون معامله‌ی بمثل نموده‌ایم یعنی در شوروی هم هر یک از اتباع ایران متهم شده است او را با حضور نماینده‌ی ایران تعقیب کرده‌ایم. گفتم بفرض اینکه چنین عملی هم شده باشد کاری مخالف عهدنامه شده و سابقه‌ی مخالف عهدنامه ملاک اعمال بعد نمیشود که این کار با تکدر زیاد قونسول گذشت و قشون سرخ هم وارد نگردید.

• • •

هوای تبریز بمن سازگار نبود و گرفتاریهای من در وزارت مالیه مرا آنقدر ضعیف و عصبانی کرده بود که یکی از روزها مقداری خون از دهانم آمد (۱) و برای جلوگیری لازم بود حرف کم بزنم و عصبانی نشوم و این کار هم با توقف در شهر و آمد و رفت زیاد میسر نبود. بیایگی خارج از شهر رفتم که سابقاً بیانک استقراضی روسیه تزاری تعلق داشت و طبق عهدنامه‌ی ۱۹۲۱ بدولت ایران واگذار شده بود.

در نتیجه‌ی استراحت و امساک در حرف حالم بهتر شده بود که روزی ناگهان اول قونسول شوروی سپس حاج ساعدالسلطنه الهامی معاون من و بعد میرزا رضاخان مترجم قونسولگری وارد اطاق شدند و هر کدام در محلی قرار گرفتند و قونسول نامه‌ای بمیرزا رضاخان داد که آن را قرائت نمود و موضوع نامه این بود: موقع بازجویی در نظمیه داغی به پشتم کرده‌اند که قادر بحرکت نیستم و از شما که قونسول دولت اتحاد جماهیر

(۱) این خونریزی مرتبه دیگری هم در طهران عارض شد که محل آن در حلق بود. پرفسور شمس آن را داغ نمود و موقوف گردید و باز چندی بعد این حال بمن دست داد که این مرتبه محل آن معنوم نبود. برای کشف علت به برن رفتم و در آنجا مورد معاینه پرفسور «آیکن» متخصص در امراض حلق و پرفسور «برگمان» متخصص در امراض داخلی قرار گرفتم که هر دو گفتند چیزی نیست و حتی یک دستور و نسخه هم ندادند. و بعد هم دیگر خون از دهان نیامد و مجرای خود را تغییر داد که در همین زندان چند مرتبه بوسیله‌ی ادرر خون زیادی از من دفع شده است که آن را برای خود خطر بزرگی میدانم.

شوروی و مدافع حقوق ما هستید درخواست احقاق حق مینمایم که بعد قونسول روی خود را بمن نمود و گفت با این تشکیلات خودتان میخواهید اتباع شوروی را از استفاده مقررات کاپی تولاسیون محروم بدارید؟ که با اشاره از الهامی سؤال کردم او هم با اشاره مندرجات نامه را تصدیق نمود. سپس قونسول گفت یا نویسنده را اینجا حاضر کنید و یا اجازه دهید که من بنظمیه بروم او را معاینه نمایم که چون قبول هر یک از این دو تقاضا بطور تحکم آمیز نوعی از اجرای مقررات کاپی تولاسیون بشمار میرفت موافقت نکردم. او ناگهان از جای برخاست و گفت مطلب همان است که قبلاً بشما گفته ام و اکنون باز تکرار میکنم که بدون حضور عده ای قشون سرخ زندگی برای اتباع ما در ایران محال است که من ناچار شدم بگویم شما چرا بدون اجازه و اطلاع قبلی وارد اطاق من شده اید و مرا بحالتی در آورده اید که ممکن است باز دچار خونریزی بشوم، چنانچه ضرری از این رفتار متوجه من بشود مسؤول آن شما هستید (۱) که پس از ترجمه ی این بیانات قونسول بجای خود قرار گرفت و گفت حالا چه میفرمائید که من انجام دهم. گفتم برای دادن جواب بیست و چهار ساعت تأمل نمائید و از این بیان مقصودم این بود: بعد از جنگ اول جهانی که ارمنستان خود را دولت آزاد و مستقلی اعلان کرده و هنوز باتحاد جماهیر شوروی محلق نشده بود برای حفظ منافع اتباع خود در تبریز قونسول داشت که روابطش با قونسول شوروی گرم بود و تصور میشد او بتواند قونسول شوروی را ساکت کند تا جراحت مجروح التیام یابد.

قونسول موافقت نمود و بعد از اینکه رفت توانستم بیان واقعه را از الهامی سؤال کنم و از او توضیحاتی بخواهم که گفت نویسنده ی نامه متهم است بقتل دکتر «پرشین» تبعه ی دیگر شوروی که موقع بازجویی او را در اردبیل داغ کرده اند و این کار در زمان ایالت سابق شده و اکنون که او را برای محاکمه به تبریز آورده اند و در نظمیه زندانی است این نامه را نوشته و از طرز رفتار نظمیه ی اردبیل شکایت کرده است که این بیانات مرا نسبت بخودم مطمئن نمود، چونکه نظر قونسول مخالفت با شخص من بود. ولی چون ارتکاب چنین عملی شایسته ی یک مملکت مرفعی نبود قونسول ارمنستان را که برای هموطنان خود از من تقاضای کمک کرده بود خواستم که رفت مذاکره نمود. ولی قونسول شوروی قبول نکرده و گفته بود علائم جرم از بین میرود که پس از بیست و چهار ساعت بادهاره ایالتی رفته و از آنجا بوسیله ی تلفن از من مطالبه جواب میکرد که گفتم طرف عصر نویسنده نامه خود را در

(۱) ایراد من وارد نبود چونکه قونسول با الهامی معاون من آمده بود و او میبایست مرا از ورود قونسول مطلع کرده باشد که این کار نشده بود.

قونسولگری بشما معرفی خواهد نمود.

برای اینکه مجروح خود رفته باشد و ما او را نفرستاده باشیم دستور دادم او را آزاد کنند و موقع خروج از زندان باو تذکر دهند که بقونسولگری برود و از محبت‌های قونسول تشکر نماید و دو مأمور ناشناس هم او را تعقیب کنند که وقتی خارج میشود او را دستگیر نمایند.

مجروح که رفته بود قونسول از او مطالبی پرسیده و همینکه موضوع باینجا رسیده بود او را در اردبیل و در زمان ایالت سابق داغ کرده‌اند گفته بود تورا آنوقت داغ کرده‌اند حالا شکایت میکنی که بعد مذاکرات خاتمه پیدا میکند و مجروح از آنجا خارج میگردد.

چندی بعد غائله دیگری روی داد و این بود: چشمه‌ی آبی است که در گردش سیزده هشت شبانه روز متعلق است بقونسولگری و پنج شبانه روز دیگر بیایگی تعلق دارد که ملک دولت است و من در آنجا اقامت داشتم و روزی از ماه رمضان که خواب بودم صدای غوغائی برخاست و مرا از خواب بیدار کرد که گفتند باغبان قونسولگری آمده و باغبان ما را باین عنوان که بیش از حقایقه آب بُرده است کتک میزند و این کار ممکن بود باز روابط ما را بیشتر تیره و تار کند، چونکه باغبان میرفت شکایت میکرد و معلوم نبود کدامیک در این کار سبقت کرده‌اند. این بود که باغبان را خواستم و انعامی باو دادم و گفتم از باغبان خودمان راضی نبودم شاید کتک شما سبب شود که بعد از این بوظیفه خود عمل کند و حقیقت همین بود، ولی باغبان قونسولگری در جواب گفت هرکس گفته است من او را زده‌ام خلاف گفته و اکنون هر چه بود گذشت.

قبل از بروز این اختلافات علت نصب خود را در این ایالت پیش آمدهائی میدانستم که در روزهای آخر مأموریت سلفم روی داده بود، ولی بعد از شروع بکار و اختلافاتی که بین قونسول و من روی داد چنین بنظر رسید که علت انتصابم نه فقط آن پیش آمده‌ها بود بلکه جهات دیگری هم داشت که مندرجات ذیل آن را تأیید میکند.

(۱) بعد از شروع جنگ اول جهانی که دولت ترکیه کاپی تولاسیون را الغاء نمود طی رساله‌ای نظریات خود را برای اینکه دولت ایران هم همان رویه را تعقیب کند منتشر کردم که در جامعه حسن اثر نمود. سپس «اردشیر جی ادولجی» نماینده زردشتیان هند در ایران بدیدنم آمد و ضمن صحبت اظهار کرد رساله‌ی شما در سفارت انگلیس مورد بررسی قرار گرفت و گفتند که نویسنده تحت تأثیر تبلیغات آلمان قرار گرفته است

ومن برای رفع هرگونه سوء تفاهم گفتم که نویسنده را سالهاست میشناسم و او کسی نیست که تحت تأثیر سیاست بیگانه درآید. چون تحصیلاتی کرده و اکنون بایران آمده خواسته است در این باب نظری اظهار نماید.

(۲) در مأموریت فارس ثابت شده بود که از قبول کار جز خدمت بوطن نظری نداشتم و روزی که پای مصالح مملکت بمیان آمد از همه چیز گذشتم.

(۳) بعد از سقوط کابینه ی سیاه که از بختیاری بطهران آمدم «روتشتین» وزیرمختار شوروی بدیدنم آمد و از اینکه با کودتا مخالفت کرده بودم تحسین کرد و روی این سابقه اولین روزی که پشت میز وزارت مالیه قرار گرفتم «مارتین لیانازوف» یکی از فرزندان لیانازوف صاحب امتیاز شیلات بحر خزر آمد و پس از تبلیغ سلام از طرف روتشتین ارواقی ارائه نمود که طبق تصویب نامه هئیت وزیران یا حکم قوام السلطنه نخست وزیر اداره ی تشخیص عایدات محل بانک استقراضی سابق را که اکنون بانک ملی ایران است برای مدت ضویل و بمبلغ قلیل بادهای تجارت شوروی اجاره داده بود که من میبایست آن را امضا کنم.

بآورنده گفتم که بسیار مایلیم با وزیر تجدید دیداری کنم و هر وقت که ملاقاتی دست داد نظریات خود را در این باب میگویم که رفت و طولی نکشید که آمد و از طرف روتشتین مرا برای روز جمعه ای که تعطیل بود بنا هار دعوت کرد و پس از صرف ناهار باو گفتم چنانچه شما این محل را تصرف کنید آیا نخواهند گفت که انعقاد این عهدنامه فقط یک جنبه ی تبلیغاتی داشته و هر چه دولت اتحاد جماهیر شوروی بایران داده بیک عنوانی پس خواهد گرفت؟ آیا نفع این معامله برای شما بیشتر است یا ضرری که از این اجاره متوجه سیاست شما خواهد شد؟

روتشتین پس از قدری تأمل گفت چون اداره ی تجارت ما اکنون در محل سابق سفارت (محله پامنار) کار میکند و از محل خود راضی نیست، باین جهت ما در صدد اجاره ی این محل برآمده ایم. ولی اکنون که شما اینطور اظهار میکنید صلاح خود ما هم نیست این کار را تعقیب کنیم و بهتر آن است که از آن صرف نظر نمائیم و با اینکه وزیرمختار حرف مرا تصدیق کرد از آن بیحد روابط گرمی که با من داشت مبدل بسردی شده بود.

(۴) موقع انتصابم بایالت آذربایجان که هنوز سیاست دولت یک طرفی نشده بود لازم بود کسی بآن ایالت برود که از خود صاحب رأی و عقیده باشد و اعمالش بالتامام منتسب بدستور مرکز نشود و یکی از دلایل انتصاب من بآن ایالت همین بود.

اکنون باید دید چه چیز سبب شد که سایر دول نیز از رژیم کاپی تولاسیون

در ایران صرف نظر کنند و از آن دست بکشند؟ برای دولت اتحاد جماهیر شوروی که از این رژیم صرف نظر نمود بسیار ناگوار بود که سایر دول اتباع خود را برای محاکمه و مجازات از ایران ببرند، ولی اتباع آن دولت که لازم بود تبلیغاتی در ایران بکنند گرفتار شوند و برطبق قوانین ممنکت محاکمه و محکوم شوند. این بود میخواست بهر قیمتی که بود کماکان از این رژیم استفاده کند و آن همه مناقشاتی که بین قونسول شوروی و من روی داد مبتنی بر همین اصل بوده است. دون غرب نیز روی این نظر که دیر یا زود دولت شوروی از کاپی تولا سیون استفاده خواهد نمود و این کار سبب خواهد شد که تبلیغات کمونیستی در ایران پیشرفت کند از آن صرف نظر نمودند..

۰ ۰ ۰

از استعفایم چند روز گذشته بود که قونسول شوروی در تبریز از من تقاضای ملاقات نمود و من هر قدر فکر کردم چه پیش آمده است که می خواهد با من ملاقات کند چیزی درک ننمودم تا اینکه آمد و رفتارش با سابق بسیار فرق کرده بود و گفت از استعفای شما متأسفیم. چنانچه بخواهید میتوانیم اقدام کنیم دولت استعفای شما را نپذیرد. گفتم استعفای من دلایلی دارد که یکی از آن کسالت مزاج است و ملاحظه میکنید که بواسطه روماتیسم نمی توانم حرکت کنم و علاجی هم غیر از تغییر محل ندارم. برفرض اینکه میتوانسته در این جا بکار ادامه دهم من تاکنون برای داشتن کار یا ادامه بکار بهیچ کس و بهیچ مقامی نسبت ننموده ام، خواه آن مقام داخلی باشد یا خارجی.

علت استعفاء

امریه‌ی وزارت جنگ بفرمانده لشکر آذربایجان سبب شد که با نظر دولت موافقت کنم و با حال کسالت خود را برای خدمت بمملکت حاضر نمایم. ولی بیش از چند ماه نتوانم بکار ادامه دهم و علت استعفای من این بود که در «اسکو» وضعیتی پیش آمده بود که برای جلوگیری از آن میبایست عده‌ای سوار بآنجا اعزام شود که دستور اعزام ده سوار نظام بفرمانده لشکر دادم که گفت برای جنگ با «سمیتقو» مورد احتیاجند و دستورم را اجرا ننمود.

سپس خواستم که ده قبضه تفنگ از تفنگهای ضبطی از سردار عشایر بدهند که خود ده نفر سوار استخدام و بآنجا روانه کنم که باز بهمان دلیل موافقت ننمود و بعد معلوم شد که وزارت جنگ امریه‌ای را که قبل از حرکت من از طهران صادر کرده بود الغاء نموده و آنوقت فهمیدم که مدت مأموریت من در آن استان بسر آمده است. این بود

بدولت قوام که بعد از دولت مشیرالدوله تشکیل شده بود استعفا دادم که مورد قبول واقع نشد و چون دیگر در آن ایالت از من خدمتی ساخته نبود بوسیله‌ی تلگراف دیگری ضرب‌الاجل کردم که تا ۲۰ سرطان در تبریز میمانم و آن روز حرکت میکنم خواه استعفایم قبول شود یا نشود.

فرمانده لشکر نیز همان وقت تغییر کرد که ما باتفاق حرکت کردیم و چون شهرت داشت عده‌ای اشرار در عرض راه میخواستند از من انتقام بکشند صد و بیست نفر سوار نظام مأمور حفاظت من شدند و تا میانج با ما بودند و سرتیپ شیبانی که میخواست زودتر بمركز وارد شود در آنجا با من وداع نمود.

نتیجه‌ی مأموریتم در مدتی کمتر از شش ماه این بود که یک عده مردم آزادیخواه و بیگانه در حدود شصت نفر از تمام طبقات که در نتیجه‌ی غائله‌ی لاهوتی دستگیر و زندانی شده بودند آزاد شوند. چنانچه طرز دیگری پیش آمده بود برای آنان بسیار گران تمام شده بود. چه هر کس با دیگری غرض داشت میخواست در آنوقت تفریغ حساب کند و نیز برقراری نظم و امنیت و اجرای عهدنامه راجع بالغای مقررات کاپی تولاسیون بشرحی که قبلاً گذشت.

مراجعتم از تبریز و انتخابم بریاست انجمن فرعی انتخابات

موقع ورودم به تبریز تزهت الدوله دختر خاله ام یک جفت قالیچه بعنوان تبریک برایم فرستاد که در عالم خانوادگی نتوانستم رد کنم و چون موقع حرکت از طهران به تبریز هم وزیر جنگ یک قبضه موزر برایم فرستاده بود آن را برسم سوقات برای وزیرجنگ فرستادم که قبول نکرد و من هر قدر فکر کردم نتوانستم علت آن را درک کنم مگر اینکه تلگرافی کرده بود بامیر عشایر خلخالی کاری داده شود که با آن موافقت ننمودم و با و خدمتی رجوع نکردم.

روز بعد سرلشکر خدایارخان آمد و گفت چون حضرت اشرف حمام بودند دستور ایشان را خوب اجرا نکرده اند و قالیچه ها را نفهمیده برگردانیده اند. مجدداً آنها را بفرستید که فرستادم و دیگر صحبتی بمیان نیامد

• • •

پای دردم ایجاب مینمود که تا فصل اقتضا میکرد و هوا سرد نشده بود در یکی از آبهای گوگردی استحمام کنم و مناسب تر از همه آبگرم خرقان در کنار جاده ی همدان بنظر رسید که از آنجا بعلاقجاتی که در خرقان داشتم و ندیده بودم رفته بکارهای محلی رسیدگی نمایم. (۱)

سفرم در حدود بیست روز طول کشید و پس از ورودم بطهران محمدحسن میرزا ولیعهد این پیام را فرستاد: با اختصاصی که ایالت آذربایجان بمن دارد انتظارم این بود

(۱) این علاقجات را که ملک دو نفر از اقوام ما بود و شرکت مدرم خریده بودم امیر مجاهد بختیاری که در زندان بود از من خرید و با پول آن برای خود خانه ساخت که روز ۲۸ مرداد منهدم گردید.

که بعد از مراجعت از تبریز بدیدن من بیائید و گزارش آنجا را بمن بدهید. اکنون مدتی است آمده‌اید و مرا ملاقات نکرده‌اید خوب است ساعتی بیائید که با هم صحبت کنیم. روز بعد بقصر ایض رفتم که در باغ ایستاده بود و با امیرمفخم بختیاری صحبت میکرد و مرا که دید گفت چرا تا کنون بدیدن من نیامده‌اید؟ گفتم برای اینکه والا حضرت بتلگرافم جوابی مرحمت نفرموده‌اید. موضوع تلگراف این بود که ولیعهد از اروپا بایران آمده بود و من هم مثل بعضی از رجال و اعیان تبریز تبریک ورود گفتم که جواب همه رسید جز جواب تلگراف من.

سپس گفت شما چرا پیشنهاد کردید از حقوق من کسر بشود؟ گفتم از این جهت که شاه و ولیعهد از مملکت بیش از همه استفاده میکنند و بیش از همه هم باید بآن علاقمند باشند که صورتش برافروخت و مثل این بود که خجالت کشید و از گفته‌ی خود پشیمان گردید.

امیرمفخم رفت. وارد قصر شدیم و باز شروع بصحبت نمود و نتیجه‌ی مذاکراتش این بود الغاء اختیارات شما در آرتش کاری است که من سبب آن شده‌ام و اکنون بشما میگویم که از کرده‌ی خود پشیمانم. گفتم پشیمانی سودی ندارد من هم بواسطه‌ی دردپا نمیتوانستم بیش از این در تبریز بمانم.

اوقاتم در خانه بمطالعه میگذشت تا یکی از روزها که سفارت آلمان پذیرائی مینمود و من آنجا رفته بودم پیامی از مستوفی الممالک رسید که میخواست با من ملاقات کند. از آنجا بخانه‌ی صاحب اختیار که منزل داشت رفتم. محمدعلی فروغی ذکاءالملک از اطاق خارج میشد که بلافاصله من را پذیرفت و گفت البته اطلاع دارید که من مأمور تشکیل دولت شده‌ام و سلیقه‌ام در کار این است که اول دو نفر را بعنوان عضو مشاور تعیین کنم و بعد با شور و مشورت آنان سایر اعضای دولت را انتخاب نمایم که در این دولت فروغی و شما را برای این کار تعیین نموده و قبل از شما با فروغی مذاکره کرده‌ام و اکنون میخواهم نظریات شما را هم بشنوم و بدانم.

گفتم بجای من خوب است با مشیرالدوله مشورت کنید. گفت تصور نمیکردم در این دولت شرکت کند. شما استمزاج کنید اگر موافق است من هم با نظر شما موافقت میکنم که بلافاصله با مشیرالدوله ملاقات نمودم و از مذاکراتی که شده بود او را مستحضر کردم که گفت مستوفی هم مثل من وعده‌ی دیگر از حوزه‌ی انتخابیه‌ی طهران بنمایندگی مجلس چهارم انتخاب شده و انتظار مردم این بود ما که نماینده‌ی ملتیم سایر نمایندگان مجلس را در خیر و صلاح مملکت رهبری کنیم ولی او باین عنوان که مجلس چهارم

ساخته و پرداخته‌ی سیاست خارجی است (۱) حتی یک روز هم بمجلس نیامد و بآن رسمیت نداد. اکنون نمیدانم چطور میخواهد در مقابل چنین مجلسی قبول مسؤولیت کند. من با این رویه موافق نیستم و از شرکت در این دولت معذرت میطلبم.

از ذکر این بیانات برای اینکه تفتین نشود خودداری کردم و بمستوفی فقط گفتم هر قدر سعی کردم موافقت حاصل نشد و از شرکت در این دولت معذرت طلبید. سپس راجع باشخاصی که میخواست بعصویت تعیین شوند مذاکره کردیم و قرار شد روزی که خواست دولت خود را بشاه معرفی کند بمن اطلاع دهد. ولی تشکیل این دولت هم مثل دولت های دیگر او بطول انجامید و همه روزه در جراید اسم از کسانی برده میشد که با من هیچ مذاکره نکرده بود و چون مرتبه دیگری هم مرا برای پست وزارت مالیه در نظر گرفته و قرار بود برای معرفی بفرح آباد برویم که رفت و مرا خبر نکرد من هیچ امید شرکت در این دولت نداشتم و کماکان اوقاتم بمطالعه میگذشت که باز یکی از روزها از من تقاضای ملاقات نمود و این دفعه پس از عذرخواهی گفتم شما میدانید که پشتیبان من در این مجلس سلیمان میرزا و میرزا محمدصادق طباطبائی و رفقایشان هستند که با عضویت شما در این دولت مخالفند. گفتم از این که این مرتبه مرا زود مطلع کردید و تا روزی که بدربار برای معرفی میروید منتظر نگذاشتید متشکرم.

انتخابات طهران برای دوره ی پنجم تقنینیه در این دولت شروع شد و مشیرالدوله بریاست انجمن مرکزی انتخاب گردید و یکی از روزها که بدیدنم آمد گفتم میخواهیم شما را بعصویت انجمن فرعی محله ی دولت انتخاب کنیم و من مخصوصاً برای این آمده ام که از شما خواهش کنم آن را قبول کنید.

گفتم اکنون برای خود اشتغالی دارم و مایل نیستم در کار انتخابات دخالت کنم. مجدداً اظهار نمود شما که بکرات در آزادی انتخابات اظهار عقیده نموده اید و اکنون فرصتی بدست آمده است که میتوانید در یک حوزه ی انتخابیه از اعمال خلاف قانون جلوگیری کنید چرا میخواهید از قبول کار خودداری نمائید که این بیان جای حرف نگذاشت و دعوت حاکم طهران را پذیرفتم و بریاست انجمن نیز انتخاب شدم و تا سرحد

(۱) انتخابات طهران مدتی قبل از اینکه وثوق الدوله دولت خود را تشکیل دهد در یک محیط آزاد و از روی کمال دقت و صحت انجام گرفت و بعد وثوق الدوله از نظر تصویب قرارداد برای اولین بار رسماً در انتخابات سایر نقاط دخالت کرد و حقوقی که قانون اساسی بر مردم داده است غصب نمود.

امکان در اجرای نظریات خود راجع با آزادی انتخابات و جلوگیری از هرگونه دسیسه و تزویر در آن انجمن کوشیدم و هنوز قرائت آراء خاتمه نیافته بود که دولت مستوفی سقوط نمود و مشیرالدوله مأمور تشکیل دولت شد که من در آن دولت شرکت کردم و پست وزارت خارجه را تصدی نمودم. قرائت آراء هم که خاتمه یافت بنماینده‌گی دوره‌ی پنجم تقنینیه انتخاب گردیدم.

انتصاب من بوزارت خارجه

اولین روز ورودم بوزارت خارجه میرزا محمدقلی خان منتخب الملک رئیس اداره‌ی انگلیس نامه‌ای بمن ارائه نمود که «سرپرستی لورن» وزیر مختار انگلیس بمستوفی الممالک نخست وزیر نوشته و موضوعش این بود که جزایر «ابوموسی» و «شیخ شعیب» واقع در خلیج فارس متعلق بایران نیست و نظامیان برخلاف حق در آنها دخالت میکنند. رئیس الوزراء هم بخط خود در حاشیه نامه نوشته بود ضبط شود و منتخب الملک از من سؤال نمود باین نامه باید جوابی داده شود یا آن را بلاجواب گذاریم. گفتم قبل از ملاحظه پرونده نمیتوانم در این باب نظری اظهار کنم و بعد که پرونده را دیدم و معلوم شد جزائر مزبور ملک غیر قابل تردید ایران است موضوع را در هیئت وزیران مطرح کردم که در صورت جلسات نوشته شد. سپس بنامه‌ی وزیر مختار جواب دادم و چند بار هم با او مذاکرات شفاهی نمودم. (۱)

موضوع دیگری که پیش آمد این بود «روشتن» وزیر مختار دولت اتحاد جماهیر شوروی که با من سابقه داشت رفته بود و شخصی بنام «شومیاتسکی» بجای او آمده بود و میخواست با من برای اینکه در تبریز نسبت باجرای کاپی تولاسیون مخالفت کرده بودم تفریغ حساب کند که برحسب اتفاق مستمسکی هم بدست آورده و این بود که عده‌ای از علماء با قانون مجازات عرفی که دولت وثوق تصویب کرده و بموقع اجراء گذارده بود مخالفت کردند و آن را از کار انداختند.

وزیر مختار ضمن یک نامه از من سؤال نمود شما که میخواهید ما از رژیم

(۱) در همان جلسه‌ی اول با سرپرستی لورن وارد مذاکره شدم. از اینکه منتخب الملک از ضبط نامه جلوگیری کرده و موضوع را مطرح کرده بود عصبانی بود و برای او یک خط و نشانی هم کشید.

کاپی تولاسیون استفاده نکنیم خوب است بفرمائید اتباع ما در ایران طبق چه قانون باید مجازات شوند؟ که این حرف جواب نداشت. چنانچه قونسول شوروی هم در تبریز این سؤال را کرده بود چون قانون مجازات عرفی را دولت تصویب کرده بود و قدرت قانونی نداشت ما را برای جواب دچار اشکال مینمود. نامه را طبق اصول بوزارت دادگستری فرستادم که چون نتوانستند جوابی بدهند بنامه‌ی سفارت شوروی جوابی داده نشد.

• • •

نظر باینکه دولت مشیرالدوله برای این تشکیل شده بود که بقیه‌ی انتخابات دوره پنجم تقنینیه را تمام کند و تا افتتاح مجلس پنجم در سرکار بماند با رئیس دولت مذاکره کردم که مجلس دولت را مأمور کند در ایام فترت لایحه‌ی قانون مجازات عمومی را تنظیم نماید که با آن موافقت نمود و مجلس این مأموریت را بدولت داد.

راجع بتدوین لایحه نیز قرار شد من با بعضی از علماء صحبت کنم تا مغرضین نتوانند آنها را برضد دولت تحریک کنند و چنین بنظر رسید اول با حاجی آقا جمال که با من بیش از دیگران ارتباط داشت شور کنم و چنانچه نتیجه داد با دیگران وارد مذاکره شوم که در ضمن صحبت باو گفتم از تنظیم این لایحه مقصود این نیست که مسلمین مشمول چنین قانونی بشوند بلکه منظور این است که فقدان قانون سبب نشود جرائم اتباع بیگانه در ایران بلاعقاب بماند که در جواب با همان لهجه‌ی اصفهانی مخصوص بخود گفت «سرایت میکند که» و از این جمله کوتاه نظر آیت الله این بود اگر قانونی از تصویب مجلس گذشت و نسبت باتباع بیگانه اجرا شد باتباع ایران نیز سرایت خواهد نمود.

سپس گفتم اگر این قانون تصویب نشود ما نخواهیم توانست اتباع شوروی را برای جرائمی که در ایران مرتکب میشوند تعقیب کنیم و تحت محاکمه درآوریم و فقدان قانون سبب خواهد شد که باز از رژیم کاپی تولاسیون استفاده نمایند که این مرتبه گفت «بجهنم» و آنوقت فهمیدم که مذاکراتم با دیگران به هیچ نتیجه نخواهد رسید.

• • •

موضوع دیگری که باز در آن دولت مطرح شد مربوط بامتیاز کشتی رانی دریاچه ارومیه بود که دست «استیونس» تبعه‌ی انگلیس و «بوداگیانس» بود و دولت صمصام السلطنه آن را مثل امتیاز شیلات بحر خزر الغا کرده و بعد یکی از وزرای خارجه بوسیله یک نامه در جواب سفارت انگلیس آن را احیاء نموده بود که باستناد همان نامه سفارت انگلیس بعنوان حمایت از تبعه‌ی خود با دولت ها مکاتبه مینمود.

سرپرسی لورن نامه‌ای بر رئیس دولت نوشت که آن را در هئیت وزیران مطرح نمود و نتیجه این شد ادامه‌ی این امتیاز در دست تبعه‌ی انگلیس دوراز مصلحت و ممکن

است به تشکیل یک دولت کرد در آن حدود کمک بکند. بنابراین خوب است بعنوان غرامت وجهی داده شود که دعوا خاتمه یابد و بحد اکثر ۳۵۰ هزار تومان تعیین گردید و چنین قرار شد که من با وزیرمختار انگلیس مذاکره کنم و هر قدر ممکن باشد از آن بکاهم. این کار شد و او هم با استیونس مذاکره نمود و آن را به ۳۲۰ هزار تومان قطع کرد که بعد دولت از کار کناره نمود و دولت سردار سپه لایحه‌ی آن را تنظیم و بمجلس پیشنهاد کرد.

۰ ۰ ۰

موضوع دیگری هم که در زمان تصدی من روی داد این بود که روزی وزیرمختار مرا در قلعهک بناهار دعوت نمود و پس از صرف ناهار گفت برای مطالباتی که از دولت داریم میخواهم از شما و فروغی وزیر مالیه دعوت کنم که اسناد ما را (اشاره بجعبه‌ای که روی میز بود) بخوانید و عقیده‌ی خود را اظهار نمایند. گفتم مرا بچه عنوان میخواهید دعوت کنید. اگر برای این است که متصدی وزارت خارجه هستم چنین مأموریتی از دولت ندارم چنانچه بعنوان یک فرد عادی است تأمل کنید هر وقت از کار بیکار شدم دعوتم نمایند آنوقت هم یقین است که با من کاری ندارید که چون مرد بسیار فهمیده‌ای بود خندید و گفت صحیح است که دیگر با من هیچ مذاکره نکرد و اکنون لازم است که شمه‌ای راجع باین مطالبات بیان نمایم.

در جریان جنگ اول جهانی که بعضی از دول از نظر تبلیغات و مصالح خودشان وجوهی در ایران بمصرف رسانیدند دولت انگلیس هم برای حفظ منافع خود پولهای خرج نمود و یک عده نفع پرست دور مأمورین و مبلغین آنها را گرفتند و سوء استفاده نمودند. فرمانفرما و قوام الملک هم در شیراز از قونسول انگلیس برای مخارجی که قلمداد مینمودند یکصد لک روپه که آنوقت با سه میلیون تومان برابر بود دریافت نمودند و یک ورق سفید هم بقونسولگری ندادند و یکی از اقلام این مخارج را هم که ماژر مید قونسول انگلیس بمن گفت وجهی معادل شش هزار تومان بود که برای تعزیه داری حضرت سیدالشهداء گرفته و تا دینار آخر آن را خرج کرده بودند.

دولت انگلیس تمام پولهای را که در آن جنگ برای پیشرفت سیاست خود در ایران خرج کرده بود از دولت مطالبه مینمود و دولت انکار میکرد تا اینکه موضوع تغییر سلطنت پیش آمد. محمدعلی فروغی نخست وزیر شد و ضمن نامه‌ای بسفارت انگلیس مطالبات آن دولت تصدیق کرد.

در مجلس ششم که مستوفی الممالک نخست وزیر و ثوق الدوله را بوزارت مالیه و فروغی را بوزارت جنگ معرفی نمود نسبت بوثوق الدوله برای تصویب قرارداد ۹ اوت

۱۹۱۹ قرارداد تحت حمایتگی ایران و نسبت فروغی برای تصدیق دعاوی دولت انگلیس من اعتراض کردم که وثوق از خود دفاع نمود و اکنون کارندارم باینکه دفاعش موجه بود یا نبود. باید اعتراضات من و مدافعات او را بخوانند و حق را از باطل تشخیص دهند. (۱) ولی فروغی که برای انجام مأموریتی باروپا رفته بود و بعد آمد بجای رد اتهام و جوابگوئی وسایلی برانگیخت که من دیگر مطلب را دنبال نکنم، یعنی حسین علاء را فرستاد و گفت با عوالمی که داشتیم شایسته نبود در مجلس این مذاکرات بشود و نتیجه این شد که چون فروغی از سفر آمده من دیدنی از او بکنم و او هم آنچه در برائت خود میدانست اظهار کند که روزی باتفاق برای ملاقات او رفتیم و گفت شما اعتراض دیگری هم در مجلس بمن کردید که چون حق با شما بود سکوت کردم و از شما گله ننمودم. موضوع آن اعتراض هم این بود که در جریان جنگ اول جهانی که دولت صمصام امتیازات اتباع بیگانه را در ایران لغو نمود یکی از آن امتیازات حق انحصار «لیانازوف» راجع بشیلات بحر خزر بود که هشت سال بعد مدت آن خاتمه مییافت.

نظر باینکه در عهدنامه ی ۱۹۲۱ راجع به بهره برداری از شیلات مطالبی درج شده بود که دولت اتحاد جماهیر شوروی باستناد آن میخواست با دولت ایران قراردادی منعقد کند که قبل از هر اقدام صاحبان امتیاز شکایت کردند و دولت قوام موضوع را بحکمیت ارجاع نمود.

از طرف وراثت لیانازوف دکتر ولی الله خان نصر و از طرف دولت ایران حاج سید نصر الله اخوی و از طرفین محمدعلی فروغی بحکمیت انتخاب شدند و رأی دادند که صاحبان امتیاز از هشت سال بقیه ی مدت امتیاز استفاده کنند. اکنون کار نداریم باینکه این رأی صحیح بود یا نبود، میخوام این را عرض کنم بعد از تغییر سلطنت که دولت اتحاد جماهیر شوروی سلسله ی جدید را شناخت فروغی نخست وزیر لایحه ی امتیاز بهره برداری از شیلات را برای مدت ۲۵ سال بنفع آن دولت بمجلس پیشنهاد نمود که من در همان جلسه مخالفت کردم و باو گفتم هنوز مرکب امضای شما در رائی که داده اید خشک نشده و معلوم نیست چه پیش آمده که از رأی سابق عدول کرده اید و چون یک فرد خواه رئیس دولت باشد خواه شخص عادی نمیبایست در یک موضوع دو عقیده ی متضاد اظهار کند برفرض اینکه چنین کاری هم میبایست بشود شایسته ی یک مرد صاحب ایمان نبود. شما میبایست از کار کنار بروید و شخص دیگری آن را پیشنهاد نماید.

(۱) «دکتر مصدق و نطقهای تاریخی او در دوری پنجم و هشتم تقنینه»، صفحه ۷۷ و

صفحات بعد، جمع آوری حسین مکی.

این بود اعتراض من در آن جلسه و اشاره فروغی در مذاکرات آن روز مربوط بسکوتی بود که در مجلس پنجم باین اعتراض کرده بود. من هم برای اینکه او را بدفاع از خود وادار کنم گفتم بااعتراض اخیر هم اگر شما سکوت کنید معلوم خواهد شد که حق با من است که دیگر هیچ نگفتم و انتظار داشتم که در مجلس بااعتراضات من جواب دهد ولی بعد بمجلس آمد و با اینکه مرا در جلسه دید خود را باین موضوع آشنا ننمود و من هم بیش از آنچه گفته بودم چیزی نداشتم اظهار کنم.

از شیراز که بطهران آمدم روزی با فرمانفرما صحبت از مذاکرات قونسول انگلیس بمیان آمد که بمن گفته بود فرمانفرما در زمان ایالت خود یکصد لک روپیه از ما پول گرفت، ولی فرمانفرما گفت قوام الملک هم با من شریک بود. سپس از من سؤال نمود که قونسول بشما نگفت حتی یک ورق پاره هم که مدرک بشود با و ندادیم.

اکنون بسته باین است جامعه قضاوت کند و تشخیص بدهد کدام یک از این دو کار برای مملکت بیشتر مضر بود. کار فرمانفرما و قوام الملک که وجهی گرفتند سندی ندادند یا کار فروغی که نفعی جز ادامه کار نداشت و هر چه گفتند بآن عمل نمود و سابقه ای هم گذاشت که هر وقت بیگانگان کاری در نفع خود انجام دهند آن را بحساب دولت بگذارند و از طریق اعمال نفوذ مخارجی که برای مملکت مفید نیست و مربوط بامور سوق الجیشی است تحمیل ملت نمایند.

در این دولت کماکان سردار سپه وزیر جنگ بود و در جلسات وزیران مرتباً شرکت مینمود و با من تماس میگرفت و میانه ی سرد ما پس از مراجعت از تبریز بگرمی مبدل شده بود و هر وقت که زودتر میآمد در گوشه اطاق با من صحبت میکرد و روزی هم که از درشکه افتادم و دستم شکست اول کسی بود که از من عیادت نمود. باین حال از عمر دولت چیزی نمیگذشت که شهرت پیدا کرد وزیر جنگ میخواهد دولت را تشکیل دهد و یکی از وعاظ هم در یکی از مجالس روضه گفته بود کشوری که مشیرالدوله رئیس دولت آن و مصدق السلطنه وزیر خارجه باشد چطور میتواند در مقابل کفار از ما دفاع کنند و این نحو کلام هر جا که عده ای جمع میشدند گفته میشد.

نظر باینکه شنیده بودم بین مشیرالدوله و سردار سپه در دولت اسبق کار بکدورت کشید و دولت از کار افتاد و آنوقت من در تبریز بودم و از کته قضایا مطلع نبودم برای اینکه در این دولت هم کار بدلتنگی و کدورت نکشد با توافق نخست وزیر قرار شد هر طور میتوانم از وزیر جنگ استمزاج کنم تا چنانچه صاحب چنین نظری است قبل از وقوع هر

واقعۀ ما کنار برویم. ولی نمیدانستم چطور ممکن است آن را عملی نمود. چونکه وزیر جنگ بمن نمیگفت داوطلب تشکیل دولتم و من هم تا از نظر او مطلع نمیشدم نمی‌بایست خود را مسؤول استعفای دولت قرار بدهم که برحسب اتفاق سرلشکر خدایارخان برای کاری نزد من آمد و دیدم که مناسب‌تر از هر کس اوست مرجع سؤال من واقع شود که چون در جواب گفت نمیدانم خندیدم و گفتم شما را توقیف میکنم تا جواب مرا بدهید. گفت خواهش میکنم مرا توقیف نکنید تا رفته تحقیقات کنم و جوابی که صحیح باشد برای شما بیارم.

فردای آن روز که جلسۀ وزیران در کاخ صاحبقرانیۀ تشکیل شد وزیر جنگ آمد و با من شروع بصحبت نمود و ضمن مذاکرات گفت خدایار را توقیف کرده‌بودید؟ گفتم بلی. سپس قدری خندید و باین طریق فهمانید که شایعات راجع بزمانداری او مقرون بصحت است که بعد از خاتمۀ جلسۀ برئیس دولت گفتم و از حقایق او را مستحضر نمودم که تصمیم باستعفا گرفت و دولت از کار کنار رفت.

هنوز دولت تشکیل نشده بود که سردار سپه مرا خواست و گفت شما هم در این دولت باید شرکت کنید که من بسکوت گذرانیدم و بعد شخصی که با سفارت انگلیس ارتباط داشت نزد من آمد و راجع بشرکت در آن دولت مذاکره نمود، گفتم نظر باینکه این دولت مدتی دوام خواهد کرد و من باید در مجلس انجام وظیفه کنم زینده نیست برای مدت کوتاهی وارد شوم و بعد از دولت خارج گردم و عضویت در آن دولت آنقدر شایع شده بود که یکی از همکاران مُعتمَر در دولت مشیرالدوله نزد من آمد و گفت کاری بکنید که من هم در این دولت وارد شوم. گفتم معذورم چونکه خودم در این دولت شرکت نخواهم نمود.

دکتر محمد مصدق

کتاب دوم

مختصری از تاریخ ملی شدن صنعت نفت در ایران

مقدمه

عیب جوئی و انتقاداتی که اعلیحضرت همایون محمدرضا شاه پهلوی از من و کارهای دولتم در کتاب «مأموریت برای وطنم» فرموده اند در افکار این نسل که خود شاهد جریان امور بوده اند کمترین اثری ندارد و از آنچه واقع شده چیزی نمی گاهد ولی از این نظر که نسلهای بعد بکنه حقایق پی برند و دچار اشتباه نگردند سطورى چند تنظیم میکنم تا هروقت اوضاع و احوال اجازه دهد آن را بطبع رسانند و در دسترس عموم بگذارند. این سطور را ذیل سه بخش می آورم. بخش اول مربوط بوقایعی است که روی داد و سبب شد که من کار قبول کنم و بعد دولتم سقوط کند و در دادگاه نظامی محکوم شوم - بخش دوم مربوط است بمبارزه‌ی من با دولت انگلیس در مراجع بین‌المللی و مبارزه‌ی دولت امریکا و انگلیس با من از طریق دربار و مجلس و انتقادات شاهنشاه و بعضی جرائد از من و دولت من و این همان لایحه‌ایست که در زندان لشکر ۲ زرهی برای تقدیم بدیوان عالی کشور تهیه کرده بودم و دادگاه مرا احضار نمود آن را تقدیم کنم و حضوراً از خود دفاع نمایم - بخش سوم راجع بانتقاداتی است که شاهنشاه اخیراً از من و کارهای دولت من در چند فصل از کتاب «مأموریت برای وطنم» و بیش از همه در فصل پنجم فرموده اند که هر کدام را در فصل مخصوص بخود نقل میکنم و جوابی که مقتضی است میدهم.

دادگاه نظامی مرا سه سال حبس مجرد محکوم نمود که در زندان لشکر ۲ زرهی آن را تحمل کردم و روز ۱۲ مرداد ۱۳۳۵ که مدت آن خاتمه یافت بجای اینکه آزاد شوم با احمدآباد تبعید گردیدم و عده‌ای سرباز و گروهیان مأمور حفاظت من شدند و اکنون که سال ۱۳۳۹ هنوز تمام نشده مواظب من هستند و من محبوسم و چون اجازه نمی دهند بدون اسکورت بخارج بروم در این قلعه مانده‌ام و با این وضعیت میسازم تا عزمم بسرآید و از این زندگی خلاصی یابم.

<http://chebayadkard.com/>

مختصری از راجع می شدن حسرت بعد در ایران

مقدمه

عیب جزئی در سفار آتیه و عظمت عایدین محمد رضا شاه بهری ازین کارای گنیم
در کتاب « ماموریت برای وطن » فرموده اند در افکار این نسل نه تنها در افکار
بوده اند که نسل اثری ندارد و از آنجا که راجع شده و چیزی را کار کرده اند
بعد مکنه حقایق به برین در جابجایی که درین سطرین عند ظلم نکنیم تا در وقت ضایع
حانه در این راجع سازند و در دترس عموم بگذارند این سطر را در بخش اول
بخش اول مربوط به فاسی است و ردی دارد و لب شده وین کار قبول کنیم و بعد هم
مقرط کند در دارگاه نظامی محکم شوم بخش هم مربوط است باز به یکی کتاب
انگلیس در راجع بین الملل و باز به یکی است از یک انگلیس با این از طریق در راجع
دستورات شاه رضی عوانه ازین و دولت من داین مان مذکور است و در این
شماره ازین برای تقدیم بر بیان عالی کشور بسته کرده بودم و دارگاه را آخبر نمود
آن را تقدیم کنم و حضوراً از حضور نام - بخش دوم راجع با سفار آتیه است و شاه
آخر ازین کارای دولت من در خید قصر در کتاب « ماموریت برای وطن »
دیش از همه در حضور بنجم فرموده اند و بر کدام را در حضور حضور من تقدیم کنیم و جواب
و تعقیب است سیدیم

<http://chebayadkard.com/>

<http://chebayadkard.com/>

بخش اوّل

تصدی مقام نخست وزیری

این بخش را به سه فصل تقسیم می کنم بدین قرار:

فصل اوّل — وقایعی که سبب شد من کار قبول کنم

فصل دوم — علل سقوط دولت من

فصل سوم — تألمات و تأسفات

وقایعی که سبب شد من کار کنم

شنبه ۸ اردیبهشت ۱۳۳۰ که روز جلسه‌ی مجلس نبود بمجلس شورای ملی احضار شدم. اکثریت نمایندگان هم آمده بودند و میخواستند در جلسه‌ی خصوصی بشور و مشورت پردازند و تمایل خود را برای تعیین نخست وزیر بعرض شاهنشاه برسانند. از اینکه گفته میشد آقای حسین علاء استعفا داده است تعجب کردم چونکه روز ششم اردیبهشت شب که بخانه‌ی من آمده بودند و میخواستند در یک موضوعی با من مشورت کنند هیچ از این بابت صحبتی نکردند و چون قبل از این ملاقات من در کمیسیون نفت مجلس شورای ملی بودم که طرح نه ماده‌ای جمعی از نمایندگان که برای ملی شدن صنعت نفت تنظیم شده بود از تصویب کمیسیون گذشت نخست وزیر را از جریان مطلع کردم و تقاضا نمودم که روز یکشنبه نهم اردیبهشت در جلسه رسمی مجلس حضور یابند و موافقت دولت را در خصوص طرح مزبور اظهار نمایند و بعد در همان جلسه راجع بموضوعی که میخواستند مشورت کنند وارد مذاکره شویم که مورد موافقت قرار گرفت و از خانه‌ی من رفتند.

علت استعفای نخست وزیر را که از بعضی نمایندگان سؤال کردم یکی از دوستان گفت حضرات که مقصود انگلیس ها بود چنین تصور کرده اند از این نخست وزیر و امثال او کاری ساخته نیست و میخواهند آقای سید ضیاءالدین طباطبائی را که هم اکنون بحضور شاهنشاه آمده و بانتظار رأی تمایل در آنجا نشسته است وارد کار کنند. جلسه تشکیل شد، بمشورت پرداختند و چون اکثریت نمایندگان اینطور تصور مینمودند تصدی آقای سید ضیاءالدین سبب خواهد شد که همان بگیر و ببند کودتای سال ۱۲۹۹ تجدید شود نه جرأت میکردند از شخص دیگری برای تصدی این مقام اسم ببرند نه مقتضیات روز اجازه میداد بکاندیدای سیاست بیگانه رأی بدهند که چون صحبت درگرفت و مذاکرات بطول انجامید برای تسریع در کار و خاتمه دادن بمذاکرات یکی از نمایندگان

که چند روز قبل از کشته شدن رزم آرانخست وزیرخانه‌ی من آمده بود و مرا از طرف شاهنشاه برای تصدی این مقام دعوت کرده بود و هیچ تصور نمیکرد برای قبول کار حاضر شوم اسمی از من برد که بلا تأمل موافقت کردم و این پیش آمد سبب شد که نمایندگان از محظور درآیند و همه بالا تفاق کف بزنند و بمن تبریک بگویند.

موافقت من هم روی این نظر بود که طرح نمایندگان راجع بملی شدن صنعت نفت از بین تروود و در مجلس تصویب شود. چنانچه آقای سید ضیاءالدین نخست وزیر میشد دیگر مجلسی نمی گذاشت تا من بتوانم موضوع را تعقیب کنم. مرا هم با یک عده توقیف و یا تبعید میکرد. بطور خلاصه مملکت را قرق مینمود تا از هیچ کجا و هیچکس صدائی بلند نشود و او کار خود را باتمام رساند. چنانچه شخص دیگری هم متصدی این مقام میشد باز من نمی توانستم صنعت نفت را ملی کنم. مگر من در مجلس چهاردهم نماینده‌ی اول طهران نبودم و نطقی تهیه نکرده بودم تا هر وقت وضعیت اجازه میداد آن را در جلسه علنی مجلس بخوانم و از مضرات قرارداد رضاشاهی جامعه را مطلع و مستحضر سازم که وضعیت مجلس اجازه نداد حتی کوچکترین سخنی در این باب بگویم، چونکه وکلای آن دوره غیر از چند نفر همه روی تمایل سیاست خارجی وارد مجلس شده بودند و حاضر نمیشدند کسی راجع باین قرارداد حرفی بزند و اظهار نماید. «کافتارادزه» که از طرف دولت شوروی بظهران آمد و نمایندگان اکثریت درخور آن نبودند بخواسته‌های او اعتراض کنند یکی از همان نمایندگان از من که در اقلیت بودم تقاضا نمود در این باب اظهار عقیده کنم. این بود که از موقع استفاده کردم و قبلاً از مضرات قرارداد سخن بمیان آوردم و آن را با ادله و اعداد ثابت کردم که مجلس با کمال اکراه تحمل نمود. سپس روی همان دلایل با دادن امتیاز بهر دولتی مخالفت کردم. (۱) چنانچه «کافتارادزه» بگرفتن این امتیاز موفق شده بود ملت ایران نمی توانست هیچوقت برای الغای این امتیاز که در شمال و جنوب داده شده بود کوچکترین قدمی بردارد و در دو جبهه و با دو سیاست مبارزه نماید. اثبات مضرات این امتیاز طوری در جامعه تأثیر نمود که زمینه برای ملی

(۱) در جلسه هفتم آبان ۱۳۲۳ که من این نطق را کردم اکثریت قریب باتفاق نمایندگان مجلس بمن رأی تمایل دادند که نخست وزیر بشوم و از دادن این رأی دو نظر داشتند: یکی این بود از من قدردانی کرده باشند و دیگر این که بعد از مدتی قلیل دولت را در اقلیت بگذارند و من را از مجلس خارج نمایند که چون قبول کار با نظر موکلینم که میخواستند تا آخر دوره در مجلس باشم و از حقوق آنان دفاع نمایم تطبیق نمی کرد از قبول کار خودداری کردم. ملاحظه شود کتاب «سیاست موازنه منفی» تألیف حسین کی استوان، جلد اول صفحه ۱۸۵، عریضه‌ای که بشاهنشاه عرض کرده‌ام.

شدن صنعت نفت مهیا گردید و این کار در مجلس شانزدهم صورت گرفت و علت تأثیر من هم در این مقام این بود که از هیچکس و هیچ مقامی قبول کار نکردم و با گفتن یک «موافقم» و تبریک نمایندگان نخست وزیر شدم. (۱)

نظر باینکه اتخاذ رأی بدین طریق برخلاف سابقه بود طبق پیشنهاد خود من جلسه رسمی مجلس و بدون تماشاچی تشکیل گردید و نمایندگان رأی خود را با ورقه و بطور مخفی دادند و با اینکه متجاوز از بیست نفر از آنان که کف زده بودند از دادن رأی بمن امتناع کرده و ورقه سفید دادند باز من اکثریت داشتم و اعلیحضرت شاهنشاه هم طبق نظریات خود من در صدور فرمان خودداری فرمودند تا قانون ملی شدن صنعت نفت از تصویب مجلس گذشت و چنانچه قبل از تصویب قانون فرمان صادر شده بود دولت تشکیل میگردید آن دسته از نمایندگان مخالف آنقدر از عدم صلاحیت بعضی از وزراء حرف میزدند تا من مایوس شوم و کنار بروم و در صورت مقاومت باز روی طرح نمایندگان راجع بملی شدن صنعت نفت آنقدر صحبت میکردند و مخالفت مینمودند تا موضوع بکلی منتفی شود و از درج کلام ساقط گردد.

قانون که بتصویب و توشیح رسید بکار شروع کردم و نتایج نیکو گرفتم. دولت انگلیس که سال ۱۳۱۱ از دولت ایران راجع بکار نفت بجامعه‌ی ملل شکایت کرده و کامیاب شده بود از دولت من بمجمع ملل متحد شکایت نمود و مغلوب گردید، چونکه دولت من دست نشاندگی دولت انگلیس نبود که از مملکت دفاع نکند و آن دولت از دادگاه فاتح درآمد — بدادگاه بین‌المللی لاهه هم که عرضحال داد محکوم گردید و با

(۱) در شهریور ۱۳۰۵ که مستوفی الممالک نخست وزیر شد چند روز قبل از تشکیل دولت خود بخانه‌ی من آمد. مرا برای شرکت در دولت خود دعوت کرد، عذر خواستم و بعد که دولت خود را تشکیل داد و در ۲۹ شهریور ۱۳۰۵ بمجلس معرفی نمود من با دو نفر از وزرای دولت او وثوق‌الدوله و محمدعلی فروغی مخالفت کردم و از این مخالفت چیزی نگذشت مرا یک روز در جشن میلاد پادشاه انگلیس در قلعه و سفارت انگلیس دید و باز برای قبول پست وزارت خارجه اصرار نمود. قبول نکردم و از این مذاکرات مدتی گذشت که اعلیحضرت شاه فقید مرا توسط سرتیپ حبیب‌الله خان شیبانی و آقای حسین علاء احضار نمود و فرمود من بمستوفی گفتم شما را وارد دولت کنند که قبول نکردید. اکنون خودتان بیائید جای او را اشغال کنید که باز از این نظر که موکلینم میخواستند در مجلس بمانم و قبول کار هم از یک دیکتاتور مستلزم استعفا از شخصیت و آزادی عقیده بود معذرت طلبیدم. تا مستوفی از کار برکنار شد و حاج مخبرالسلطنه هدایت بجای او منصوب گردید و لازم بود برای حفظ ارتباط دیدنی از مستوفی بکنم که این کار در سعدآباد خانه‌ی خواهر او صورت گرفت و مذاکراتی بسیار نمود و از اینکه نخست وزیر شده بود اظهار ندامت میکرد و میگفت بحاج مخبرالسلطنه گفتم قبول کار سبب شد که من تا چانه در لجن فروبردم، شما سعی کنید که تا سر در لجن فرو نروید.

نبودن هیچ عایداتی از نفت و هیچ گونه کمک از خارج موفق شدم دو سال و چند ماه مملکت را اداره کنم و بودجه خرج سازمان نفت را هم که تعطیل شده بود و کار نمیکرد از عوائد دیگر متفرقه بپردازم و بین صادرات و واردات کشور که یک موضوع حیاتی است ایجاد توازن نمایم.

ولی بعد توفیق رفیقم نشد و یکی از علل عدم موفقیتیم این بود که در انگلیس حزب محافظه کار روی کار آمد و میخواست بهر قیمتی که تمام شود کماکان از ملت بیچاره و مستأصل ایران سوءاستفاده کند و برای پیشرفت مقصود زحمت زیادی کشید تا امریکا را هم در این سوءاستفاده با خود شریک نمود.

و اکنون برای صدق گفتار چون در این کنج ده نه با کسی حشر دارم که بتوانم مدرکی تحصیل کنم و تحصیل مدارک برایم گران تمام شود، نه بی مدرک می توانم مطالبی اظهار نمایم بنقل مفاد بعضی از خاطرات ایدن وزیر خارجه انگلیس که در پاریس طبع شده است میپردازم و نظر باینکه ترجمه‌ی من از این خاطرات تحت اللفظی نیست آنها را با ذکر صفحات نقل میکنم تا چنانچه هموطنان عزیزم بخواهند اطلاعاتی بیشتر تحصیل کنند رجوع باصل کنند و از آن استفاده نمایند.

علل سقوط دولت من

ایدن خاطرات خود را بدین طریق شروع میکند: «روزی که من متصدی وزارت خارجه شدم آبادان از دست رفته بود و نفوذ ما در خاورمیانه رو به تنزل گذاشته بود. در مصر هم پیش بینی تحولاتی میشد (۱) که لازم بود مطالعه کنم تا بدانم از چه طریق خود را مقابل وضعیات قرار دهم و من یقین داشم که قبل از هر چیز باید خود را متوجه کار نفت نمایم که منشاء این اختلاف بود.»

و باز میگوید: «برای ما بسیار ناگوار بود که از ترس کمونیسم بهر قیمتی که تمام شود با مصدق کنار بیاییم و من هیچوقت نمی خواستم قبول کنم اگر مصدق را قبول نکنیم ایران کمونیست خواهد شد.» (صفحه ۲۲۱ خ)

«برای پیشرفت مقصود روز ۱۴ نوامبر ۱۹۵۱ در پاریس با آچسن وزیر خارجه امریکا وارد مذاکره شدم و اقامتم در آنجا ده روز طول کشید و در ظرف این مدت پنج جلسه تشکیل گردید که هریمن (۲) نیز در جلسات ما شرکت میکرد و روزهای اول این مذاکرات هنوز مصدق در امریکا بود و نظریات ما با دولت امریکا بسیار فرق داشت و موضوع مذاکرات این بود که مصدق را کمک بکنند و یک دولت ثابتی در ایران برقرار نمایند یا کمک نکنند و او را بحال خود گذارند. عقیده دولت امریکا این بود اگر باو کمک نکنند وضعیت ایران متزلزل خواهد شد. در صورتیکه من مخالف این نظریه بودم و

(۱) پس از مراجعت از امریکا یکی از نمایندگان از مجلس بمن گفت برای چه مقصود بمصر رفته ایم که آن روز من جوابی ندادم و بسکوت گذراندم و بعد معلوم شد که علت رفتن ما بمصر چه بوده است.

(۲) هریمن همان شخصیت امریکائی است که بعد از ملی شدن صنعت نفت بطهران آمد و من از او راجع بشناسائی ملی شدن صنعت نفت در ایران از طرف دولت انگلیس بسیار استفاده کردم.

میگفتم غیر از دولت مصدق و کمونیسم شق ثالثی هم هست (۱) و چنانچه دولت دیگری روی کار بیاید ما میتوانیم قرارداد هائی با آن منعقد کنیم که موجب ارضای ما بشود. ایرانیان همیشه خوب بوده اند و باز باید همانطور خوب بشوند.» (صفحه ۲۲۳ و ۲۲۴ خ)

«در هفتم نوامبر که ما مشغول مذاکره بودیم دو نفر از مشاورین من از لندن وارد پاریس شدند و موافقت نامه چرچیل و دولت انگلیس را مربوط بنظریاتی که من قبل از حرکت از لندن اظهار کرده بودم بمن تسلیم کردند و این نظریات مربوط بشرکت امریکا در نفت ایران بود که نمایندگان آن دولت نمیخواستند از این پیش آمد استفاده کنند و از قبول آن خودداری میکردند و هر بمن میگفت اگر این پیشنهاد در تابستان سال قبل (۲) شده بود در روحیه ایرانیان تأثیر بسیار مینمود. — گرچه از این مذاکرات که تا ۱۴ نوامبر طول کشید نتیجه ای بدست نرسید و شرکت امریکا در کار نفت محرز نگردید ولی من از اینکه بتوانم امریکا را متقاعد کنم دولت دیگری در ایران تشکیل شود که نه مصدق باشد نه کمونیسم مایوس نبودم. عقیده سفیر امریکا هم در انگلیس این بود که میگفت آنجا منافع انگلیس در خطر است دولت امریکا باید از تحمیل نظریات خود صرف نظر کند.» (صفحه ۲۲۶ خ)

پوشیده نماند که از همین کنفرانس هم ایدن نتایجی گرفت و دست خالی مراجعت نکرد بدین قرار:

(۱) تغییر «گریدی» سفیر امریکا در ایران که شخص بی نظر و بیطرفی بود و انتصاب هندرسن مأمور سابق امریکا در هندوستان بجای او که در انجام وظیفه بی نظر نبود یکی از نتایج مهمه این کنفرانس بشمار می آید و ایدن در این کتاب همه جا از او قدردانی کرده و مخصوصاً در یکی از خاطرات اینطور اظهار نظر کرده است: «روابط انگلیس و امریکا بواسطه ی نمایندگی هندرسن در ایران روز بروز بهتر میشد و او شخص لایقی بود که اجازه نداد هیچوقت مصدق از اختلاف بین امریکا و انگلیس کمترین استفاده ای بکند. از او کمال تشکر داریم. چنانچه هندرسن در ایران نبود قرارداد ۱۹۵۴ اینبار نفت ضیق نظریات ما تمام نمیشد.» (صفحه ۲۲۸ خ)

(۲) دیگر از نتایج مذاکرات این دو وزیر خارجه این بود: دولت امریکا که بعد از سقوط دولت من بیش از یک میلیارد کمک بدولت ایران نمود نسبت بدولت من هیچ

(۱) شق ثالث همان نوکر استعمار است که در قرون اخیر و بضرر ملت های فقیر از این نوکرها استفاد ... دارند.

(۲) از تابستان سال قبل مقصود ایامی است که مجلس پانزدهم خاتمه نیافته بود و جبهه ملی هنوز تشکیل نشده بود و مجلس مزبور قرارداد «گس — گلشائیان» را تصویب ننمود.

مساعدتی ننمود و همان ایام که نمایندگان دولتی در پاریس مشغول مذاکره بودند من در واشنگتن از دولت امریکا وامی بمبلغ صد ملیون دلار درخواست نمودم که با هر سودی تعیین کنند پرداخته شود و از خواستن وام نظرم این بود از کارگران نفت که بیکار شده بودند در امور دیگر تولیدی استفاده شود و آنان اجرتی در مقابل کار بگیرند. جوابی که بدرخواست من داده شد این بود موضوع مورد مطالعه قرار خواهد گرفت و این مطالعه آنقدر طول کشید تا دولت امریکا در کار نفت شرکت نمود و بعد بمن این جواب رسید: تا کار نفت با دولت انگلیس تمام نشود امریکا از هر گونه کمک و مساعدت معذور است. (صفحه ۲۲۸ خ)

ایدن ادامه میدهد و میگوید «مراجعت بلندن خواستم یک مطالعه ای در صحت عقیده ی خود بکنم و روی این نظر با سفیر ایران که یکی از دوستانم بود مشورت کردم. نظریاتم را تصدیق نمود و گفت وضعیت مصدق مثل سابق نیست و قول داد شخصاً هر قدر میتواند با ما کمک نماید. (۱)

هفته ی اول سال ۱۹۵۲ باز خبری از ایران بمن رسید که موجب تقویت روح من گردید و آن گزارشی بود که قونسول انگلیس داده بود، یعنی همان کس که مصدق احضار او را از ما خواسته بود و گزارش او موافق بود با نظریات سفیر ایران در لندن که تنفر مردم ایران از ما روی حقیقت نیست و ساختگی است.» (صفحه ۲۲۸ خ)

نویسنده خاطرات میخواهد تحت لفافه این را بگوید اگر ملت ایران بحق خود عارف بود و احساساتی که ابراز میکرد از روی حقیقت بود ما نمی توانستیم کاری بضرر آن ملت صورت بدهیم. در صورتیکه من هر وقت صحبتی راجع بملی شدن صنعت نفت بمیان آمده بنمایندگان دول ذینفع گفته ام در آن روز که قرارداد داری بامضا رسید وجود نفت در ایران محرز نبود و بحریه انگلیس هم احتیاجات خود را بوسیله زغال سنگ رفع میکرد ولی اکنون که متجاوز از نیم قرن است در ایران نفت استخراج میشود و از آن در امور سوق الجیشی استفاده میکنند چطور ممکن است ملت ایران راضی شود باز یک شرکت خارجی نفت استخراج کند و برای سوء استفاده ای که میکند مملکت را از آزادی و استقلال محروم نماید که وزیر خارجه انگلیس در یکی از خاطرات خود آن را بدین مضمون آورده است: «در یکی ملاقات راجع بیادداشت ترومن — چر چیل مصدق گفته بود ایرانیان خرنیستند که باز بگذارند مدتها آنان را افسار کنند.» (د حه ۳۳۲ خ)

(۱) نظر باینکه وزیر خارجه انگلیس اسم سفیر را نبرده از ذکر نامش خودداری میکنم.

مندرجات این قسمت از خاطرات را من تکذیب نمی کنم چونکه ممکن است حین مذاکرات عصبانی شده باشم و یک چنین کلماتی دور از نزاکت به هندرسن گفته باشم، ولی تأسف این جاست بجای اینکه شاهنشاه با آمل و آرزوی ملت خود که آزادی و استقلال مملکت بود موافقت کنند و با دوتی که صنعت نفت را ملی کرده بود همراهی و مساعدت فرمایند آن را از طریق کودتا ساقط کنند و ملت ایران را ضوری در مضیقه گذارند و از آن سلب آزادی نمایند که قادر نشود بقرارداد امینی - پیچ کوچکترین اعتراضی بنماید و هر ملتی از آن فهمیده تر هم که باشد چطور می تواند در دو جبهه جنگ نماید که یکی داخلی است و دیگری خارجی.

ایدن و آچسن دو وزیر خارجه انگلیس و امریکا ساکت نشستند و از کنفرانس آتلانتیک شمالی که سه ماه بعد در لیسبون تشکیل گردید و هر دو در آن عضویت داشتند استفاده نمودند و روز ۲۰ فوریه ۱۹۵۱ مذاکرات خود را در خصوص نفت ایران از سر گرفتند و قدر مسلم این است که دولت انگلیس پیشنهاد کرده بود دولت امریکا در کار استخراج نفت ایران شرکت کند و شخصی دیگری جانشین من بشود تا بتواند قانون امتیاز نفت را از مجلس بگذراند.

پس از این کنفرانس عمال ایرانی و فداکار انگلیس در ایران شروع بکار کردند و هر کدام بنحوی نقشی سقوط دولت من را طرح می نمودند و با هندرسن سفیر امریکا و یکی از عمال بسیار موثر سیاست انگلیس در ایران مذاکره می نمودند و سفیر مرا تحت نظر قرار میداد و مینگریست تا چنانچه کوچکترین تماسی با مأمورین دولت شوروی پیدا کنم آن را بدولت خود گزارش دهد و سقوط دولت را فراهم نماید که در آن مدت فقط یک یا دو مرتبه سادچیکف سفیر شوروی بخانه‌ی من آمد و راجع بشیلات بحر خزر که قرارداد آن در بهمن ماه ۱۳۳۱ منقضی میشد مذاکره کرد و تقاضا نمود شیلات کماکان دست مأمورین دولت شوروی باشد تا بعد قراری در این باب داده شود و بمحض اینکه گفتم دوتی که امتیاز نفت جنوب را قبل از انقضای مدت ملی کرد و کارمندان انگلیسی شرکت نفت را از ایران خارج نمود چطور می تواند قرارداد منقضی شده‌ی شیلات را ابقاء نماید و آن را کماکان در دست عمال شوروی بگذارد.

آیا می دانید سفیر شوروی در جواب من چه گفت؟ او گفت صحیح می فرماید ما نمی بایست از شما چنین تقاضائی کرده باشیم و عذر خواست و رفت و در روز انقضاء هم شیلات بتصرف دولت درآمد و تصرف شیلات بدست من کار دول غرب را سهل کرد و مدارای با دولت من هم شاید از این نظر بود که این کار بدست من تمام شود و بهمین جهت هم بود که دولت شوروی از تحویل طلای ایران بدولت من خودداری کرد.

کار شیلات که بآخر رسید نقشه سیاست خارجی بموقع اجراء درآمد و میخواستند که من طوری از بین بروم که نتوانند آن را سیاست های بیگانه نسبت دهند. چونکه استالین هنوز حیات داشت و نمیخواستند دولت را از طریق کودتا ساقط نمایند. این بود که برای از بین بردن شخص من عده ای از دربار و علماء و افسران و بعضی از اعضای جبهه ملی با هم توحید مساعی کردند و توطئه ی روز نه اسفند را یبیس آوردند.

و مقصود از توطئه این بود عده ای رجانه بدین عنوان که من میخوام شمه شاه را از مملکت خارج کنم درب کاخ جمع شوند و موقع خروج من از کاخ مرا از بین ببرند و چنانچه این کار صورت میگرفت علماء روز نه اسفند که بکاخ آمده بودند بجنائزاهام نماز میگزاردند و چون وزیر دفاع ملی بودم بامر شاهنشاه آن را روی توپ قرار میدادند و با احترامات کامل بخاک میسپردند و عده ای از غوغاگران مقابل درب کاخ را هم که مرتکب این جنایت شده بودند باشد مجازات میرسانیدند تا هیچ فردی گمان نبرد این واقعه در اجرای یک نقشه سیاست خارجی صورت گرفته است و آنوقت بود که من میشدم بتمام معنا یک مرد ملی که نه شیعه با من مخالف بود نه سنی.

• • •

گرچه جریان واقعه روز نه اسفند در بخش دوم «لایحه ی دیوان کشور» بتفصیل آمده با این حال دو چیز سبب میشود که باز نسبت باین واقعه در این جا مطالبی بگویم: یکی مربوط برلی است که هندرسن در آن روز بازی کرد و دیگری مربوط است بآن قسمت از فصل پنجم «کتاب مأموریت برای وطنم» که شاهنشاه فرموده اند «روز شنبه نه اسفند مصدق بمن توصیه کرد موقتاً از کشور خارج شوم.»

(۱) رُل هندرسن

در لایحه ی دیوان کشور چیزی از این بابت ننوشته ام چونکه ترس داشتم با وسایلی که هندرسن در این مملکت داشت در آن دیوان اعمال نفوذ کند و محکوم شوم و اکنون بشرح واقعه میپردازم:

ساعت هشت روز نه اسفند آقای حسین علاء وزیر دربار بخانه ی من آمد و راجع بحرکت شاه که سری بود ولی مجریان نقشه از آن اطلاع داشتند و صبح همان روز با اجرای آن مبادرت کردند با من مذاکره کرد و چنین قرار شد که ساعت یک و نیم بعد از ظهر من برای صرف ناهار بکاخ بروم و ساعت دو و نیم هم وزراء حضور بهم رسانند که موقع حرکت شاهنشاه تشریفاتی بعمل آورند.

از این مذاکرات چیزی نگذشت که ساعت ده همان روز آقای علاء وزیر دربار مرا پای تلفن خواست و اظهار نمود اعلیحضرت میخواستند خودشان با شما فرمایشاتی بفرمایند که بلافاصله گوشی بدست شاهنشاه رسید و فرمودند بجای ساعت یک و نیم ظهر شرفیاب شوم که در همین جا مذاکرات قطع شد و از اینکه موضوع مهم نبود و شاهنشاه خودشان مرا برای اصغای فرمایشات خواستند بسیار تعجب کردم. چنانچه آقای علاء یا هر کس دیگر آن را ابلاغ می نمود اطاعت میکردم ولی بعد از ختم غائله دریافتم که موضوع اهمیت داشت و بهمین جهت خواستند شخصاً فرمایشات را بفرمایند تا موجب هیچگونه سوء تفاهم نشود.

و اهمیت موضوع در این بود اگر ساعت یک و نیم بعد از ظهر میرفتم چون جمعیت برای از بین بردن من مقابل درب کاخ جمع شده بود از خانه خارج نمیشدم تا جمعیت را متفرق کنند و موقع تشریف علیاحضرت ملکه ثریا حضور داشتند که پیشخدمت پاکتی آورد بمن داد و دیدم تلفن چی خانه ی خودم نوشته بود برای یک کار فوری سفیر امریکا میخواهد با من ملاقات کند که بنظر شاهنشاه رسانیدم و از این پیش آمد خواستم این استفاده را بکنم که در حرکت عجله نفرمایند، شاید ملاقات من با سفیر سبب شود فسخ عزیمت فرمایند.

نامه را که ملاحظه فرمودند اهمیتی بآن ندادند و حتی نخواستند یک کلام در این باب فرمایشی بفرمایند و غیر از ملاقات با هندرسن هیچ چیز سبب نمیشد که من قبل از حرکت شاهنشاه از کاخ خارج گردم، چونکه طبق مذاکراتی که با آقای وزیر دربار شده بود میبایست هیئت دولت در کاخ باشند و موقع تشریف فرمائی مراسمی بعمل آورند. اگر شاهنشاه حرکت میفرمودند مقابل درب کاخ کسی نمی ماند تا بتواند نقشه را اجرا کنند. چنانچه از این مسافرت منصرف میشدند باز تا جمعیت در آنجا بود من از کاخ خارج نمیگردیدم.

برای ملاقات با سفیر حرکت کردم و هنوز بدرب کاخ نرسیده بودم که صدای فریاد جمعیت در خیابان مرا متوجه نمود که از آن در نباید خارج شوم و از در دیگری بخانه مراجعت نمایم. (۱)

هندرسن هم که باتفاق آقای علی پاشا صالح آمد هیچ مطلبی نداشت که ملاقات فوری با من را ایجاب کرده باشد. چند کلامی گفتم و رفتم.

(۲) فرمایشات شاهنشاه

در فصل پنجم کتاب «مأموریت برای وطنم»

«روز شنبه نه اسفند ۱۳۳۱ مصدق بمن توصیه کرد موقتاً از کشور خارج شوم. برای اینکه وی را در اجرای سیاستی که پیش گرفته بود آزادی عمل بدهم و تا حدی از حیل و دسایس وی دور باشم با این پیشنهاد موافقت کردم.»

و اکنون بعرض جواب مبادرت میکنم که روز نه اسفند من تا ظهر خانه بودم و ظهر شرفیاب شدم تا در موقع حرکت باتفاق وزیران تشریفاتی بعمل آورم و ساعت یک بعدازظهر هم که برای ملاقات سفیر امریکا از کاخ خارج میشدم علماء روز نه اسفند باین عنوان که میخواهند از حرکت شاه جلوگیری کنند وارد عمارت شدند و آنها را باطاق انتظار که نزدیک درب ورودی است هدایت کردند و جمعیتی هم که میبایست مرا از بین ببرند همان وقت درب کاخ جمع شده بودند و منتظر خروج من از کاخ بودند.

خبر تشریف فرمائی شاهنشاه عصر روز سه شنبه پنجم اسفند با تلفن دربار و بقید استتار با آقای دکتر عبدالله منتظمی نماینده مجلس که با جمعی از نمایندگان دیگر از دربار بخانه‌ی من آمده بودند داده شد که از محل تلفن بجلسه آمدند و بر سبیل نجوی آقای دکتر سنجابی را از این مسافرت مطلع نمودند و بعد چیزی نگذشت که سایر حضار بقید استتار از آن اطلاع حاصل کردند.

و باز میفرمایند «مصدق پیشنهاد کرد که این نقشه مسافرت مخفی بماند و اظهار داشت بفاطمی وزیر خارجه دستور خواهد داد شخصاً گزرنامه و سایر اسناد مسافرت من و همسرم و همراهانم را صادر کند.»

که عرض میکنم راجع به این قسمت هم حتی یک کلام من حضور شاهنشاه عرض نکرده‌ام و مذاکرات راجع بگزرنامه صبح شنبه نهم اسفند که آقای حسین علاء وزیر دربار برای همین کار بخانه‌ی من آمده بودند صورت گرفت و دستور گرفتن شناسنامه‌های ملتزمین را هم خود ایشان دادند. چنانچه من میخواستم شاهنشاه از این مملکت بخارج تشریف ببرند هم آن روز ۳۰ تیر آن را عملی می کردم.

توضیح آنکه روز ۲۶ تیر که استعفای خود را به پیشگاه شاهانه دادم قبل از اینکه از حضورشان مرخص شوم فرمودند بمن قول بدهید اگر اتفاقی روی داد با من همراهی کنید که بلا تأمل عرض کردم در مجلس پنجم من برای اعلیحضرت شاه فقید قسم یاد نکردم ولی در مجلس چهاردهم برای شاهنشاه قسم یاد نموده‌ام و خود را مرهون الطاف شاهانه می دانم — گرچه استخلاص من از زندان بیرجند بهمت موسیوپرن یکی از اتباع

سوئیس که با شاهنشاه از زمان تحصیلشان در آن مملکت سابقه داشت صورت گرفت با این حال هر وقت که فرصتی بدستم آمد و مخصوصاً در جلسات رسمی مجلس وفاداری خود را نسبت بشاهنشاه ابراز نموده‌ام و پس از ۳۰ تیر هم که وزیر دفاع ملی شدم برای اطمینان خاطر و رفع نگرانی آنچه لازم بود در پشت قرآنی نوشته توسط آقای سپهبد مرتضی یزدان پناه اهداء نموده‌ام و جای بسی تأسف است که نخواستند با من مساعدت فرمایند تا ثابت کنم هیچ نظری غیر از یک شاه وطنپرست و آزادی طلب نداشته‌ام، و چون این فرمایشات تمام نظیر همان صنعت نفت است که ملی شده و نمایندگان مجلس است که ملت آنها را انتخاب کرده و روزنه اسفند است که روز ملت نامگذاری شده زائد میدانم بیش از این قلمفرسائی کنم. نسل حاضر از این وقایع خوب مطلع است، نسلهای بعد هم از صفحات تاریخ پی بدرک حقایق میروند و تاریخ را نمیشود تحریف کرد. و نیز میفرمایند: «جالب توجه این بود که مصدق با التهاب مخصوص توصیه میکرد با هواپیما از ایران خارج نشوم، زیرا میدانست مردم ایران که مخالف این تصمیم خواهند بود در فرودگاه ازدحام خواهند کرد و مانع پرواز من میشوند، از این رو پیشنهاد کرد که تا مرز عراق و بیروت بطور ناشناس مسافرت کنم. با این پیشنهاد موافقت شد.» در این باب هم حتی من یک کلام عرض نکرده‌ام چونکه مورد نداشت در اموری که از مختصات مقام سلطنت است من دخالت کنم. این بیاناتی است که روز چهارشنبه ششم اسفند که من شرفیاب شدم خود شاهنشاه فرموده‌اند. اکنون فرض کنیم این پیشنهاد را من داده بودم. اگر غیبت شاهنشاه از ایران در صلاح جامعه بود میبایست بی سر و صدا تشریف برده باشند. ملت ایران هم که بعد اطلاع حاصل مینمود عکس العملی نداشت چونکه کاری در صلاح جامعه صورت گرفته بود و چنانچه در صلاح جامعه نبود و من میخواستم شاهنشاه را از اعمال نیات خیری که نسبت بمملکت داشتند باز بدارم چه شد که در همان روز مردم مملکت را از حیل و دسایس من مطلع نفرمودند و چرا همان روز وزیر دربار طی یک اعلامیه‌ای ملت ایران را از این فکر پلید مستحضر نمود و مرا در افکار جامعه محکوم ساخت و چه چیز سبب شد که خود را برای مسافرتی که خلاف مصالح مملکت بود حاضر کنند و باز چه شد گزارشی که عصر همان روز نه اسفند من در جلسه خصوصی مجلس بنمایندگان دادم و مصاحبه‌ای که روز یازده اسفند آقای دکتر سیدعلی شایگان با اعلیحضرت همایون شاهنشاهی نمود و همچنین بیانیه‌ای که در جرائد روز ۱۷ فروردین ۱۳۳۲ طهران این جانب منتشر کردم (۱) تکذیب نشد و اکنون

(۱) برای اینکه خوانندگان بتوانند بهتر قضاوت کنند. بیانیه ۱۷ فروردین ۱۳۳۲ این جانب

در آخر این بخش عیناً منتشر میشود. (صفحه ۲۰۹ دیده شود. ا.ا.)

پس از چند سال آن را در یک کتابی فاش و آنچه [را] خود فرموده اند بمن نسبت داده اند. ضمن وقایع روزنه اسفند نویسنده خاطرات اسمی از کاشانی برده و می نویسد «اونخواست مصدق در مبارزات غالب شود و از این نظر روز ۲۸ فوریه (نه اسفند) میتینگی بر له شاه تشکیل داد و مردم عوام هم تحت راهنمایی افسران بازنشسته مصدق را از خانه خارج کردند که مجبور شد با پیژاما فرار کند و فقط قوای تأمینیه و احساسات توده ای سبب شد که مصدق نجات پیدا نماید.» (صفحه ۲۳۳ خ)

اکنون این سؤال پیش می آید چه چیز سبب شد که کاشانی و چند نفر از اعضای جبهه ملی نخواستند من در این مبارزه غالب شوم و چرا هر وقت ملت ابراز احساساتی نمود نویسنده خاطرات و دربار شاهنشاهی آن را بیک عده از افراد حزب توده نسبت داده اند و مخالفین خود را مستظهره بآن عده و بقیه ی مردم ایران را جزء اموات حساب کرده اند.

شاهنشاه و ایدن از نظر ابقای حکومت فردی و استعمار با تسلط فکری حزب توده در ایران متفقند و از این رویه ی برخلاف حق و حقیقت نظری جز این ندارند که هر کس در مصالح مملکت اظهاری بکند او را بحزب توده منتسب کنند و بمجازات برسانند تا هیچکس را این قدرت نباشد که از منافع مملکت و آزادی دفاع کند و از هر یک از سیاستهای استعماری انتقاد نماید.

• • •

نظر باینکه توطئه ی روزنه اسفند به نتیجه نرسید و فوت استالین که در ۱۶ اسفند روی داد موقع را برای سقوط دولت من مساعد کرده بود در ۲۰ مارس ۱۹۵۳ (اول فروردین ۱۳۳۲) ایدن سفری بامریکا نمود که نه روز طول کشید و با رئیس جمهوری ودالس وزیر خارجه وارد مذاکره گردید. آیزنهاور از جریان امور در ایران اظهار عدم رضایت کرده و گفته بود بواسطه حمایتی که هندرسن از شاه میکند روابط او با مصدق خوب نیست و ممکن است عذر او را بخواهند و قطع رابطه با ایران قابل تحمل نیست و باید بهر قیمتی که تمام شود از آن احتراز نمود. (۱)

این بیان رئیس جمهوری دلیل قاطعی است که از وقایع روزنه اسفند و اعتراض

• اصل: مستحضر (سهوالقلم)

(۱) ممکن است خوانندگان ایراد کنند با عملیاتی که هندرسن در ایران مینمود چرا من عذر او را نخواسته ام که در این باب میگویم برکناری او از کار ایران دست من ولی انتصاب دیگری بجای او بسته بنظر جناب آقای ایدن وزیر خارجه انگلیس بود و بطور حتم کسی را مثل او و یا از او بدتر میفرستادند و من دیگر نمی توانستم بدون ذکر دلیل انفصال او را هم از دولت امریکا بخواهم.

من به هندرسن کاملاً مسبوق و مطلع بوده است و اکنون برای اطلاع و استحضار هموطنان عزیزم بشرح واقعه میپردازم.

بعد از ظهر دهم اسفند هندرسن بواسطه آقای علی پاشا صالح با تلفن بمن گفت دیروز که از خانه‌ی شما رفتم بدربار تلفن کردم متعرض خانه‌ی شما نشوند و چون میدانستم در این توطئه او دخالت داشته است گفتم شما چرا از حدود خودتان خارج میشوید و در کار این مملکت دخالت میکنید. او در جواب گفت دخالتی نکرده‌ام. گفته همین تلفنی که شما دیروز بدربار کرده‌اید آیا جز دخالت چیز دیگری است که چون جوابی نداشت بدهد سکوت اختیار کرد و مذاکرات قطع شد.

ایدن میگوید «امریکا از این ترس داشت که مصدق بروسها متمایل شود. من گفتم سیاست مصدق این است دول بزرگ را بهم بیندازد و استفاده کند و بالاخره خوشوقت شدم که نظریاتمان با هم نزدیک شده بود و چون در ایران وضعیت روشن نبود (۱) بنظر من اینطور رسید که بهتر است شخص دیگری قائم مقام مصدق شود تا اینکه سعی کنیم او را خریداری نمائیم (۲) و در آخرین مذاکرات با این نظریه و نیز روی مذاکرات ۲۰ فوریه (اول اسفند) موافقت حاصل شد (۳) و من بنخست وزیر انگلیس تلگراف کردم که بدولت امریکا گفته بواسطه فشار سیاست آن دولت ما بکرات شرایط خود را تغییر داده‌ایم که بیک نتیجه برسیم و من از جریان دو سال اخیر اینطور استنباط کرده‌ام اگر یک مدتی وضعیت خود را تغییر ندهیم زودتر بتوانیم بمقصد برسیم.» (صفحه ۲۳۸ خ).

«در ماه آوریل ماهی که اطلاع داشتیم دولت مصدق ضعیف شده چون تحت عمل قرار گرفته بودم نتوانستم در امور دخالت کنم.»

مپس ادامه میدهد و میگوید «مخالفین مصدق از عدم کمک و مساعدت آیزن‌هاور بدولت او استفاده نمودند و دولت را استیضاح کردند (۴) که در جلسه حاضر

(۱) البته برای سیاست انگلیس روشن نبود.

(۲) از این چه بهتر بود که هر چه میخواستند بدست من صورت بدهند و چون نتوانستند مرا از بین بردند.

(۳) بظن قوی مذاکرات مربوط بشرکت امریکا در کار نفت و برکناری من از مقام نخست وزیری بوده است.

(۴) نقشه استیضاح بسیار ماهرانه ترسیم شده بود و فرق آن با نقشه غانله روزنه اسفند این که در نه اسفند یک حس خشم و غضب به چشم میخورد. باین معنا که میخواستند من از بین بروم و دولت

نشد و امتناع کرد و برای تعیین تکلیف خود به رفواندم متوسل گردید، چنانچه ملت با دولت او موافق است رأی بدولت بدهد والا رأی بابقای مجلس، و نتیجه این شد که اکثریت کثیری بنفع دولت رأی داد و چون مصدق خود را قوی تصور میکرد درخواست انحلال مجلس را از شاه نمود ولی شب بعد یک کودتای شاهانه (۱) برای انتصاب زاهدی بمقام نخست وزیری شروع شد که بعلت سوء تشکیلات نقشه کشف گردید و به

→

بعلت نابود شدن نخست وزیر ساقط شود، در صورتیکه در نقشه استیضاح هیچ نظری نسبت بشخص من نبود بلکه میخواستند دولت از بین برود و دولت دیگری که مطیع باشد مصدر کار شود و جریان واقعه از این قرار بود: دکتر شایگان و دکتر عبدالله معظمی هر دو کاندیدای ریاست مجلس بودند و میخواستند هر کدام از اکثریت مجلس موافق با دولت استفاده کنند و هر یک در این باب با دیگری مبارزه میکرد. نظری باینکه دربار با انتخاب دکتر شایگان مخالف بود یک عده از وکلای اکثریت موافق دکتر معظمی سرا بصف نمایندگان اقلیت پیوستند که دکتر معظمی را بریاست مجلس و حسین مکی نمیدادند دیگر مجلس و یکی از مخالفین دولت را بعصویت هیئت اندوخته اسکناس انتخاب کنند و سرآ از این جهت که بدنام نشوند و چون رأی مخفی بود اسم هر کس را که میخواستند می نوشتند.

این نقشه در وهله اول بی سر و صدا بموقع اجرا رسید. یعنی دکتر عبدالله معظمی بریاست مجلس و حسین مکی بعصویت هیئت اندوخته اسکناس انتخاب گردید ولی من از دعوت او برای شروع بکار خودداری کردم. چونکه او از این نظر انتخاب شده بود آنچه دولت از پشتوانه اسکناس استفاده کرده بود و آن عده اعضاء دیگر هیئت پشتوانه از نظر حسن وطنپرستی فاش نکرده بودند فاش کند و نتیجه این بشود که نرخ اجناس ترقی کند و مخالفین بتوانند زودتر دولت را ساقط نمایند.

در وهله دوم یکی از نمایندگان مجلس عضو جبهه ملی دولت را استیضاح نمود و دولت میبایست ظرف یک ماه برای عرض جواب در مجلس حاضر شود و نتیجه این بود بدولت رأی ندهند و ساقط شود که من از رفتن بمجلس خودداری کردم و تصمیم گرفتم از مردم مملکت کسب تکلیف کنم. در این اثنا دکتر معظمی رئیس مجلس با من وارد مذاکره شد و تقاضا نمود از این کار صرف نظر کنم که من نتوانستم موافقت کنم. چونکه هدف ملت از بین میرفت و دولت در جلسه ای که تحت ریاست یک دکتر حقوق و استاد دانشگاه تشکیل میشد با یک اکثریت فلابی سقوط میکرد و عمال استعمار می گفتند در مملکت مشروطه اختیار بمجلس است و یک عده آشوب طلب میخواستند مملکت را بطرف کمونیسم سوق دهند. ولی کدام مجلس همان مجلسی که در زمان تسلط شاه فقید هیچ وکیل بمجلس نرفت مگر با تصویب سفارت انگلیس و باز همان مجلسی که رئیس آن را یک اکثریت مثنی سیاست بیگانه انتخاب نمود. نتیجه رفواندم این شد که دیگر عمال بیگانه نتوانند چنین استدلال کنند چونکه نقشه سقوط دولت در پایگاه آلب سویس ترسیم شده بود و با تقسیم پول بیگانه بین چهار مرحله اجرا رسید.

(۱) من هر قدر خواستم قضات دادگاه را متقاعد کنم که جوش و خروش مردم در نتیجه کودتای شاهانه بود Coup d'état Royaliste متقاعد نشدند چونکه مأمور بودند مرا محکوم کنند.

نتیجه نرسید و شاه با ضایعه عازم بغداد گردید. دکتر مصدق هم بلافاصله انحلال مجلس را اعلام نمود و نمایشات ضد سلطنت شروع شد و قشون مأمور گردید با شاه کمک کند. مصدق هم که نمیخواست تحت تسلط کمونیستها درآید روز ۱۸ اوت (۲۷ مرداد) بقوای شهربانی امر نمود اعلانات توده‌ای را از بین ببرند و در تمام سال ۱۹۵۳ هر یک از پیشرفتهای دولت او سبب مبند که وسعت تکیه گاه دولتش کمتر شود. (۱)

مبارزه بر علیه شاه موجب عدم رضایت قشون شده بود و غمیات ضد کمونیست هم سبب گردیده بود کمونیستها بر علیه مصدق بشوند و نتیجه این بشود که نمایشات بر علیه شاه در ۱۹ اوت (۲۸ مرداد) با هیچیک از دو دسته که نمی توانستند با مصدق کمک کنند تصادف نکند و شب آن روز مصدق و وزرایش مجبور باختفا گردند و زرنال زاهدی شاه را دعوت کند و از یک استقبال با وجد و نشاطی در طهران مستفیض گرداند.

خبر سقوط مصدق وقتی بمن رسید که در کشتی و در بحر مدیترانه بودم و دوره نقاهتم را با خانم و پسر در آنجا میگذرانیدم و در آن شب خواب راحتی کردم. « (صفحه ۲۳۹-خ)

ایدن پس از شش ماه استراحت مجدداً از ۵ اکتبر ۱۹۵۳ (۱۳ مهرماه ۱۳۳۲) شروع بکار نمود و خاطراتش مربوط به تنظیم قرارداد کنسرسیوم و مساعدتهائی است که بعضی از هموطنان برای گذشتن این قرارداد با دولت انگلیس نموده اند که چون مربوط بایام تصدی من نیست از نقل آنها خودداری میکنم.

و باز در ۱۳ آبان ۱۳۳۳ که متصدی مقام نخست وزیری شده بود در پارلمان انگلیس بیاناتی راجع بمن نمود که در آخر بخش دوم خواهد آمد.

این بود خلاصه‌ای از خاطرات وزیر امور خارجه انگلیس و شخص موثر در سیاست ایران و مخالف من که نقل گردید و تمام حاکی است از اینکه من در تمام مدت زمامداری خودم با هیچیک از دول بیگانه موثر در سیاست ایران خواه دوتین امریکا و انگلیس، خواه دولت شوروی سازشی نداشته و مصالح مملکت و وطنم را بهر چیز حتی بجان خود ترجیح داده‌ام و آنچه گفته و کرده‌ام تمام در منافع ملت ایران بوده و آنچه هم در این مملکت بر علیه من صورت گرفت طبق نظریاتی بود که سیاست خارجی ترسیه نموده بود و بامر بعضی از هموطنانم اجراء گردید.

نظر باینکه وزیر خارجه انگلیس قبل از کودتای مرداد دچار کسالت شده بود و

(۱) تکیه گاه من نه آرزش بود نه کمونیسم. من یک عده مردم فهمیده و وطنپرست متکی بوده که کودتا آن را بنفع استعمار خنثی نمود.

استراحت میکرد باید دید که نقشه‌های بعدی بدست چه اشخاصی ترسیم شده بود و حضور اجراء گردید که چون خاطراتی در این باب نوشته نشده و چنانچه باشد من از آن بی‌خبرم به نقل دو مدرک استناد می‌کنم: یکی مربوط به چکی است که ادوارد دونالی رئیس حسابداری اصل چهار در ایران صادر کرده و دیگری مربوط بجلسه سرتی است که در پایگاه آلپ سونیس تشکیل گردیده بود.

(۱) ادوارد دونالی چکی بمبلغ ۳۹۰ هزار دلار صادر و تسلیم بانک برنامه کرده بود و بانک مزبور هم آن را بریال تسعیر نموده چکی بشماره ۵۳۱۴۵ و تاریخ مؤخر (۱) یعنی ۳۱ مرداد بمبلغ ۳۲/۶۴۳/۵۰۰ ریال بعهده‌ی بانک ملی ایران در وجه خود ادوارد دونالی صادر کرده بود که بمصرف کودتای روز ۲۸ مرداد رسید و مدرک آن را در جلسه‌ی ۱۹ اردی بهشت ۱۳۳۳ بدادگاه تجدیدنظر نظامی ارائه داد و درخواست نمود تحقیقات کنند تا معلوم شود وجه مزبور را ادوارد دونالی بچه اشخاصی داده است که مورد قبول واقع نشد و دادگاه باین عنوان که محاکمه برای رسیدگی بکیفرخواست دادستان آرتش تشکیل شده از رسیدگی امتناع نمود و عملی برخلاف وجدان و قانون و مصالح مملکت مرتکب گردید، چون که دادستان آرتش حکم اعدام مرا از این جهت خواسته بود که مسبب پیش‌آمدر وزهای آخر مرداد من بوده‌ام.

چنانچه رسیدگی شده بود ثابت میگردید آنچه در روزهای مزبور صورت گرفت نتیجه‌ی کودتای شاهانه و تشریف‌فرمائی شاهنشاه بخارج از کشور بوده است (۲) و اشخاص وطنپرست روی اصل دفاع قانونی *légitime défense* که یکی از حقوق طبیعی نوع بشر است از وطن خود دفاع کرده‌اند و کودتای ۲۸ مرداد نتیجه‌ی آن وجوهی بود که بین اشخاص مؤثر پست و خائن از علماء، از رؤسای کلاترپیاه، از افسران و غارتگران تقسیم شده بود.

(۲) مدرک دیگر من روزنامه «فیگارو» فرانسوی است که در شماره ۲۰ سپتامبر ۱۹۵۵ (۲۸ شهریور ۱۳۳۴) راجع بکودتای مرداد مطالبی درج کرده و جریان واقعه و مسببین آن را معرفی کرده است که ترجمه‌ی آن عیناً در این جا نقل میشود.

«در آن ایام که ژان فوستردالس وزیر خارجه امریکا مصدق را گرم در سیاست

(۱) مقصود از تاریخ مؤخر این بود که برسانند چک مزبور بعد از وقایع ۲۸ مرداد صادر شده و در اجرای نقشه‌ی سیاست خارجی اثری نداشته است.

(۲) اعتقاد قطعی من این است که سرنگون کردن دستگاه مصدق کار مردم عادی کشور من بود که در دلشان بارقه‌ی مشیت یزدانی میدرخشید. نقل از فصل سوم کتاب «مأموریت برای وطن».

کرده بود آلن دالس رئیس انتلیژان سرویس مرکزی امریکا زمینه سقوط آن پیرمرد لجباز را فراهم میکرد و مصدق نیز همان الفاظ و عباراتی که همیشه بکار میرد تکرار مینمود.

در ۱۱ اوت ۱۹۵۳ (۲۰ مرداد ۱۳۳۲) آلن دالس جلسه‌ی محرمانه در یکی از پایگاه‌های آلپ سوئیس با شرکت دو شخص عالی مقام تشکیل داد: یکی لوی هندرسن سفیر کبیر امریکا در ایران که بنا بمصلحت چندی از ایران غیبت کرده بود و دیگری شاهزاده خانم اشرف خواهر دوقلوی شاه که او هم بواسطه سوءتفاهمی که با شاه داشت از ایران خارج شده و در سوئیس اقامت گزیده بود و جای شخص چهارمی که ژنرال «نرمان شوارتسکف» یکی از شخصیت‌های عالی انتلیژان سرویس امریکا است در این جلسه خالی بود که حضور و غیابش فرق نداشت، چونکه چند روز قبل از تشکیل این جلسه راجع باین موضوع بحث مفصلی با آلن دالس کرده و دالس حضار را از نظریات او مستحضر نموده بود. — شوارتسکف در سیاست ایران بسیار وارد بود و از سال ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۸ سمت مشاور شخص پادشاه ایران را عهده دار شده بود و او کسی است که پلیس ایران را آلت دست دربار کرده و دوستی او با ژنرال زاهدی رئیس پلیس ایران از همان تاریخ شروع گردیده بود و بهمین جهت هم روزی که در هفته دوم ماه اوت (بین ۱۶ و ۲۳ مرداد) بطهران آمد هیچکس از ورود شوارتسکف تعجب ننمود چونکه او برای دیدار دوستان آمده و سلامی بدوستان کرده بود و نتیجه مسافرتش این شد شاه که تا آن زمان خواهی نخواهی با مصدق راه میرفت یکمرتبه او را رها نمود و عزل کرد و ژنرال زاهدی دوست وفادار شوارتسکف را بجای او نصب نمود.

این بود خلاصه‌ای از مندرجات روزنامه «فبگارو» که عکس این قسمت از روزنامه در آخر کتاب و دسترس خوانندگان قرار خواهد گرفت. ه

و در همان ایام هم بود که والا حضرت اشرف پهلوی ناگهان بطهران آمدند و پس از یک توقف کوتاه و مشورت با شاه مراجعت و در این جلسه شرکت نمودند.

اکنون مصاحبه اعلیحضرت همایون شاهنشاه با مخبر روزنامه مصری «المصور» را که حاکی است شاهنشاه از مذاکرات جلسه‌ی پایگاه آلپ قبلاً اطلاع داشته‌اند عیناً نقل میکنم (۱)

«نقشه‌ای که کشیده بودیم کاملاً مطالعه شده بود و احتمالات مختلفه را نیز

ه در اوراق موجود عکس آن روزنامه نبود تا به چاپ برسند و دسترسی هم فعلاً به آن روزنامه نیست. اگر عکس تهیه شد در چاپهای دیگر بر کتاب افزوده خواهد شد. (۱.۱)

(۱) مجله خواندنیها ۴ مهرماه ۱۳۳۲

پیش‌بینی کرده بودیم و میدانستیم در مقابل نقشه‌های معکوس چه کنیم. وقتی که مصدق فرمان عزل خود را رد کرد و موضوع را بصورت انقلاب جلوه گر ساخت و خواست از نفوذی که بدست آورده کمال سوءاستفاده را بکند هواپیمای من آماده پرواز فوری از کشور بود و من میخواستم این کار را بکنم تا مصدق و جماعت او تصور کنند که دور کاملاً دست آنها افتاده است و معارضی ندارند و بآنچه میخواستند رسیده‌اند و چون من از کشور پرواز کردم آنها همین اشتباه را کردند.» (۱)

این بود فرمایشات شاهنشاه بمخبر روزنامه مصری «المصور» و تا ۲۵ مرداد شب که دستخط عزل بمن رسید در هیچیک از احزاب توده و سایرین هیچگونه خلاف نظم دیده نشده بود. شهر آرام بود و امور جریان طبیعی خود را طی میکرد و خروج شاهنشاه از مملکت که بفرار تلقی شده بود مسبب شد که روز ۲۶ مرداد شهر آرامش خود را از دست بدهد، و هنوز از خاطرها نرفته است در آن روز که ناصرالدین شاه در شاه عبدالعظیم بقتل رسید برای جلوگیری از هرج و مرج و عواقب شاه‌میری میرزا علی اصغر خان امین‌السلطان صدراعظم جسد شاه را ضوری از شهر ری بطهران منتقل نمود تا هیچکس گمان نکند شاه مرده و موجب هرج و مرج شود و جان و مال عده‌ای در نتیجه این واقعه از بین برود.

از ترسیم این نقشه هم که با نظر شوارتسکف تنظیم شده بود مقصود گرفتن نتیجه‌ای عکس آن بود. یعنی از فرار شاه عده‌ای غوغا کنند و از هر یک از احزاب برای تعیین قائم مقام شاه صدانی بتند شود تا بتوانند آن را بهانه برای کودتا قرار دهند و دولت را ساقط نمایند.

مندرسن سفیر امریکا هم که برای ترسیم نقشه‌های گوناگون و سقوط دولت من بخارج رفته بود ۲۶ مرداد بطهران مراجعت نمود و عصر روز ۲۷ از این نظر که برساند داخل در توطئه نیست از من دیدن نمود و ضمن مذاکرات گفت روز قبل که وارد طهران شدم حین عبور بمجسمه شاه فقید برخوردم و دیدم که بآن توهین شده است و من با این کار مخالفم، که هر چه او گفت من گوش کردم و از اظهار هرگونه سخنی که موجب تشدید اختلاف دربار با من بشود خودداری نمودم. ولی اکنون که در حدود هشت سال از آن میگذرد و من در این قلعه بی جهت و بی دلیل محبوسم و از تمام آزادیهای فردی محرومم و خواهانم که هر چه زودتر عزم برآید و از این زندگی خلاص شوم چرا باید از

(۱) قبل از این مصاحبه مردم چنین تصور میکردند شاه از مملکت فرار کرده است و چه خوب شده که این مصاحبه صورت گرفت تا همه دانستند قصد فرار در کار نبود و مقصود از مسافرت این بود که با اجرای نقشه‌ی سیاست خارجی کمک کنند و کمتر دیده شده است پادشاهی ملت خود را اغفال کند.

ذکر حقایق خودداری کنم و رفع اشتباه از کسانی که در جریان امور این مملکت نبوده‌اند نکنم.

وقایع روزهای اخیر مرداد مبتنی بر دو علت بود: که یکی جنبه سیاسی داشت و دیگری جنبه حقوقی:

جنبه سیاسی از این نظر که آن اعلیحضرت در تمام مدت سلطنت خود از افراد سلب آزادی نمود و حق انتخاب نمایندگان مجلس را که در مملکت مشروطه حق طبیعی و مسلم مردم است از آنان سلب کرد و قرارداد نفت راسی و دو سال تمدید نمود و ملیونها از این کار سوءاستفاده فرمود و چه خوب بود که آن پادشاه حیات داشت و قانون از کجا آورده‌ای را جلوی ایشان می گذاشتند تا معلوم شود آن ثروت هنگفت را از چه ممری تحصیل نمود.

جنبه حقوقی از این نظر که ملکی را بزور در یکی از نقاط و با ثمن بخیس مالک میشد و بعد بجان و مال دیگر مالکین مجاور ابقاء نمی فرمود و بدین طریق در ظرف بیست سال پنج هزار رقه تمبک نمود و کسی ندید آن پادشاه که خود بانی ثبت اسناد بود راجع بیکمی از این املاک اعلان ثبت دهند و حق اعتراض را از مردم سلب نکنند تا هر کس سخنی داشت بگوید و حقانیت خود را با ثبات رساند. خلاصه اینکه از دولت دیکتاتوری مردم نفرت داشتند ولی از ترس جرأت نمی کردند اظهار بکنند و بعد که شبه آزادی دید چون دست مردم بشاه تمیرید غبط و غضب خود را نسبت بمجسمه‌ها ابراز میکردند و این کار منحصر بروزهای آخر مرداد نبود و سابقه داشت و چندی قبل از مرداد هم میخواستند نسبت بیکمی از مجسمه‌ها که در وسط شهر واقع شده بود توهین کنند که تاجار شده عده‌ای نظامی برای حفاظت آن بگمارد. چنانچه مجسمه نبود دیگر وسانی نبود که مردم کینه خود را اظهار نمایند. مجسمه‌ای هم که برای گرفتن کار یا سوء استفاده تربیت المال بر پا کنند عاقبتی از این بهتر ندارد، و دوام آن مجسمه‌ای دارد که مردم بعد از حیات کسی و در ازای خدمات او بمسکنت بر پا نمایند.

نظر داینکه گزارش رسید حزب توده اوزاقی بدیوارها الحاق کرده دستور داده تمام را پاره کنند و از بین ببرند. این کار شد و دیگر خلاف نظمی مشاهده نشد که آن را بهانه برای کودتا قرار دهند. ولی از این نظر که تصمیم بر کناری من از کار و انتصاب سرشکر زاهدی در جلسه پایگاه آلپ گرفته شده بود صبح روز ۲۸ مرداد نقشه کودتا بسوق جر رسید معلوم نشد که از من چه خلاصی سرزده بود که تسلیم دادگاه نظامی شوم. (۱)

(۱) عصر ۲۸ مرداد که باتفاق جمعی از خانه فرار کردم شب را در یکی از خانه‌های مجاور

و اکنون قریب هشت سال از آن میگذرد که سه سال در زندان لشکر ۲ زرهی
بسر برده‌ام و بعد باحمدآباد تبعید شده در این قلعه محبوسه و ای کاش هندرسن برای من
تأمن حانی نخواسته بود، چونکه چندی بعد از ۲۸ مرداد بکسی گفته بود: نگراف او
پشاهنشاه مسبب شد که من از بین بروم.

→

متعلق بیکی از تجار که در شیران اقامت گزیده و خونی بود بپتویه نمودیم و صبح روز بعد عده‌ای
منفرق شدند و بمحلهائی که در نظر گرفته بودند رفتند. آقایان دکتر شایگان، دکتر صدیقی و مهندس
معظمی و من بخانه‌ی آقای مهندس معظمی که بیش از چند فده فاصله نداشت رفتیم و نظریت را
سببی آقای مهندس شریف امامی از صاحبخانه دیدن نمود و قرار شد که از توقف در آنجا سرانجام
زاهدی را مطلع نماید.

فصل سوم

تألمات و تأسفات

<http://chebayadkard.com/>

در آن زمان که وجود نفت در ایران محرز نشده و در امور سوق الجیشی مورد استفاده قرار نگرفته بود دولت ایران امتیاز معادن نفت جنوب را برای مدت شصت سال بیکی از اتباع انگلیسی موسوم به داری داده بود و اکنون که شصت سال از آن می گذرد این امتیاز بآخر رسیده بود. متأسفانه در زمان اعلیحضرت فقید صحنه سازیهای شد که آن را تمدید کنند و صحنه سازی از این جهت اگر اعلیحضرت فقید می توانستند و قادر بودند قبل از مذاکره با صاحب امتیاز و تهیه زمینه آن را لغو کنند بدون شک قادر بودند که از تجدید قرارداد و بالخصوص از تمدید آن جلوگیری فرمایند و اکنون باید دید آن صحنه سازیها چه بود.

(۱) اولین رُل آن بدست آقای عباس مسعودی مدیر اطلاعات صورت گرفت که طبق دستور شرکت اعتراض نمود و از آن انتقاد کرد و طبق دستور از این جهت که اطلاعات هیچوقت از هیچ استعماری انتقاد نکرده و برای حفظ وضعیت خود همیشه با هر سیاست استعماری در این مملکت ساخته است.

(۲) رُل دوم را خود شرکت نفت بازی کرد که بدولت اعلام نمود حق الامتیاز سال ۱۳۱۰ کمتر از $\frac{1}{4}$ سال قبل خواهد بود. چنانچه شرکت نفت گفته بود ۱۰٪ و یا ۲۰٪ از سال قبل کمتر میشود این طرز بیان چیزی نبود که کسی را عصبانی کند. این بود که گفت فقط ۲۵٪ از حق الامتیاز و یا از آن هم کمتر پرداخته میشود تا اعلیحضرت شاه فقید بتوانند عصبانی شوند و مقدمات کار را فراهم فرمایند.

(۳) رُل سوم را خود شاه بازی فرمود که امتیازنامه را انداخت در بخاری و سوخت. چنانچه بن کار نمیشد دولت انگلیس رای یک کار عادی بجامعه ملل نمیرفت و شکایت نمی کرد.

(۴) چهارمین رُل بدست دکتر بنش وزیر خارجه چک اسلواکی صورت گرفت

که بجامعه ملل پیشنهاد نمود دولت ایران و شرکت نفت با هم وارد مذاکره شوند و کار را تمام کنند که چون مقصود طرفین همین بود جامعه ملل آن را تصویب نمود.

(۵) پنجمین رل را هم آقای سید حسن تقی زاده بازی کرد که قبل از تقدیم بمجلس قرارداد را منتشر ننمود و بمعرض افکار عموم قرار نداد. چنانچه جامعه از مضار آن مطلع شده بود مخالفت می نمود و تصویب تمديد در همان مجلس دست نشاندۀ هم کاری بس دشوار بود. پس لازم بود که قرارداد را خود شرکت تهیه کند و کسی از مفاد آن مطلع نشود تا مجلس بتواند آن را در یک جلسه تصویب نماید.

نظر باینکه غیر از تاریخ ۳۳ ساله اطلاعات مدرکی ندارم از این تاریخ استفاده می کنم تا معلوم شود جزو وقایع سال ۱۳۱۱ جریان واقعه چطور شرح داده شده و اکنون آنچه در این تاریخ درج شده عیناً نقل مینمایم.

«در اواخر آبان روزنامه اطلاعات ملی چند مقاله اظهار عقیده کرد باید قرارداد داری لغو شود و قراردادی که متضمن منافع ایران باشد منعقد گردد.»

«روز ۶ آذر مصدق با ۲۷ رجب وعید معش بود اعلیحضرت رضاشاه امتیازنامه داری را در آتش بخاری انداخت و دستور داد دولت ایران رسماً قرارداد داری را لغو نماید. بلافاصله نامه ای از طرف وزارت دارائی شرکت نفت مشعیر اعلام لغو قرارداد مزبور تنظیم و ارسال گردید.

دلایل وزارت دارائی این بود که اولاً قرارداد داری در ایام استبداد و بی خبری با وسایل غیر مشروع صورت گرفته و ثانیاً شرکت نفت حتی بمواد همان قرارداد هم عمل نکرده است.

شرکت نفت در پاسخ وزارت مالیه اظهار داشت که دولت ایران حق لغو قرارداد را ندارد. ولی مجلس شورای ملی نظر دولت را تأیید کرده لغو قرارداد را رسماً اعلام داشت.

پس از اعلان لغو قرارداد در سراسر ایران جشنهای مفی بر پا شد و در این اثنا دولت انگلیس توسط وزارت امور خارجه بلغو قرارداد اعتراض کرد و دولت ایران جواب مستندی با اعتراض انگلیس داده یادآور شد که چون شرکت نفت حقوق بهمان قرارداد پیوسته هم عمل نکرده و از تأدیه حق قانونی ایران استنکاف ورزیده عملاً قرارداد لغو شده است.

دولت انگلیس بجامعه ملل شکایت کرد و اظهار داشت چون دولت ایران قرارداد را لغو کرده و دولت انگلیس عمل ایران را مشروع نمی داند ممکن است این واقعه موجب تزلزل صلح جهانی گردد. جامعه ملل هم یادداشتی در این خصوص برای ایران ارسال داشت و دولت ایران در جواب جامعه ملل استدلال کرد که چون ایران حاضر است قرارداد جدیدی با شرکت منعقد کند از آن رو هیچگاه لغو قرارداد موجب تزلزل صلح جهانی نخواهد شد.

عرضحال انگلیس بجامعه ملل

در دی ماه ۱۳۱۱ دولت انگلیس عرضحال خود را بجامعه ملل داد و آقایان داور وزیر عدلیه و علاء وزیر مختار سابق ایران در پاریس و آقای نصرالله انتظام بیست منشی هیئت برای جواب عرضحال بریتانیا اعازه ثبت شدند تا در موقع تشکیل جلسات - مع حاضر باشند.

دفاع داور در جامعه ملل

اطلاعات روز ۸ بهمن ۱۳۱۱ فوق العاده ن راجع بمذاکرات نفت در ژنو انتشار داد. در این فوق العاده

آنچه رانت سرچان سیمون و داور نمایندگان انگلیس و ایران در جامعه من ذکر شده است. داور در خطی نفق خود این نکته را متذکر شده که دولت ایران با یک شرکت عادی و نه با دولت انگلیس صرف مذاکره است. (۱)

پیشنهاد دکترین

در همین ماه بنی وزیر امور خارجه چک استواکی به جامعه من پیشنهاد کرد که ایران و شرکت نفت به هم گذار بیايند. جامعه من این خبر را پذیرفتم.

روبر ۲۵ اسفند ۱۳۱۱ مجلس نهضت امپراطور شاه با همان مراسم معمولی افتتاح یافت و اعلیحضرت صحن نفق افتتاحیه خود را به نفق حسن طهار داشتند:

«بمناسبت العالی امتیاز ممدون نفق جنوب و مذاکراتی که برای قرارداد در نظر است امدهواریم که اقدامات دولت با ترتیب عادلانه که متضمن زمین مدفع حقه مملکت باشد بحسن نتیجه منتهی گردد.»

در ۲۵ اردی بهشت آقای تقی زاده وزیر امور نفت قرارداد جدید نفت را که در ۲۶ ماده تنظیم شده بود تقدیم مجلس نمود.

۰۰۰

این بود آنچه اصلاحات در این باب در تاریخ ۳۳ ساله خود منتشر کرده است و آقای تقی زاده بنا باقرار خود آلت فعل بوده و هر عملی که از او صادر شده بواسطه دستی بوده که این آلت را بحرکت در آورده است.

ولی معلوم نیست چه چیز سبب شد که شاه فقید کاری برخلاف مصالح مملکت صورت دهد و مضحک این است طبق ماده ۱۰ متمم بودجه سال ۱۳۱۲ مبلغ سی و پنج هزار لیره که به تعبیر امروز متجاوز از هفتصد هزار تومان میشود بوزارت مالیه اعتبار داده شد که بین دلالهای نفت تقسیم کنند، و چه خوب است آقای تقی زاده وزیر مالیه وقت نام این دلالان را فاش کنند و باز باین متعذر نشوند که هم اکنون هم آلتی بی اراده هستند. در عصر سلاطین قاجار چنانچه یکی از دول بیگانه میخواست از دولت ایران استفاده کند و قراردادی منعقد نماید میبایست با گروه بسیاری از وزراء و علماء و متنفذین تماس بگیرد تا بتواند مقصود خود را انجام دهد که این طرز کار بسیار خسته کننده و مستلزم خرج زیاد بود و چه بسیار هم اتفاق می افتاد که نتیجه مطلوبه حاصل نشود.

انقلاب روسیه و گرفتاری دولت شوروی در امور داخلی سبب شد که دولت انگلیس از موقع و منفعت سیاست خود استفاده کند و قرارداد تحت الحمايه موسوم بقرارداد وثوق الدوله را با دولت ایران منعقد نماید که چون قابل هضم نبود و مورد اعتراض ملت

(۱) پرواضح است که دولت با شرکت نفت طرف نبود، ولی داور میبایست مضرات این امتیاز و سببات عمل شرکت را گفته باشد و به دنیا ثابت کرده باشد. نظر باینکه قرارداد میبایست تمديد شود سکوت اختیار کرد و طبق دستور رفتار نمود.

قرار گرفت بخودی خود از بین رفت و نقشه تغییر نمود و متوسل بکودتا گردید و نتیجه این شد دولتی روی کار بیاید که مسلط بر تمام شئون مملکت باشد. وکلای مجلس با نظر او انتخاب شوند و هر چه دولت از مجلس خواست تصویب کنند و روی این اصل هم مقرر شده بود وکلای روزهای دوشنبه حضور شاه بروند تا بهر موضوع که اشاره کند آن را در مجلس تصویب نمایند و الغای امتیاز نفت و تمدید آن در مجلس بشرحی که گذشت بهترین گواه برای صدق این مقال است.

در آن روز که امر شد امتیاز نفت ملغی شود همه بالا اتفاق رأی بالغاء دادند و در آن روز هم که لایحه تمدید امتیاز بمجلس داده شد احدی مخالفت نکرد و در یک جلسه آن را تصویب نمودند.

و اکنون همین رویه در شورای عالی اقتصاد که جلسات آن زیر نظر شاهنشاه تشکیل میشود مجرا و معمول شده است. در آن روز که صنعت نفت ملی و کشور از عوائد نفت محروم شده بود دولت من به مبنای در حدود شصت و پنج میلیون تومان احتیاج داشت تا بتواند عوائد و مخارج مملکت را توازن دهد و علت اینکه من با یک لایحه قانونی این موازنه را برقرار نکردم این بود که یک عده عمال بیگانه آن را برای مخالفت با دولت دست آویز نکنند و در نتیجه هو و جنجال نرخ زندگی بالا برود و مردم مملکت از گرانی بحق شکایت کنند.

ولی بعد که جلسات شورای اقتصاد زیر نظر شاهنشاه تشکیل گردید کار عده توازن بجائی رسید که بودجه مملکت دچار میلیاردها تومان کسر شده است، چنانچه در عوائد نفت نقصانی روی دهد و دولت امریکا کمک نکند رشته امور گسیخته و قوای انتظامی طوری از هم پاشیده میشود که هیچکس نتواند از عهد هرج و مرج برآید و چنانچه کمک هم بکنند سنگ بزرگی است که در پیش پای ملت انداخته اند تا نتواند هیچوقت آن را تکان بدهد و آزادی و استقلال خود را بدست آورد.

از اعلیحضرت شاه فقید کسی غیر از این انتظار نداشت. چونکه آن پادشاه مخلوق سیاست خارجی بود و قادر نبود از آنچه امر میشد تخلف کند ولی از اعلیحضرت محمدرضا شاه که از هیچ بمقام سلطنت نرسیده اند و مقتضیات روز هم با آن زمان فرق کرده بود چونکه در آنوقت دولت اتحاد جماهیر شوروی غرق در امور داخلی بود ولی بعد از جنگ دوم جهانی در صحنه سیاست بین السلی وارد شده بود بنابراین هیچکس انتظار نداشت همان رویه سابق را تعقیب کنند و یک سیاست مستقلی که مورد توجه افکار عموم باشد برای خود انتخاب نفرمایند - و باز انتظار نبود رفرا ندیم ملت راجع بابندی دولت را ندیده بگیرند و با آن احترام نگذارند که از قدیم گفته اند حرمت امامزاده با متولی است.

اگر پادشاهی رأی ملت خود را بهیچ شمرد چگونه می توان انتظار داشت که دول بیگانه آن را بهیچ نشمرند و بممنکت تجاوز نکنند و همین عدم توجه بافکار عمومی بود که ایدن وزیر خارجه انگلیس در یکی از خاطرات خود می نویسد ناسیونالیسم ایران یک ناسیونالیسم نارس است. (۱)

رئیس هر مملکت باید افکار عموم را محترم بشمارد تا بتواند منافع ملت را در مقابل بیگانگان حفظ نماید و انتخاب رویه ای غیر از این سبب میشود که پادشاه بیکی از دول بیگانه سر بسپارد تا بتواند بر یک ملت مرده سلطنت نماید.

برای اینکه از ارزش این رفراندم بکاهند در فصل پنجم این کتاب میفرمایند: «در این رفراندم که مصدق خود را قهرمان و مدافع انتخابات آزاد قلمداد میکرد کار را طوری ترتیب داده بود کسانی که با انحلال موافق بودند رأی خود را در یک صندوق که از حیث رنگ بسیار مشخص بود بریزند و مخالفین رأی خود را در یک صندوق دیگر بیندازند و همه میدانستند که با این ترتیب اگر کسی جرأت کرده و میخواست رأی مخالف بدهد بدون تردید مورد ضرب و شتم و اهانت اراذل و اوباش طرفداران مُصدّق و توده ایها که بدانها ملحق شده بودند و تمیزی بین این دو دسته دیگر غیر ممکن شده بود قرار میگرفت. نتیجه رفراندم همان بود که مصدق میخواست چنانکه هیتلر هم پیش از وی همین عمل را انجام داده بود و از مجموع آراء ۹۹٪ موافق انحلال مجلس شورای ملی بود و در یکی از شهرها که جمعیت آن ۳۰۰۰ نفر است ۱۸۰۰۰ رأی موافق با انحلال مجلس داده بودند.»

این بود نظریات شاهنشاه راجع برفراندم و اکنون این سؤال پیش می آید چنانچه رفراندم نشده بود آیا ملت ایران با آن مجلس که تحت تأثیر سیاست خارجی واقع شده بود موافق بود. (۲)

(۱) nationalisme élémentaire (صفحه ۲۱۶ خ)

(۲) بسیار خوشوقت که دشمنانم فقط توانستند نسبت بعملیات من روی دو موضوع انتقاد کنند: یکی این بود که من در مجلس شورای ملی گفته بودم از عوائد نفت روزانه سیصد هزار تومان عاید دولت میشود ولی نشد. دیگر اینکه ۸۰٪ از وکلای مجلس ۱۷ نماینده حقیقی ملت بوده اند و با این حال من مجبور شدم برفراندم متوسل شوم.

راجع بامر اول عرض میکنم اگر دولت انگلیس متکی بمخالفین داخلی نبود و کودتا نمیشد دول غرب مجبور میشدند که نفت ایران را خریداری کنند و ترس داشتند از اینکه شوروی با

اینک دلایل صحت رفراندم

(۱) حزب توده در بعضی از نقاط شمالی و مرکز یک عده پیروانی داشت که بواسطه‌ی تشکیلات منظم جلوه‌گر بود و در سایر نقاط اگر داشت قابل توجه نبود و این شایسته نیست که شاهنشاه بیست میلیون نفوس کشور را ندیده بگیرند و برای آن ارزش قائل نشوند و هر عملی که از مردم خیرخواه و وطنپرست صادر شود برای اینکه بآن اهمیت ندهند آن را معلول تبلیغات عده‌ای قلیل بنام توده بدانند و یا قلمداد فرمایند.

(۲) اخذ آراء در همه جا زیر نظر اشخاص مورد اعتماد مردم صورت گرفت و در هیچ کجا انجمن نظارت انتخابات از عملیات حزب توده شکایت ننمود و چه خوب بود که شاهنشاه نام شهری که عده‌ی ساکنین آن سه هزار نفر بودند و از صندوق آراء هجده هزار رأی درآمد فرموده باشند. چه شد که در آنوقت فرمایشی از این مقوله نشد و اعتراض نفرمودند و اکنون که هشت سال از آن میگذرد اینطور اظهار میفرمایند.

(۳) رفراندم ظرف یک هفته در تمام نقاط کشور صورت گرفت و هیچ فرصت نبود که فردی یا حزبی و یا اشخاص مؤثر مملکت بتوانند تصمیمی بگیرند و اعمال نفوذ نمایند.

و اما راجع باخذ آراء—اگر رفراندم برای موضوع واحدی صورت میگرفت و من باب مثال مردم با مجلس موافقت یا مخالف طبق معمول رأی دهندگان میبایست رأی خود را در یک صندوق وارد کنند. موافقین با مجلس ورقه‌ی سفید و مخالفین ورقه‌ی آبی داده باشند، بدون اینکه در اوراق چیزی بنویسند و اظهار عقیده کنند. چنانچه اخذ آراء برای دو موضوع مختلف باشد مثل همین رفراندمی که در سال ۱۳۳۲ صورت گرفت و مقصود این بود که مردم نظر خود را نسبت بمجلس و دولت هر دو اظهار کنند ریختن یک ورقه سفید برای موافقت و یک ورقه آبی برای مخالفت نتیجه نداشت و معلوم نمیشد که دهنده‌ی رأی بکدام یک از آن دو رأی مثبت یا منفی داده است. رأی دهنده میبایست از

ایران معامله نفت کند و آنوقت بود که آنچه گفته بودم لباس عمل بخود میپوشید و بتدریج این مبلغ عاید دولت ایران میگردد، اگر بتوانند کودتا کنند و مالی را بشمن بخش تحصیل بکنند چرا حاضر شوند بصاحب مال قیمت عادله بدهند و ضرر کنند.

و راجع بایراد دوم عرض میکنم بر هیچکس پوشیده نبود که نمایندگان طهران را در مجلس تماماً مردم این شهر با یک اکثریت بی سابقه‌ای از بین اعضاء جبهه ملی انتخاب نمودند. ولی بعد بواسطه اعمال نفوذ سیاست خارجی بعضی از آنان رویه خود را تغییر دادند و با دولت من مخالف شدند و این اعمال نفوذ بین وکلای سایر نقاط هم صورت گرفت.

دادن ورقه سفید یا آبی برای موافقت و مخالفت خودداری کند و فقط یک ورقه سفید بدهد که روی آن بنویسد با مجلس موافق است یا با دولت و در این رویه گذشته از این که عده‌ای بی سواد آلت دست عده‌ای مغرض واقع میشدند معایب دیگر هم داشت که یکی طول مدت بود چونکه قرائت آراء احتیاج بوقت زیاد داشت و نتیجه در یک روز بدست نمی‌آمد و دیگری تقلب در قرائت یعنی موافق را مخالف و مخالف را موافق بخوانند که در بسیاری از انجمنها ممکن بود این کار بشود و چنانچه آراء بدین طریق اتخاذ شده بود و شاهنشاه در این مورد ایراد میفرمودند بیشتر قابل قبول بود تا اینکه بفرمایند رأی دهندگان مورد ضرب و شتم و امانت واقع شدند، چونکه نادر است در حضور اجتماع و مخصوصاً هیئت نظارت رأی دهندمائی را مضروب کنند و یا تهدید نمایند، خصوصاً اینکه حزب توده فقط پیروانی در شهرهای بزرگ داشت و هیچ دیده و حتی شنیده هم نشد کسی از این افراد، رأی دهندمائی را مورد ضرب و شتم قرار داده باشد.

بدیهی است وقتی اعیان حضرت همایون شاهنشاه رأی یک ملت را به پشتیبانی ارزش نمی‌دهند باید عینی هم برای مخدوشیت انتخابات بیان فرمایند و بدین طریق متوسل بعذری شوند که بدتر از گناه است و نتیجه رفتارندم با پیش‌بینی این دسته از نمایندگان موافق درآمد و مثل این بود که ملت ایران عمل آنان را ستود. ولی شاهنشاه بجای اینکه آنها را مورد توجه قرار دهند تا دیگران هم از این رویه و روش پیروی کنند و کشور ایران با مال صاحب رجالی بشود که بتوانند در مقابل خواسته‌های نامشروع خارجی ایستدگی و مقاومت نمایند حق ورود بمجلس را از این دسته نمایندگان سلب و از انتخابات آنان جلوگیری فرمودند و این عمل گذشته از اینکه برخلاف قانون اساسی است که باستند همان قانون شاهنشاه در این مملکت سلطنت می‌کنند توهین بزرگی است بمملت و سدی است در راه کسانی که می‌خواهند از طریق خدمت بوطن بجاه و مقامی برسند و در راه ترقی و سعادت ملت از همه چیز خود بگذرند و کار قحط الرجال بجائی نرسد که بیگانگان دست هر ذاکسی را بگیرند وارد کار بکنند و از این اشخاص بی‌عقبه و ایمان هر چه بخواهند بضرر مملکت تحصیل نمایند.

طبق یک خبری که در جریده کیهان مندرج ۳۱ فروردین ۱۹۶۰ منتشر شده عایدات ایران از فروش نفت بخارج در این سال متجاوز از صد میلیون لیره شده است. چنانچه از سوءاستفاداتی که شرکتهای خارجی از این امتياز میکنند صحبت نکنیم (۱) و قبول نمایم که عوائد نفت در سال ۱۹۶۰ همین است که کنسرسیوم قلمداد میکند از

(۱) این شماره در متن آمده ولی در حاشیه نیامده است. (۱.۱).

قراردادی که بتوجهات اعلیحضرت همایون شاهنشاه در مجلس هجدهم گذشت ۳۵۰۰ ملیارد ریال در مدت سی و چهار سال بملت ضرر رسیده است و با تأسفی که شاهنشاه در فصل دوازدهم کتاب «مأموریت برای وطنم» از تمذید امتیاز در عهد سلطنت پدر تاجدار خود اظهار و چنین فرموده اند: «در این قرارداد مدت امتیاز تا سال ۱۹۹۳ تمدید گردید و این نکته مایه تأسف بود» باز خودشان وسایل کار را ظوری ترتیب دادند که قراردادی بدتر از قرارداد «گس - گلشائیان» که مجلس پانزدهم آن را تصویب نکرد تصویب شود و دو سال هم از این نظر که زمان دولت من شرکت سابق از کار افتاد بعنوان جریمه ملت بمدت سی و دو سال اضافه گردد.

طبق یک خبری که مجله «تهران مصور» در شماره ۹۱۳ مورخ ۱۲ اسفند ۱۳۳۹ منتشر کرده است: «کلیه بانکهای سوئیس بمشتریان حسابهای را که خود اطلاع داده اند هر چه زودتر وجوه خود را بجریان کارهای اقتصادی بگذارند و طبق مقررات جدید در صورتیکه صاحبان حسابهای را که اقدامی برای بکار افتادن سرمایه های خود ننمایند مالیات و حق الحفاظه ای که از این گونه حسابها اخذ خواهد شد در مدت ده سال تمام وجوه را از بین خواهد برد. علاوه بر صدها ملیون فرانک سوئیس که بوسیله اعراب و سرمایه داران ممالک نفت خیز خاورمیانه در بانکهای آن کشور را که مانده در حدود سیصد ملیون فرانک نیز در حساب را که ایرانیان موجود است» که این وجه مساوی است با ششصد ملیون تومان و در بانکهای سایر کشورها هم البته ودایعی هست و چه خوب است که قانون «از کجا آورده ای» را که تا کنون بحرف گذشته است جلوی صاحبان این وجوه بگذارند تا معلوم شود دامنه خیانت بملت و کشور چقدر وسیع بوده است.

از آنچه گذشت خوب معلوم شد که عزل من برای ترس از کمونیسم نبود و ترس از کمونیسم بهانه برای عزل من و چپاول مال ملت بوده است که چنین قراردادی تصویب شود و معادن نفت کماکان در ید شرکتهای خارجی درآید تا هر چه میخواهند ببرند و هر حسابی که میخواهند درست کنند و طبق یک چنین حسابی ۵۰٪ بدولت بپردازند (۱) و دول ذینفع هم از این عوائد آنقدر که بتوانند از طریق اقتصاد و امور سوق الجیشی استفاده نمایند و برای حفظ این وضعیت ملت را از آزادی محروم و مجلس را در دست بگیرند تا

(۱) خوب بود در این قرارداد هم مینوشتند ۷۵٪ از عوائد عاید دولت شود و اعلیحضرت شاهنشاه هم آن را بحساب خدماتی که بمملکت فرموده اند میگذاشتند. وقتی که حسابی در کار نباشد هر چه میخواهند بنویسند و هر چه میخواهند بدهند.

هر چه از این مملکت بخواهند بدست دولت و مجلس دست نشاندۀ انجام دهند.

• • •

اکنون باستحضار هموطنان عزیز میرسانم که بعد از محکومیت در دو دادگاه بدوی و تجدیدنظر نظامی دیگر وسیله ای نبود که بی تقصیری خود را ثابت کنم مگر اینکه از دیوان عالی کشور درخواست فرجام نمایم و طبق ماده ۲۶۸ قانون دادرسی و کیفر ارتش درخواست فرجام در آن دیوان پذیرفته نمیشود مگر اینکه شاهنشاه آن را اجازه فرمایند. این کار صورت گرفت و رسیدگی بفرجام بشعبه ۳ آن دیوان ارجاع گردید و من لایحه ای تنظیم نمودم که هر وقت دادگاه طبق ماده ۴۵۲ اصول محاکمات جزائی احضارم کند (۱) آن را تقدیم کنم و طبق ماده ۴۵۱ همان قانون از خود دفاع نمایم. ولی اعمال نفوذ آقای علی هیئت رئیس دیوان عالی کشور سبب شد که دادگاه مرا احضار نکند و برخلاف قانون حق دفاع را از من سلب و حکم دادگاه نظامی را تنفیذ نماید.

اکنون عین نامه دادستانی ارتش را نقل میکنم تا هموطنانم بخوانند و بدانند رأیی تاکنون باین سخافت از هیچ دادگاهی صادر نشده و از این رأی که مرا محکوم نمود تنها نه من که محکوم شدم بلکه شاهنشاه هم که کمال مطلوب را بدست آوردند راضی نشدند. چونکه دربار نمیخواست قضات آن دیوان هم مثل قضات دادگاه نظامی عمل کنند و حیثیت دربار را با صدور یک چنین رأیی لکه دار نمایند.

وزارت جنگ

دادستانی ارتش شماره ۳۴۰۵ د

۳۵/۱/۲۲

آقای دکتر محمد مصدق

(۱) رأی مورخ ۳۳/۲/۲۲ دادگاه تجدیدنظر نظامی وقایع ۲۵ الی ۲۸ مرداد ۳۲ که بموجب آن اعمال و افعال شما از ساعت ۱ روز ۲۵ الی ۲۸ مرداد ۳۲ منطبق با ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش تشخیص داده شده و با رعایت ماده ۶۴ قانون کیفر

(۱) ماده ۴۵۲ اصول محاکمات جزائی «متداعین برای رسیدگی در دیوان احضار میشوند ولی اگر بدون عذر موجه حاضر نشوند رسیدگی و صدور حکم بتأخیر نمی افتد.»
ماده ۴۵۱ «در روز محاکمه عضو ممیز اوراق تحقیقۀ خود را قرائت می کند. متداعیین یا وکلای آنان با اجازه ی رئیس شعبه مطالب خود را اظهار میدارند. دیوان تبیین پس از آن با کثرت آراء حکم میدهد.»

عمومی بسه سال حبس مجرد محکوم شده‌اید بموجب دادنامه شماره ۳۷۰۶ تاریخ ۲۲ اسفند ۳۴ شعبه نهم دیوان عالی کشور ابرام گردیده و در نتیجه محکومیت شما به سه سال زندان مجرد قطعی گردیده است.

(۲) رأی شعبه نهم دیوان عالی کشور که باتفاق آراء صادر گردیده و هیئت رسیدگی مرکب از آقای فرهنگ رئیس شعبه، آقای شجعی مستشار و آقای عقیلی مستشار بوده‌اند با توجه بموضوع اتهام و جریان دادرسی دادگاه نظامی و دلایل فرجام‌خواهی شما و آقایان وکلای مدافع بشرح زیر است.

«هیئت شعبه در تاریخ ۱۲ اسفندماه ۱۳۳۴ با حضور آقای انصاری دادیار دیوان کشور تشکیل و پس از قرائت گزارش آقای عقیلی و ملاحظه اوراق مربوطه و کسب عقیده‌ی آقای انصاری دادیار دیوان کشور از طرف جناب آقای دادستان کل که برابر حکم فرجام خواسته بود و مشاوره چنین رأی می‌دهد.

با ملاحظه جمیع جهات و نظر باوضاع و احوال خصوصی مورد اعتراضات فرجامی موثر بنظر نرسید و حکم صادره ابرام میشود.»

دادستان آرتش، سرلشکر آزموده

بیانیه ۱۷ فروردین ۱۳۳۲

مربوط به حاشیه صفحه ۱۸۸
<http://chebayadkard.com/>

هموطنان عزیز روزنهم اسفند گذشته باین عنوان که دکتر مصدق میخواهد اعلیحضرت همایون شاهنشاهی را بخارج روانه کند عده ای جلوی کاخ اختصاصی آمده بودند و قصدشان این بود که در موقع خروج از کاخ کار مرا یکسره سازند ولی به هدف نرسیدند. پس از آن جلوی خانه خود اینجانب آمدند و باز کامیاب نشدند.

گرچه توضیحات راجع بتصمیم این مسافرت را همان شب در جلسه خصوصی مجلس شورایملی داده ام ولی نظر باینکه رسماً و کاملاً منتشر نشد و حتی بمردم چنین وانمود کردند. که ابتکار این مسافرت با اینجانب بوده و اختلاف شخصی بین اعلیحضرت همایونی و اینجانب وجود دارد این است که لازم میدانم چگونگی را برای روشن ساختن اذهان عمومی باستحضار هموطنان عزیز برسانم.

هموطنان عزیز بخوبی واقفند اگر اینجانب تصدی نخست وزیری را با کبر سن و ضعف مزاج بعهدہ گرفتم برای این بود که قانون ملی شدن صنعت نفت را سرانجام دهم و همانطور که بارها متذکر شده ام صلاح ندیدم که با وجود جنگ در جبهه خارجی دست باصلاحات داخلی که موجب تشنجات بزرگی است بزنم و جنگ در دو جبهه را بر ملت ایران تحمیل نمایم. از اینرو تا سرحد امکان کوشیدم که در امور داخلی وضع موجود را حفظ کنم ولی در همان اوائل در نتیجه احساس عدم امنیت برای شخص خود در مجلس متوقف شدم و رئیس شهربانی وقت را ازکاربرکنارکردم. پس از آن جناب آقای علاء وزیر دربار مرا در مجلس ملاقات نموده در ضمن مذاکراتی که بعمل آمد اظهار نمودند اوضاع خوب نیست مبادا ترتیبی پیش آید که کشور ما جمهوری شود. بدین جهت برای اینکه خاطر شاهانه نگران نباشد در چهارم خرداد ۱۳۳۰ شرحی بدین مضمون:

«پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی چون مدت خدمت چاکر به محض خاتمه کار نفت بسر خواهد رسید برای ریاست شهربانی کل کشور به هیچوجه نظری نمی تواند بعرض برساند و تعیین آن فقط منوط باراده ملوکانه است» عرض نموده فرستادم.

دو سه روز بقضیه ۲۳ تیر بیشتر نمانده بود که اعلیحضرت خودشان رئیس شهربانی را تعیین فرمودند و بعد قضیه ۲۳ تیر در تهران پیش آمد و این حادثه بهانه‌ای شد که در مجلس علیه دولت مخالفت‌های شدید آغاز کنند. اینجانب از پیشگاه شاهانه مجازات رئیس شهربانی را خواستم. مشارالیه به دادگاه نظامی فرستاده شد ولی دادگاه او را تبرئه کرد.

در موضوع اداره امور ارتش نیز مدت‌ها رویه‌ی گذشته را پیروی کردم ولی رفته رفته تحریکات بر ضد دولت توسعه پیدا کرد بطوریکه پس از مراجعت از امریکا مذاکراتی که در یک جلسه شش ساعته با حضور اعلیحضرت همایونی بعمل آمد باین نتیجه رسید که انتخابات مملکت در همه جا بطور آزاد و بدون اینکه توصیه‌ای برای انتخاب اشخاص بفرمانداران و فرماندهان ارتش شود صورت گیرد.

ولی در خلال انتخابات مشهود گردید که بعضی از افسران در پاره‌ای از نقاط باوامر دولت وقعی نمیگذارند و بوسائل مختلف در حق مشروع مردم دخالت مینمایند بطوریکه موقع عزیمت به لاهه انتخابات ۵۵ کرسی مجلس صورت نگرفت.

در ایام توقف در لاهه تحریکات بر ضد دولت بشدت جریان داشت که حتی نبی‌الله ضارب را تلقین کرده بودند که در دادگاه اعتراف کند که در جرم منتسب باو این جانب شرکت داشته‌ام و منظور این بود که این خبر را مطبوعات خارجی در همه جا منتشر کنند تا دیوان بین‌المللی دادگستری وقعی بمدافعات نماینده ایران نگذارد و بجهانیان نشان دهند که مدافع دولت ایران آن کسی است که در این قبیل توطئه‌ها شرکت داشته است. پس از مراجعت از لاهه این تحریکات بمنتهای شدت خود رسید و مسلم شد که بدون وسایل رئیس دولت نمی‌تواند مسئول حفظ امنیت وانتظامات باشد. از این رو ناچار شدم که درخواست تصدی وزارت جنگ را شخصاً بنمایم و در روز ۲۶ تیر که نظر خود را بعرض ملوکانه رسانیدم فرمودند خوب است اول من چمدان خود را ببندم بروم بعد شما این کار را تقبل کنید. بعرض رسید وقتی اعلیحضرت اعتماد دارند که من در رأس دولت باشم چگونه اعتماد ندارند که وزارت جنگ را که جزئی از دولت است تصدی بنمایم. بنابراین خوب است مرا از تصدی ریاست دولت معذور بدارند و بهر نحو که مقتضی میدانند عمل فرمایند.

پس از مذاکرات زیاد چنین قرار شد اگر تا ساعت هشت آن روز خبری از طرف اعلیحضرت نرسید من استعفای خود را بفرستم والا بکار ادامه دهم. موقع مرخصی از من خواستند اگر وقایعی رخ داد آنچه را که در خیر شاه لازم است خودداری نکنم. عرض شد که من بپدر شما در دوره ششم قسم نخوردم ولی بشما که مرا از زندان پدر خود نجات

داده‌اید در دوره چهاردهم قسم خورده‌ام و بدون قسم نیز همیشه باعلیحضرت وفادار بوده‌ام.

ساعت هشت رسید چون خبری از اعلیحضرت نرسید استعفای خود را با ذکر علت فرستادم و بر طبق اطلاعات بعدی همان روز با قوام داخل مذاکره شدند که نتیجه آن مذاکرات منجر بوقایع سی‌ام تیر گردید.

پس از اینکه باراده ملت مجدداً این جانب مأمور تشکیل دولت شدم روز اول مرداد ۱۳۳۱ که احساسات مردم باوج عظمت خود رسیده بود و همه از جریان آن واقعه استحضار کامل دارند برای اینکه بکلی رفع نگرانی از اعلیحضرت بشود و دشمنان مملکت در این موقع که ما گرم مبارزه با اجنبی هستیم هر روز نتوانند بنوعی ذهن ایشان را مشوب نموده اختلافی میان دربار و دولت بیندازند و از این راه باساس نهضت ملی ضربتی برسانند این شرح را: «دشمن قرآن باشم اگر بخواهم برخلاف قانون اساسی عملی کنم و همچنین اگر قانون اساسی را نقض کنند و رژیم مملکت را تغییر دهند من ریاست جمهور را قبول نمایم» در پشت کلام الله مجید نوشته و آن را بحضورشان فرستادم. ولی با این حال تا آثار جریان سی‌ام تیر و احساسات بی‌شائبه مردم اثر خود را در افکار باقی نگه‌داشته بود از هیچ کجا کارشکنی و بهانه‌جویی نمیشد ولی بعد از مدتی مجدداً در مجلس منا بعضی از نمایندگان انتصابی بنای مخالفت را گذاشته و موجبات تضعیف دولت را فراهم می‌آوردند.

در خلال این احوال یک‌روز صبح آقای علاء وزیر دربار در ضمن ملاقات خود اظهار نمودند که اعلیحضرت می‌خواهند مسافرتی بخارج بفرمایند. عرض کردم علت این مسافرت چیست؟ گفتند که اعلیحضرت از بیکاری خسته شده‌اند. عرض کردم چه کاری در این مملکت ممکن است اعلیحضرت را مشغول کند. دولت همیشه بوظیفه خود عمل نموده و کارهایی که باید از مجاری دربار بگذرد بعرض رسانیده است و اگر مسائلی قبلاً بعرض نرسیده از نظر رفع محظورات بوده است. فی‌المثل موضوع بسته شدن کنسولگریهای انگلیس در تهران در موقع بعرض نرسید و علت این بود که اگر خارجیها بدربار مراجعه میکردند از دو حال خارج نبود: چنانچه تقاضای آنها پذیرفته میشد مورد پسند ملت نبود و اگر نمیشد مستقیماً اعلیحضرت خود را با سیاست خارجی طرف کرده بودند و مصلحت این بود که بار این مسئولیت را دولت طبق وظیفه قانونی که داشت عهده‌دار شود. مخصوصاً اینکه وضعیت چنین ایجاب میکرد که تا تصمیم دولت بسفارت انگلیس ابلاغ نشود موضوع محرمانه و مستور بماند.

ضمناً آقای وزیر دربار یکی دیگر از دلایل مسافرت را کسالت اعلیحضرت و

همچنین علیاحضرت ملکه و لزوم پاره‌ای معاینات طبی ذکر نمودند و من اینطور اظهار نمودم که خوب است اول علیاحضرت مسافرت فرمایند چنانچه لزوم پیدا کرد علیاحضرت هم بعد مسافرت بفرمایند.

چیزی نگذشت که مشاهده شد تحریکات بر علیه شخص این جانب و تضعیف دولت از قبیل مذاکرات بعضی از نمایندگان قبل از دستور در مجلس و تجمع عده زیادی از افسران مسلح بازنشسته در اغلب روزها جلوی خانه این جانب و غائله ابوالقاسم بختیار در خوزستان و تحریک عناصر مفسده جو بوسائلی که مخالفین دولت در دست داشتند جریان دارد.

در اینجا لازم میدانم چگونگی بازنشسته شدن این افسران را توضیح دهم. هنگام تصدی وزارت جنگ به علیاحضرت همایونی عرض شد که چون این جانب سابقه‌ای در وزارت جنگ ندارم و نظریات علیاحضرت را نیز می‌خواهم در امور آنجا کاملاً رعایت نمایم خویست سه نفر از امرای طرف اعتماد خود را معرفی فرمایند که اینجانب در کارهای آن وزارتخانه با آنها مشورت نمایم. لذا آقایان سپهبدنقدی، سپهبد آق‌اولی و سرلشکر بهارمست برای این کار تعیین شدند و بعد موضوع اصلاحات و تقلیل بودجه پیش آمد. چون هر رسته از واحدهای نظامی پنج نفر را از بین خود انتخاب نمودند که بسوابق افسران آن واحد رسیدگی شود و نظر بدهند پس از آنکه نظریات مزبور رسید اینجانب دیدم عده بالنسبه زیادی را پیشنهاد کرده‌اند که بازنشسته شوند. از سه نفر مشاورین فوق‌الذکر و دو معاون وزارت دفاع ملی که هیئت مشاوره را تشکیل می‌دادند تمنا کردم بموضوع دقیقاً رسیدگی و بررسی نمایند چنانچه عده زیادی هم بازنشسته نشوند برای دولتهای بعد مجال خواهد بود که بسوابق آنها رسیدگی کنند ولی توجه فرمایند که برخلاف قانون کسی بازنشسته نشود و آنها پس از چندین روز مطالعه و رسیدگی پیشنهاد نمودند که از بین آن عده فقط ۱۳۶ نفر بازنشسته شوند که بعد از تصویب علیاحضرت بموقع اجرا گذاشته شد و زائد است عرض کنم که این جانب شخصاً حتی یک نفر از این عده را نمی‌شناختم و هنوز هم نمی‌شناسم.

دولت چون میدید هر روز دامنه تحریکات وسعت پیدا میکند و میخواهند موجبات تضعیف او را فراهم سازند ناگزیر شد که از این تحریکات جلوگیری کند. لذا از دربار نماینده‌ای خواستم که وضعیت را بعرض علیاحضرت برسانم، چنانچه چاره‌جویی نشد ضمن یک پیام مراتب را بعرض ملت برسانم و از ملت کسب تکلیف نمایم.

روز جمعه اول اسفند با حضور سه تن از نمایندگان مجلس شورای ملی مراتب بفرستاده علیاحضرت همایونی گفته شد و چند روز گذشت تا اینکه روز سه‌شنبه پنجم

اسفند مقارن غروب هفت نفر از نمایندگان فراکسیون نهضت ملی بمنزل اینجانب آمده اظهار نمودند که بدربار رفته‌اند و اعلیحضرت مراتب پشتیبانی خود را تأیید و وعده هرگونه مساعدت راداده‌اند. در خلال این احوال یکی از آقایان نمایندگان را از دربار پای تلفن خواستند و ایشان پس از مراجعت اظهار نمودند خبری دارم که قول شرف از نمایندگان میگیرم محرمانه بماند و آن اینست که اعلیحضرت تصمیم گرفته‌اند مسافرتی بخارج بفرمایند و آقایان وزیر دربار و والاتباع هم می‌آیند که در این مورد با نخست وزیر داخل مذاکره شوند. طولی نکشید که آقایان مزبور بمنزل این جانب آمدند و مذاکراتی بعمل آمد که نتیجه این شد:

صبح روز بعد این جانب شرفیاب شدم که این شرفیابی چهار ساعت بطول انجامید. نظریات اعلیحضرت این بود که توقفشان در ایران موجب خواهد شد که عده‌ای بدربار رفت و آمد کنند و این رفت و آمد سبب شود که در جامعه سوءتفاهماتی حاصل گردد. بنابراین صلاح شخص خودشان و مملکت در این است مسافرتی که از دو ماه تجاوز نکند برای استراحت و معاینه طبی بخارج بفرمایند. ضمناً احتمال میدادند که در ایام مسافرت مسئله نفت هم حل میشود و پس از مراجعت دیگر محظورات و مشکلاتی باقی نمیماند. مخصوصاً فرمودند که این مذاکرات باید بقدری محرمانه باشد که احدی مطلع نشود و برای اینکه کاملاً در استتار بماند با طیاره مسافرت نخواهند کرد زیرا تهیه جا در طیاره سبب خواهد شد که مردم نه فقط از مسافرت بلکه از روز و ساعت حرکت هم مطلع گردند و باین لحاظ مسافرت با اتومبیل را در نظر گرفتند. که بعنوان مسافرت برشت از تهران خارج شوند و بسمت بغداد حرکت فرمایند.

پس از آن فرمودند که برای مسافرت دو ماه چهل هزار دلار و ده هزار دلار هم برای مخارج مقدماتی که مجموعاً پنجاه هزار دلار باشد لازم است که قرار شد روز حرکت ده هزار دلار از بانک ملی گرفته تقدیم شود و چهل هزار دلار دیگر را بعد که تصویبنامه هیئت وزیران صادر شد ارسال نمایم.

وباز چنین قرار شد که یکی از دول رسماً از اعلیحضرت دعوت کند و مذاکراتی نیز در این زمینه بوسیله وزارت امور خارجه انجام گرفته و هنگام مرخصی فرمودند روز حرکت یا شنبه نهم اسفند و یا یکشنبه دهم خواهد بود.

روز پنجشنبه با آقای وزیر دربار ملاقاتی دست داد و درباره شورای سلطنتی که در غیاب اعلیحضرت باید وظایف مربوط بسلطنت را انجام دهد مذاکراتی بعمل آمد و پیشنهاد نمودند که عضویت این شورا را که مرکب از سه نفر یکی از والا حضرات شاهپورها و وزیر دربار و اینجانب خواهد بود بپذیریم و چون بعد در تعداد اعضاء و اشخاص

آن نظرات دیگری اظهار نمودند این جانب از قبول عضویت معذرت خواستم و حق همین بود، زیرا شورای سلطنتی از دولت مجزاست و نخست وزیر نمی بایست در آن دخالت نماید.

و باز صبح شنبه نهم اسفند اول وقت ملاقاتی دست داد و اظهار نمودند که امروز اعلیحضرت قصد عزیمت دارند و صورت گذرنامه هائی را که باید تهیه شود دادند و گفتند همچنین قرار شده است که یک ساعت و نیم بعد از ظهر این جانب برای صرف ناهار شرفیاب شوم و دو ساعت و نیم بعد از ظهر وزراء برای تشریفات موقع حرکت حاضر باشند و ساعت سه بعد از ظهر هم موکب همایونی حرکت فرمایند.

پس از آن حضرت آیت الله بهبهانی بوسیله تلفن سؤال کردند آیا اعلیحضرت میخواهند بخارج مسافرتی بفرمایند. چاره ای نداشتم مگر اینکه بگویم شنیده ام. گفتند چرا مانع نمیشوید؟ جواب دادم دولت نمیتواند از تصمیم اعلیحضرت جلوگیری کند خودتان با دربار مذاکره بفرمائید.

سپس رؤسای ستاد ارتش، شهربانی، فرماندار نظامی، حتی رئیس کلانتری ناحیه کاخ را خواسته و بهر یک از آنها جداگانه دستورات کافی برای حفظ انتظامات اطراف کاخ و خانه خود دادم که مبدا هنگام حرکت اتفاق ناگواری روی دهد. مجدداً دو ساعت قبل از ظهر آقای وزیر دربار چند کلمه بزبان فرانسه با تلفن صحبت کردند و گفتند گوشی را با اعلیحضرت میدهم که فرمایشاتی دارند بفرمایند. اعلیحضرت فرمودند چون میخواهم ظهر حرکت کنم شما بجای یک ساعت و نیم بعد از ظهر ظهر شرفیاب شوید. عرض کردم آقایان وزرا هم شرفیاب بشوند؟ فرمودند ضروری ندارد. در این گیر و دار خبر تشکیل جلسه خصوصی مجلس رسید که وکلا از جریان عزیمت مستحضر گردیدند.

بطوریکه مقرر فرموده بودند ظهر این جانب رفتم. اعلیحضرت و علیاحضرت وارد تالار شدند. پس از چند دقیقه مذاکره فرمودند هیئت رئیسه نامه ای از مجلس آورده میخواهند مانع مسافرت من بشوند و من میخواهم آنها را ندیده حرکت کنم. عرض کردم بهتر آن است که آنها را بپذیرید. اگر دلایلی برای انصراف از مسافرت اظهار نمودند قبول بفرمائید. اعلیحضرت برای پذیرفتن آنها تشریف بردند و یک ربع ساعت بعد مراجعت و فرمودند که برادرانم از مسافرت من اطلاع نداشتند و حالا برای وداع آمده اند، خوب است هیئت وزیران بیایند که من بتوانم بعد بروم با آنها وداع نمایم. هیئت وزیران وارد تالار شدند و پس از اصفاء بیانات ملوکانه و ع بعضی این جانب اعلیحضرت برای وداع شریف بردند و هیئت وزیران هم از تالار خارج شدند. چون روز پنجشنبه با آقای وزیر دربار قرار شده بود هیئت وزیران موقع حرکت حضور داشته باشند بوسیله رئیس تشریفات دربار

استفسار شد فرمودند که دیگر با هیئت وزیران کاری نیست. این بود که ساعت یک بعدازظهر قبل از آقایان وزراء اینجانب از کاخ خارج شدم و هنوز بدر نرسیده بودم که صدای جمعیتی بگوשמ رسید و موجب تعجب گردید زیرا با دستوراتی که بمأمورین انتظامی داده بودم چنین وضعیتی را انتظار نداشتم. در ضمن اینکه فکر میکردم بروم یا برگردم یکی از کارمندان دربار که از خارج وارد شده بود از پهلوی من گذشت سؤال کردم آیا ممکن است مرا راهنمایی کنید که از در دیگر خارج شوم. با کمال خوشروئی و محبت قبول کرده و مرا بدر دیگر سمت شمال که بچهارراه حشمت الدوله باز میشود هدایت نمود. پس از آن کسی را فرستادم اتومبیل را مقابل این در آوردند. افرادی که مقابل در معمولی که سمت جنوب کاخ است جمع شده بودند بمحض اینکه اتومبیل بسمت در شمالی حرکت نمود دنبال آن آمدند، ولی قبل از اینکه بآنجا برسند این جانب سوار شده بخانه مراجعت کردم و آنها در جلوی همان در توقف نمودند که بعد شنیدم گفته بودند مرغ از قفس پرید.

عده ای پاسبان در سمت شمال چهارراه حشمت الدوله که بطرف خانه این جانب میآید بودند و مانع از عبور جمعیت میشدند که در این اثنا والاحضرت شاهپور حمیدرضا از آن در خارج شده دلیل توقف قوای انتظامی را در آنجا سؤال کرد و گفت مردم آزادند بهر کجا که می خواهند بروند. این بود که پس از مرتفع شدن مانع جمعیت بدر خانه اینجانب هجوم آوردند.

در اینجا لازم است گفته شود که در پیشاپیش این عده چند نفر افسر حاضر بخدمت و بازنشسته و چند تن چاقوکش معروف حرکت و قریب یک ساعت سعی میکردند که در را شکسته وارد خانه شوند.

در آهنی بود و موفق نشدند. عده ای هم مشغول شکستن در خانه پسر که چوبی و مجاور در آهنی است بودند و قسمتی از آن را شکستند ولی نمیدانستند که از این در هم میشود بحیاط من آمد. بمحض اینکه در را شکستند ساکنین خانه بحیاط من آمدند و پسر گفت چون هدف این اشخاص شما هستید اگر شما از این خانه بروید تنها نه فقط کسان شما بلکه جان عده ای از کارمندان نخست وزیری هم که در این جا هستند محفوظ خواهد ماند. این بود که از خانه خود بخانه مجاور و از آنجا بستاد ارتش رفتم. پس از عزیمت من چون هنوز اشرار از حرکت من اطلاع پیدا نکرده بودند بوسیله ضربات جیب قسمت بخش خون بهداری وزارت دفاع ملی که راننده دولتی و یک چاقوکش معروف در آن بود در آهنی خانه را شکسته و چند نفر نظامی که در خانه بودند ناگزیر بتیراندازی شدند و آن افراد که بوسیله تطمیع از خارج و داخل جمع آوری شده بودند چون

هدف معینی نداشتند فرار کردند.

در اینجا لازم است عرض کنم که در تمام این مدت رئیس ستاد ارتش که باید حاضر بخدمت باشد در کاخ اختصاصی متوقف بود و بر طبق گزارش رسمی فرمانداری نظامی و سایللی را که برای حفظ نظم و جلوگیری از اشرار خواسته بود در اختیار او نگذاشته بودند و موقعی از اشرار خواستند جلوگیری کنند که مدتی قبل اینجانب از خانه رفته بودم.

بدین ترتیب هموطنان عزیز متوجه می شوند که شایعه اختلاف شخصی این جانب و اعلیحضرت همایونی مفهومی نداشته و در تصمیم اعلیحضرت بمسافرت اینجانب مداخله ای نداشتیم.

حال چرا این اکاذیب را انتشار می دهند و چرا کوشش در استقرار مشروطیت ایران را بصورت اختلاف بین شاه و نخست وزیر جلوه گر می سازند علت دیگری دارد که اکنون باطلاع هموطنان عزیز میرسانم.

حوادث اخیر معلول یک سلسله تحریکات و دنباله یک رشته دسائی است که از بدو تشکیل دولت حاضر هر روز بنوعی جلوه گر شده و منظور محرکین اصلی همواره هدف واحدی بوده و آن عقیم ساختن نهضت ملی ما میباشد.

دول استعمار طلب هر کجا که بخواهند مقاصد خود را پیش ببرند نقشه هائی دارند که هر یک از آنها با اوضاع و احوال روز تطبیق کند آن را انتخاب نموده بموقع اجرا میگذارند و از هر گونه اختلاف و اختلال داخلی کشورها سوء استفاده مینمایند.

در طول یکصد و پنجاه سال اخیر در این مملکت با کسانی که بحمايت منافع وطن خویش برخاسته اند با حربه های گوناگون مبارزه کرده اند و هر یک از آنها را بنوعی از میان برده اند.

یک نظر اجمالی بحوادثی که دو قرن اخیر در ایران روی داده است بخوبی نحوه سیاست شوم خارجی را در ایران معلوم میکند و با مقایسه اوضاع و احوال و مقتضیات عهد یک حقیقت مسلم را که تکرار وقایع تاریخی است روشن و آشکار می سازد.

کسانی که از جریان زندگی سیاسی این جانب مستحضرنند بخوبی میدانند که انگلیسها در اجرای مواد برنامه استعماری یک قسمت از مساعی خود را از سالها پیش یعنی چند سال قبل از کودتا تا امروز برای مایوس و مغلوب کردن اینجانب همواره مصروف داشته اند، از قبیل دسائی که علی رغم اختیاراتی که در دوره چهارم تقنینیه برای تصویب قانون موقت تشکیلات وزارت دارائی و موازنه بودجه و تصفیه کارمندان آن

وزارتخانه از مجلس باین جانب داده شده بود بکار برده و پس از آن موجبات سقوط کابینه ای را که این جانب عضویت آن را داشتم فراهم آوردند و تمامی آن اصلاحات بی نتیجه ماند.

و نیز مشکلات و محظوراتی که در دوره پنجم و ششم تقنینیه برای انجام وظیفه داشته ام که منجر بچهارده سال تحت نظر و مراقبت شهربانی و ده نشینی و بالاخره حبس در زندان بیرجند گردید که چون شرح تمام آنها در اینجا طولانی خواهد شد و از حوصله این پیام خارج است فقط حوادث دو سال اخیر را بطور اجمال یادآوری می نمایم. یکی از روزهای اول نخست وزیری خود که صبح بکاخ ابیض رفتم وقتی که از آنجا خارج می شدم ناگهان دو نفر زن که یکی از آنها بچه ای در بغل داشت جلوی اتومبیل من که در حال حرکت بود آمدند و آن را متوقف ساختند و معلوم شد که دو نفر مرد نیز از دور متوجه من هستند.

ولی بلافاصله مأمورین نخست وزیری رسیدند و آن دو نفر ناپدید شدند و زنهای نیز در موقع بازجویی نتوانستند دلیل موجهی برای متوقف ساختن اتومبیل بیان کنند و این سبب شد که این جانب برای چندی مجلس شورای ملی را محل توقف خود قرار دهم و از عبور و مرور در خارج اجتناب نمایم و همان روز قبل از رفتن بمجلس حضور اعلیحضرت شرفیاب شده واقعه را عرض کردم. فرمودند گزارشی هم بمن رسیده بود.

بار دیگر که عمال بیگانه قصد جان این جانب را کرده بودند واقعه ای بود که روز یکشنبه ۲۳ آذرماه ۱۳۳۰ هنگام تشکیل جلسه علنی مجلس اتفاق افتاد و شرح قضیه بطور خلاصه این است که عده ای چاقوکش مست را بعنوان تماشاچی بسالن جلسه آوردند تا موقعی که این جانب بمعیت هیأت دولت وارد جلسه شویم فریاد مرده باد دکتر مصدق را بلند کنند و چون برخلاف آنها صدائی بلند میشد آن وقت زد و خورد را بداخل جلسه بکشاند و کار خود را صورت دهند. یکی از نمایندگان که قبلاً این مطلب را استنباط نموده بود چنین صلاح اندیشی کرد که در اطاق انتظار بمانم و از رفتن در جلسه خودداری نمایم که بهمین ترتیب عمل شد. تا اینکه یکی از نمایندگان مخالف دولت بجلسه وارد شد و کسانی که قرار بود برای من مرده باد بگویند برای او زنده باد گفتند. دسته دیگر بحمايت از دولت عمل نمود و کار جار و جنجال بتالار جلسه کشید. جلسه را تعطیل و چاقوکشان را خارج نمودند و مجدداً جلسه تشکیل و تماشاچیان جلسه بکارمندان مجلس منحصر گردید که بیم هر اتفاقی از بین برود.

باز هم بانجام دادن مقصود توفیقی نیافتند و فقط نمایندگان مخالف توانستند در نطقهای خود بیانات توهین آمیزی بکنند که اینجانب همه را تحمل و بردباری نموده پس

از یک نطق مفصلی که تا مدت زیادی بعد از ظهر طول کشید بدون اینکه جواب گوئی کنم و تشنجی حاصل شود جلسه خاتمه یافت. ولی در جلسه بعد که این جانب حضور نداشتم مخالفین در نطق های خود هتاکى و ناسزاگوئی را بجائى رساندند که مرا بکلى از خدمت مأیوس نموده و ناگزیر از کناره گیری شوم. ولی چون این جانب هدفی بالاتر داشتم و از نقشه حریف که بانواع وسایل میکوشید مرا از کار دلسرد کند آگاه بودم بهیچوجه توجهی بگفته ها ننموده و با کمال رضا و رغبت بکار ادامه دادم.

همه میدانند که در دوره شانزدهم اقلیت مخالف دولت در مجلس با علیاحضرت ملکه مادر و والاحضرت شاهدخت اشرف دائماً در مراوده بوده و ارتباط کامل داشتند و بجای این که اوقات دولت صرف اصلاحات امور اساسی بشود صرف مبارزه با اقلیت می گردید.

البته عملیات نمایندگان مخالف دولت و تحریکاتی که میشد بعرض اعلیحضرت همایونی میرسید و چون اطرافیان مؤثر دربار بشنوائی نداشتند منتج به نتیجه نميگردید.

وقایع نه اسفند نمونه جدیدی از همین دسائس می باشد ولی ملت بیدار ایران کاملاً بحقیقت امر واقف بوده و همانطوری که تاکنون اقدامات عمال بیگانه را نقش بر آب کرده است این بار هم نخواهد گذاشت که دشمنان ایران بههدف خود رسیده و نهضت ملی ایران را با شکست مواجه سازند.

در خاتمه لازم است تأیید کنم بقسمی که نسبت باعلیحضرت همایون شاهنشاهی یاد کرده ام همیشه وفادارم و اطاعت از اصول قانون اساسی را نه فقط در صلاح مملکت بلکه در صلاح مقام سلطنت نیز میدانم، ولی چون قبل از نهضت اخیر که سیاست خارجی در امور مملکت دخالت می کرد هیچگونه اختلاف اساسی بین دربار و دولت های وقت وجود نداشت و این اختلافات پس از ملی شدن صنعت نفت بوجود آمده امیدوارم که مجلس شورایملی هر قدر زودتر تکلیف گزارش هیئت هشت نفری حل اختلاف را معلوم کنند و بروج قانون اساسی مفهوم حقیقی خود را بازگردانند تا هیچوقت بین دربار و دولت ها جای اختلاف نباشد.

در مملکت مشروطه برای اینکه مقام سلطنت محفوظ و مصون از تعرض باشد پادشاه مسؤول نیست و بهمین جهت است که گفته اند پادشاه سلطنت می کند نه حکومت.

بخش دوم

لایحه دیوان عالی کشور

مقدمه

- فصل اول – کارهای دولت من
- فصل دوم – مبارزه دولت انگلیس در مراجع بین المللی
- فصل سوم – مبارزه سیاست خارجی از طریق مجلس
- فصل چهارم – مبارزه سیاست خارجی از طریق دربار
- فصل پنجم – انتقادات از کارهای دولت من

<http://chebayadkard.com/>

• در دیماه ۱۳۳۴ این لایحه را تهیه کرده بودم که هر وقت اجازه دادند آقایان وکلایم مرا در زندان ملاقات کنند تاریخ روز که جای آن در در آخر لایحه خالی است نوشته شود که بدیوان عالی کشور تقدیم کنند. آن روز فرا رسید و آقایان حسن صدر و علی شهیدزاده که بزندان لشکر ۲ زرهی آمدند و آن را بررسی کردند صلاح ندانستند و بعد هم شعبه ۹ دیوان کشور رأی خود را دایر به محکومیت من صادر کرد.

احمدآباد، اول مهرماه ۱۳۳۵
دکتر محمد مصدق

<http://chebayadkard.com/>

در دیماه ۱۳۳۴ این لایحه را تهیه کرده بودم و هر وقت
عازم دارنده آقایان و کلام مرا در نزدان ملاقات کنند تاریخ روز
در جای آن در آخر لایحه خالی است نوشته شود و در دیوان عالی کثرت
تقدیم کنند آن روز فرا رسیده و آقایان حجت و دعا بنشینند و از
نزدان شکر ۲ زری آمدند و آن را بر سر کردند و صلاح بنشینند
دیده هم شعبه ۹ دیوان کثرت رای خود را دایر محکومت من
صا در کرد احمد آباد اول مهر ماه ۱۳۳۵ دکتور مهر

مقدّمات این لایحه

<http://chebayadkard.com/>

مقدّمه

فصل اول - کارهای دولت من

فصل دوم - مبارزه دولت انگلیس در مراعات من المللی

فصل ششم - مبارزه سیاست خارجی از طریق مجلس

فصل هفتم - مبارزه سیاست خارجی از طریق دپارتمان

فصل نهم - اقتادات از کارهای دولت من

نتیجه

دیوان عالی کشور

<http://chebayadkard.com/>

بعد از شکست سیاست خارجی در مراجع بین‌المللی که شورای امنیت و دیوان بین‌المللی دادگستری خود را سیاست استعمار آشنا و آلوده نکردند و رأی بحقانیت ایران صادر نمودند سیاست خارجی تصمیم گرفت مبارزه‌ی خود را در خود مملکت ادامه دهد و با اینکه هیچ بهانه و عنوانی نبود و حتی این بهانه هم بدست نیامده بود که چند نفر اخلاک‌گرا حرف از جمهوری دموکراتیک بزنند شهرت تشریف‌فرمائی اعلیحضرت همایون شاهنشاهی را بخارج از مملکت بهانه قرار دادند و غائله‌ی روز نه اسفند ۱۳۳۱ را پیش آوردند و دست به عملیاتی زدند که به نتیجه‌ی مطلوبه نرسید و «مرغ از قفس پرید».

چون از طریق بلوا کاری صورت نگرفت خواستند از طریق جلب بعضی از نمایندگان مجلس شورای ملی دولت را بطور عادی و از طریق استیضاح در خود مجلس ساقط کنند و دولت دیگری روی کار بیاورند که مقاصد خود را بدست آن انجام دهند که این راه نیز بوسیله‌ی رفراندم مسدود گردید و عده‌ای متجاوز از دو میلیون نفر ساکنین شهرها و روشنفکران مملکت رأی بانحلال مجلس و بابقای دولت دادند که تصور نمیشد اعلیحضرت همایون شاهنشاه برای این عده مردمی که از روی کمال وطنپرستی و در نهایت آزادی رأی داده بودند ارزشی قائل نشوند و دستخط عزل این جانب را توشیح فرمایند.

نظر باینکه دستخط طوری تنظیم شده بود که اصالت آن مورد تردید بود و علت تردید هم این بود که در سطر آخر کلمات طوری بهم نزدیک و فشرده شده بود که هر کس دستخط را میدید یقین میکرد که ورقه قبل از نوشتن دستخط توشیح شده است (سفیدمهر) و نزدیک شدن کلمات از این نظر بود که دستخط خاتمه پیدا کند و از محل توشیح تجاوز نکند و ابلاغ آن هم که ساعت یک روز ۲۵ مرداد ۳۲ بوسیله‌ی کودتا صورت گرفت سبب شد که من از دو طریق یکی را انتخاب کنم: (۱)

(۱) دستخط که در خانه‌ی من بود روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بغارت رفته است.

(۱) منافع خود را در نظر بگیرم و دست از کاریکشم. در این صورت دوتی بطور عادی روی کار می‌آید و هدف ملت از بین میرفت.

(۲) بمبارزه ادامه دهم که باز از دو حال خارج نمیشد یا می‌گذاشتند آنچه منت بدست آورده بود حفظ کند، البته کمال مطلوب بود، و یا نه. در این صورت هر چه میکردند و هر چه میگرفتند چون از روی فخر و غلبه صورت میگرفت هدف از بین نرفته بود.

این بود از نظر سوگندی که بقانون اساسی یاد کرده بودم و صراحت اصل ۶۴ متمم قانون اساسی که «وزرا نمی‌توانند احکام شفاهی یا کتبی پادشاه را مستمسک قرار داده سلب مسئولیت از خودشان بنمایند» و نیز از نظر فداکاریهائی که ملت ایران برای تحصیل آزادی و استقلال خود نموده بود از همه چیز خود گذشتم و آن را اجراء ننمودم که بعد کودتای روز ۲۸ مرداد پیش آمد و سرتیپ حسین آزموده دامت آن آتش مرا برای صدور حکم اعدام تسلیم دادگاه بدوی نظامی نمود.

از آن دادگاه بدادگاه تجدیدنظر نظامی شکایت کردم. آن هم در اطاعت امر دست کم از دادگاه بدوی نداشت. این بود که از حکم دادگاه تجدیدنظر نظامی از آن دیوان درخواست فرجام نموده‌ام تا هر وقت احضار شوم طبق ماده ۴۵۱ اصول محاکمات جزائی توضیحات لازمه بدهم و آنچه را هم نتوانستم در این لایحه عرض کنم حضوراً باستحضار دادگاه برسانم.

البته در جرائد روز ملاحظه فرموده‌اند که در آخرین جلسه دادگاه بدوی نظامی نامه‌ای بشماره‌ی ۶۵۹۲ مورخ ۲۹ آذر ۱۳۳۲ از وزارت دربار شاهنشاهی خطاب بریاست دادگاه رسید که عیناً نقل میشود.

«بفرموده اعلیحضرت همایون شاهنشاه بیاس خدمت آقای دکتر محمد مصدق در سال اول نخست‌وزیری خود در امر ملی شدن صنعت نفت که خواسته‌ی عموم ملت ایران و مورد تأیید ذات منوکرانه بوده و میباشد آنچه نسبت بمعظم له گذشته است صرف نظر فرمودند.»

بنابراین لازم می‌دانم اول خدمانی که در سال اول نخست‌وزیری از من نسبت بوظیفه شده در فصل اول این لایحه شرح دهم و در فصول بعد باستحضار برسانم چطور سیاست خارجی مرا که جز خدمت بوطن گناهی نداشتم بدست عمال خود زندانی نمود و آنچه ملت در نتیجه‌ی فداکاریهای خود بدست آورده بود با عزل من و نصب شخص دیگری مسترد کرد.

کارهای دولت من

کلیات

از روزی که ایران مشروطه شده تنها نه من بلکه هر یک از افراد این مملکت دارای این نظر بوده است که شاه در زمان استبداد (سلطنت مطلقه) هر چه میخواست میکرد و مسؤول هم نبود، ولی در حکومت مشروطه کاری بدون تصویب نمایندگان ملت و موافقت دولت نمی کند، مسؤولیت هم ندارد.

چنانچه در حکومت مشروطه هم شاه هر چه میخواست میکرد و مسؤول هم نبود دیگر لزوم نداشت ملل عالم برای سرنگون کردن دستگاه استبداد انقلاب کنند، کشته و تلفات بدهند تا با آزادی و حکومت مشروطه برسند.

من تازه دارای این عقیده نشده ام و روز نهم آبان ماه ۱۳۰۴ هم که در مجلس پنجم تهدید بقتل شده بودم دارای همین عقیده بودم و در جلسه علنی گفتم:

«هم شاه، هم رئیس الوزراء، هم وزیر جنگ و هم فرمانده کل قوا، چنین حکومتی در زنگبار هم نیست. اگر سر مرا ببرند و مرا قطعه قطعه و ریز ریزم بکنند باین حکومت رأی نمیدهم.»

بیانات آن روز من نه فقط از این نظر بود که تصویب ماده واحده مشروطه را با استبداد تبدیل مینمود و از مردم سلب آزادی میکرد بلکه جهات دیگری هم داشت که مخالف با قانون اساسی و مخالف با اصول بود.

ماده واحده مخالف با قانون اساسی بود — از این نظر مجلس شورای ملی که مجلس عادی است نمیتوانست قانونی برخلاف قانون اساسی وضع کند و این کار را میبایست مجلس مؤسسان بکند که بعد بآن صورت تشکیل شد و کرد.

ماده واحده مخالف با اصول بود — چونکه من در همان مجلس بشاه قسم یاد کرده بودم و شاه هم غیر از اینکه با قرارداد وثوق الدوله مخالفت کرده بود و میخواستند او

را عزل کنند کار دیگری که حقاً بتوانند او را عزل کنند نکرده بود.

در مجلس ششم هم که تمام نمایندگان بدون استثناء با علیحضرت شاه فقید قسم یاد کردند باز من روی این عقیده برای حنف حاضر نشدم. ولی هجده سال بعد که در مجلس چهاردهم نمایندگی مردم طهران وارد مجلس شده چون دیگر محظوری نبود با علیحضرت همایون محمدرضا شاه پهلوی قسم یاد کردم و تا آخرین ساعتی هم که گرفتار نشده بوده وفادار ماندم و اختلاف من با دربار روی این اصل نبود که دولت میخواست سلطنت مشروطه را بجمهوری دموکراتیک یا هر رقم جمهوری دیگری تبدیل کند بلکه روی این اصل بود که شاه میبایست سلطنت کند نه حکومت و این همان اصلی است که در ممالک مشروطه درجه اول دنیا مجرا و معمول شده است.

شخصیت شاه در این نیست که هر کاری خواست بکند مسؤول هم نباشد. بلکه عظمت پادشاه در این است که بقانون اساسی احترام کند و جز مقررات قانون چیزی در نظر نگیرد. هیچ شنیده نشده است در ممالکی مثل انگلستان و یا سوئد پادشاه در این صدد برآید که اختیارات خود را زیاد کند و مسؤول هم نباشد. این قبیل هوا و هوس بیشتر در ممالکی روی میدهد که منت بحق خود عارف نیست و شاهان هم بآن درجه از تمدن نرسیده اند که منت خود را بپایه ملل درجه اول برسانند و در مقابل سیاست خارجی منافع منت را حفظ نمایند. من هیچوقت داوطلب کار نبوده ام و هر وقت کاری بمن پیشنهاد شده و قبول کرده ام جز خدمت بوطن عزیزه نظری نداشته ام. در زمان تصدی وثوق الدوله که از خدمت بوطنه مأیوس شده از ایران بقصد مهاجرت رفتم. موقعی که قرارداد تحت حمایتی ایران منعقد گردید در سوئیس بودم و با آن مبارزه نمودم. در آنجا بودم که دولت وثوق سقوط نمود و من بوزارت دادگستری منصوب گردیدم و از طریق جنوب بایران می آمدم که یک روز بعد از ورودم بشیراز بایالت فارس منصوب گردیدم و تا کودتا پیش نیامده بود انجام وظیفه نموده و بعد چون در آن رژیم از من خدمتی ساخته نبود استعفا دادم و همچنین روزی که میخواستند دولتی روی کار بیاورند که فداکاریهای منت ایران را از بین ببرند بمحض اینکه یکی از نمایندگان در جلسه خصوصی مجلس بمن تعارفی کرد بلا تأمل قبولی خود را اظهار نموده و برای تشکیل دولت حاضر شدم و تصمیم گرفته با کمک همکاران خود تقدیر مبارزه کنم تا وطن عزیزم را با آزادی و استقلال برسانم.

اولس اینکارم در مبارزه این بود که بعد از رأی تمایل از تشکیل دولت خودداری کردم تا ملا واحد راجع بمنی شدن صحت نفت از تصویب مجلسین بگذرد و غیر ازین در موقع طرح برنامه دولت آنقدر نمایندگان حرف میزدند و مخالفت می کردند تا دولت ناتوان شود و دست از کار بکشد. چنانچه دولت مقاومت می نمود آنوقت بقانون نه ماده

رای نمی دادند و ماده واحده را هم که قطعی نشده بود از بین میبردند.

والحق که اکثریت نمایندگان مجلسین هم نخواستند با خواسته های مردم موافقت نکنند. این بود که در ظرف سه روز قانون نه ماده بتصویب رسید و بعد دولت تشکیل گردید. این بزرگترین شاهکاری بود که بکار رفت.

دومین ابتکارم وقتی صورت گرفت که مستر هریمان از طرف مقام ریاست جمهور امریکا برای میانجی شدن بین دولت ایران و شرکت نفت بظهران آمده بود و من برای مذاکره حاضر شده تا دولت انگلیس بوکالت از طرف شرکت اصل ملی شدن صنعت نفت را بشناسد.

و فورمونی که بمستر هریمان داده شد دارای چهار بند بود که بند اول آن بدین قرار تنظیم شده بود:

(۱) «در صورتیکه دولت انگلیس بوکالت از طرف شرکت سابق نفت انگلیس و ایران اصل ملی شدن صنعت نفت را در ایران بشناسد دولت ایران حاضر است با نمایندگان دولت انگلیس بوکالت از طرف شرکت سابق وارد مذاکره شود.»
و بند سوم آن نیز بدین طریق نگارش یافته بود:

(۳) «مقصود از اصل ملی شدن صنعت نفت پیشنهادی است که در کمیسیون مخصوص نفت مجلس شورای ملی تصویب شده و در قانون مورخ ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ تأیید گردیده است و متن آن ذیل درج میشود:

بنام سعادت ملت ایران و بمنظور کمک بتأمین صلح جهان امضاکنندگان ذیل پیشنهاد مینمائیم که صنعت نفت ایران در تمام مناطق کشور بدون استثناء ملی اعلام شود، یعنی تمام عملیات اکتشاف و استخراج و بهره برداری در دست دولت قرار گیرد.»

ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور ابتکار شادروان دکتر حسین فاطمی است که چون کمیسیون نفت مجلس شورای ملی پس از چند ماه مذاکره و مباحثه نتوانست راجع باستیفای حق ملت از شرکت نفت انگلیس و ایران تصمیمی اتخاذ کنند دکتر فاطمی با من که رئیس کمیسیون بودم مذاکره نمود و گفت با وضعی که در این مملکت وجود دارد استیفای حق ملت کاری است بسیار مشکل، خصوصاً که دولت انگلیس مالک اکثریت سهام شرکت است و بعنوان مالیات بر درآمد هم هر سال مبلغ مهمی از شرکت استفاده میکند و من باب مثال در سال ۱۹۴۸ از شصت و یک میلیون لیره عوائد خالص شرکت نفت بدولت ایران که مالک معادن نفت است از بابت حق الامتیاز فقط نه میلیون لیره رسیده در صورتیکه دولت انگلیس بعنوان مالیات بر درآمد بیست و هشت میلیون لیره استفاده کرده است.

بنابراین اول باید در فکر آتیه بود که از مال ملت بیش از این سوء استفاده نکنند و عوائد نفت هر چه هست نصیب ملت ایران بشود. سپس راجع بگذشته هر اقدامی ممکن باشد نمود، همانطور که کشور انگلیس بعضی از صنایع خود را ملی کرده است برای اینکه منافع آن نصیب ملت بشود ایران هم نفت خود را در سراسر کشور ملی کند تا دنیا بداند که نمایندگان جبهه ملی جز آسایش مردم چیزی نمیخواهند و با هیچ سیاستی سازش ندارند.

این پیشنهاد گذشته از اینکه مفید بود کار ما را نیز سهل میکرد و لازم نبود که اول بطلان قرارداد ۱۹۳۳ را که در زمان دولت دیکتاتوری و اختناق ملت ایران منعقد شده بود ثابت کنیم و بعد از شرکت نفت خلع ید نمائیم، چونکه تا معایب آن حکومت را نمیگفتیم بطلان قرارداد را نمیتوانستیم ثابت نمائیم و این کار ما را دچار مشکلات و مواجهه با مخالفت دربار میکرد.

این بود که با نظریات آن شادروان موافقت نموده و قرار شد که ایشان پیشنهاد خود را در جلسه نمایندگان جبهه ملی بدهند و بپوشه نظر دیگران چه خواهد بود. در جلسه ای که در خانه آقای نریمان تشکیل گردید دکتر فاطمی پیشنهاد خود را نمود و مورد موافقت حضار در جلسه قرار گرفت و آن را امضا نمودند. افراد چپ را این پیشنهاد مخالف بودند چونکه ملی شدن صنعت نفت را در سراسر کشور مخالف با منافع دولت اتحاد جماهیر شوروی میدانستند ولی بعد از مدتی مخالفت که دیدند اکثریت قریب باتفاق ملت ایران با ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور موافقت و از آن دفاع میکنند دست از مخالفت کشیدند و سکوت اختیار نمودند.

مستر هریمان که بقصد میانجی آمده بود برای اینکه کارش زودتر خاتمه پیدا کند و مدتی اوقاتش صرف مکاتبه نشود روز ۴ مرداد از طهران بلندن حرکت نمود و روز ۶ مرداد یادداشتی از دولت انگلیس رسید که قسمتی از آن از صفحه ۳ گزارش ۱۳ مرداد ۱۳۳۰ دولت بمجلس شورای ملی در اینجا نقل میشود:

«دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان مایل است از این دعوت استفاده نماید. لیکن دولت ایران باین نکته توجه خواهد نمود که دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان بمنتهای حسن نیت وارد مذاکره خواهد شد و مذاکرات مزبور فقط در صورتی میتواند بصورت رضایت بخش جریان یابد که «کشتی» که در حال حاصر در جنوب موجود است تسکین و حقیقت یابد.»

سفارت امریکا نیز همان روز پیشنهادی بشرح ذیل نمود که هرگاه دولت ایران ب آن موافقت مینمود آن را بلندن بفرستد: «دولت ایران خوشوقت است که دولت

انگلستان طبق پیشنهادی که توسط آقای هریمن تسلیم گردیده هیئتی بایران اعزام میدارد - دولت ایران تمایل بر رفع «تانسیون» در جنوب را از نقطه نظر دولّین ذینفع توفیق مذاکرات مطلوب تشخیص می دهد و دولت ایران با همان روح حسن نیتی که دولت انگلستان ابراز داشته است وارد مذاکره خواهد شد.» (نقل از همان گزارش صفحه ۴)

ولی دولت نتوانست آن را قبول کند و علت عدم موافقت دو چیز بود که یکی در گزارش مجلس شورای ملی گفته شده و از صفحه ۴ عیناً نقل میشود: «پیشنهاد فوق مورد موافقت دولت ایران قرار نگرفت زیرا در آن صحبت از وجود «کششی» در خوزستان شده بود که دولت ایران قبول میکرد آنرا رفع کند و ممکن بود از ابهام این کلمه استفاده کرده و آن را چنین تعبیر کنند که تمام عملیات مربوط بخلع ید در خوزستان باعث وجود حالت تانسیون شده و دولت ایران قبول کرده است که برای رفع این حالت وضع را بحال اولیه برگرداند.»

و آن دیگری که گفته نشده این است که: دول استعماری تجربه دارند و میدانند در نقاطی که مردم میتوانند اظهار احساسات کنند و در خیر و شر خود اظهار عقیده نمایند نمی توانند توفیق حاصل نمایند.

ابراز احساسات در آبادان چه مانع بود از اینکه مذاکرات را در طهران شروع کنند و روی حق و انصاف رفع اختلاف نمایند.

بعد از ورود هیئت نمایندگی انگلیس و چند روز مذاکره معلوم شد که حسن نیتی در کار نبود و غیر از اجرای قرارداد ۱۹۳۳ ولی بصورت دیگر نظری ندارند.

چون شرکت نمیتوانست با یک دولت صاحب عقیده و مستقل در پس پرده اظهار نظر کند و دولت آن را اجرا نماید این بود که میخواستند بوسیله یک تعهد بین المللی دولت را برای خاموش کردن احساسات متعهد نمایند، چنانچه دولت با این پیشنهاد موافقت مینمود مرتکب یک انتحار سیاسی شده بود چونکه علت پیشرفت دولت تا آنجا که دولت انگلیس یکی از رجال نامی خود را برای رفع اختلاف بظهران فرستاد احساساتی بود که ملت ایران ابراز و خود را بدینا یک ملت زنده و حساس معرفی کرده بود.

جلوگیری از احساسات خواه از طریق نصیحت که با نبودن تشکیلات مؤثر حزبی در مملکت کاری بس مشکل بود، خواه از طریق شدت عمل سبب میشد که مردم از دولت مأیوس شوند و شرکت بدون مدعی و مزاحم دستگاه نفت را مجدداً تصرف نماید.

بالاخره با تمام مذاکراتی که بین این جانب و سفارت امریکا بعمل آمد نه دولت ایران حاضر شد آن کشش را موقوف کند نه دولت انگلیس حاضر شد لفظ کشش

را از یادداشت خود حذف نماید.

بند دوم یادداشت دولت انگلیس که در جواب فرمول هریمن تهیه شده بود و سفارت انگلیس در نامه (۱) شماره ۱۰۰ مورخ ۱۱ مرداد ۱۳۳۰ بدولت ابلاغ نمود بدین قرار تنظیم شده است:

(۲) «دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان مایل است فورمول مزبور را مورد استفاده قرار داده و حاضر است طبق آن فورمول مذاکره نماید ولیکن دولت شاهنشاهی تصدیق خواهند نمود که مذاکراتی که دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان در قسمت خود با کمال حسن نیت وارد آن خواهد شد نمی تواند بطریق رضایت بخشی پیشرفت نماید مگر اینکه تسکینی در محیط فعلی داده شود» که درین بند لفظ «کش» به «تسکین» تبدیل یافته، و بند ۳ یادداشت بدین طریق تنظیم شده است:

(۳) «دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان از طرف خود و از طرف شرکت اصل منی شدن صنعت نفت را در ایران قبول مینماید» و با بند ۱ فورمول هریمن که دولت ایران پیشنهاد نمود مختصر اختلافی دارد بدین قرار که در بند ۳ پیشنهادی دولت انگلیس جمله «از طرف خود» که در فورمول هریمن نبود بآن اضافه شده و کلمه «سابق» که در فورمول هریمن «شرکت سابق نفت» نوشته شده بود از آن برداشته شده است.

بر فرض اینکه دولت انگلیس ملی شدن صنعت نفت را نمی شناخت صنعت نفت ملی شده بود، چونکه هر کشوری میتواند از نظر مصالح عموم صنعتی را ملی کند و منافعی را که افراد یا شرکتهای صاحب امتیاز میبرند بخود اختصاص دهد. ولی فرق این است اگر صاحب امتیاز دولت مقتدری و یا از اتباع آن باشد در تعیین غرامت مؤثر است. اعتراف بملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور باین نتیجه میرسد اگر اختلاف بحکمیت ارجاع میشد شرکت نتواند بعنوان عدم النفع چیزی مطالبه نماید چونکه ملی شدن صنعت نفت را بدون هیچ قید و شرطی شناخته بود و دعوا منحصر میشد بغرامت.

سومین ابتکار وقتی شروع شد که مذاکرات با استوکس به نتیجه نرسید و دولت ز گرفتاری احزاب محافظه کار و کارگر در انتخابات مجلس عوام استفاده نمود و بکارشناسان و کارمندان تبعه انگلیس اختصار نمود که از ۴ مهرماه ۱۳۳۰ تا هفت روز وسایل حرکت خود را فراهم نمایند و باین طریق معادن نفت بکلی از تصرف بیگانگان درآمد.

اکنون عملیات دولت این جانب در تمام مدت تصدی کار از نظر سیاسی و مالی

(۱) گزاور این نامه در صفحه ۱۵ «سخنرانی نخست وزیر برای هیئت مخبرین جراند امریکایی در روز سه شنبه ۲۷ اسفند ۱۳۳۰» منتشر شده است.

و اقتصادی و اجتماعی و استفاده از قانون اختیارات هر کدام جداگانه برای استحضار هموطنان عزیزم داده میشود.

قسمت اول — از نظر سیاسی

آزادی و استقلال مراحمی داشت که ما میبایست آنها را طی کنیم:
اول — ملی شدن صنعت نفت که در ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ صورت گرفت.
دوم — تصویب قانون ۹ ماده که دهم اردی بهشت ۱۳۳۰ از مجلسین گذشت و ملی شدن صنعت نفت قطعی شد.

سوم — خلع بد از شرکت سابق نفت که در ۲۹ خرداد ۳۰ بعمل آمد.
چهارم — خروج کارشناسان تبعه انگلیس از معادن نفت جنوب که بعد از چهارم مهرماه ۱۳۳۰ از ایران رفتند.

پنجم — پیشرفت دولت ایران در شورای امنیت ۲۶ مهرماه ۱۳۳۰.
ششم — آزادی انتخابات که آن هم نصیب ملت شد و در انتخابات دوره هفدهم سیاست خارجی دخالت ننمود و انتخاب بعضی از عمال بیگانه نتیجه عملیات داوطلبان و آثاری بود که سیاست استعماری از خود باقی گذاشته بود.

هفتم — بستن قونسولگریهای انگلیس که هر کدام در صفحات جنوب حکومت مستقلى داشتند و هر یک از قونسولها خود را مافوق مأمورین عالی رتبه دولت ایران میدانستند، اول بهمن ۱۳۳۰.

از مراحمی که بعد از اردی بهشت ۳۱ طی شده یعنی بعد از انقضای سال اول تصدی این جانب چون مورد تأیید دربار شاهنشاهی واقع نشده فقط بعنوان تذکر بآنها اشاره مینمایم: (۱)

هشتم — نظر باینکه شکایت دولت انگلیس در شورای امنیت به نتیجه نرسید بدیوان بین المللی دادگستری مراجعه نمود. در آنجا هم کار بنفع دولت ایران خاتمه یافت. اول مرداد ۳۱.

نهمین مرحله — قطع روابط سیاسی بود که در ۳۰ مهرماه ۳۱ صورت گرفت و محتاج به تذکر نیست که بیش از یک قرن دو سیاست قوی در ایران با هم رقابت مینمودند

(۱) ملاحظه شود نامه ی وزارت دربار شاهنشاهی خطاب بدادگاه بدوی نظامی که من در سال اول نخست وزیری خطا کار نمودم و بعد خطا کار شده (صفحه ۲۲۴ کتاب حاضی) «آن دیوان عالی مقام» بوده و بر روی آن خط کشیده و «هموطنان عزیزم» نوشته شده (ا.ا.).

و کار رقابت را بجائی رسانیدند که قرارداد ۱۹۰۷ را برای محدودیت آن منعقد کردند. باین طریق که دولت روسیه تزاری منطقه نفوذ خود را در شمال ایران و دولت انگلیس منطقه نفوذ خود را در جنوب تعیین نمودند و برای جلوگیری از هر گونه اصطکاک منطقه ای هم بنام منطقه بیطرف بین دو منطقه جنوب و شمال قرار دادند که تا انقلاب روسیه بوجود نیامده بود باین نحو با هم سلوک میکردند.

انقلاب روسیه و شکست آن دولت در جنگ اول جهانی سبب شد که دولت انگلیس از نبودن رقیب استفاده کند و قرارداد ۱۹۱۹ که ایران را تحت الحمايه دولت قرار میداد با دولت و ثوق الدوله منعقد نماید. مخالفت مرحوم احمدشاه و ملت با قرارداد سبب شد که و ثوق الدوله استعفا دهد و شادروان مشیرالدوله مأمور تشکیل دولت بشود و مرا بشاه بوزارت عدلیه معرفی کند.

من در اروپا بودم و از طریق هندوستان بایران میآمدم که در بحر احمر با سر پرسی کاکس همان سفیر انگلیس که قرارداد و ثوق الدوله را امضا کرده بود مواجه شدم و پس از معارفه صحبت از این پیش آمد که من از کدام بندر بایران وارد شوم. نظر باینکه مسافرت از طریق بصره و راه آهن بغداد بنظر میرسید از سر پرسی خواهش کردم اطلاعاتی از این طریق در دسترس من بگذارد که وعده داد در عدن تحقیقات کند و مرا از نتیجه منحصر نماید.

این کار شد و از عدن که بکشتی آمد گفت راه آهن بغداد را اعراب قطع کرده اند و از آن طریق مسافرت ممکن نیست. من گفتم از طریق بصره صرف نظر میکنم و از بندر خودمان وارد ایران میشوم.

پس از آن سؤال نمود بندر خودتان کدام است؟ گفتم بوشهر و بعد نگاهی بمن نمود و گفت «بوشهر» بندر ایران است!!

مخالفت شاه و ملت با قرارداد ۱۹۱۹، بیانیۀ «لانسینگ» وزیر خارجه امریکا در طهران، ورود مجدد دولت اتحاد جماهیر شوروی در صحنه سیاست ایران تمام سبب شدند که قرارداد عملی نشود. ولی قرارداد بصورت دیگری درآمد و کار بجائی رسید که اعلیحضرت همایون شاهنشاه فقید یعنی پادشاه یک مملکتی را بجزیره موریس تبعید کردند.

اکنون شمه ای از علت قطع روابط — چون کار نفت خاتمه نیافته بود اقامت مأمورین دولت انگلیس در ایران بضرر نهضت تمام میشد و قطع روابط از این جهت صورت گرفت که آنها از ایران بروند و کار نفت که خاتمه یافت و عهدنامه ای که حاکم بروابط بین دولتین باشد منعقد گردید تجدید روابط بعمل آید و یک لایحه قانونی هم

گذشت که مأمورین سیاسی انگلیس که قبل از قطع روابط با ایران آمده بودند بایران نیابند.

و بعد کاری نداشتیم جز آنچه بدست آورده بودیم حفظ کنیم و نفت غیر از جنبه اقتصادی جنبه سوق الجیشی هم داشت که بفروش میرسید و عوائد آن صرف احتیاجات ملت میشد. بر فرض اینکه بمصرف فروش نمیرسید کسر بودجه ما بیش از ۶۵ میلیون تومان نبود که با تنظیم یک لایحه قانونی توازن بدست میآمد و کارگران زائد نفت بکارهای تولیدی دیگر مشغول میشدند. این کارها وقت میخواست. از بین بردن تسلط یکی از بزرگترین دول دنیا و بدست آوردن آزادی و استقلال کاری نبود که زود بانجام رسد. ملل دیگر یک قرن مبارزه و فداکاری کردند تا آنچه امروز دارند بدست آورده باشند.

قسمت دوم — از نظر مالی

گزارشات بی اساسی که بعد از دستگیری من وزارت دارائی راجع بخالی شدن خزانه بدولت داده بود سبب شد که حتی در انگلستان هم آقای سرآنتونی ایدن وزیر خارجه در نطق ۱۳ آبان ۱۳۳۳ خود در مجلس عوام چنین اظهار کنند «دکتر مصدق ضمن کارهایی که انجام داد خزانه دولت را خالی کرد» که متن کامل این نطق در آخر لایحه خواهد آمد و من در اینجا فقط بذکر این نکته قناعت میکنم چه وقت خزانه دولت ممناز پول بود تا در زمان تصدی من خالی شده باشد.

علت خالی بودن خزانه این بود که شرکت نفت انگلیس و ایران در تمام مدت امتیاز پنج میلیارد دلار علناً استفاده نمود و بملت ایران فقط یکصد و ده میلیون لیره پرداخت که آن هم بمصارف سوق الجیشی رسید و استقادات سری و نامشروع هم از معادن نفت بسیار کرد که چون مدارکی بدست نداده نمیتوانم چیزی اظهار کنم و فقط بذکر این نکته قناعت میکنم که ما هر قدر خواستیم نفتی که در تمام مدت امتیاز انگلیس از آبادان برده بود صورت بدهند شرکت امتناع نمود و گفت این صورت را باید از بحریه انگلیس مطالبه کرد.

ماههای قبل از تصدی من هر ماه دو میلیون لیره از عایدات نفت بسازمان برنامه میرسید که بعد از تشکیل دولت این جانب قطع شد و اولین روز تشکیل دولت این جانب یعنی روز ۱۲ اردی بهشت ۱۳۳۰ موجودی نقد خزانه داری کلی در حدود پنجاه و دو میلیون (۵۲/۶۵۱/۶۷۳/۹۵) ریال و موجودی نقد سازمان برنامه معادل ۲۸۰۰ ریال بود که چند روز بعد از ملی شدن صنعت نفت یکی از مدیران ایرانی و مؤثر شرکت نفت انگلیس و

ایران بمن گفت اگر دولت توانست یک ماه مملکت را بدون عایدات نفت اداره کند و بکار ادامه دهد آنوقت باید قبول کنیم که صنعت نفت را ملی کرده است.

با این حال دولت توانست متجاوز از دو سال بدون کمک خارجی و عوائد نفت و پرداخت بودجه شرکت ملی نفت که آن هم سربار بودجه دولت شده بود مملکت را اداره کند و سازمان برنامه هم تمام وظائف خود را انجام دهد و روزی هم که دولت سقوط نمود (۲۸ مرداد ۳۲) وجهی معادل ۸۰۰ میلیون ریال نقد و در حدود ۱۲۰۰ میلیون ریال مطالبات و جنس موجود داشت که از آن دولت بعد استفاده نمود و آنچه در عرض این مدت خارج از عوائد جاری بخزانة رسید مبلغی در حدود ۵۵۳ میلیون تومان بشرح ذیل بوده است:

(۱) دریافتی از بانک ملی از بابت قیمت ۱۴ میلیون لیره طبق

۱۲۶/۴۲۰/۰۰۰

قانون ۲۱ مرداد ۱۳۳۰

(۲) از بابت ۸/۷۵۰/۰۰۰ دلار استقراض از صندوق بین المللی پول ۶۵/۰۰۰/۰۰۰

۵۰/۰۰۰/۰۰۰

(۳) از بابت قرضه ملی

۳۱۲/۰۰۰/۰۰۰

(۴) دریافتی از نشر اسکناس بر طبق قانون اختیارات

تومان ۵۵۳/۴۲۰/۰۰۰

که از این مبلغ ۲۴۹/۴۵۳/۰۷۲ تومان برای کسر بودجه شرکت ملی نفت به آبادان فرستاده شد و بقیه برای کسر بودجه دولت و سرمایه‌ی بانک رهنی و کشاورزی و شرکت تلفن و بانک توسعه‌ی صادرات و بانک ساختمانی و اضافه وام شهرداریها برای عمران و آبادی شهرها و لوله کشی و برق و شهرداری طهران، کمک بکارخانجاتی که بدون مساعدت دولت نمیتوانستند بکار ادامه دهند، مساعده اضافی برای کشت توتون و پنبه و چغندر و ساختمان انبار دخانیات بکار رفته است.

چنانچه وجوهی که اضافه از عوائد جاری بدولت رسید بمدت تصدی دولت تقسیم کنیم باین نتیجه میرسیم که هر ماه در حدود بیست میلیون تومان بدولت رسیده است که ده میلیون تومان برای شرکت ملی نفت فرستاده شده و ده میلیون تومان دیگر برای کسر بودجه‌ی مملکتی و امور عمرانی بکار رفته است.

قسمت سوم — از نظر اقتصادی

همه دیدند که موقع تصدی این جانب شرکتهای عمومی بواسطه‌ی سوء سیاست اقتصادی نمی‌توانستند بکار ادامه دهند و از دولت درخواست کمک مینمودند ولی چیزی

نگذشت که در نتیجه سیاست اقتصادی دولت از هر گونه کمک مستغنی شدند و سال ۱۳۳۱ برای اولین بار رقم صادرات بدون نفت از رقم واردات تجاوز نمود. ولی بعد که دولت سقوط نمود واردات از حد متعارف و معمول گذشت و این توازن از دست رفت بطوریکه میزان واردات در ۱۳۳۳ به ۱۹۰۰ ملیون تومان ترقی نمود، در صورتیکه میزان صادرات به ۱۲۰۰ ملیون تومان تنزل کرد.

قسمت چهارم — از نظر اجتماعی

بعد از تشکیل دولت دیکتاتوری ملت ایران از آتیه‌ی خود آنقدر مأیوس نشده بود که در سرنوشت خود بخواهد شرکت کند و هیچ دیده نمیشد که نسبت بآتیه‌ی مملکت ابراز کمترین احساساتی بکند، در صورتیکه بعد از ملی شدن صنعت نفت در هیچ مورد از ابراز احساسات خودداری نمیکرد.

سخنان بعضی از افراد چپ در روزهای آخر مرداد فقط یک بهانه برای سقوط دولت و غارت خانه و دسترسی بنوشتجات هر بود. چونکه تصمیم بسقوط دولت قبل از نه اسفند گرفته شده بود و تا ساعت یک ۲۵ مرداد که دستخط عزل ابلاغ شد هیچکس از افراد چپ و حتی از هیچ فردی راجع بجمهوری دموکراتیک یا رقم دیگر سخنی نشنیده بود.

بعد از ابلاغ دستخط هم افراد چپ و اخلاگران اسلحه نداشتند که در اولیای امور ایجاد رعب و ترس کنند. حرفی زده بودند بسزای خود میرسیدند. اگر دولت اقدام نمیکرد آنوقت هر چه صلاح بود میکردند. صدور دستخط عزل و نصب چیزی غیر از قصاص قبل از جنایت نبود.

احزاب چپ بواسطه‌ی تشکیلات منظم خود میتوانند در هر موقع از آخرین افراد خود استفاده کنند، ولی احزاب ملی چون تشکیلات منظمی نداشتند از این استفاده محروم بودند.

تشکیل احزاب چپ از نظر رقابتی بود که دولت اتحاد جماهیر شوروی در ایران با دول غرب میکرد. در مملکت مشروطه شاه سلطنت میکند و ملت حکومت. وقتی که حق ملت را غصب کنند و انتخابات نمایندگان مجلسین را که حق مشروع و مسلم هر فردی از افراد مملکت است از آنها سلب نمایند هر یک از دول بیگانه هم میخواهد از یک مملکت بیصاحبی سوءاستفاده نماید. بلوک غرب از مجلسین و دولت استفاده میکرد دولت اتحاد جماهیر شوروی هم احزابی از افراد متمایل بر رژیم خود تشکیل داد تا بتواند

با بلوک غرب رقابت نماید.

این جانب میخواستم بین احزاب ملی ایجاد وحدت کنم که با هم تشریک مساعی کنند. چون این کار سبب میشد که ذهن اعلیحضرت همایون شاهنشاهی را مشوب و چنین وانمود نمایند که از تقویت احزاب نظری نیست جز تغییر رژیم از هر گونه عملی راجع باین کار خودداری کردم، و با اینکه تشکیلات و برنامه واحدی نبود مردم وطنپرست هر موقع صف آرائی کردند و از مصالح مملکت دفاع نمودند.

انتخابات دوره ی هفدهم تقنینیه بهترین دلیل و حاکی از این معناست که در طهران با تمام جدیتهائی که احزاب چپ نمودند حتی یک نفر از کاندیداهای خود را نتوانستند روانه ی مجلس کنند و کاندیداهای جبهه ملی با آرائی چند برابر بیشتر در صف اول واقع شدند.

قسمت پنجم — استفاده از اختیارات

چون دولت این جانب از خارج کمکی نداشت و تماس با مجلس هم برای کسر بودجه و اعتبار مخارج تولیدی نتیجه معکوس میداد از مجلسین درخواست اختیارات نمودم که مورد قبول واقع شد. با این اختیارات بود که توانستم در مقابل فشار بیگانگان مقاومت کنم و متجاوز از دو سال مملکت را اداره نمایم و در ازای گرفتن کمک آزادی و استقلال مملکت را از دست ندهم.

چنانچه اختیارات نبود و دولت میخواست علناً از نشر اسکناس استفاده کند چیزی نمیگذشت که اجناس ترقی میکرد و گرانی زندگی سبب میشد که دولت بخودی خود سقوط کند.

از خواستن اختیارات مقصود فقط این نبود که در مسائل مالی از آن استفاده شود بلکه لوائح زیادی هم در ادوار تقنینیه از دولتها بمجلس رسیده بود که نسبت بآنها هیچ تصمیمی اتخاذ نشده بود. فقدان قانون و یا اصلاح بعضی از قوانین موضوعه کار را بجائی رسانیده بود که ادارات نتوانند وظایف خود را انجام دهند که بعد از تصویب اختیارات و تمدید آن متجاوز از دوپست لایحه قانونی از تصویب گذشت که تنظیمشان جز احتیاج مملکت محرکی نداشت و در تصویبشان نظریات خصوصی بکار نرفته بود. هر چه تنظیم شده بود و هر چه تصویب شده بود تمام از نظر مصالح مملکت صورت گرفته بود.

لوائح قانونی این جانب تمام مورد احتیاج دادگستری و ادارات دولتی بود که از آن استفاده میکردند و بعد از تصویب و اجرا اگر نواقصی داشتند بوسیله ی لوائح دیگر

اصلاح میشد.

بعد از سقوط دولت بجای اینکه آنها را مورد مطالعه قرار دهند چنانچه لوایحی غیر مفید تشخیص داده میشد آنها را الفا کنند از کمیسیون دادگستری مجلس شورای ملی گزارشی راجع بلغو تمام لوایح بمجلس رسید که از جریده «کیهان» شماره ۳۳۶۵ مورخ ۴ شهریورماه ۱۳۳۳ عیناً نقل میشود:

«کمیسیون دادگستری طرح پیشنهادی جمعی از آقایان نمایندگان در خصوص الغای کلیه لوایح ناشیه از اختیارات آقای دکتر مصدق را در جلسات متعدد خود مورد مطالعه و رسیدگی قرار داد. نظر باینکه عقیده اعضای کمیسیون بر این است که قوای مملکت طبق صراحت اصل ۲۸ قانون اساسی همیشه از یکدیگر منفصل و ممتاز خواهد بود و نظر باینکه قوانین اختیارات دکتر مصدق در محیط ارعاب و اخافه و برخلاف قانون اساسی و مصلحت مملکت از تصویب گذشت لذا طرح مزبور را بشرح زیر اصلاح و تنظیم نمود که اینک تقدیم و تقاضای تصویب آن را دارد.

ماده واحده

کلیه لوایح آقای دکتر محمد مصدق ناشیه از اختیارات حاصله از ماده واحده مصوب مرداد ۱۳۳۱ و ماده واحده تمدیدی آن مصوب بهمن ماه ۳۱ چون خلاف قانون اساسی بود ملغاست.

تبصره — دولت مکلف است هر یک از لوایح مذکور در فوق را که ادامه ی اجرای آنها را ضروری میدانند ظرف پانزده روز بمجلس تقدیم کند. لوایح مزبور بکمیسیونهای مربوط مجلس ارجاع میشود و کمیسیونها مکلفند ظرف دو ماه لوایح مزبور را مورد رسیدگی و اظهارنظر قرار دهند. مقررات فعلی لوایح تقدیمی دولت تا اظهارنظر نهائی کمیسیونهای مجلس موقتاً قابل اجرا میباشند. لوایحی که باین ترتیب مورد اصلاح و تصویب قرار میگیرد تا تصویب نهائی مجلسین قابل اجرا خواهد بود.»

این قسمت از گزارش که قوانین اختیارات در محیط ارعاب و اخافه بتصویب رسید برخلاف واقع و حقیقت است، زیرا من با چه قوه میتوانستم مجلسین را تحت ارعاب و اخافه قرار دهم. من مجری افکار ملت بودم. مجلسین هم با احترام افکار عمومی اختیارات را تصویب کردند.

فرق مجلسینی که بمن اختیارات داد با مجلسینی که آن را لغو نمود این است که در ۱۳۳۱ قانون اختیارات و قانون تمدید آن روی افکار ملت و مصالح مملکت بتصویب رسید ولی در ۱۳۳۳ نمیدانم روی چه افکار لوایح قانونی من بدون استثناء الغاء گردید.

چنانچه الغای لوایح از این نظر بود که قانونگزاری حقی است مربوط بمجلسین و غیرقابل انتقال در این صورت قوانین مصوب مجلسین میبایست قائم مقام لوایح میشد. آیا دادن اختیار بکمیسیونها و نیز اجازه اجرای ۲۴ لایحه ی قانونی این جانب در ۱۶ مرداد ۱۳۳۴ غیر از این است کاری را که مجلسین مخالف قانون اساسی تشخیص داده بود خود مرتکب آن شدند.

مبارزه دولت انگلیس در مراجع بین المللی

چون دولت انگلیس نمی خواست سیاستش در ایران دچار شکست بشود و ملل دیگر بتقلید از ایران خود را برای مبارزه حاضر کنند و دول استعمارطلب را بزانو درآورند برای کسب توفیق از دو کار میبایست یکی را انتخاب کند: یا مبارزه خود را در ایران بشدت ادامه دهد و یا در مراجع بین المللی دولت را مستأصل نماید که خود دست از کار بکشد و مبارزه بنفع آن دولت خاتمه یابد.

نظر باینکه در ماههای اول ملی شدن صنعت نفت دولت غیر از عمال بیگانه مخالفی نداشت و برای مبارزه شدید هم در داخل کشور زمینه حاضر نبود شق دوم را انتخاب کرد. از این چه بهتر که خود را زورگو و استعمارگر معرفی نکنند و از مراجع بین المللی سندی بحقانیت خود صادر و بدینا ثابت نمایند که دولتی مثل ایران میخواست بیکی از بزرگترین دول عالم زور بگوید و قراردادی [را] که امضا کرده بود معتبر نیشناسد. روی این نظر دولت انگلیس دیوان بین المللی دادگستری لاهه شکایت نمود و دیوان بین المللی هم قراری بعنوان «اقدامات تأمینیه» برای جلوگیری از اجرای خلع ید که دولت ایران شروع کرده بود صادر کرد (۵ ژوئن ۱۹۵۱ - ۱۵ خرداد ۱۳۳۰). (۱)

نظر باینکه قرارداد ۱۹۳۳ با شرکت نفت انگلیس و ایران بسته شده بود نه با دولت انگلیس، دولت ایران دیوان بین المللی دادگستری را برای رسیدگی بشکایت دولت انگلیس صالح ندید و بقرار «اقدامات تأمینیه» ای که دیوان صادر کرده بود ترتیب اثر نداد، لذا دولت انگلیس بشورای امنیت شکایت نمود و شورا هم در جلسات ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۶ مهرماه ۱۳۳۰ باین کار رسیدگی کرد و از لحاظ آئین نامه داخلی خود مقرر

(۱) نقل از گزارش ۲۲ اردی بهشت ۳۱ دولت بمجلس سنا صفحه ۷.

— در متن تاریخ ۱۳۳۳ آمده. اصلاح شد، (۱.۱).

نمود تا دیوان بین‌المللی دادگستری راجع به صلاحیت خود اظهار نظر نکند موضوع مسکوت بماند. (۱)

بنابراین دولت انگلیس از مراجعه بشورای امنیت نتیجه نگرفت و کار بنفع ایران خاتمه یافت. ناگفته بماند که قرائت و ارائه اصل و ترجمه تلگرافات دولت دیکتاتوری در شورای امنیت راجع بانتخابات نمایندگان دوره نهم تقنینیه که قرارداد تمدید امتیاز نفت را تصویب کرده بودند اثری بسزا بخشید. (۲)

با این حال دولت انگلیس دست از مبارزه نکشید و در اکتبر ۱۹۵۱ لایحه‌ای بر علیه دولت ایران بدیوان بین‌المللی دادگستری تسلیم نمود که با اطلاع دولت ایران رسید و تحت مطالعه و مذاقه قرار گرفت و با مذاکره و مشاوره متخصصین جوابی تحت عنوان «ملاحظات مقدماتی راجع به صلاحیت دیوان» تهیه و ۴ فوریه ۱۹۵۲ پانزدهم بهمن ۱۳۳۰ بدیوان لاهه تسلیم گردید.

هیئت نمایندگی ایران از ۹ تا ۲۳ ژوئن ۱۹۵۲ (۱۹ خرداد تا ۲ تیر) برای دفاع از حق ملت ایران در جلسات دیوان حضور بهم رسانید و با دفاع موثر پرفسور رولن کار بنفع دولت ایران خاتمه یافت که حتی قاضی انگلیس هم بحقانیت ایران رأی داد.

اکنون بعضی از قسمتهای نطق این جانب در آن دیوان از کتاب «مدافعات نخست وزیر و پرفسور رولن در دیوان بین‌المللی دادگستری» عیناً در اینجا نقل میشود:

«تاریخچه روابط ایران و انگلیس طولانی‌تر از آن است که بخواهم در این جا بتفصیل آن را بیان کنم. همینقدر باید بگویم که در قرن نوزدهم ایران میدان رقابت دو سیاست امپریالیستی روس و انگلیس بود. چندی بعد دو حریف با هم کنار آمدند و در ۱۹۰۷ کشور ما را بدو منطقه‌ی نفوذ تقسیم نمودند. سپس هنگامی که امپراطوری تزاری واژگون گردید و اتحاد جماهیر شوروی گرفتار انقلاب داخلی شد بریطانیای کبیر که از میدان جنگ فاتح بیرون آمده و در خاورمیانه بلامنازع و بی رقیب بود از فرصت استفاده نمود و خواست با عقد قرارداد ۱۹۱۹ که عنان امور کشوری و لشکری را بدست افران و کارشناسان انگلیسی میسپرد ایران را منحصراً در تحت اختیار و تسلط سیاسی و اقتصادی خود قرار دهد. بالاخره چون آن قرارداد هم با مقاومت شدید آزادیخواهان و وطنپرستان مواجه گردید دیپلماسی انگلیسی برای اینکه سیاست خود را بصورت دیگری عملی سازد رژیم دیکتاتوری را که بیست سال از آن حمایت نمود بر سر کار آورد و منظور اقتصادی

(۱) نقل از گزارش سوم آذرماه ۱۳۳۰ دولت بمجلس شورای ملی، صفحه ۲.

(۲) ملاحظه شود نطق ۱۹ آذر ۱۳۳۰ نخست وزیر در مجلس شورای ملی، صفحه ۴ و

سیاست انگلیس از تمهید این وسایل این بود که بالانحصار نفت کشور ما را تصاحب نماید و باین ترتیب آنچه میبایست موجب ثروت ملی ما شود منشاء بلیات گوناگون و مصائب طاقت فرسای ما گردید و این سلطه بوسیله کمپانی صاحب امتیاز عملی میگردد، یعنی علاوه بر اینکه نفت ما را بسوی انگلستان میکشاند بضرر ایران فوائد کثیر مالی عاید انگلستان می ساخت.

میزان این استفاده ها را نمی توان بطور محقق معلوم نمود. چه ایران هیچوقت نه توانست باقلامی که در ترازنامه ی شرکت منظور شده بود بررسی کند و نه از میزان و قیمت نفتی که بشمن بخش و یا حتی برایگان (۱) ببحریه ی انگلیس فروخته میشد اطلاع حاصل نماید و همچنین منافعی را که از راه انحصار حمل و نقل دریائی و معاف ساختن کالاهای وارده بایران از پرداخت حقوق گمرکی باقتصاد انگلیس رسیده بود تشخیص دهد.

چنانچه ارقام ترازنامه شرکت را حجت بدانیم باز ملاحظه میکنیم که مثلاً در طی سال ۱۹۴۸ از ۶۱ میلیون لیره عوائد خالص شرکت دولت ایران از جمیع جهات فقط نه میلیون لیره دریافت کرده، در صورتیکه تنها از بابت مالیات بر درآمد ۲۸ میلیون لیره عاید خزانه انگلستان شده است.

برای من جای تردید نیست که مقصود از مراجعه بشورای امنیت و دیوان بین المللی آن است که باز از ما تعهدات مشابهی تحصیل کنند و حال آنکه یادگارهای تلخ و اجحافات امتیاز ۱۹۳۳ هنوز از خاطرها محو نشده و اگر بنا بود اداره صنایع ملی شده را دوباره تسلیم بیگانگان کنیم اساساً چه حاجتی به ملی کردن صنعت نفت داشتیم...

موقعی که از طهران حرکت میکردم امیدوار بودم مظالمی را که بایران وارد شده بطور کامل بعرض آقایان برسانم و میخواستم مدارک بی شماری که در این زمینه دارم (۲) و فقط بعضی از آنها را سابقاً باستحضار شورای امنیت رسانده بودم بشما ارائه دهم تا بمداخلات شدید شرکت نفت انگلیس و ایران در امور داخلی ما بهتر پی ببرید ولی چون مرا محدود ساخته اید که از حدود مطالب مربوط بعدم صلاحیت خارج نشوم ناچارم که از

(۱) هیئت نمایندگی انگلیسی این گفته ها را در دادگاه شنید و تکذیب نمود.

(۲) قسمتی از این اسناد در آلبومی گذاشته شده بود که در مراجعت از لاهه آن را آقای حائری شاه باغ دادستان کل دیوان عالی کشور در بانک ملی گذاشت و پس از کناره جوئی از کز کلید صندوق را بقاء مقام خود آقای اخوی سپرد و قسمت دیگر هم در صندوق آهنی خانه من بود که روز ۲۸ مرداد ۳۲ یعنی همان روز رستاخیز معلوم نشد بکجا رفت.

خواسته‌های شما تبعیت کنم و از اراغه‌ی اسنادی که در دست دارم خودداری نمایم.»
این بود قسمتی از بیانات این جانب در دیوان بین‌المللی دادگستری. نظر باینکه
دیوان مزبور بحقانیت دولت ایران رأی داد و در مراجع بین‌المللی دیگر راهی برای دولت
انگلیس باقی نمانده بود مبارزه‌ای که همان ماههای اول تصدی من در ایران شروع شده
بود از طریق مجلس و دربار بشدت ادامه پیدا کرد که شرح هر کدام در فصول بعد خواهد
آمد.

مبارزه سیاست خارجی از طریق مجلس

کلیات

دخالت دولت قوام در انتخابات دوره پانزدهم که حتی مردم پایتخت نتوانستند نمایندگان خود را انتخاب کنند طوری یأس آور بود که من نمیخواستم در سیاست دخالت کنم. ولی یکی از روزها چند نفر از رجال نزد من آمدند و مرا برای ایراد نطقی بمسجد شاه دعوت کردند و با اینکه تصور نمیشد دولت بگذارد کسی برای استماع بیانات من حاضر شود عده‌ی زیادی آمدند و شرح اینکه چرا دولت ممانعت ننمود از حوصله‌ی این لایحه خارج است.

و باز فردای آن روز عده‌ای از رجال در حدود چهل نفر آمدند که برای عرض شکایت بدربار برویم. چون اعلیحضرت همایون شاهنشاهی آن روز بار ندادند روز بعد عده‌ای از رجال و سایر طبقات در حدود چهارصد نفر آمدند که همه با هم بدربار رفتیم و یک هفته هم در آنجا ماندیم. چون نتیجه نداد از دربار خارج شدیم.

در روزهای آخر همان دوره که قرارداد «گس - گلشائیان» در مجلس مطرح شده بود یکی از نمایندگان مخالف با قرارداد از من تقاضا نمود نظریات خود را در آن باب بمجلس بنویسم. نامه من که در جلسه علنی خوانده شد یکی از عواملی بود که برای نگذشتن قرارداد تأثیر نمود. دوره پانزدهم تقنینیه با آخر رسید و قرارداد از مجلس نگذشت. در انتخابات دوره شانزدهم تقنینیه که باز دولت در همه جا دخالت مینمود شادروان دکتر حسین فاطمی با من مذاکره نمود که برای آزادی انتخابات فکری بکنم و بعد همان نماینده مخالف با قرارداد آمد و گفت اگر شما در انتخابات دخالت نکنید از نمایندگان مجلس پانزدهم و مخالف با قرارداد حتی یک نفر هم در طهران انتخاب نخواهد شد که باز من روی این اصل که آزادی انتخابات برای مملکت امری است حیاتی وارد مبارزه شدم و چون احزاب و تشکیلات مؤثری نبود که از آنها استعانت کنم

شادروان دکتر فاطمی با چند نفر از مدیران جراند موافق با نظر ما مذاکره نمود همگی موافقت نمودند که جراند خود را در اختیار مردم بگذارند. سپس دعوتی از عموم طبقات بعمل آمد که روز و ساعت معینی برای عرض شکایت مقابل کاخ سلطنتی حاضر شوند. با اینکه رئیس شهربانی وقت بوسیله انتشار اعلامیه‌ای در جراند مردم را از اجتماع منع کرده و شدیداً تهدید نموده بود جمعیت زیادی در محل موعود حاضر شدند و چون دربار نمیتوانست بیش از بیست نفر را بپذیرد برای ورود بدربار در همانجا بیست نفر تعیین شدند که وارد کاخ شدیم و بعد همان عده بجهت ملی موسوم گردید و چون این مرتبه هم شکایت مردم مورد توجه قرار نگرفت از دربار بیرون آمدیم و در خارج مبارزه کردیم تا آنجا که دستگیر و تبعید و زندانی شدیم و توانستیم هفت نفر از اعضای جبهه ملی را بنماینده‌گی مردم طهران وارد مجلس کنیم. اکنون باید دید که سیاست خارجی از این مجلس و مجلس هفدهم چطور بتفع خود و ضرر منت استفاده نمود که شرح هر کدام در قسمت اول و قسمت دوم این فصل خواهد آمد.

قسمت اول

مبارزه سیاست خارجی در مجلس شانزدهم

نمایندگان دوره شانزدهم تقنینیه را میتوان بدو قسمت تقسیم نمود:

- (۱) نمایندگان که سیاست خارجی با انتخابشان مخالف نبود و بهر طریق که توانسته بودند وارد مجلس شده بودند که این قسمت را نیز میتوان بدو دسته تقسیم کرد:
 - (الف) نمایندگان که باستقلال و آزادی مملکت عقیده داشتند و بین اینکه مملکت با نظر ایرانیان اداره شود یا خارجی فرق نمی گذاشتند.
 - (ب) نمایندگان که میخواستند ایران بدست ایرانیان اداره شود ولی اوضاع و احوال بآنها اجازه نمیداد و این جرأت را هم نداشتند که برای انجام مقصود زمینه فراهم کنند.

فرق این دو دسته با هم این بود که اولی با هر کاری که میخواست چند قدم مملکت را جلو برد مخالفت مینمود، در صورتیکه دومی بشرط نداشتن محظور کمک هم میکرد و آن روزی که دیدند ملتی هست که میتوان بآن اتکاء نمود دست از وکالت کشیدند و نتع منت استعفا نمودند، تا بعد نمایندگانگی از طرف مردم وارد مجلس شوند و بوطن خود خدمت نمایند. چنانچه نهضت می خاموش نشده بود چیزی نمیگذشت که ایران هم مثل بعضی از ممالک بزرگ رجالی آزموده و فداکار پیدا میکرد.

(۲) نمایندگان جبهه ملی که این گروه از نمایندگان را هم میتوان از نظر فکر و عقیده بدو دسته تقسیم نمود:

(الف) نمایندگان که آزادی و استقلال مملکت ایمان داشتند و هیچ چیز آنها را از عقیده و ایمان خود منحرف ننمود و تا آخرین لحظه در عقیده خود باقی ماندند.

(ب) نمایندگان که آزادی و استقلال را وسیله پیشرت اغراض و مقام قرار داده و از همان ماههای اول تشکیل دولت اینجانب سرلشکرزاهدی وزیر کشور را نامزد نخست وزیری کردند که من بعد از غائله ۲۳ تیر ۳۰ از آن مطلع شدم و از عدم توجه و کم فکری بعضی از همکارانم بسیار تعجب کردم. چونکه جبهه ملی در مجلس اکثریت نداشت که سرلشکر با رأی جبهه ملی در مجلس نخست وزیر بشود و تابع نظریات جبهه ملی هم باشد. از این هم که بگذریم سیاست خارجی چطور موافقت میکرد که باز شخص دیگری متصدی کار شود که نهضت ملی ایران را بضرر آن سیاست رهبری کند. تشکیل دولت این جانب کاری بود بدون سابقه و هیچ مقدمه ای نداشت و تا ایران آزادی و استقلال نرسد تشکیل یک دولتی که متکی ب سیاست خارجی نباشد کاری است مشکل.

وقتی که راجع بچگونگی موضوع تحقیقات کردم یکی از همکاران بمن گفت چون شما حال خوشی ندارید ما سرلشکر راناامزد کردیم تا اگر روزی شما نتوانید انجام وظیفه کنید این مقام را کسی تصدی کند که از خود ما باشد، و اما اینکه چه وجه مشترکی بین سرلشکرزاهدی و آنهایی که دم از آزادی و استقلال میزدند وجود داشت مطلبی است که گوینده خود باید توضیح دهد. شاید چنین تصور شده بود که چون سرلشکر در سیاست خارجی زمینه داشت او را بیاورند و بعد با او هم مخالفت کنند و خود تشکیل دولت دهند.

اکنون برمیگردیم باصل موضوع که شرح واقعه این است. یکی از روزهایی که من برای حفظ جان خود در مجلس شورای ملی متحصن شده بودم آقای حسین علاء وزیر دربار شاهنشاهی بملاقات من آمدند و در ضمن مذاکرات اظهار نمودند مبدا یک وقت مملکت جمهوری بشود که من گفتم کی است که چنین نظری داشته باشد. گفتند مقصودم شما نبودید بعضی از اطرافیان شما هستند که ممکن است مملکت را بجمهوری سوق دهند. آنوقت متوجه شدم که اینها مطالبی است که در دربار مذاکره شده و با این حرفها میخواهند خاطر خطیر شاهانه را مشوب کنند که باز گفتم من که در مجلس چهاردهم بشاهنشاه قسم یاد کرده ام چطور ممکن است راضی شوم که در مملکت چنین اتفاقی روی دهد و یا خود بخوادم از تغییر رژیم استفاده کنم. چنانچه برای آزادی و

استقلال ما مضر نبود ساعتی من در این سمت نمی ماندم. متأسفانه کار نفت سبب شده است که تا آن را حل نکنم نباید دست از کار بکشم والا خواهند گفت من که بارها گفته‌ام در راه مملکت از هیچ چیز باک نمی‌کنم چه چیز سبب شد که تا ملت به هدف نرسید دست از کار کشیدم.

آن رئیس دولتی که بخواهد رژیم مملکت را تغییر دهد اول باید قوایی در اختیار داشته باشد تا بتواند مقصود خود را عملی کند. من در اختیار خود قوایی ندارم تا بتوانم چنین کاری بکنم. اکنون که باید رئیس شهربانی تعیین شود این جانب کسی را پیشنهاد نمی‌کنم تا هر کس مورد اعتماد شاهانه است تعیین فرمایند.

از این مذاکرات سرلشکر زاهدی وزیر کشور خواست برای مقصودی که داشت استفاده کند و توجه دربار را بخود جلب نماید و چند روز بعد اظهار نمود نظر اعلیحضرت بانتصاب سرلشکر بقائی است که من باز آنچه گفته بودم تکرار کردم و سه روز قبل از ۲۳ تیرماه ۳۰ وی بریاست اداره کل شهربانی منصوب گردید و تصدیقنامه‌ای که من در ۱۳۰۱ یعنی سی سال قبل از آن که متصدی ریاست نظمیه تبریز بود داده بودم برایم فرستاد و گفت من همان کسی هستم که مورد اعتماد خود شما هم هستم و نتیجه این شد که روز ورود مستر هریمان بطهران غائله ۲۳ تیر پیش آمد برای اینکه ثابت کنند دولت بحفظ انتظامات کشور قادر نیست.

هیئت تقنینیه مملکت که برای رسیدگی بموضوع مأمور شده بود گزارشی باین مضمون تنظیم نمود: مأمورین شهربانی عده زیادی را بقتل رسانیدند و در جواب پرمشغالی که از آنها شده چنین گفتند که روز ۲۳ تیر آقای سرلشکر بقائی در خانه نشست و بوظیفه خود عمل نکرد. (۱)

خلاصه اینکه تغییر رژیم که در روزهای آخر مرداد ۳۲ بهانه‌ای برای سقوط دولت شده بود در همان ماههای اول تصدی این جانب از آن صحبت میشد و چیزی که سبب شده بود دولت ساقط نشود این بود که دولت انگلیس هنوز از مراجع بین‌المللی مایوس نشده بود و بهتر آن میدانست که دولت در آنجا شکست بخورد و بخودی خود سقوط کند و عمال خود را در ایران بدنام ننماید.

تا زمانی که بین اعضاء جبهه ملی اختلاف درنگرفته بود و علنی نشده بود نمایندگان مجلس تحت تأثیر افکار مردم حوزه‌های انتخابی خود قرار میگرفتند و کارها در مجلس بصلاح مملکت میگذشت و روی همین وحدت نظر بود که من توانستم در

ظرف سه روز قانون نه ماده را از تصویب مجلسین بگذرانم. ولی بعد که بین افراد اختلاف درگرفت خواستند از این اختلاف استفاده کنند و با وسایل عادی دولت را ماسقط نمایند که این وسایل اول فحش و ناسزا بود که بعضی از نمایندگان در جلسات ۱۹ و ۲۶ آذرماه ۱۳۳۰ بسوی من پرتاب کردند تا برای حفظ آبرو دست از کار بکشم.

این حربه‌ی ناجوانمردانه چیزی نبود که تازه آن را بکار ببرند. این حربه در مجالس ما همیشه در نفع سیاست خارجی بکار میرفت. چنانچه اعمال بعضی از نمایندگان ادوار تقنینیه چهارم و پنجم و ششم را مورد مطالعه قرار دهیم مشاهده مینمائیم که انتخاب آنان هیچ جهتی جز اینکه در مجلس این وظیفه را انجام دهند نداشته است و از دوره هفتم تقنینیه بعد که دولت در انتخابات طهران هم دخالت نمود و دیکتاتوری باوج قدرت خود رسید و نفسها در همه جا بند آمد دیگر احتیاج نبود که این قبیل اشخاص وارد مجلس بشوند و چنانچه از نظر سابقه خدمت وارد مجلس میشدند از آنها استفاده نمیشد، چونکه از طرف مردم کسی بمجلس نرفته بود که روی مصالح مردم با دولت مخالفت کند و دولت محتاج باشد که آنها بنمایندگان حقیقی مردم بی احترامی کنند.

عدم بردباری نخست وزیران خیرخواه هم نیز در این موفقیت تأثیری بسزا داشت. چونکه حاضر نبودند حتی کوچکترین حرفی را تحمل کنند و بمحض شنیدن یک حرف دست از کار میکشیدند و میگفتند ما که نظری جز خدمت نداریم، چرا حاضر شویم حرف بد ناکسان را تحمل نمائیم. در صورتیکه اشخاص شرافتمند بکسی بد نمیگویند و فحش نمی دهند. اگر نظریاتی دارند میگویند و برای گفته های خود دلیل اقامه میکنند و قضاوت در گفته های خود را بمعده جامعه محول مینمایند.

صاحبان عقیده و ایمان از مرگ هم نباید هراس کنند تا چه رسد بفحش ناکسان. چونکه اصل مصلحت اجتماع است. آنجا که مصالح اجتماعی تأمین نباشد مصالح افراد تأمین نخواهد بود و تشخیص اینکه چه اشخاصی روی مصالح جامعه مقاومت میکنند و چه اشخاصی روی مصالح خودشان با مردم است و الحق هم که مردم از عهده این تشخیص خوب برمیآیند.

روی این عقیده و ایمان بود که هر چه فحش شنیدم و یا در جرائد بی مسلک مزدور خواندم بقدر پرکاهی در من تأثیر ننمود و هر وقت بیاد پندی میآمدم که مادرم بمن داده بود و آن پند این بود «وزن اشخاص در جامعه بقدر شدائی است که در راه مردم تحمل میکنند» برای مبارزه بیشتر حریص میشدم و خود را بهتر مجهز میکردم.

از فحش ککم نگزید و در جامعه وزنم بیشتر گردید تا آنجا که مدت دوره شانزدهم تقنینیه منقضی شد و ۱۳۰۰ تیر ۱۳۳۱ پیش آمد و دعوای انگلیس در دیوان

بین المللی داد گستری بنفع ایران خاتمه یافت، عجب این بود که در دیوان لاهه هم مرا از این رفتار ناجوانمردانه بی نصیب نگذاشتند و مقارن ورود هیئت نمایندگی ایران بلاهه بعضی از جرائد نوشتند دکتر مصدق همان کسی است که بضارب امام جمعی طهران پول داد او را از میان ببرند. و از انتشار این خبر معمول میخواستند این نتیجه را بگیرند که دیوان بین المللی داد گستری بدفاعیات هیئتی که در رأس آن شخص مجرمی قرار گرفته بود ترتیب اثر ندهد.

قسمت دوم

مبارزه سیاست خارجی در مجلس هفدهم

بعد از سی ام تیر که باز این جانب خود تشکیل دولت دادم چون یکی از طرق مبارزه سیاست خارجی از طریق مجلس هفدهم بود چنین بنظر رسید که هر قدر اصطکاک دولت با مجلسین کم بشود مبارزه سیاست خارجی از طریق مجلسین تا حدی فلج شود و دولت بتواند بیشتر دوام کند. این بود که از مجلسین درخواست اختیارات نمودم تا در حدود آن بتوانم لوایح قانونی و ضروری را امضا کنم و بعد از آزمایش برای تصویب مجلسین پیشنهاد نمایم.

چون با اختیاراتی که مجلس سیزدهم بدکتر میلسپو داده بود و بنفع سیاست خارجی تمام میشد و شاید موارد دیگری که باز مجلس میخواست بیعضی اشخاص اختیاراتی بدهد که صلاح نبود و این جانب مخالفت کرده بودم برای اینکه نگویند چرا آنوقت که پای دیگران در بین بود مخالفت نمودم و روزی که نوبت بخودم رسید درخواست اختیارات کردم موقع درخواست تذکر دادم با اینکه اعطای اختیارات مخالف قانون اساسی است این درخواست را میکنم، اگر در مجلسین بتصویب رسید بکار ادامه میدهم والا از کار کنار میروم. مجلسین هم از نظر مصالح مملکت آن را برای مدت شش ماه تصویب نمودند و چون مدت اختیارات در ۲۰ دیماه ۳۱ منقضی میشد درخواست تمدید نمودم که در این وقت یکی از همکاران باین عنوان که تصویب تمدید اختیارات مخالف با قانون اساسی است با آن مخالفت نمود. در صورتیکه موقع تصویب اختیارات (۲۰ مرداد ماه ۳۱) کوچکترین مخالفتی ننمود و علت این بود که احساسات مردم طهران در روز ۳۰ ام تیر هنوز از خاطرها نرفته بود.

اکنون موضوع را تحت مطالعه قرار میدهم تا معلوم شود که تصویب اختیارات مخالف قانون اساسی بوده یا نه و برخلاف مصالح مملکت بوده یا نبوده است.

از نظر سیاسی

بعد از ملی شدن صنعت نفت که دولت انگلیس کشور ایران را محاصره نمود و در خزانه دولت دیناری نبود دولت چگونه میتوانست بدون هیچگونه کمک خارجی و بدون اختیارات مملکت را اداره کند و با سیاستهای خارجی مبارزه نماید، آیا مخالفت با اختیارات سبب نمیشد که دولت بواسطه ناتوانی اظهار عجز کند و حریف بر ملت ایران غالب آید، نهضت ملی ایران خاموش شود و تمام فداکاریهای ملت ایران بهدر برود؟

از نظر قانونی

دادن اختیارات در مواقع عادی آن هم با شخصی که از آن در نفع بیگانگان استفاده کنند چون مخالف مصلحت است مخالف قانون اساسی هم هست. ولی در مواقع جنگ و غیرعادی دادن اختیارات موافق روح قانون اساسی است چونکه قانون اساسی برای مملکت است نه مملکت برای قانون اساسی.

شرب شراب در شرع اسلام بنص صریح قرآن حرام است ولی اگر طیب آن را برای سلامت مریض تجویز نمود حرمت از آن برداشته میشود.

وقتی سلامت یک مریض ایجاب میکند که برخلاف نص صریح شرب خمر کند آیا اعطای اختیارات که در هیچ کجای قانون اساسی تحریم نشده آن هم برای سلامت یک ملت مخالف قانون اساسی است؟ «الضرورات تبیح المحظورات».

مخالفت با اختیارات باین عنوان که مخالف با قانون اساسی است کلمه حق بود که میخواستند از آن در راه باطل سوءاستفاده کنند.

از نظر حفظ قول و شرافت

ما روی هدفی جمع شده بودیم و با هم کار میکردیم. چنانچه برای مخالفت دلیل موجهی داشتیم اول میبایست آن را بین خودمان طرح کنیم. اگر نتیجه نمیداد عامه را مستحضر کنیم. پس از آن شروع بمخالفت نمائیم تا نظریاتمان مورد پشتیبانی مردم قرار گیرد و بنفع مملکت تمام شود.

اغراض و مخالفتهای بی اساس سبب شده بود که روز نه اسفند یکی از همکاران در خارج مجلس بر علیه من اقدام کند و بعضی هم در خود مجلس بانتظار خبر قتل من بمانند و همصدا شدن با مردم هم در روز ۳۰م تیر از نظر همکاری و نیل به هدف نبود بلکه از جهت مخالفتی بود که با شخص قوام السلطنه داشتند. نمک خوردند نمکدان را شکستند.

این بود شرح حقایق تا معلوم شود مخالفت با اختیارات و دولت در صلاح مملکت نبود و حق این بود با دولت همراهی کنند تا بتواند ملت ایران را به هدف خود برساند.

اکنون ببینیم که صلاح خود مخالفین در چه بود؟ آیا این بود که بدون تعیین قائم مقامی با دولت مخالفت کنند که این کار شرط عقل نبود. چونکه از قدیم گفته اند گز نکرده نمیایست پاره کرد.

چنانچه نامزد مخالفین یکی از اعضای جبهه ملی بود در جبهه چند نفر بودند که هیچکدام زیر بار یکدیگر نمیرفتند و قهراً انشعاب روی میداد، همچنانکه بعد از انتصاب این جانب بنخست وزیری جلسات جبهه ملی مثل سابق تشکیل نگردید و بر فرض توافق هم نمایندگان جبهه در مجلس اکثریت نداشتند تا بتوانند دولتی روی کار بیاورند. تشکیل دولت این جانب کاری بود بدون هیچ مقدمه و سابقه که اوضاع روز با آن کمک نمود.

پس چاره منحصر بفرد این بود مخالفین کسی را نامزد کنند که سیاست خارجی با زمامداری او موافقت کند و آن کس در آن روز غیر از سپهبد زاهدی کسی نبود و چون مخالفین را بیازی نگرفت گفتند نامزد ما نبوده است.

بر فرض اینکه مردم این حرف را قبول کنند چون بعد از سقوط دولت من کسی نمیتوانست باین مقام برسد مگر با توافق سیاست خارجی دیگر چه احتیاج بجبهه ملی بود. دولتها تشکیل میشدند همانطور که قرینی تشکیل شدند.

جبهه ملی وقتی در سیاست مملکت تأثیر داشت که اعضاء همگی از یک هدف پیروی کنند.

من نمیخواهم نامی از اشخاص ببرم و داخل در جزئیات بشوم. من فقط میخواهم این عرض را بکنم گله اشخاص از یکدیگر آن هم گله هائی که مبنا و مأخذی نداشت نمیایست در کار مردم تأثیر کند و ملتی را از رسیدن به هدف باز بدارد.

اجتماع ما روی این اصل درست نشده بود که بسود یکدیگر کار کنیم و از یکدیگر راجع بنظریات خصوصی حرف بشویم. اجتماع ما روی این اصل درست شده بود تا ملت به هدف نرسد از هم جدا نشویم و برای رسیدن بمقصود با هم متفق باشیم.

جبهه ملی حزبی نبود و در مجلس اکثریت نداشت تا بتواند دولت را حفظ کند. جبهه ملی اقلیتی بود که افکار عمومی پشتیبان آن شده بود و این پشتیبانی جهتی نداشت جز الهامی که جبهه از افکار عموم میگرفت. دولت این جانب که روی افکار جامعه تشکیل شده بود میایست از افکار عمومی تبعیت کند، همچنانکه کرد و تا سقوط نکرده

بود از حمایت مردم برخوردار بود و مردم چه کار بیش از آنچه کردند میتوانستند بکنند. قدرت و توانائی هر کس همان یک رأی بود که موقع رفرا ندیم بدولت داده بود.

برای یک جمعیت بیست نفری آن هم غیرمتفق، در مدت دو سال از این چه بالا تر که از دوازده کرسی نمایندگان طهران در مجلس یازده کرسی اشغال کنند و بعضی که حتی یکصد رأی در جامعه نداشتند با یک اکثریتی که سابقه نداشت در طهران انتخاب و وارد مجلس شوند.

بی مناسبت نیست نظریات یکی از روزنامه های انگلیسی موسوم به «بیرمنگام پست» را در خصوص هدف مشترک نمایندگان جبهه ملی که روزنامه «صدای وطن» ترجمه و منتشر نموده است از شماره ۲۹۱ و ۲۹۲ مورخ ۴ و ۵ اسفند ۳۳ آن جریده در اینجا نقل کنم:

«در حینی که انگلستان سعی میکرد بر قدرت اقتصادی خود بیفزاید و ضربتی را که از جانب ایران بر پیکرش وارد آمده بود جبران نماید در همین ضمن دکتر مصدق مشغول اقداماتی شده بود که از میزان واردات بکاهد و بر میزان صادرات بیفزاید و بهمین منظور شروع باجرای نقشه های مختلفی نموده بود. ولی مبارزات شدید داخلی که از طرف... شروع شده بود بوی اجازه نمیداد که تمام نیروی خود را صرف اقدامات اصلاحی نماید... از طرف دیگر این اقدامات نیز اندکی دیده شده بود و مردم ایران حاضر نبودند که اقتصاد بدون نفت را ادامه بدهند و این امر هم نتیجه تبلیغاتی بود که از طرف مخالفین دکتر مصدق و مخصوصاً دوستان سابق وی... صورت میگرفت، زیرا این اشخاص با اینکه با سیاست دکتر مصدق موافق بودند عملاً دست بکاری زده بودند که منجر بشکست همان سیاست میگردد. این رویه سیاسی رجال ایران است که اگر خودشان موفق نشدند سعی میکنند که عقیده و ایده ای هم که خود طرفدار آن بوده اند شکست بخورد و بهمراهی نیک نامی آنان مدفون گردد.»

این بود عقیده یک روزنامه خارجی و بیطرف نسبت به بعضی از نمایندگان جبهه ملی.

من نمیگویم که لوایح قانونیم جامع تمام محاسن و فاقد تمام معایب بود ولی میخواهم این را عرض کنم که تنظیمشان علتی جز احتیاجات مملکت نداشت و در تصویبشان نظریات شخصی بکار نرفته بود. با این اختیارات بود که توانستم با محاصره

اقتصادی و نبودن عایدات نفت و پرداخت مخارج دستگاه نفت که بار بودجه دولت شده بود و عدم تسلط بر قوای مملکتی و مبارزه با عمال بیگانه در داخل کشور قریب دو سال و چهار ماه بکار ادامه دهم و با ۵۵۳ میلیون تومان وجهی که در تمام این مدت خارج از عوائد جاری بخرانه رسیده مملکت را اداره نمایم.

چون سیاست خارجی از مراجع بین المللی و توطئه داخلی نتیجه نگرفت زمینه سقوط دولت را بدست مجلس فراهم کرد، باین معنا که عده‌ای از نمایندگان موافق با دولت حاضر شدند بر علیه دولت رأی بدهند و دولت را در مضیقه بگذارند که خود استعفا دهد و اگر نداد استیضاح کنند و آن را بواسطه نداشتن رأی کافی ساقط نمایند.

مدت مأموریت دو نفر از نمایندگان مجلس در هیئت نظارت اندوخته اسکناس منقضی شده بود و مجلس بجای آن دو میبایست دو نفر دیگر انتخاب کند که یکی از نمایندگان طهران و مخالف دولت بعضویت هیئت مزبور انتخاب گردید و کافی بود یک جلسه در هیئت اندوخته اسکناس حاضر شود و بعد گزارشی راجع بانشار ۳۱۲ میلیون تومان اسکناس که جزو همین ۵۵۳ میلیون تومان بود بمجلس تقدیم کند و گرانی زندگی سبب شود که دولت دست از کار بکشد.

طرز دیگر سقوط دولت این بود که دولت را استیضاح کنند و رأی منفی بدهند و آن را ساقط نمایند. استیضاح را هم یکی از نمایندگان دیگر طهران در موضوع غیرمهمی بمجلس تقدیم کرده بود و با چنین پیش آمدها نه دولت میتواند آن نماینده طهران را برای حضور در هیئت نظارت اندوخته اسکناس دعوت نکند و نه بیش از یک ماه که نظامنامه مجلس شورای ملی برای استیضاح تعیین وقت نموده است از حضور در مجلس خودداری نماید.

سقوط دولت بهر یک از این دو طریق مسبب میشد که نهضت ملی ایران بخودی خود خاموش شود و هدف ملت ایران بدست دولتی که حتماً رهبر نهضت ملی نبود از بین برود و دیگر هیچوقت کسی دم از آزادی و استقلال نزند و ملت ایران برای همیشه زیر بار استعمار بماند. این بود که تصمیم گرفتم کاسه از آتش گرم تر نشوم و سرنوشت مملکت را بدست مردم بسپارم. اگر با بقای دولت موافقت رأی بانحلال مجلس بدهند تا دولت بماند و کار خود را تمام کند و الاً دولت از کار برکنار شود و دولت دیگری روی کار بیاید که هر طور صلاح مملکت باشد بدان عمل نماید.

برای تعیین این سرنوشت رفرا ند عملی شد و چون مردم طهران بیش از سایر نقاط در سیاست واردند اول رفرا ند در شهر طهران صورت گرفت تا آراء مردم طهران بتواند رهبر سایر نقاط شود و در هر شهر هم دو محل برای اخذ آراء تعیین شد که در یکی

موافقت با مجلس و در دیگری مخالفین مجلس رأی بدهند.
رفراندم در یک روز آن هم در ظرف سه ساعت خاتمه یافت و فاصله بین دو محل و کوتاهی مدت مجال نداد که یک نفر بتواند در دو محل رأی بدهد.
در مرکز رفراندم زیر نظر عالی ترین قضات دادگستری و در ولایات نیز زیر نظر قضات و رؤسای ادارات صورت گرفت و مأمورین دولت در هر ردیف و هر مقام نتوانستند در آن کوچکترین دخالتی بکنند.
با اینکه رفراندم فقط در شهرها صورت گرفت و کسی هم داوطلب وکالت نبود که ساکنین دهات را بدادن رأی مجبور و یا تطمیع کند متجاوز از دو میلیون نفر رأی بانحلال مجلس دادند که در هیچیک از انتخابات ادوار تقنینیه این عده رأی دهنده سابقه نداشت و احساسات بی نظیر ساکنین مرکز و ولایات دلیل قاطعی است که ملت ایران یکی از اصول آزادی و دموکراسی را از صمیم قلب پذیرفته بود.

مبارزه سیاست خارجی از طریق دربار

کلیات

دو چیز مسبب شده بود که دربار با نخست وزیری من موافقت نکند: مخالفت من در دوره پنجم تقنینیه با ماده واحدهی راجع به تشکیل حکومت موقتی و موافقت با پیشنهاد یکی از نمایندگان راجع به نخست وزیری که قرار بود بعد از استعفای علاء دولتی تشکیل شود که بر اوضاع مسلط باشد و کار نفت بدستخواه شرکت نفت انگلیس و ایران خاتمه پذیرد.

پس از آن دو چیز مسبب شد که باز بین دربار و دولت اختلاف روی دهد: آزادی انتخابات و سوء تفاهم راجع به بعضی از اصول متمم قانون اساسی که شرح هر کدام در زیر خواهد آمد.

(۱) راجع به انتخابات

ساعت اول ورودم از امریکا به پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی رسیدم و چون انتخابات دوره هفدهم تقنینیه میبایست شروع شود بعرض رسانیدم که از دوره چهارم تقنینیه که دولت وثوق رسماً در انتخابات دخالت کرد و عده ای را برای تصویب قرارداد تحت الحمایگی ایران تعیین نمود نظر من همیشه این بوده تا انتخابات آزاد نشود و مردم وکلای خود را انتخاب نکنند وضعیت مملکت بهتر نخواهد بود و مردم هیچوقت روی آزادی و استقلال را نخواهند دید.

آن روز چون نخست وزیر بودم از نظر ادامه ی کار و خدمت بوطنم بیش از این نمیتوانستم چیزی عرض کنم ولی امروز که در زندان مجرد بسر میبرم و هیچ نمیخواهم جان بسلامت بدر ببرم چه مانعی هست که از اظهار نظر خودداری کنم.

آن روز برای ادامه ی کار آنطور اقتضا مینمود امروز صلاح مملکت ایجاب

میکند آنچه میدانم صاف و بی پرده اظهار کنم و تا هزار مثل من در راه آزادی جان ندهند ملت ایران هیچوقت با آزادی و استقلال نخواهد رسید.

از تغییر رژیم مقصود این نبود که شاه هر کار دلش خواست بکند بلکه مقصود این بود که مردم در نیک و بد امور شرکت کنند و مقدرات مملکت را بدست گیرند. یک نفر هر قدر خوب چطور میتواند در مقابل بیگانگان مقاومت کند. آیا کسی تصور میکرد وقتی باعلیحضرت فقید بگویند از مملکت بروید با داشتن آرتشی در تحت امر راه جزیره «موریس» را که تا آنوقت اسمی از آن نشنیده بودند در پیش بگیرند.

این اطاعت صرف و تمکین محض برای این بود که در قلوب مردم جانی ذخیره نکرده بود و بهمین جهت هم نفرمود من پادشاه ملتی هستم و تکلیف مرا باید ملت تعیین کند. من از خانه و وطن خود چرا دور شوم و کجا بروم.

مرحوم احمدشاه که با قرارداد مخالفت نمود با اینکه نظامی نبود و آرتشی تحت امر نداشت نتوانستند بدون تمهید و مقدمه او را خلع کنند. مقدمات خلعش چند سال طول کشید که یکی از آن دخالت دولت در انتخابات دوره پنجم تقنینیه بود که وکلانی بمجلس بروند و بماده‌ای واحده‌ای که برخلاف قانون اساسی تنظیم شده بود رأی بدهند و در ازای این رأی همگی غیر از مرحوم سلیمان میرزا اسکندری وارد مجلس ششم بشوند.

مرحوم سلیمان میرزا در دوره پنجم تقنینیه که انتخابات طهران آزاد بود بنماینده‌گی دوره پنجم وارد مجلس شده بود و انتظار مردم این بود که نماینده حقیقی ملت با نقض قانون اساسی موافقت نکند و بآن رأی ندهد و چون انجام وظیفه ننمود در دوره ششم از طرف مردم انتخاب نشد. ولی نمایندگان ولایات که رأی به ماده‌ی واحده داده بودند چون در ولایات انتخابات آزاد نبود بدستور دولت همه انتخاب شدند و اجر خود را گرفتند و همین جاست که میرساند اکثریت مردم کار غلط نمیکند. ولی دولتها چون تحت تأثیر سیاست خارجی واقع میشوند کار غلط و برخلاف مصالح مملکت بسیار کرده و باز هم میکنند.

وقتی که بخواهند روی یک ملتی تحصیل اطلاعات کنند هیچوقت سؤال نمیکند در آن مملکت چند مجسمه بر پا کرده‌اند، بلکه این سؤال را میکنند که مردم در مقدرات خود شرکت میکنند یا نمیکند. اگر جواب این سؤال مثبت باشد بآن مملکت بدیده احترام مینگرند و آن را مورد تکریم قرار میدهند و هیچوقت فکر نمیکند که از آن ملت بتوانند سوء استفاده کنند. ولی اگر گفتند هر آشی دولت پخت مردم آن را میخورند دیگر برای چنین ملتی ارزش قائل نمیشوند و سعی میکنند با یکجا طرف شوند و نظریات خود را انجام دهند.

فرمایشات ملوکانه و عرایض من که فقط مربوط با انتخابات دوره ی هفدهم بود در حدود شش ساعت در آن روز طول کشید. تا اینکه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی فرمودند اگر از افراد چپ وارد مجلس بشوند چه خواهیم کرد؟ عرض شد بعید بنظر میرسد با احساساتی که اکنون در مردم هست افراد چپ بتوانند موفقیت حاصل کنند. بر فرض اینکه چند نفر هم وارد مجلس بشوند مجلسی که اکثریت قریب باتفاق نمایندگانش را مردم انتخاب کنند تأثیر ندارد که سرانجام موافقت فرمودند انتخابات آزاد شود.

دولت تصمیم گرفت اول از حوزه ی طهران شروع کنند و بعد در صفحات شمال، چونکه دولت ملط بر اوضاع نبود و انتخابات آزاد بود و قوای انتظامی نمیتوانست در تمام نقاط کشور از عهده ی انتظامات برآید.

در طهران چون بیش از سایر نقاط مردم در انتخابات نظارت داشتند و دربار هم از ترس ورود افراد چپ بمجلس با نظر دولت موافق شده بود و انتخابات جریان خود را بطور آزاد طی میکرد از افراد چپ حتی یک نفر هم انتخاب نشد و آنها از نفر سیزدهم بیعد قرار گرفتند.

ولی در انتخابات سایر نقاط که من تصور مینمودم ۸۰٪ از وکلا نمایندگان مردم باشند وقتی که مجلس افتتاح گردید و دولت بیش از یک اکثریت ضعیف موافق نداشت معلوم شد که نمایندگان مردم از ۸۰٪ کمترند و بعضی از نمایندگان هم که در طهران ملت انتخاب کرده بود برخلاف نظر مردم عمل نمودند و این کار برخلاف انتظار نبود. چون بعرف عدم دخالت دولت در انتخابات نه عمال بیگانه می گذاشتند مردم نمایندگان خود را انتخاب کنند، نه مردم میتوانند اشخاص با عقیده و ایمان را بشناسند و آنها را انتخاب نمایند.

تا چند دوره انتخابات آزاد نشود و دولت یا هر مقامی از دخالت در انتخابات خودداری نکنند نه مردم میتوانند بهویت داوطلبان پی ببرند نه نمایندگان توجه خواهند نمود که غیر از ملت نباید پشتیبان دیگر داشته باشند.

بهمن لحاظ وقتی عازم دیوان لاهه شدم چون ممکن بود تصادم دستجات موافق و مخالف موجب ناامنی بشود و به پیشرفت دولت در دیوان بین المللی دادگستری سکه وارد کند دولت تصمیم گرفت انتخابات حوزه هائی که شروع نشده بود بعد محول گردد و بدین طریق نقشه عمال خارجی برای بدست آوردن اکثریت در مجلس عقیه گردید.

(۲) راجع باستناد بعضی از اصول متمم قانون اساسی

پس از مراجعت از لاهه که دولت میبایست بمجلس معرفی شود برای اینکه

اختلاف دربار با دولت راجع ببعضی از اصول متمم قانون اساسی بصورت بارزی جلوه گر نشود چنین بنظر رسید که وزارت جنگ را این جانب خود عهده دار شوم تا دخالت دربار در آن کم بشود و کارها در صلاح کشور پیشرفت کند.

داوطلبی من برای این پست نه برای کار بود نه استفاده از حقوق. از نظر کار من نخست وزیر و مافوق وزیر بودم و از نظر حقوق هم هرکاری که در عصر مشروطه متصدی شدم حقوق آن را صرف امور خیریه نمودم، پس داوطلبی من فقط از این نظر بود که تصمیمات دولت در آن وزارت اجرا شود. اعلیحضرت همایون شاهنشاهی که مسؤول نبودند چون ستاد آرتش زیر نظر ملوکانه قرار گرفته بود هر امری که میفرمودند اجرا میشد، ولی دولت که مسؤول بود کاری نمیتوانست بکند و نمیکرد.

این بود که روز ۲۶ تیر ۳۱ قبل ازظهر که به پیشگاه ملوکانه شرفیاب شدم این پیشنهاد را نمودم که مورد موافقت قرار نگرفت و اعلیحضرت همایون شاهنشاهی فرمایشاتی باین مضمون فرمودند: «پس بگوئید من چمدان خود را ببندم و از این مملکت بروم» که چون هیچوقت حاضر نمیشدم چنین کاری بشود فوراً استعفا دادم و از جای خود حرکت کردم. ولی اعلیحضرت پشت درب اطاق که بسته بود ایستادند و از خروج من ممانعت فرمودند. این کار مدتی طول کشید، دچار حمله شدم و از حال رفتم و پس از بهبودی حال که اجازه‌ی مرخصی دادند فرمودند تا ساعت هشت بعد ازظهر اگر از من بشما خبری نرسید آنوقت استعفای خود را کتباً بفرستید و چنانچه برای من پیش آمدی بکند از شما انتظار مساعدت و همراهی دارم، که عرض شد باعلیحضرت قسم یاد کردم و بعهده خود وفادارم.

اکنون اعتراف میکنم که راجع باستعفا خطای بزرگی مرتکب شدم. چنانچه قوام السلطنه آن اعلامیه کذائی را نمیداد و با مخالفت صریح مردم مواجه نمیشد و دولت خود را تشکیل میداد و قبل از اینکه دادگاه اعلام رأی کند دولتی ایران و انگلیس روی این نظر که اختلاف در صلاح دولتی نیست دعوی خود را از دیوان لاهه پس میگرفتند و کار نفع دولت انگلیس تمام میشد و زحمات هیئت نمایندگی ایران بهدر میرفت.

موفقیت دولت در مراجع بین المللی مسبب شد که مردم طهران از این پیشرفته‌ها آنقدر بخود بیالند و در خود احساس شخصیت کنند که روز ۳۰ تیر آن چنان فداکاری نمایند تا مرا بجای سابق بنشانند و این هم یکی از بزرگترین مراحل بود که ملت ایران در راه آزادی و استقلال خود طی نمود.

پس از واقعه‌ی ۳۰ تیر که باز مجلسین بمن رأی تمایل دادند و بفرمان شاهنشاه نخست وزیر شدم چون سیاست خارجی در مراجع بین المللی دچار شکست شده بود ظن

قوی بود که مبارزه‌ی خود را در کشور شدیدتر کند. برای اینکه ذهن شاهنشاه را از تصدی وزارت جنگ من مشوب نکنند از پیشگاه محمد یونی درخواست نموده نظر خود را نسبت به نفر از تیمساران که مورد اعتماد شاهانه بودند اظهار فرمایند تا امور با مشورت آنان بگذرد و ایجاد هیچگونه سوء فنی ننماید.

اعلیحضرت همایون شاهنشاهی هم آقایان سپهبد نقدی، و سپهبد آقاولی و سرلشکر محمود بهارمست را تعیین فرمودند که تا روزنه اسفند هر تصمیمی که در کار آن وزارت گرفته میشد با نظریات آقایان بوده است و باز برای اینکه خاطر منوگانه کاملاً اطمینان حاصل فرمایند که من نه مخالف سلطنت مشروطه هستم نه میخواهم رئیس جمهور بشوم شرحی باین مضمون: «دشمن قرآن باشم اگر بخواهم خلاف قانون اساسی عمل کنم و همچنین اگر قانون اساسی را نقض کنند و رژیم مملکت را تغییر دهند من ریاست جمهوری را قبول نمایم» پشت قرآنی نوشته فرستاده و هر کس را هم که دیدم گفته نه میخواهم شاه بشوم نه رئیس جمهور. بمحض اینکه کار نعت خاتمه یافت دست از کار میکشتم.

این عرایض اگر روزی اثر مینمود روز دیگر آن را عرایض مغرضین و عمال بیگانه خنثی میکرد. بطوریکه لازم شد اختلاف بین دربار شاهنشاهی و دولت راجع ببعضی از اصول متمم قانون اساسی حل شود، من باب مثال از اصل ۵۰ متمم قانون اساسی که عیناً نقل میشود:

«فرمانفرمائی کل قشون بری و بحری یا شخص پادشاه است»، دربار چنین استنباط مینمود که شاهنشاه میتوانند بمیل و اراده‌ی شخص خود وزارت جنگ را اداره فرمایند. در صورتیکه نه این اصل و نه اصل ۵۱ متمم که میگوید: «اعلان جنگ و عقد صلح با پادشاه است» هیچکدام منفرداً قابل اجرا نیست و باید با اصول دیگری تطبیق شوند.

اصل ۵۰ مکملی دارد که اصل ۵۱ متمم است و میگوید: «کلیه فرامین و دستخطهای پادشاه در امور مملکتی وقتی اجرا میشود که بامضای وزیر مسؤل رسیده باشد و مسؤل صحت مدلول آن فرمان و دستخط همان وزیر است.»

و همچنین راجع باصل ۵۱ متمم که شاه هر وقت خواست اعلان جنگ دهد و هر وقت خواست انعقاد صلح کند نظر مطلعین بقانون این است: شاه که قادر نیست بدون تصویب مجلس شورای ملی وجوهی از خزای مملکت برداشت کند (اصل ۵۶ متمم) چطور میتواند بمیل و اراده‌ی شخص خود اعلان جنگ دهد؛ چونکه اعلان جنگ مستلزم مخارجی است که باید مجلس شورای ملی آن را تصویب نماید، و باز چطور میتواند بمیل

و اراده‌ی خود انعقاد صلح کند چونکه انعقاد صلح مستلزم شرایطی است که اجرای آن شرایط مخصوص بیک پادشاه نیست و ملت باید برای همیشه با آن موافقت کند.

ذکر این اصول از این جهت بود که معلوم شود معنا و مفهوم مشروطه را از یک اصل قانون اساسی نمیتوان استنباط نمود و قانون اساسی دارای اصولی است که باید آنها را با هم تطبیق کرد و از مجموعشان درک معنا نمود. بعبارت دیگر اصول مزبور لازم و ملزوم یکدیگرند و بطور منفرد هیچکدام قابل اجرا نمیباشند.

بفرض اینکه چنین اصولی هم در قانون اساسی نبود آنوقت میبایست این موضوع مطالعه شود که انتخاب کدام یک در صلاح مملکت و در صلاح شخص پادشاه است که یکی دخالت شاه در امور باشد و دیگری دخالت ملت.

هر فرد خیرخواه و بیغرض نمیتواند منکر این اصل بشود که یک فرد هر که و هر چه باشد نمیتواند همه کاری بکند که دچار خبط و اشتباه نشود، خصوصاً در ممالکی که بیگانگان هر یک بنوبت و برحسب مقتضیات در امور دخالت میکنند و بنفع خود اعمال نفوذ مینمایند یک فرد هر قدر با عقیده و ایمان باشد نمیتواند همیشه با خواسته‌های آنها موافقت نکند.

تشکیل دولت دیکتاتوری هم که بیست سال بمعرض آزمایش قرار گرفت ثابت نمود که بهترین وسیله برای پیشرفت سیاست بیگانگان در این قبیل ممالک حکومت فردی است، چونکه با یک نفر همه چیز را میتوانند در میان بگذارند و او را هم طوری اداره نمایند که هر وقت خواست کمترین تمردی بکند یکی از جزایر اقیانوس تبعیدش کنند. بطور خلاصه هر کس را بخواهند وارد مجلس کنند و هر کس را بخواهند متصدی کار نمایند و هر چه بخواهند از چنین مجلس و دولت بگیرند. اگر دولت دیکتاتوری تشکیل نشده بود قرارداد دادرسی تمدید نمیشد، چنانچه آن مجلس نبود قرارداد ۱۹۳۳ بتصویب نمیرسید. پس خیر مملکت و خیر پادشاه در این است که نمایندگان مجلسین را مردم انتخاب کنند تا مرهون سیاست خارجی نباشند.

چون دست خارجی در کار بود رفع اختلاف نشد و کار بمجلس شورای ملی کشید. مجلس هم برای رفع اختلاف هیتی مرکب از هشت نفر از نمایندگان انتخاب نمود که طی گزارشی اظهار نظر کنند و چنین شهرت داشت که هیت مزبور گزارش خود را با نظریات دربار شاهنشاهی تنظیم و بمجلس تقدیم کرده‌اند که بعد ترتیبی پیش آمد که بعضی از امضا کنندگان از آنچه در گزارش نوشته شده بود عدول کنند. اکنون باید دید که از این نقطه ضعف سیاست خارجی چطور استفاده نمود که در قسمت اول و قسمت دوم خواهد آمد.

قسمت اول — غائله روزنه اسفند ۳۱

یکی از روزهای بهمن ۳۱ آقای حسین علاء وزیر دربار با من وارد مذاکره شد و چنین اظهار نمود که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و علیاحضرت ملکه ثریا قصد مسافرتی بخارج دارند که من عرض کردم در این وقت که ملت ایران با یکی از دول بزرگ دنیا در مبارزه است این مسافرت تأثیر خوب نمیکند و چنین میرساند که شاهنشاه از اوضاع رضایت ندارند و میخواهند خود را از کشور خارج فرمایند.

پس از آن دفعه دیگری باز در این باب مذاکره شد، اینطور بیان نمود که از این مسافرت مقصود داشتن فرزندی است که باید ولیعهد شود و چون معلوم نیست قصور از کدام طرف است ضرورت ایجاب میکند که این مسافرت را بفرمایند که باز عرض کردم خوب است اول علیاحضرت تشریف فرما شوند چنانچه لازم شد آنوقت اعلیحضرت تشریف فرما گردند.

در این اثناء دربار عده‌ای از نمایندگان موافق دولت را دعوت کرده بود که از آنجا بخانه من آمدند و معلوم نشد برای چه موضوعی دعوت شده‌اند، چنانچه موضوعی هم داشت اکنون بخاطر ندارم و فقط میتوانم عرض کنم که از توقشان در خانه‌ی من چیزی نگذشت که آقای دکتر معظمی را که جزو آن عده بودند از دربار پای تلفن خواستند و بعد که آمدند با یکی دو نفر از نزدیکان خود در جلسه نجوا نمودند که موجب کنجکاوی سایرین قرار گرفت، تا اینکه بعد همه دانستند تلفن مربوط بمسافرت محرمانه‌ای است که شاهنشاه میخواهند بخارج از مملکت بفرمایند و تا حرکت نفرموده‌اند باید مطلقاً مستور بماند. آقایان وزیر دربار و والاتباع هم می‌آیند که بانخست وزیر در این باب مذاکره نمایند که طولی نکشید آمدند و آقایان نمایندگان باطاق دیگر رفتند و آنچه آقای دکتر معظمی گفته بودند آقایان هم بقید استتار بیان کردند و قرار شد که روز بعد یعنی سه شنبه پنجم اسفند این جانب به پیشگاه ملوکانه تشریف حاصل کنم و اوامر ملوکانه را در خصوص این مسافرت اصفا نمایم.

من در آن شب هر وقت از خواب بیدار میشدم در این باب فکر میکردم اگر این مسافرت محرمانه است چرا با تلفن خبر دادند و چنانچه باید مستور بماند چرا قبل از شرفیابی من ده نفر از آن مستحضر شدند. (۱)

(۱) جنگ اول جهانی که دولت وین تشکیل شده بود و کلیه جرائد غیر از روزنامه‌ی نیرسمی «ایران» در محاق تعطیل و در شهر طهران هم حکومت نظامی برقرار و جامعه از هر گونه

سه شنبه پنجم اسفند برای اصغای اوامر ملوکانه شرفیاب شدم و فرمایشات شاهانه را شنیدم که خلاصه این بود. فرمودند ناچارم مسافرتی بکنم و صلاح مملکت را هم در این میدانم که من باز نظریات خود را بعرض رسانیدم ولی مؤثر واقع نگردید.

سپس فرمودند چون میخواهم کسی از آن مطلع نشود از مسافرت با طیاره صرف نظر میکنم؛ از طهران با اتومبیل بقصد رامسر میروم و از این راه خط سیر را تغییر میدهم و از طریق کرمانشاه وارد عراق میشوم. وزیر کشور هم باید تا سرحد در التزام باشد که من دیگر چیزی عرض ننمودم و از پیشگاه ملوکانه مرخص شدم.

پنجشنبه هفتم اسفند آقای وزیر دربار در خصوص تهیهی اسعار خارجی و شنبه نهم ساعت هشت باز راجع بگذرنامهی ملتزمین موکب همایونی با من مذاکره نمودند که قرار شد تا ظهر حاضر شود و این جانب نیز ساعت ۱۳^۱/_۴ برای صرف ناهار تشریف حاصل کنم و ساعت ۱۴^۱/_۴ هم آقایان وزراء حضور بهم رسانند که موقع حرکت مراسم تشریفات بعمل آورند.

بعد از این مذاکرات رئیس ستاد ارتش، رئیس اداره کل شهربانی و فرماندار نظامی طهران را خواستم و با هر کدام که زودتر آمده بودند راجع بانتظامات اطراف کاخ سلطنتی و خط سیر ملوکانه مذاکره نمودم و دستورهای لازم دادم که حادثه ای روی ندهد و اشخاص ناشناس نتوانند خود را بآن حدود برسانند و من باب احتیاط رئیس کلانتری ناحیهی یک را هم خواستم برای تشریف فرمائی اعلیحضرت و نسبت بخانه و خط سیر خود نیز تأکیدات لازم نمودم.

مشغول این دستورات بودم که یکی از علمای روزنه اسفند با تلفن از من سؤال نمود آیا اعلیحضرت میخواهند مسافرتی بخارج بنمایند؟ اگر میگفتم نه برخلاف حقیقت بود و چنانچه میگفتم بلی مخالف امر شاهنشاه شده بود که میخواستند حتی با طیاره تشریف فرما نشوند تا کسی از مسافرت اطلاع حاصل ننماید. این بود که گفتم همچو مگویند. سپس گفت «چرا مانع نمیشوید». گفتم اظهار عدم موافقت شده شما هم اقدام کنید شاید مؤثر واقع شود.

پس از آن آقای وزیر دربار با تلفن صحبت نمودند و بعد گوشی را با اعلیحضرت

وسایل تبلیغاتی محروم بود در حزب دموکرات ضد تشکیلی و مخالف دولت کسی عضویت داشت که اعلی مرتب بود و بهمین جهت وسیله تبلیغات حزبی قرار گرفته و بدین طریق هر موضوعی را که میخواستند منتشر شود با حضور او در جمع مطرح مینمودند. سپس باو میگفتند و تأکید میکردند که مطلب باید در استار بماند. او هم هر که را میدید آن را با همان قید و شرط بیان میکرد و طولی نمی کشید که موضوع منتشر میگردد.

همایون شاهنشاهی دادند که فرمودند شما بجای ساعت ۱۳-۱ ظهر بیائید که حسب الامر قریب ظهر از خانه حرکت کردم و با آقایان وزرا هم که آمده بودند گفتم هر وقت گذرنامه‌های (۱) ملتزمین جریان خود را طی نمود و حاضر گردید برای انجام مراسم تشریفات در کاخ حضور بهم رسانند.

مقارن ظهر وارد کاخ شدم و مرا بطالار بزرگ هدایت کردند. پس از آن اعلیحضرتین تشریف آوردند و شاهنشاه فرمودند که هیئت رئیسه مجلس آمده‌اند از حرکت من ممانعت کنند که بعرض رسانیدم کار صحیحی کرده‌اند. خوب است بعرض هیئت توجه فرموده و از این مسافرت صرف نظر فرمایند.

سپس برای ملاقات هیئت رئیسه مجلس از طالار خارج شدند و من در حضور علیاحضرت ماندم تا اعلیحضرت مجدداً تشریف آوردند و معلوم شد بعراض هیئت توجه فرموده و تصمیم خود را تغییر نداده‌اند.

در این اثنا پاکتی بقید فوریت از تلفنچی خانه من رسید که نوشته بود سفیر کبیر امریکا میخواهند با شما فوراً ملاقات کنند که عیناً از لحاظ ملوکانه گذشت و با اینکه تصور میکردم تا ملاقات من با سفیر حرکت شاهنشاه بتأخیر خواهد افتاد مورد توجه واقع نشد و فرمودند برادرانم تا امروز از حرکت من اطلاع نداشتند و اکنون آمده‌اند مرا ببینند، خوب است اول وزرا بیایند و بعد بروم با آنها وداع نمایم. این بود که پیشخدمتی آمد و امر ملوکانه را با آقایان وزراء ابلاغ کرد همگی شرفیاب شدند.

ابتدا اعلیحضرت فرمایشاتی راجع بلزوم مسافرت فرمودند و بعد این جانب آمال و آرزوی همه را در سلامت و مراجعت ذات ملوکانه بعرض رسانیدم. پس از آن شاهنشاه از طالار خارج و وارد سرسرا شدند که ما هم تبعیت نمودیم و ورودمان در سرسرا مُصادف شد با ورود علمای نه اسفند که آنها ما را ندیدند و باطاق انتظاری که نزدیک در ورودی واقع است هدایت شدند. اعلیحضرت هم برای وداع با والاحضرتان از سرسرا بطبقه فوقانی تشریف فرما شدند و ما در آنجا بلا تکلیف ماندیم. بلا تکلیف از این جهت که آقای وزیر دربار گفته بودند موقع حرکت شاهنشاه آقایان وزیران باشند و تشریفات بعمل آورند. ولی از فرمایشات ملوکانه چیزی در این باب استنباط ننمودم و چون مطلب میبایست روشن شود و کاری برخلاف مقررات صورت نگیرد توسط آقای هرمز پرنیا که با ما در سرسرا بود کسب تکلیف شد. ایشان رفت بعرض رسانید و در مراجعت امر ملوکانه را ابلاغ نمود و معلوم شد با هیچکدام فرمایشی ندارند.

دیگر چون توقف ما در کاخ مورد نداشت و من میخواستم سفیرکبیر امریکا را ملاقات کنم از همه زودتر از عمارت خارج شدم و هنوز چند قدم مانده بود که بدربرسم که از پشت دیوار غوغا و صوت ناهنجاری بگوشم رسید و تعجب کردم با آن همه تأکید که بقوای انتظامی شده بود چطور عده‌ای توانستند خود را بآنجا برسانند و بمن هم در این باب گزارشی ندادند.

در این فکر بودم که براه ادامه دهم و از در خارج شوم یا برگردم و از در دیگری بخانه بروم که در این اثناء شخصی که او را هیچ ندیده بودم از در وارد شد و از پهلوی من گذشت و در جواب سؤال من که ممکن است از در دیگری خارج شوم گفت ای بچشم و آنای یکی از خدمتگزاران دربار را که پهلوی اتومبیل اعلیحضرت و جلوی درب عمارت ایستاده بود صدا زد و گفت کلید آن در را (اشاره بندری که بچهارراه حشمت الدوله باز میشود و مدخل کاخ والا حضرت شاهدخت شمس پهلوی است) ببار. کلید را آورد و در را باز کرد. آن وقت فهمیدم که آن شخص آقای امیر صادقی شوهر اعلیحضرت است که مرا بآنجا راه‌نمایی کرد و کسی را هم فرستاد اتوموبیل مرا که مقابل درب کاخ اختصاصی بود بآنجا آورد.

وقتی که میخواستم سوار شوم عده‌ای را که از در پائین می‌آمدند دیدم، ولی قبل از اینکه برسند حرکت نمودم. فقط دو یا سه نفر رسیده بودند و از آنجا هم تا بخانه که بیش از یکصد و پنجاه قدم فاصله نداشت رسیدم و راجع بآن افراد که تحقیقات نمودم گفتند برای این آمده‌اند که درخواست کنند اعلیحضرت همایون شاهنشاهی از حرکت منصرف شوند.

طرف عصر که جمعیت بخانه‌ی من آمد معلوم شد اگر دم در نبودم و بلافاصله پس از ورود اتومبیل حرکت نمی‌نمودم جمعیت میرسید و کسانی که مأموریت داشتند کارم را می‌ساختند.

از ورودم بخانه چیزی نگذشت که آقای هندرسن سفیرکبیر مثل همیشه با آقای علی پاشا صالح آمدند و آقای سفیر مطلبی که محتاج بملاقات باشد نداشت.

دستوری که بکلانتری داده بودم سبب شده بود که عده‌ای پاسبان سمت شمال چهارراه حشمت الدوله که مدخل خیابان کاخ است بگذارند که از عبور جمعیت بطرف خانه‌ی من ممانعت کنند. جمعیت هم که عنوانی نداشت بهئیت اجتماع عبور کند آنجا ایستاد تا والا حضرت شاهپور حمیدرضا از در خارج شد و پرسید توقف این افراد در این جا برای چیست؟ که عرض می‌کنند مردم می‌خواهند بخیابان کاخ بروند، پاسبان ممانعت مینمایند. سپس می‌فرمایند مردم آزادند هر کجا که می‌خواهند عبور کنند. این بود که

پاسبانان متفرق شدند و جمعیت توانست خود را مقابل خانه من برساند.

نظر باینکه خانه‌ی من دری داشت آهنی که آسان باز نمیشد و عده‌ای نظامی هم از خانه و شخص من حفاظت مینمودند یکی از افراد که میخواست از درخت چنار خیابان بالا برود و از آنجا بخانه‌ی پسر من که با خانه‌ی من ارتباط داشت بیاید و جمعیت را هدایت نماید از درخت بالا می‌رود و چاقویی که در دست داشت بکلفت پسر من که در ایوان طبقه دوم عمارت ایستاده بود نشان میدهد و میگوید با این چاقو کار تو و دکتر مصدق را خواهم ساخت که وقتی خواست خود را از درخت بایوان پرت کند بخیابان افتاد.

قدسی عروس من از دری که بین دو خانه بود آمد و آنقدر ترسیده بود که نمیتوانست روی پا بایستد. پس از آن احمد پسر من آمد و گفت جمعیت برای کشتن شما آمده است. اگر شما از اینجا بروید ممکن است متفرق شوند و اهل خانه و کارمندان نخست‌وزیری که اینجا هستند جان سلامت در ببرند. این بود که باتفاق شادروان دکتر فاطمی که آنجا آمده بود و احمد بوسیله‌ی نردبام از دیوار بباغ مجاور که متعلق بخودم و در اجاره‌ی اصل چهار بود وارد شدیم و از آنجا بستاد ارتش رفتیم. (۱)

پس از خروج من از خانه اتوموبیل جیب بهداری ارتش که بکمک جمعیت آمده بود بحرکت در آمد و با چند ضربه بدر آن را باز کرد ولی بواسطه‌ی شلیک نظامیان کسی وارد خانه نشد و دو چیز ممکن است سبب شده باشد که نتوانستند وارد خانه شوند:

یکی این بود که در متصل بحیاط نبود که افراد بتوانند یک مرتبه وارد حیاط بشوند و از یکدیگر متفرق گردند چونکه در بکوچه‌ای باز میشد که در حدود بیست گز طول داشت و افراد میبایست از کوچه عبور کنند و مدخل حیاط هم آخر کوچه بود که نظامیان در آنجا شلیک مینمودند و عده‌ی زیادی بهلاکت میرسیدند.

دیگر اینکه بعد از ظهر روز بعد آقای هندرسن صحبت نمود و بیانات ایشان را که آقای علی پاشا صالح ترجمه نمود قریب باین مضمون بود: «دیروز که من از خانه شما رفتم بدربار تلفن کردم متعرض خانه‌ی شما نشوند» و من در جواب گفتم شما چرا در کار ما دخالت میکنید که گفت ما دخالت نمیکنیم. گفتم همین تلفنی که کرده‌اید دخالت در امور این کشور میباشد. دیگر چیزی نگفت و مذاکرات ما در همین جا خاتمه یافت. (۲)

(۱) از این کار تجربه گرفتند و روز ۲۸ مرداد عده‌ای رجاله در مقابل مدخل بنای اصل چهار گماردند تا چنانچه من از آن در خارج شوم کارم را بازند. من از آنجا خارج نشدم و کسان دیگر که خارج شدند مضروب و مصدوم شدند.

(۲) بعد از ۲۸ مرداد که در باشگاه افسران بازداشت شده بودم آقای سرتیپ دکتر مقدم  همه

سرلشکر بهارمست رئیس ستاد ارتش تا ساعت پنج بعد از ظهر که من بستاد ارتش رفتم در کاخ اختصاصی بود. فرماندار نظامی هم که محتاج بکسب دستور و قوای استمدادی بود بواسطه ی غیبت رئیس ستاد از مقر خود فلج گردیده بود و کار نمی کرد. من از ستاد ارتش سرلشکر را با تلفن خواستم که آمد و سؤال نمودم چرا وضع باین صورت درآمد و شما در اداره نبودید و در انجام وظیفه غفلت نمودید که هیچ جوابی نداد. از مجلس بمن تلفن نمودند و یکی از آقایان وزراء را برای کسب اطلاعات خواستند. با اینکه بعضی از آقایان وزراء رفتن مرا بمجلس در آن روز با آن وضعیت صلاح نمیدانستند چون تصمیم من این بود که شخصاً برای گزارش بروم مرا تنها نگذاشتند و آقای سرلشکر را هم با خود بردم و در جلسه ی خصوصی مجلس هم دستوراتی را که برای حفظ امنیت داده بودم تکرار کردم. شنید و تکذیب نمود.

قسمت دوم — کودتای ۲۵ و ۲۸ مرداد

از نه اسفند بعد من بدربار نرفتم و چند مرتبه هم که آقای ابوالقاسم امینی کفیل وزارت دربار مذاکره نمود یا شرفیات شوم یا اعلیحضرت همایون شاهنشاهی بخانه ی دکتر غلامحسین پسر که بین خانه ی من و کاخ اختصاص واقع شده بود تشریف فرما شوند موافقت نمودم.

بکاخ سلطنتی از این جهت نرفتم که ممکن بود سربازان گارد شاهنشاهی روی همان تعصب بیجا که من میخواستم اعلیحضرت همایون شاهنشاهی از مملکت تشریف ببرند تیربارانم کنند و مخالفین هم مرا بحق شمات نمایند که چرا برخلاف حزم و احتیاط عمل کردم. تشریف فرمائی شاهنشاه را هم بخانه ی خود یا بخانه ی پسر دون شأن آن مقام دانستم.

با این حال وظایف خود را با نهایت ادب و احترام انجام میدادم و با اینکه

روزه می آمد و مرا با حضور یکی از افسران نگهبان تزریق مینمود. یکی از روزها همین که افسر نگهبان آقای دکتر را باطاق من هدایت نمود از اطاق رفت و من فکر میکردم چه شد و این مرتبه ما را تنها گذاشت. پس از آن آقای دکتر اظهار نمودند اگر میخواهید از این وضعیت خلاص شوید نامه ای بسفارت امریکا بنویسید که من گفتم هیچوقت با بیگانگان این قبیل ارتباطات نداشته ام و از آنها کمکی نخواسته ام که از من معذرت خواست و رفت و معلوم نشد این مذاکرات برطبق نظریات سفارت امریکا بود و یا بعضی از هموطنانم خواسته اند از من خطی بگیرند و مرا هم بجامعه مثل خود عمال بیگانه معرفی کنند.

مملکت در محاصره‌ی اقتصادی بود و بدولت هیچ کمکی نمیرسید کارها میگذشت و یقین داشتم که اختلاف ما با شرکت نفت انگلیس و ایران بخوبی حل خواهد شد و ما خواهیم توانست نفت خود را با هر یک از دول غرب که مشتری بود معامله کنیم، چونکه نفت غیر از جنبه‌ی اقتصادی جنبه‌ی سوق‌الجیشی هم داشت و حاضر نمیشدند نفت زیرزمین بماند و از آن استفاده نکنند.

مذاکرات من با سفیرکبیر امریکا به بن‌بست رسید و مستر راس یکی از مدیران سابق شرکت نفت انگلیس و ایران از بغداد نامه‌ای نوشت و تقاضای شروع مذاکرات کرد که من جواب نوشتم و بتوسط آقای فؤاد روحانی مشاور حقوقی شرکت ملی نفت برای او فرستادم. مستر راس با نظر من که مذاکرات در طهران شروع شود موافقت نمود و میخواست مذاکرات در یکی از شهرهای اروپا صورت گیرد.

سپس مستر لوی متخصص معروف نفت که در تیرماه ۱۳۳۰ با آقای هریمان بطهران آمده بود همین تقاضا را نمود و پیشنهادی هم برای حل اختلاف توسط آقای اللهیار صالح سفیرکبیر ایران در واشنگتن داد که مفهومی این بود:

کشور مکزیک هم صنعت نفت را ملی نمود و صاحب امتیاز که یک شرکت انگلیسی بود سالها با آن دولت راجع بمبلغ غرامت اختلاف داشت و بالاخره کار باینجا رسید که دولت مکزیک هشتاد میلیون دلار بشرکت صاحب امتیاز تأدیه نمود و رفع اختلاف کرد.

نظر باینکه موقع ملی شدن صنعت نفت در مکزیک شرکت صاحب امتیاز در حدود چهار میلیون تن نفت استخراج مینمود و شرکت نفت انگلیس و ایران هم مقارن ملی شدن صنعت نفت در حدود سی و دو میلیون تن یعنی هشت برابر نفت مکزیک استخراج میکرد دولت ایران هم ۶۴۰ میلیون دلار یعنی هشت برابر مبلغی که دولت مکزیک بآن شرکت داد از بابت اصل و یکصد و شصت میلیون دلار هم از بابت سود در مدت بیست سال که هر سال چهار میلیون دلار میشود بشرکت نفت انگلیس و ایران تأدیه کند و حساب خود را تصفیه نماید.

من تا آنوقت پیشنهادی باین صراحت ندیده بودم و یقین داشتم که موفقیت نصیب ملت ماست و این هم یک خیال واهی نبود، چونکه هر ملتی در راه آزادی و استقلال خود فداکاری نمود بمقصود رسید.

ولی بعد از فرستادن این پیشنهاد معلوم نشد چه پیش آمد و با چه اشخاص مذاکره نمودند که اوضاع ناگهان تغییر کرد (۱) و یقین حاصل نمودند بهر طریق میتوانند دولت را

(۱) کنفرانسی در جبال آلپ تشکیل شد که بعد بتفصیل خواهد آمد.

ساقط نمایند و نتیجه این شد آقای فؤاد روحانی مشاور حقوقی شرکت ملی نفت که برای مذاکره بسوئیس رفته بود مستتراس برای ملاقات وی حاضر نشد. مستر لوی هم برای آمدن بایران عذر آورد.

اگر بتوانند مالی را بضمن بخش و نامشروع ببرند چرا حاضر شوند بنرح عادلہ معامله کنند. تا هستند کسانی که میتوانند اینطور داد و ستد بکنند چرا با کسانی که غیر از مصالح مملکت نظری ندارند معامله نمایند. نامشروع از این جهت که مقدار مهمی نفت بوسیله ی لوله از زیر آب بخارج میرفت که از آن کسی اطلاع نداشت و نامه ی آقای دریادار شاهین که عیناً نقل میشود دلیل صحت این معناست.

جناب آقای امیر علانی سابتد فوق العاده دولت راستادیر استان ششم

محترماً باستحضار میرساند در اجرای تحقیقاتی که استعلام فرموده اند اینک گزارش شده است که طبق اطلاعات و تحقیقات معموله دو لوله یکی برای نفت سفید یا بنزین و دیگری نفت سیاه از کنار جاده آبادان و خرمشهر عبور و در مجاور مزرعه نمونه موسوم به «دیری فارم» از شط العرب بخاک عراق میرود دریادار شاهین

با اینکه آقای وزیر خارجه ی انگلیس در پیام بملت ایران چنین اظهار نمود: «درباره شرکت های امریکائی نیز میخواهم بطور محکم و خیلی مختصر صحبت کنم و امیدوارم کسی نگوید که امریکائیها از این قرارداد سوء استفاده کردند زیرا چنین خبری عاری از حقیقت است» تردید نیست که دولت انگلیس مایل نبود غیر از شرکت نفت انگلیس و ایران شرکت های دیگری در نفت ایران دخالت کنند و بهمین جهت هم تا دولت امریکا در کار نفت دخالت مینمود پیشنهاد صریحی بدولت ایران نداد و بعد معلوم نیست چه پیش آمد که دولت امریکا که خود در دو قرن پیش بندر ما گرفتار بود آزادی ملتی مثل ملت ایران را فدای چهل سهم از صد سهم کنسرسیوم نمود.

نظر باینکه مرحله ی اول شکست ملت ایران تغییر جریان مجلس بود که در قسمت دوم از فصل سوم بتفصیل گذشت لذا دولت صلاح نمیدانست برای جواب استیضاح بمجلس حاضر شود و یقین داشت آن عده از وکلاء که آن نماینده ی طهران و مخالف دولت را برای نظارت در هیئت اندوخته اسکناس انتخاب کردند در مورد استیضاح نیز بدولت رأی اعتماد میدهند و دولت را ساقط مینمایند.

و باز نظر باینکه هیچکس غیر از خود مردم بیشتر بصلاح مردم عمل نمیکند دولت بوسیله ی رفراندم بخود مردم رجوع نمود که تکلیف کشور را تعیین نمایند، چنانچه

بایقای دولت موافقت رأی بانحلال مجلس بدهند والاّ دولت برود و مجلس بآنچه صلاح میدانند عمل کند.

من از کسانی که غیر از خیر مملکت نظری ندارند سؤال میکنم که غیر از این طریق دولت چه وسیله ای داشت که افکار مردم را نسبت به ادله ی کار و یا کناره جویی از کار استنباط کند.

خوشبختانه با رفرندام غیر از اعمال بیگانه کسی مخالفت ننمود و مخالفت آنها هم باین استناد بود که مجلس مؤسسان دوم حق انحلال مجلسین را بشاه مملکت داده است.

برفرض اینکه مجلس مؤسسان روی ابتکار ملت ایران سرگرفته بود و باز بفرض اینکه اعضای آن را ملت انتخاب کرده بود مجلس مؤسسان نمیتوانست از مردم سلب حق کند و در یک موقع حساسی ملت نتواند عقیده ی خود را در ابقای مجلس و یا انحلال آن اظهار نماید. مجلس مؤسسان که مدعی نمایندگی مردم بود چطور میتواند مردم را از این حق محروم کند.

رفراندوم در صلاح مملکت و صلاح اعلیحضرت بود. اگر دولت انحلال مجلس را از پیشگاه ملوکانه درخواست مینمود چنانچه موافقت میفرمودند در محظور سیاست خارجی قرار میگرفتند و در صورت عدم موافقت با ملت خود مخالفت فرموده بودند.

رفراندوم ثابت نمود که ملت با دولت موافق است و بانحلال مجلس رأی داد و این بزرگترین خدمتی بود که دولت بمملکت و شاهنشاه نمود.

ای کاش دستخط عزل صادر نشده بود تا ببینند کارها چطور بصلاح مملکت تمام و کلیه ی عواید نفت نصیب ملت ایران میشود. چنانچه تصور مینمودند دولت موفق نمیشود باید صبر میکردند تا دولت خود اظهار عجز کند. عزل دولتی که با یکی از دول بزرگ دنیا در مبارزه بود و حتی از گرفتن ۲۱۴ پنس هم مأیوس شده بود (نطق وزیر خارجه ی انگلیس در آخر این لایحه) هیچ معنا نداشت جز اینکه مبارزه بفتح آن دولت و شکست ملت ایران تمام شود و من باز تکرار میکنم اگر کوچکترین احتمالی در عدم موفقیت میدادم بهترین بهانه برای کناره جویی از کار همان دستخط شاهانه بود.

صدور دستخط گذشته از اینکه برخلاف قانون اساسی بود دلیلی هم نداشت چونکه تا نه اسفند و بعد از آن تا ساعت یک روز ۲۵ مرداد ۳۲ از من و از دولت من کوچکترین عملی برخلاف مصالح مملکت و شخص اعلیحضرت صادر نشده بود و حتی یک اخلاکگر هم بقول دادستان آرتش نمره نکشیده و یا سخنی از جمهوری دموکراتیک نگفته بود و هر چه در روزهای آخر مرداد پیش آمد عکس العمل تشریف فرمائی بیسابقه و

بی خبر اعلیحضرت همایون شاهنشاهی بود که در جامعه بفرار تلقی شده بود و هر کس از هر حزب و هر دسته میخواست از موقع بنفع خود استفاده کند و بهترین دلیل همان فرمایشات خود شاهنشاه است که در مصاحبه با مخبر روزنامه‌ی مصری «المصور» فرموده‌اند و از مجله‌ی «خواندنیها» مورخ ۴ مهرماه ۳۲ عیناً نقل میشود:

«نقشه‌ای که کشیده بودیم کاملاً مطالعه شده بود و احتمالات مختلف را نیز پیش بینی کرده بودیم و میدانستیم در مقابل نقشه‌های معکوس چه کنیم. وقتی مصدق فرمان عزل خود را رد کرد و موضوع را بصورت انقلاب جلوه گر ساخت و خواست از نفوذی که بدست آورده بود کمال سوءاستفاده را بکند هواپیمای مخصوص من آماده‌ی پرواز فوری از کشورم بود و من میخواستم این کار را بکنم تا مصدق و جماعت او تصور کنند که دور کاملاً بدست آنها افتاده و معارضی ندارند (۱) و بآنچه میخواستند رسیده‌اند و چون من از کشور پرواز کردم آنها همین اشتباه را کردند و نتوانستند آن پیروزی خیالی را که بدست آورده بودند درست حفظ کنند و بر شهوات خود فایق آیند و دست باعمال بیرویه‌ای زدند که خود قربانی آن شدند. اشخاص بیگناهی را گرفتند و بزدان انداختند، مجسمه‌ها را خراب کردند و دست باعمالی زدند که سوءنیت آنان را آشکار ساخت و من معتقدم که همین اعمال بکار آنان خاتمه داد و احساسات مردم را بر ضدشان برانگیخت»، این بود بیانات ملوکانه که عیناً نقل شد.

و اما اینکه بعضیها گفته‌اند اگر ۲۵ مرداد اجازه‌ی میتینگ داده نمیشد حرفهائی هم گفته نشده بود دولت این جانب که روی افکار عموم تشکیل شده بود و پیشرفت آن در مراجع بین‌المللی نتیجه‌ی احساسات ملت و حمایت از دولت بود چطور میتواند با تشکیل میتینگ که خواسته‌ی مردم بود مخالفت کند. اجازه‌ی میتینگ مثل همیشه باین شرط داده شد که اخلا لگران نتوانند در میتینگ رسماً ایراد نطق کنند، همچنانکه نکردند.

من قوه‌ای در اختیار نداشتم که در ظرف دو روز بتوانم اخلا لگران را تعقیب کنم. اگر قوای انتظامی در اختیار من بود چرا روزه اسفند رئیس ستاد ارتش دست از کار کشید و تا پنج بعد از ظهر که من او را از ستاد ارتش خواستم در کاخ سلطنتی بسر میبرد.

چرا ساعت یک بعد از نصف شب ۲۵ مرداد که عده‌ای از سعدآباد با تانک و افراد مسلح برای دستگیری من و همکارانم حرکت نمودند و از همه جا گذشتند

(۱) کمتر دیده شده است پادشاهی برای یک مقصود نامشروع ملت خود را اغفال کند.

فرمانداری نظامی طهران ممانعت ننمود و حتی یک گزارش هم در این باب بمن نداده بود.

من با دستگاہی کار میکردم که زیر نفوذ استعمار بود. پس از چند تغییر و تبدیل سرتیپ افشارطوس را در رأس اداره کل شهربانی گذاردم شاید اصلاحاتی بکند. او را از بین بردند و با آن همه بیانات و اقاریری که متهمین بقتل او در نوار ضبط صوت نمودند همگی بدون استثناء در دادگاه نظامی تبرئه شدند و پرونده قتل او که با آن طرز فجیع از بین رفته بود مختوم گردید.

دولت این جانب با چنین تشکیلاتی در ظرف آن دو روز چه میتواندست بکند، چونکه ابتکار در دست عمال بیگانه بود و عده‌ای از احزاب چپ نیز معناً مجری نظریات دولت مبارز بودند و قوای انتظامی اعمالشان را ندیده میگرفت.

همه میدانند که عصر روز ۲۷ مرداد دستور اکید دادم هر کس حرف از جمهوری بزند او را تعقیب کنند و نظر این بود که از پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی درخواست شود هر قدر زودتر بایران مراجعت فرمایند. چنانچه ممکن نباشد شورای سلطنتی را تعیین فرمایند که کارها متوقف نشود و جریان طبیعی خود را طی نماید و هرگاه با این دو پیشنهاد موافقت نمیشد چون حق تعیین شورای سلطنتی با اعلیحضرت بود و هیچ مرجعی غیر از خود ملت نمیتوانست باین کار مبادرت کند شورای سلطنتی از طریق رفرا ندیم تعیین گردد که روز ۲۸ مرداد دولتی که قبلاً پیش‌بینی شده بود نقشه‌ی آخر را عملی کرد و بعد هم گفته شد اگر دولت سقوط نمیکرد مملکت از بین میرفت و نگفتند که مملکت کجا میرفت و یک عده اخلا لگر غیر مسلح چطور میتوانند در مقابل ارتش مسلح بتوپ و تانک مقاومت کنند. چنانچه این کار شدنی بود چرا بعد از روز ۲۸ مرداد نکردند.

بطور خلاصه اینها نقشه‌هایی بود که یکی بعد از دیگری اجرا شد برای اینکه وضع مملکت بحال سابق عودت کند و ملت ایران بآرزو و آمال خود نرسد، والا چه شد که بعد از سقوط دولت آنچه ملت بدست آورده بود و مورد تأیید شاهنشاه هم قرار گرفته بود یکی پس از دیگری از دست رفت. عجب این است که من در آن واحد باتهام دو جرم متضاد یعنی برای بهم زدن اساس حکومت (ماده‌ی ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش) و برای قصد تشکیل رفرا ندیم از نظر تعیین شورای سلطنتی هر دو محکوم شدم. (۱)
من نه فقط در مجلس چهاردهم و شانزدهم بلکه از دوره نهم تقنینیه که قرارداد

(۱) معلوم شد که (یک کلمه ناخوانا) نیست هم میتوان کسی را مجرم ساخت و محکوم کرد.

۱۹۳۳ منعقد شد با امتیاز نفت مخالف بودم و یقین داشتم که با استفاده بیگانگان از معادن نفت، ملت ایران هیچوقت روی آزادی و استقلال را نخواهد دید و روی همین عقیده بود که با حضور قشون دولت اتحاد جماهیر شوروی در ایران و عده‌ای از افراد حزب توده در مجلس چهاردهم طرح تحریم امتیاز نفت را بمجلس دادم و جدیت نمودم تا در همان جلسه بتصویب رسید و باستناد همان قانون تحریم امتیاز بود که مجلس پانزدهم توانست قرار شرکت مختلط نفت را رد کند و برای جلوگیری از سوء تفاهم بین‌المللی دولت را مأمور نماید که حقوق ملت را از شرکت نفت انگلیس و ایران استیفاء نماید.

اگر در آن روز این کار صورت نمیگرفت صنعت نفت در سراسر کشور ملی نمیشد. ملت ایران نمیتوانست با دو دولت قوی که نفع مشترک داشتند مبارزه کند و روی همین رقابت بود که دولت توانست در جنوب از شرکت نفت انگلیس و ایران و در شمال از شرکت شیلات خلع ید نمایند.

من نه فقط با جمهوری دموکراتیک بلکه با هر رقم دیگر آن هم موافق نبودم چونکه تغییر رژیم موجب ترقی ملت نمیشود و تا ملتی دانا و رجالی توانا نباشند کار مملکت بهمین متوال خواهد گذشت.

چه بسیار ممالکی که رژیمشان جمهوری است ولی آزادی ندارند و چه بسیار ممالکی که سلطنت مشروطه دارند و از آزادی و استقلال کامل بهره‌مندند.

برای من و کسانی مثل من بیگانه بیگانه است، در هر مرام و مسلکی که باشد. ولی چه میتوان کرد که هر دسته از عمال بیگانه میخواهند ارباب خود را باین مملکت مسلط کنند و کسانی مثل من را از بین ببرند.

تا اینجا لازم بود که من از خود دفاع کنم و با ادله و قرائن بی‌شماری ثابت نمایم که نه میخواستم ترتیب وراثت تخت و تاج را تغییردهم، نه رژیم مشروطه را بجمهوری، آن هم جمهوری دموکراتیک تبدیل نمایم. و اقا کسانی که با عملیات سال اول من موافقت بودند و آنچه واقع شده بود خواسته‌ی ملت میدانستند چه شد که بعد از سقوط دولت آن عملیات را تعقیب نمودند و آنچه کردند مخالفت آنچه بود که گفتند.

انتقاد از کارهای دولت من

من هر وقت خواستم کار مؤثری بکنم بعضی از عمال بیگانه و مغرضین شروع بحملاتی نمودند که مرا از خدمت بوطن مأیوس کنند که چون گویندگان ارجی نداشتند متأثر نشدم و الحق که جامعه هم خوب قضاوت نمود و از من حمایت کرد. ولی اکنون نه متصدی کارم که جامعه از من حمایت کند نه مردم و جرائد آزادند که از یک بیگناهی دفاع نمایند. انتقاد کنندگان هم کسانی نیستند که فرموده و گفته هایشان مرا متأثر نکند. بعضی از این انتقادات از طرف دربار شاهنشاهی شده که مرا بسیار متأثر نمود. چون تصور نمیشد دربار هم کسی را که جز خدمت بمملکت و شاهنشاه نظری نداشت و عملی نکرد مورد بیمرحمتی قرار دهد.

و برخی از طریق مجلس شورای ملی است و پاره‌ای هم اخباری است که در جرائد منتشر شده که هرگاه چیزی عرض نکنم و بسکوت قائل شوم ممکن است این سوء تفاهم حاصل شود که انتقادات وارد بوده و یا از راه جسارت و بی ادبی نخواستم بعرض جواب جسارت کنم.

و نظر باینکه در زندان غیر از این لایحه‌ی الحاقی وسیله‌ای ندارم این است که هریک از آنها را در قسمتی از این فصل مینویسم و در همانجا هم بعرض جواب جسارت و مبادرت میکنم.

قسمت اول — از ناحیه دربار شاهنشاهی

روزنامه‌ی «پست تهران» قسمتی از فرمایشات ملوکانه را که موقع شرفیابی نمایندگان مجلس شورای ملی فرموده‌اند در شماره ۲۵ خرداد ۳۴ خود اینطور نقل کرده است:

«اما نظریات دیگری هم بود که لازم میدانم باطلاع آقایان برسانم. شنیده‌ام بعضی نشریات بعنوان «راه فلان» و یا «نهیضت مقاومت ملی» و از این حرفها — راست است که این موضوع بنظر بی اهمیت می آید و مفاد مندرجات آن هم بچگانه است ولی میخواهم سؤال کنم که آن نهیضت حقیقی که همیشه در نهاد ملت ایران از زمان داریوش کبیر الی حال بکرات ظهور نمود همان نهیضت حقیقی که همیشه در نهاد ملت ایران بود و میباید از این قدرت فوق العاده ای که جنبه ی ناسیونالیستی داشته است آیا عده ای استفاده نکردند، بدروغ وعده ندادند، آیا این نهیضت بود؟

آنهايي که از خارجيها استدعا و التماس میکردند که بیایند و گودالهای جنوب شهر را ببینند، آنهايي که وعده میدادند روزی سیصد هزار لیره برای ملت اضافه عایدات بدست بیاورند آیا این حرفها برای این بود که سالی سیصد ملیون تومان اسکناس چاپ کنند که حقوق ادارات و کارمندان دولتی را با آن پردازند؟

آیا در آن مدت یک بندر که هیچ حتی یک پل ساخته شد؟ در مریضخانه های ایران حتی پنبه و باند و دوا برای بیمارها پیدا نبود!! آقایان این است «راه فلان». آیا این کار برای این بود که در مدت کمی چهارصد افسر توده ای بوجود بیاورند، برای این بود که یک آدم نادرست دنبالش نشود؟

در آن مدت باقوام و بستگان خود استفاده ها رساندند، جوازاها دادند، آیا این بود نهیضت ملت ایران؟ حتی در مقابل اراده ی من که میخواستم املاکم را بین رعایا تقسیم کنم چه کارها که نکردند. جلوی این کارخیر را هم گرفتند!!

البته خیلی مطالب هست که فعلاً فرصت گفتن آن نیست. پس آن نهیضتی نبود که منجر بوقایع از ۲۵ تا ۲۸ مرداد شد، بلکه نهیضت آن است که بکارهای مثبت و مفید بحال مردم پردازیم.

سپس ذات همایونی مطالبی در اطراف سیاست خارجی بخصوص همسایگان بیان فرموده و فرمودند: «اینکه گفتم در این مملکت سیاست خارجی دخالت ندارد شوخی نبود و عملاً دیده شده است.»

اینها بود فرمایشات ملوکانه و اکنون بعرض جواب جسارت میورزد:

(۱) از خارجيها برای این دعوت شده بود که گودالهای جنوب شهر را ببینند و بدانند که از تسلط بیگانگان در این کشور مردم چه میکنند و با چه وضعیت ناهنجار و بدی زندگی میکنند. اکنون که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی میفرمایند سیاست خارجی در این مملکت دخالت نمیکند البته وضعیت مردم فرق خواهد نمود و حال و روزشان بهتر خواهد شد.

(۲) راجع به ابدات روزی سیصد هزار لیره که در مجلس شورای ملی عرض شده معلوم نیست کجای آن خلاف بوده است. چنین گفته شد اگر صنعت نفت ملی شود گذشته از اینکه ملت ایران با آزادی و استقلال میرسد مجموع درآمد نفت هم که روزی سیصد هزار لیره بود، اگر سالهای اول نشود بالمال نصیب ملت ایران خواهد شد.

آیا کسی تصور میکرد که فقط با تصویب یک قانون در مجلسین شرکت صاحب امتیاز دستگاه نفت را بما تحویل بدهد و از منافع زیاد و نامشروعی که میرسد صرفنظر کند و ساکت شود.

ای کاش دستخط مبارک صادر نشده بود تا معلوم شود قضیه چطور بنفع ایران حل میشد. دولت انگلیس در تمام مراجع بین المللی شکست خورد، جز در این مملکت که کاملاً بمقصد رسید و دولت را ساقط کرد.

چنانچه دولت بموقیت مردم امید نداشت در ادامه ی کار اصرار نمیکرد و دستخط مبارک را بهترین بهانه برای فرار از کار قرار میداد و کناره میکرد. سیاست خارجی هم اگر غیر از این تصور مینمود عجله در سقوط دولت نمیکرد و صبر مینمود تا دولت خود اظهار عجز کند، نه اینکه مقصود خود را با قهر و غلبه حاصل کنند و خود را دولت زورگو و متجاوز معرفی نمایند.

ملت ایران تمام مراحل آزادی و استقلال را طی کرده بود. اگر نفت بفروش میرسید سطح زندگی مردم زودتر بالا میرفت، چنانچه نمیرسید دیرتر، تا هر وقت که اوضاع بین المللی اجازه میداد مشتریها معامله کنند.

نفت متاعی نبود که همیشه دست ما بماند. چونکه غیر از جنبه اقتصادی جنبه سوق الجیشی داشت و بهر صورت مجبور بودند از ما خریداری کنند و هیچکس حتی دولت انگلیس تصور نمیکرد روزی شرکت صاحب امتیاز بتواند وضعیت سابق خود را در آبادان تجدید کند و این قسمت از نطق سراتونی ایدن وزیر خارجه انگلیس که در مجلس عوام گفت:

«من میخواهم مختصری درباره ی ۲۱۴ میلیون لیره ای که کشورهای دیگر برای سهم خود بما میپردازند صحبت کنم. بعضیها میگویند این مبلغ چیزی نیست و کافی نیست. من همینقدر میگویم که تا چندی پیش ما شانس برگشت بآبادان و استفاده از نفت ایران را حتی بقدر ۲۱۴ پنس نداشتیم» (۱)، خود دلیل واضح و مسلمی است در

(۱) نقل از رساله ی «بخشی از پرونده ی نفت ایران، متن نطقهای سناتور دیوان بیگی در مجلس سنا».

موفقیت ملت ایران.

تا روزنه اسفند و ساعت یک روز ۲۵ مرداد در هیچ کجا خبری نبود و اتفاقی نیفتاده بود و از هر رقم جمهوری دموکراتیک یا غیر آن کسی حرف نزده بود که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی دولتی را که با یکی از بزرگترین دول دنیا در مبارزه بود و تمام مراحل مبارزه را هم پیموده بود و بنا بنامه‌ی وزارت دربار شاهنشاهی هر چه در ظرف یکسال کرده بود غیر از خواسته‌های ملت ایران نبود عزل بفرمایند. آیا این عزل غیر از شکست ملت ایران چیزی دربرداشت؟

تا این قسمت از مصاحبه شاهنشاه با مخبر روزنامه مصری «المصور» منتشر نشده بود: «هواپیمای مخصوص من آماده پرواز فوری از کشور بود و من میخواستم این کار را بکنم تا مصدق و جماعت او تصور کنند که دور کاملاً بدست آنها افتاده و معارضی ندارند و بآنچه میخواستند رسیده‌اند و چون من از کشور پرواز کردم آنها همین اشتباه را کردند» اکثر مردم تشریف‌فرمائی ذات ملوکانه را «فرار» تلقی کرده بودند و بعد از انتشار این مصاحبه بود که دانستند خروج از مملکت بر طبق نقشه‌ای بوده که قبلاً ترسیم شده و از اجرای آن مقصود این بوده که مردم دست بکاری بزنند تا بهانه برای کودتای دوم و سقوط دولت بشود.

و اما اینکه این جانب و همکارانم تصور کنیم که دور کاملاً دست ما افتاده است چنین تصویری بهیچوجه نشد و عصر ۲۷ مرداد بود که دستور داده شد هرکس حرف از هر رقم جمهوری بزند مورد تعقیب واقع شود که نقشه اجرا شد و غائله روز ۲۸ مرداد پیش آمد.

(۳) راجع به ۳۱۲ ملیون تومان اسکناس — بعد از ملی شدن صنعت نفت که دولت انگلیس ایران را محاصره اقتصادی نمود دولت این جانب که از دو کار یکی را میبایست انتخاب کند یا تسلیم شود و قراردادی بدتر از قرارداد ۱۹۳۳ امضا کند که این کار شایسته‌ی شأن ملت ایران نبود و حاضر نمیشد از چنین دولت خطاکاری پشتیبانی — کند و بعمال بیگانه هم فرصت میداد که با دست ملت متصدیان امور را سنگسار کنند و الحق هم سزاوار بود و کاری بجا میکردند.

و یا بهر طریق بود اظهار عجز نکنند و با هر وسیله که در اختیار داشت مملکت را اداره کند تا بدانند ملت ایران ملتی است رشید و مبارز و از پای در نخواهد آمد و با چنین ملتی باید قرارداد شرافتمندانه‌ای منعقد نمود.

ملل دیگر چه تلفاتی که برای آزادی و استقلال ندادند تا بمقصد رسیدند. برای ملت ایران از این چه بهتر و گوارتر که توانست با یک خروار کاغذ متجاوز از دو سال

بدون کمک بیگانگان که برخلاف حقیقت آن را کمک بلاعوض میگویند استقلال خود را حفظ کند و از دست ندهد، برخلاف حقیقت از این جهت مالیاتی که در مدت قلیل روی نفت ایران کنسرسیوم بدولت های متبوعه میدهد از این کمک ها بیشتر است. کسر بودجه هم بیش از شصت و پنج ملیون تومان نبود که با صدور یک لایحه ی قانونی موازنه برقرار میشد و کسر فعلی بودجه کسری است که بعد از سقوط دولت این جانب از نظر استیلای سیاست خارجی بوجود آمده است، چونکه مملکت هر قدر بیشتر محتاج باشد کمتر میتواند مقاومت کند.

بی مناسبت نیست قسمتی از نطق آقای دکتر پیرنیا یکی از مطلعین بامور مالی و نماینده ی دوره ی هجدهم تقنینیه که در مجلس شورای ملی ایراد نموده اند در اینجا نقل شود:

«بودجه ی مخارج سال ۱۳۳۲ و سالهای ۳۰ و ۳۱ در حدود ده ملیارد ریال بود. پیشنهاد هفده ملیارد ریال برای سال ۳۳ چه موجبی دارد؟ آیا تنظیم چنین بودجه ای تعبیر باینکه دولت ایران برای تأمین کسر بودجه احتیاج بدریافت کمک از خارج دارد نخواهد شد؟

آیا تنظیم چنین بودجه ای لطمه بمذاکرات دولت با شرکتهای نفت نزده؟ و شدت احتیاج دولت بپول موفقیت او را در مقابل این شرکت ها تضعیف نخواهد کرد؟ و دولت را در سیاست خارجی ضعیف جلوه خواهد داد.

بودجه ای که خدمت آقایان پیشنهاد شده است درآمدش هشتصد ملیون تومان و مخارجش دو هزار ملیون تومان است. کسر بودجه آن یک هزار و دویست ملیون تومان است برخلاف ششصد ملیون تومان که جناب آقای وزیر دارائی فرمودند و هیچوقت ملت ایران نخواهد توانست از زیر بار این بودجه قد علم کند و در طریق نیل بهدفعها و آمال ملی خودش قدم بردارد.

برعکس این بودجه ی سنگین از هر نوع حرکتی و از هر نوع جنبشی، و از هر نوع نهضتی، از طرف ملت ایران جلوگیری خواهد کرد و وضع مملکت و آزادیهای سیاسی و اقتصادی مملکت را دستخوش هوا و هوس دستگاه خارجی اعم از عادی و یا دولتی خواهد کرد که بخواهند با قطره چکان در دستگاه شما قطراتی بریزند و آنها را نگهدارند.... دولت هم باید از این افکار استفاده کند نه اینکه یک بار سنگین را درست کند و بیاورد بگذارد روی دوش مردم. برای اینکه زیر بار سنگین اینها از هر جنبشی از هر حرکتی و از هر اظهار وجودی محروم بشوند.»

مدت دو سال و سه ماه و پانزده روز که این جانب افتخار خدمتگزاری داشتم

غیر از عوائد جاری مملکت پانصد و پنجاه و سه میلیون تومان بخرانه دولت رسید که مساویست با هشتاد میلیون دلار، چنانچه مبلغ مزبور را با یکصد میلیون دلار دریافتی دولت بعد در مدت یکسال یعنی از ۲۸ مرداد ۳۲ تا ۱۳ مرداد ۳۳ که سرانتهی ایدن وزیر خارجه انگلیس در پیام خود بملت ایران گفته است مقایسه کنیم معلوم خواهد شد که دولت این جانب با چه صحت عمل و صرفه جوئی توانست مملکت را اداره کند و اکنون بجای قدردانی مورد اعتراض قرار گرفته است.

قبل از حرکت بامریکا از اعتبار مخارج سری دولت فقط یک تصویبنامه بمبلغ بیست هزار تومان از هیئت وزیران صادر شد که زیر نظر آقای امیر علانی وزیر دادگستری و این جانب بمصرف خرج برسد که هفت هزار تومان از آن بمصرف رسید و چون ظن قوی بود که در دیوان بین المللی دادگستری محکوم شویم و این جانب دیگر بایران مراجعت نکنم موقع حرکت بلاهه مبلغ مزبور را از کیسه ی خود بحسابداری نخست وزیر پرداختم و تصویبنامه باطل گردید و اکنون افتخار میکنم بشرف عرض برسانم که در تمام مدت تصدی دولت این جانب از اعتبار سری دولت دیناری استفاده نشده است.

(۴) و اما اینکه دولت این جانب یک بندر و حتی یک پل نساخت بعرض میرساند که از تشکیل آن دولت مقصود این نبود که پل و بندر ساخته شود. دولت این جانب روی احساسات و افکار عمومی تشکیل شده بود و هدف ملت این بود که با آزادی و استقلال برسد و مقدرات مملکت را خود در دست بگیرد و کارهایی بزرگتر از ساختن پل و بندر انجام دهد و از ساخته نشدن پل و بندر هم کسی شکایت نکرده است.

با این حال کارها جریان طبیعی خود را طی میکرد و یک کسر بودجه در حدود یک میلیارد تومان یا از آن کمتر هم برای مملکت درست نشد تا دست تکدی دولتها در مقابل اجانب دراز شود و ملت ایران نتواند هیچوقت دم از آزادی و استقلال بزند و همیشه در قید بندگی و اسارت بماند.

در دولت این جانب صادرات بدون نفت مملکت با واردات توازن پیدا نمود که هیچوقت سابقه نداشت. ولی بعد بواسطه دخالت بیگانگان در امور کشور این توازن از دست رفت، بطوریکه در سال ۱۳۳۳ واردات مملکت هفتصد میلیون تومان بر صادرات فزونی داشته است.

(۵) راجع به بیمارستانها که نه پنبه داشتند نه دوا وضع آنها با سابق فرق نکرده بود، با این فرق که آنوقت در سایه ی آزادی مردم میتوانستند از معایب حرف بزنند و از اعمال دولت انتقاد کنند ولی اکنون با این کمک هایی که از خارج شده وضعیت بطور

سابق باقی است و مردم بواسطه اختناق نمی توانند کوچکترین انتقاد بکنند.

(۶) اینکه فرمایش فرموده اند «آیا این کار برای این بود که در مدت کمی چهارصد افسر توده ای بوجود آورند، برای این بود که یک آدم نادرست دنبال نشود.»

بشرف عرض میرساند که تشکیلات حزب توده از آنوقت نضج گرفت که متفقین وارد ایران شدند و علت این بود که ملت ایران را بحساب نمی آوردند و در این مملکت دو سیاست با هم رقابت داشتند: یکی برای انجام مقصود قوای مملکتی را در دست گرفته بود و دیگری آن دسته از مردمی [را] که تمایل بمسلک چپ داشتند. (۱) و اما اینکه در زمان تصدی این جانب چهارصد افسر بحزب توده وارد شده باشند چون اسامی افسران و تاریخ ورودشان بحزب تا کنون منتشر نشده نمیتواند در این باب چیزی بعرض برساند.

راجع بتعقیب کارمندان دولتی و هرگونه اصلاحات داخلی تا وقتی که دولت در مراجع بین المللی مبارزه مینمود نه فرصتی برای این قبیل امور بود نه صلاح مملکت بود که دولت عده ای را با خود مخالف کند تا بتوانند از آنها بر علیه دولت سوء استفاده کنند، این بود که پس از خاتمه ی کار در مراجع بین المللی تصمیم گرفت اول از وزارت جنگ و دادگستری شروع کند.

در وزارت جنگ برای رسیدگی بکار افسران کمیسیونی بانتخاب خودشان تشکیل شد که عده ی زیادی را صالح تشخیص ندادند که چون تصمیم کمیسیون این جانب را متقاعد ننمود مجدداً هیتی که اعضای آن مورد توجه و حسن ظن اعلیحضرت همایون شاهنشاهی بودند در این کار تجدید نظر نمودند و چنین اظهار عقیده کردند که از آن عده فقط یکصد و سی و شش نفر بر طبق قانون بازنشسته شوند که هیمنطور عمل شد و از دو حال هم خارج نبود:

اگر عده ی مزبور صالح بودند از بازنشستگی عمل توهین آمیزی نسبت بآنها نشده بود. آنها هم مثل سایر افسران بازنشسته شدند و در صورت عدم صلاحیت چون در پرونده ها مدارک کافی نبود و جریان محاکمه هم طولانی بود بازنشستگی سبب شده بود که در امور دخالت نکنند و از آنها ضرری متوجه مملکت نشود، ولی این کار بجای اینکه مفید واقع شود مضر گردید. چونکه روزه اسفند ۳۱ و ۲۸ مرداد ۳۲ از آنها سوء استفاده نمودند و بعد هم باین عنوان که شاه پرستند همگی را بدون استثناء وارد خدمت کردند.

اکنون قسمتی از نامه آقای سرتیپ دادستان فرماندار نظامی طهران با آقای سپهبد زاهدی نخست وزیر برای استحضار خاطر خطیر ملوکانه عیناً نقل میشود.

(۱) عده ای وطنپرست را هم که میخواستند تعقیب کنند متهم بمرام کمونیستی نمودند.

شماره ۱۰۴۸۷

مهر اول شهریور ۱۳۳۲

جناب آقای نعت زور

محترماً بعرض میرسانم، سرهنگ دوم توپخانه فتح الله لیتکوهی افسر بازنشسته آرش که بدستور دکتر مصدق جزو ۱۳۶ نفر افسران بازنشسته شده است وضع خدمت مشارالیه بشرح زیر میباشد.

(۱) در سوم تیر ۱۳۳۱ رئیس رکن ۲ لشکر خوزستان بوده و در اثر فعالیت های شاه پرستانه مورد غضب و بعد از ۳۰ تیر بمرکز منتقل و بالتبجه در صورت افسران بازنشسته دیماه ۳۱ منظور و با وجود شانزده سال سابقه خدمت بازنشسته شده است.

(۲) در وقایع ۹ و ۱۰ اسفندماه ۳۱ و تظاهرات بنفع شاه و حمله بخانه ی دکتر مصدق شرکت داشته و باتهام حمله بخانه ی دکتر مصدق مورد تعقیب قرار گرفته که غیاباً قرار نامبرده صادر و متواری بوده.

(۳) در مدت از ۹ الی ۱۰ اسفند ۳۱ الی کودتا در قم بنفع شاهنشاه و دولت جنابعالی انجام وظیفه نموده است.

(۴) در کودتای از ۲۵ الی ۲۸ مرداد سال جاری در کودتا در اجتماعات چه قم و چه شهر طهران رل مهمی را در واژگون کردن حکومت دکتر مصدق داشته.

این بود قسمتی از نامه فرماندار نظامی طهران که بشرف عرض رسید و در جلسه ی علنی مجلس شورای ملی هم یکی از نمایندگان گفت اگر اینها نبودند ما کجا بمجلس آمده بودیم. پس چه خوب شد که بیش از این کسی بازنشسته نشد و تعقیب نکرديد.

• • •

در وزارت دادگستری هم بدلائل فوق هیتی بیرونده های عده ای از قضات رسیدگی نمود و از عده ای که متجاوز از دو بیست نفر بود فقط سلب صلاحیت کرد.

(۷) فرمایش فرموده اند: «در آن مدت باقوام و خویشان خود استفاده ها رساندند، جوازا دادند» که از عرض این نکته نمیتواند خودداری کند، این جانب که نه دیناری حقوق گرفتم نه از ارز دولتی استفاده نمودم و خرج سفر و تمام مخارج پذیرائی دستگاه نخست وزیری و محافظین خود را هم از خود پرداختم چه علت داشت که رضایت دهم اقوام و خویشانم از هر طریق که باشد سوء استفاده کنند و موجبات بدنامی این جانب را فراهم سازند. چنانچه در زمان تصدی کار چنین فرمایشاتی شده بود همان وقت متهمین

را اعم از اینکه خویش بودند یا بیگانه تعقیب مینمودم و بسزای خود میرسانیدم. موقع انتخابات دوره هفدهم تقنینیه پسر مرا که معاون وزارت راه بود از کار برداشتم و کسر حقوق او را از خود پرداختم تا گفته نشود دولت در انتخابات دخالت نمود و از کارگران وزارت راه سوء استفاده کرد. اکنون در مقابل فرمایشات صریح اعلیحضرت همایون شاهنشاهی قادر نیستم بعرض یک کلام هم جسارت کنم و چون مبارزه با فساد مدتی است که منظور نظر ملوکانه قرار گرفته است از این چه بهتر که اول از این جانب و خویشانم شروع کنند تا همه درس عبرت بگیرند و برخلاف مصالح مملکت کاری نکنند و این جانب هم که در نتیجه‌ی خدمات بمملکت زندانی شده‌ام دلم خوش بشود که زندانی شدنم قصاص قیل از اثبات جنایت بوده است.

(۸) و اما راجع باملاک سلطنتی که فرمایش فرموده‌اند: «حتی در مقابل اراده‌ی من که میخواستم املاکم را بین رعایا تقسیم کنم چه کارها که نکردند، جلوی این کار خیر را هم گرفتند.»

بشرف عرض میرساند که مقارن ورود متفقین بایران اعلیحضرت همایون شاهنشاه فقید در حدود پنجهزار و ششصد رقبه در تصرف داشتند که بدولت رسید و بخالصگی عمل گردید. پس از آن برطبق قانونی که در مجلس پانزدهم بتصویب رسید رقبات مزبور بعنوان موقوفه‌ی خاندان پهلوی بتصرف دربار درآمد و عوائد رقبات برای مخارج سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی تخصیص داده شد و از معاملات سازمان در آن دو سه سال این جانب اطلاعی نداشت. ولی در دولت این جانب که متصدیان امور سازمان اظهار کردند بودجه‌ی سازمان در حدود شش میلیون تومان و عوائد املاک در حدود سه میلیون تومان است و کسر آن را باید دولت تأدیه نماید لازم شد در این باب تحقیقاتی بشود. این بود که صورتی از عایدات املاک خواستم. ندادند. پس از آن از اشخاص مطلع تحقیقات نمودم معلوم شد آنطور که میبایست از املاک مزبور بهره‌برداری نمیشود.

چنانچه فرض کنیم در عصر شاهنشاه فقید هر کدام از این رقبات بعد از وضع مخارج در سال دو بیست تومان عایدی میداد عوائد سالانه‌ی رقبات از یک میلیون تومان متجاوز بوده است $۵۶۰۰ \times ۲۰۰ = ۱,۱۲۰,۰۰۰$

و فرض مبلغی کمتر از این معقول نیست و آن ملکی که در یک سال کمتر از دو بیست تومان عایدی میداد هرگز مورد توجه اعلیحضرت همایون شاهنشاه فقید قرار نمیگرفت.

در آن عصر یک خروار گندم در حدود شانزده تومان داد و ستد میشد و در این سنوات که در حدود یکصد و شصت تومان یعنی ده برابر آن معامله میشود املاک مزبور

نمیایست کمتر از ده میلیون تومان در سال عایدی بدهد و رقم سه میلیون تومان عایدی در سال دلیل واضح و مسلمی بود که یا املاک را درست اداره نمیکنند و یا از عوائدشان زیاد سوء استفاده مینمایند.

نظر باینکه اعلیحضرت همایون شاهنشاه تصمیم فرموده بودند که املاک بزارعین انتقال داده شود تحقیقات شد که در ظرف چه مدت ممکن است این پنجهزار و ششصد رقبه بتصرف زارعین درآید. گفتند با این رویه که اکنون انتقال میدهند پنجاه سال وقت لازم است تا تمام املاک در تصرف زارعین درآید، زیرا هر ملک باید بطوریکه فعلا زارعین زراعت میکنند نقشه برداری شود و شماره هر یک از قطعات در نقشه معلوم گردد تا موقع انتقال برای هر یک از آن شماره ها ورقه ی مالکیت صادر نمایند و در این چند سال هم از این املاک بیش از سی پارچه انتقال داده نشده است.

نظر باینکه دولت دارای تشکیلات و کارمندان زائدی بود که با تصویب جزئی اعتبار میتوانست املاک را اداره نماید برای صرفه جوئی از مخارج بهره برداری چنین بنظر رسید که املاک مزبور ضمیمه ی خالصجات دولتی بشود. اداره خالصجات بهره برداری کند و دولت از عهده ی پرداخت بودجه سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی برآید که این کار هم بصلاح دولت بود و هم بصلاح دربار.

در صلاح دولت از این جهت که املاک خرج بهره برداری زیادی نداشت و از آنها عوائد بیشتری بدست میآمد و کسر بودجه سازمان هم تحمیل بودجه دولت نمیشد. در صلاح دربار از این جهت اگر اداره کنندگان بمردم تعدی کنند موجب عدم رضایت مردم از دربار میشود. چنانچه نکنند لابد از مال دربار باید سوء استفاده کنند و این کار بحیثیات دربار لطمه وارد میکرد.

نسبت بزارعین املاک هم کاری برخلاف عدالت نشده بود، چونکه آنها هم مثل زارعین سایر املاک از لایحه قانونی ازدیاد سهم کشاورزان و یا هر لایحه ای باسم دیگر منتفع میشدند.

اکنون هم نظر خیرخواهان مملکت و شخص اعلیحضرت همین است و تغییر نکرده است و برای تأیید نظریات فوق دلایل دیگری هم هست که از عرض آن به پیشگاه ملوکانه نباید خودداری شود بدین قرار:

(۱) از تقسیم املاک بین زارعین اگر مقصود تقلیل عده ی ناراضی است این کار سبب میشود که بر عده ناراضی افزوده شود، چونکه ریشه هر عدم رضایتی در جامعه تبعیض است.

تبعیض است که موجب عدم رضایت زارعین املاک تقسیم نشده میشود و باز

تبعیض است که سبب شده اکثریت قریب باتفاق اهل مملکت با یک هزار فامیل دشمن بشوند. چنانچه دارائی آن هزار فامیل را بین اکثریت تقسیم کنند تغییری در وضع آنها نمی دهد و فقط امتیاز یک طبقه بر طبقه دیگر است که ایجاد این نارضایتیها را در جامعه کرده است.

(۲) در هر کجا که مردم دم از عدالت اجتماعی زده اند از متمولین گرفته اند و با افراد محروم از هر چیز کمک کرده اند. با وضعیت فعلی راه منحصر بفرد این است که از عوائد مالکین تا آنجا که از سرپرستی املاک خود مأیوس نشوند گرفته شود و قسمتی از آن صرف بهبود حال زارعین و قسمت دیگر صرف امور اجتماعی محل بشود که این کار شده است و باید با حسن وجه آن را اجرا کرد.

(۳) عدالت اجتماعی آن عملی را گویند که نسبت به تمام افراد و در تمام کشور بیک صورت اجراء شود. چه فرقی است بین زارعین چند پارچه املاک سلطنتی که در این چند سال سی پارچه ملک بین آنها تقسیم شده با زارعین بقیه همان املاک که تا پنجاه سال دیگر باید بشود، و همچنین بین زارعین املاک سلطنتی با زارعین املاک دیگران که بین آنها تا کنون یک پارچه ملک هم تقسیم نشده است. چنانچه صلاح این است که املاک بین زارعین تقسیم شود نظر باینکه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی پادشاه مملکتند این کار میبایست در تمام ایران بالسویه و از روی مطالعه و تحقیق و اینکه در ممالک دیگر بچه ترتیب صورت گرفته و رویه ی کدامیک از آنها در ایران عملی تر است اجرا شود.

• • •

از آنچه بشرف عرض رسید دو موضوع آن برای مملکت اساسی و حیاتی است: یکی کسر بودجه مملکت است و دیگری کسر بودجه دولت. واردات مملکت در سال ۱۳۳۳ بر صادرات بدون نفت هفتصد ملیون تومان فرونی داشته و بودجه ی دولت هم نسبت بسالهای قبل هفتصد ملیون تومان کسر پیدا کرده است. چنانچه این دو موضوع اصلاح شود ساختن پل و بندر در درجات سوم و چهارم است که آنها هم هر کجا لازم باشد تحت توجهات اعلیحضرت همایون شاهنشاهی ساخته خواهد شد.

قسمت دوم — از طریق مجلس و جرائد

(۱) اظهار شده است اگر دولت این جانب با پیشنهاد بانک بین المللی و یا پیشنهاد آقای هندرسن سفیر کبیر امریکا موافقت میکرد مجلس هجدهم دچار قرارداد

کنسرسیوم نمیشد و ضرر هر یک از آن دو پیشنهاد برای مملکت از این قرارداد کمتر بود (۱) که این اظهار مبنی بر هیچ اساس نیست. چونکه دولت این جانب برای سازش با شرکت سابق تشکیل نشده بود بلکه موجودیت آن روی این اصل بود که مملکت آزادی و استقلال خود را بدست آورد. چنانچه حس مینمود که نیل باین هدف ممکن نیست میبایست از کار کنار رود و دولت دیگری روی کاریابد که قراردادی غیرمضر با کنسرسیوم منعقد کند.

راجع به پیشنهاد بانک بین المللی که یکی از نمایندگان دیگر هم در این باب اظهاراتی کرده بود با اینکه علت عدم موافقت دولت در لایحه ی فرجامی مورخ ۱۴ شهریور ۳۳ صفحه ۱۷ عرض شده اکنون باز بطور اختصار بعرض جواب مبادرت میشود که بعد از ملی شدن صنعت نفت شرکت نفت انگلیس و ایران هر چه در تمام مملکت داشت بملت ایران تعلق گرفت و دیگر صاحب مالی نبود که بانک بین المللی دستگاه نفت را از طرف دولت بعنوان مالکیت معادن و از طرف شرکت بعنوان مالکیت تأسیسات نفت اداره کند و کارشناسان نفت تبعه ی انگلیس هم که در نتیجه ی خلع ید از ایران رفته بودند برگردند و مشغول کار شوند. چونکه شرط اصلی حل قضیه از طرف بانک یکی اداره نمودن معادن نفت از طرف دولت و شرکت نفت هر دو بود و دیگری برگشت کارشناسان انگلیسی یا آبادان. آیا امضای چنین قراردادی غیر از این بود که قانون ملی شدن صنعت نفت لغو شود و بهره برداری از معادن کماکان در دست شرکت نفت انگلیس و ایران قرار گیرد؟

بانک بین المللی که کارش بهره برداری از معادن نفت نبود که خود این کار را بکند. اومیخواست همان وضعیت سابق را در آبادان برقرار کند و تمام فداکاریهای ملت ایران را بی اثر نماید و هر دولتی هم که روی کار باشد هیچکاری نتواند بکند و بعد از انقضای مدت دو سال هم باز شرکت همان حرفهائی را که میزد بزند. درین صورت آیا ممکن بود که دفعه ی دیگری صنعت نفت ملی شود و اوضاع و احوال اجازه دهد که ملت ایران از شرکت خلع ید کند؟

راجع به پیشنهاد آقای هندرسن سفیر کبیر امریکا که دویست هزار تن نفت خام در مدت ده سال معامله میکرد، چنانچه مطلب همین بود و دنباله ای نداشت با اینکه معامله ی نفت بقیمت مصنوعی خلیج فارس از قرار هر یک تن صد و هفتاد و پنج سنت

(۱) متن کامل نطق آقای محمد درخشش در مجلس شورای ملی، صفحه ۸۴.

انجام میگرفت و ثلث آن را هم که معادل پنجاه و هشت سنت میشود بعنوان حق العمل کسر میکرد دولت این جانب با پیشنهاد موافقت مینمود، زیرا هدف ملت ایران پول نبود آزادی و استقلال بود که بدست آورده بود و در سایه آن میتوانست همه چیز تحصیل کند. ملتی که آزادی و استقلال نداشت بر فرض اینکه نفت را هم بقیمت روز میفروخت در حکم آن غلامی بود که خود را بمبلغ گزافی فروخت و پس از گرفتن پول خریدار باو گفت «العبد و مافی یده کان لمولاه.»

ولی این معامله دنباله ای هم داشت که این بود: دولت ایران بصلاحيات دیوان بین المللی تن بدهد، همان صلاحیتی را که دولت انگلیس برای دیوان قائل شده بود و دیوان رأی بعدم صلاحیت خود داد.

چنانچه با صلاحیت دیوان موافقت میشد و دیوان هم ما را فقط پرداخت حداقل غرامت محکوم میکرد آنوقت معلوم میشد که عمال بیگانه چطور وصله خیانت بدامن امضا کنندگان قرارداد بزنند و آنها را تا ابد دچار طعن و لعن کنند و چون اینطور بنظر میرسید که پس از موافقت دولت با صلاحیت دیوان حریف با وسائلی که داشت دولت را ساقط کند و دولت دیگری روی کار بیاورد که در دادگاه از ایران دفاع نکند و دادگاه دولت را بتأدیه خسارت و عدم النفع هر دو محکوم کند، یعنی بهره ای که هرگاه صنعت نفت ملی نشده بود و در مدت چهل سال شرکت از معادن ایران میبرد دولت از عهده برآید. این جانب پیشنهاد کردم حریف مبلغ مدعا به خود را تعیین کند تا بتوانیم با صلاحیت دیوان موافقت کنیم.

این پیشنهاد نه برخلاف عادت بود نه برخلاف مرسوم. چونکه هر دائنی اول طلب خود را بمدیون اظهار میکند تا اگر حاضر نشد بطور مسالمت آمیز رفع اختلاف کند آنوقت از مراجع رسمی درخواست احقاق حق نماید و مقصود از پیشنهاد این بود که مبلغ مدعا به معلوم شود و بعرض مجلسین برسد و تذکر داده شود که دادگاه بیش از این دولت را محکوم نخواهد کرد. چنانچه مجلسین تصویب مینمودند قرارداد منعقد شود.

ولی از آنجائی که حریف حسن نیت نداشت حاضر نشد که مبلغ مدعا به تعیین نماید، والا چه مانعی داشت که آن را تعیین کند و دولت با اجازه مجلسین قرارداد و دنباله آن هر دو را امضا نماید.

دیوان بین المللی داد گستری یا هر هیئت پرهیزگار وقتی بحق حکم میکند که مدافع از روی کمال درستی و شرافت از موکل خود دفاع کند. وقتی که دولت را خود مدعی بیاورد و مدافع را هم خود او تعیین نماید نتیجه ی کار همان میشود که ما پیش بینی میکردیم. کما اینکه قرارداد جدید نفت هم روی همین اساس گذشت و آن

نمایندگان که از روی مطالعه و تحقیق مضرات آن را گفتند مثل یک نماینده‌ی حقیقی ملت از وطن خود دفاع کردند. این بود جهتی که ما نتوانستیم با پیشنهاد آقای سفیرکبیر امریکا موافقت کنیم.

(۲) اعتراض شده بود که لایحه‌ی قانونی این جانب معروف بقانون امنیت اجتماعی برخلاف روح آزادی وضع شده و یک قانون ارنجایی است. لذا عرض میکنم تصدی این جانب در کار و اجرای اصول دموکراسی مسبب شده بود که در بعضی از دهات اخلا لگران مزاحمه مالکین بشوند و دولت ناچار بود مقرراتی برای رفع مزاحمت از مالکین وضع کند. این بود که در ۲۸ اسفند ماه ۳۱ لایحه‌ی قانونی بنام «مجازات اخلال در نظم و امنیت عمومی» برای مدت سه ماه بامضا رسید که در ۱۶ خرداد ۳۲ برای سه ماه دیگر تمدید گردید.

سپس در ۱۸ تیرماه ۳۲ لایحه‌ی قانونی دیگری بنام «تشکیل و اختیارات کمیسیون امنیت اجتماعی» بامضا رسید که ماده‌ی ۱۴ آن لایحه‌ی قانونی ۲۸ اسفند را لغو نمود.

مرتکبین جرائم مقرر در لایحه‌ی ۱۸ تیرماه میبایست در کمیسیون امنیت اجتماعی محاکمه شوند (ماده‌ی ۹) و محکوم حق داشت از تاریخ صدور رأی تا ده روز بدادگاه استانی که جرم در حوزه آن واقع شده بود شکایت کند. (ماده ۱۳).

چنانچه دادگاه اُستان هم رأی کمیسیون را تأیید مینمود و حکم قطعی میشد محکوم میبایست از شش ماه تا یکسال بازداشت شود و یا بمحلی که کمیسیون برای اقامت اجباری او معین کرده بود تبعید شود. (ماده ۷)

اکنون باید دید که جنبه‌ی آزادیخواهی این لایحه‌ی قانونی که برای جلوگیری از عملیات اخلا لگران وضع شده بود بیشتر است یا جنبه‌ی آزادیخواهی ماده‌ی ۵ قانون حکومت نظامی که در مجلس دوم نمایندگان حقیقی ملت آن را برای جلوگیری از افراد مخالف آزادی و مشروطه وضع کردند و اکنون افراد آزادیخواه و موافق مشروطه را هم باستناد همین قانون بازداشت میکنند و تا هر وقت که نقشه سیاست خارجی کاملاً اجرا نشده آنها گرفتارند.

مجله‌ی هفتگی «تهران مُصور» در شماره‌ی ۶۳ مورخ پنجم خرداد ۳۴ نوشت مطابق تحقیقات خبرنگار تهران مصور تبعید همکاران دکتر مصدق بموجب قانونی صورت گرفت که در اواسط حکومت دکتر مصدق بتصویب رسیده است. در صورتیکه همکاران من اخلا لگر نبودند که مشمول این لایحه قانونی بشوند و تازه اگر میشدند در نفع آنان بود، چونکه روز پنجشنبه ۱۸ اردی بهشت ۳۴ آنها را دستگیر نمودند و روز دوشنبه اول خرداد

بدون محاکمه هر کدام را یکی از نقاط جنوب تبعید کردند و در محل تبعید هم برخلاف قانون زندانی نمودند.

(۳) اظهارات بعضی از نمایندگان در مجلس شورای ملی و مندرجات بعضی از جرائد راجع باینکه در زمان دولت این جانب امنیت نبود یکی از تبلیغاتی بود که بنفع بیگانگان صورت میگرفت، چونکه نمی گفتند در کجای مملکت امنیت نیست. اگر مراد از امنیت این است کسی در مصالح مملکت حرف نزنند و یا در این مملکت که مجازات نیست اشخاص خائن را بجامعه معرفی نکنند من اعتراف میکنم که این امنیت در زمان دولت این جانب وجود نداشت. چنانچه از امنیت مراد این باشد که اموال مردم غارت نشود و یا اموال دولت را اختلاس نکنند این کارها در زمان تصدی این جانب کمتر میشد، یا اینکه بملت خیانت نکنند در دولت این جانب کسی نکرد. فرق است بین ناامنی که نتیجه‌ی آن قتل و غارت است با ابراز احساسات وطنپرستی و یا جنگ یک ملتی برای آزادی. تسلط دولت بر اوضاع سیاسی است که فقط در نفع اجانب برقرار میشود و مقصود از آن این است کسی در جامعه سخنی نگوید و اوضاع را تشریح نکند تا آنها بتوانند در یک جامعه مختنق هر چه میخواهند بکنند و بمقصودی که دارند برسند.

تنها چیزی که بعنوان ناامنی ذکر میشد این بود که روی لباس بانوان محلول اسید سولفوریک میپاشند که این کار را بعضی از افراد چپ مربوط بسیاست بیگانه مرتکب میشدند تا بعنوان ناامنی دولت را مجبور کنند از اجتماعات جلوگیری کند و مبارزه بنفع سیاست خارجی تمام شود که موضوع در فصل اول این لایحه در ذیل «کلیات» مشروحاً بیان شده است.

(۴) راجع باظهارات بعضی از نمایندگان که در زمان دولت این جانب حزب توده آزادی عمل داشته است و چنانچه دولت سقوط نمیکرد بر اوضاع مسلط میشد باید عرض کنم که حزب توده‌ای وجود نداشت، افراد همان حزب بنام احزاب و دستجات دیگر مثل سایر احزاب از اصول دموکراسی برخوردار بودند. دولت نه میتواند این آزادی را از مردم سلب کند چونکه در سایه‌ی این آزادی بود که مملکت با آزادی و استقلال رسید و نه میتواند یک عده نامعلومی را از این اصول محروم نماید.

مسلط شدن افراد چپ هم بر اوضاع حرفی بود بی اساس، چونکه احزاب چپ اسلحه نداشتند تا بتوانند بر اوضاع مسلط بشوند. با تمام جدیتی که بعد از سقوط دولت این جانب بکار رفت آیا ده قبضه تفنگ در خانه‌ی یکی از افسران و یا در محلی مربوط به احزاب چپ بدست آوردند؟

اگر افراد چپ اسلحه داشتند و میتوانستند بر اوضاع مسلط شوند چه وقت مقتضی و شایسته تر بود که بعد از کشف اسرار دستجات چپ آن را بکار برند و خود را از خطری که متوجه آنها شده بود حفظ نمایند.

(۵) روزنامه‌ی «اتحاد ملی» در شماره‌ی ۳۹۰ مورخ ۱۶ آبان ماه ۳۴ صفحه‌ی ۲ زیر عنوان «تصمیمی که از آن عدول شد» مینویسد این جانب پس از وصول و زیارت دستخط تصمیم گرفته بودم که فردا یعنی روز ۲۵ مرداد از کار کناره‌جویی کنم و از شهر باتفاق همسر خود با احمدآباد بروم و ساعت ۵ روز ۲۵ مرداد که دکتر فاطمی از توقیف گاه سعدآباد بخانه من آمد «طوری وسوسه کرد که مرا از این کار مانع شد.»

در صورتیکه با حقیقت وفق نمیدهد و شرح قضیه این است که عصر روز ۲۴ مرداد که آن شخص ناشناس مرا از کودتائی که در شرف تکوین بود بوسیله‌ی تلفن مطلع نمود این خبر کسانم را آنقدر مضطرب و متوحش نکرده بود که تا ساعت یک صبح ۲۵ مرداد که دستخط عزل رسید حتی یک نفر در آن خانه بتواند راحت کند و من برای اینکه شب راحت کنند بهمسر خود گفتم دست از کار میکشم و با احمدآباد میروم. اگر اعلیحضرت همایون شاهنشاهی حق داشتند نخست وزیر را عزل فرمایند، و اگر کناره‌جویی من در صلاح مملکت بود و من میخواستم با احمدآباد بروم دیگر لزوم نداشت که مأمور فرمان عزل را توقیف کنم.

وقتی مرحوم سلطان احمدشاه صمصام السلطنه را عزل نمود و بجای او وثوق الدوله را نصب کرد راجع باین امر آنقدر در مجامع سیاسی طهران صحبت شده بود که هر کس میدانست در مملکت مشروطه مسؤولیت وزراء در مقابل مجلسین جزو القبای مشروطیت است و شاه حق نداشت صمصام را عزل کند و آن مرحوم هم باستناد همان مذاکرات و اظهار عقیده‌ی مطلعین بقانون اساسی بود که تا افتتاح دوره چهارم تقنینیه خود را نخست وزیر قانونی میدانست.

آری شادروان دکتر حسین فاطمی یک تقصیر داشت و آن پیشنهادی بود که در یکی از جلسات جبهه‌ی ملی برای ملی شدن صنعت نفت کرده بود و بجزای خود هم رسید.

و نیز رونامه مزبور در شماره‌ی ۳۹۲ مورخ ۳۰ آبان ماه ۳۴ صفحه‌ی ۲ مینویسد: «همان حینی که این چند نفر در اطاق دکتر مصدق نشسته بودند بوسیله‌ی تلفن اطلاع داده شد که یکی از مجسمه‌های میدانهای طهران را پائین کشیده‌اند. دکتر مصدق بهمان عضو جبهه ملی که او را احضار نموده بود میگوید فوراً خودتان احزاب و دستجات ملی و اصناف و بازرگانان را جمع کنید و خودتان مجسمه‌ها را پائین بیاورید.... این چیزی

است که دکتر مصدق شخصاً در محاکمه‌ی خود بآن اقرار کرد و مسؤولیت پائین آوردن مجسمه‌ها را بگردن گرفت. ولی وقتی که همان عضو جبهه ملی برای انجام دستور بیرون آمد و همان مسیر اولیه را تا میدان بهارستان و اوایل خیابان شاه‌آباد گذراند احساس کرد کار از کار گذشته است و ابتکار عمل در اغلب جاها با جناح چپ می‌باشد.»

این قسمت از مندرجات روزنامه «اتحاد ملی» نیز با حقیقت وفق نمی‌دهد و شرح واقعه این است که این جانب کمترین عقیده بمجسمه نداشتیم، زیرا مجسمه کسی را بزرگ نمی‌کند. اعمال نیک هر کسی است که او را مورد توجه هموطنانش قرار می‌دهد. با این حال چون اعلیحضرت همایون شاهنشاه بنصب مجسمه و بقای آن عقیده دارند این جانب در تمام مدت تصدی کار آنچه لازم بود در حفظ مجسمه‌های هر دو شاهنشاه بکار بردم و آنها را از عملیات تخریب کننده افراد چپ حفظ نمودم. ولی آن روز که درست خاطر من نیست کدام یک از روزهای آخر مرداد بود که وضعیت شهر صورت عادی نداشت و این خبر رسید دستور دادم قبل از هر اقدامی از طرف افراد چپ مجسمه‌های اعلیحضرت شاهنشاه فقید را دستجات و احزاب ملی خود بردارند تا چنانچه بعد خودمان آنها را بجای خود نگذاریم عمال بیگانه ما را با افراد چپ همکار قلمداد نکنند و علت اینکه ما نمیتوانستیم مجسمه‌ی اعلیحضرت شاهنشاه فقید را بجای خود نصب کنیم در سلطنت آباد موقع بازجویی اظهار نموده‌ام و بهمین جهت هم بود که دادستان در کیفرخواست خود مرا بعنوان مجسمه‌های اعلیحضرت فقید تعقیب ننمود. نسبت بمجسمه‌های اعلیحضرت همایون شاهنشاهی همیشه احترام داشتم. چنانچه دولت سقوط نمیکرد جبران عملیات ناگوار افراد چپ میشد و آنها را بجای خود میگذاشتم.

نیز روزنامه‌ی «اتحاد ملی» در شماره‌ی ۳۹۸ مورخ ۱۲ دیماه ۳۴ مینویسد «عصر ۲۷ مرداد هم خود فرماندار نظامی در میدان مخابرات الدوله حاضر شد و این همان موقعی بود که هندرسن سفیر کبیر امریکا در منزل مصدق حاضر شده و بیاناتی را که تقریباً اتمام حجت داشت ایراد کرده بود و گفته بود اگر وضع باین ترتیب پیش برود چون تأمینی برای امریکائیان نیست از ایران خارج خواهند شد و با هواپیمائی که در تهران (عربستان سعودی) آماده شده بآن نقطه پرواز خواهند نمود و متعاقب همین ملاقات بود که دستور جلوگیری از توده‌ایها داده شد و برای اولین مرتبه در آن چند روز حمله جدی سربازان با سرنیزه و تفنگ با اجتماعات آنان شروع شد.»

مندرجات روزنامه‌ی مزبور برخلاف حقیقت است، چونکه آقای سفیر کبیر امریکا چنین مذاکراتی ننموده بود و دستور جلوگیری از افراد توده هم مدتی قبل از آمدن ایشان که ساعت شش بعد از ظهر بود صادر شده بود. چنانچه فراموش نکرده باشم بیانات

ایشان را که آقای علی پاشا صالح ترجمه نمودند روی سه موضوع بود:

یکی این بود شهرت اینکه آقای سرلشکر زاهدی در سفارت ماست خلاف حقیقت است. دیگر اینکه با رفراندمی که در ایران صورت گرفت من مخالف بودم و سومی این بود که از میدان سوم اسفند که میگذشتم مجسمه‌ی اعلیحضرت شاه فقید را که برداشته بودند دیدم و بسیار متأسف شدم. خواستن وقت ملاقات فوری در روز نه اسفند و همچنین ملاقات روز ۲۷ مرداد هر کدام جهت خاصی داشت که نسبت بملاقات روز ۲۷ مرداد میتوانم عرض کنم علت این بود که میخواستند بفهمانند از جریانی که بعد روی داد ایشان بی‌خبرند.

اکنون لازم است نتیجه‌ی مبارزه و فداکاری ملت ایران را در این قسمت از لایحه‌ی خود تجزیه و تحلیل کنم.

یکی از روزهای دوره‌ی دیکتاتوری که شادروان حسن پیرنیا مشیرالدوله بدیدنم آمده بود و صحبت ما بکار نفت کشید گفتند دیدید که همکار ما در مجلس پنجم چه کرد. گفتم چه کرد؟ گفتند قرارداد «دارسی» را القا نمود. چون با القای هر قرارداد استعماری خصوصاً «دارسی» من موافق بودم گفتم ما که بمخالفت با دولت مشهریم خوب است در این باب صحبتی نکنیم و بانتظار نتیجه بمانیم. تا کار بجامعه ملل کشید و امتیاز نفت برای مدت سی و دو سال تمدید گردید.

من در آن سالها در ده زندگی میکردم و برای اینکه گرفتار نشوم با کسی معاشرت نمی کردم. با این حال یکی از روزها که بشهر آمده بودم دل بدربا زدم و خدمت ایشان رسیدم.

گفتند اگر حرفی بزنم خواهید گفت که چون بمخالفت با دولت مشهوریم حرفی نزنیم که من از بیانات خود در جلسه‌ی قبل معذرت طلبیدم. سپس شروع بمذاکرات شد و نظریات خود را بدین طریق بیان نمودند.

(۱) از نظر سیاسی — تمدید مدت سبب شد که باز تا شصت سال دیگر یعنی از ۱۹۳۳ تا ۱۹۹۲ ایران نتواند قدمی در راه آزادی و استقلال خود بردارد.

(۲) از نظر اقتصادی — سال ۱۹۶۰ که قرارداد منقضی میشد تأسیسات نفت بدولت ایران تعلق میگرفت و سپس تمام عواید نفت متعلق بایران بود نه ۱۶٪ که شرکت نفت میپرداخت و اکنون باز همین مبلغ را بصورت دیگر خواهد پرداخت، بنابراین ۸۴٪ از عایدات ما برای مدت سی و دو سال بجیب خارجی رفته است.

گفتم اینها همه صحیح پس چرا برای چنین قراردادی جشن گرفتند و چراغان کردند؟

گفتند از بی اطلاعی و اختناق مردم سوءاستفاده نمودند و آن عده‌ای هم که

میدانستند در سایه‌ی امنیت و تسلط دولت بر اوضاع نتوانستند حرفی بزنند و اعتراضی کنند و این بزرگترین استفاده‌ای بود که دولت انگلیس از تشکیل دولت دیکتاتوری و امنیت سطحی کرد.

از آن بعد من همیشه در این صدد بودم که مضرات تمدید را گوشزد کنم. ولی اوضاع و احوال اجازه نمی‌داد و کسی قادر نبود حتی یک کلام در صلاح مملکت اظهار کند. این بود که نه چیزی گفتم نه چیزی نوشتم و با این حال بدون ذکر هیچ دلیلی روز پنجم تیرماه ۱۳۱۹ دستگیر شدم و پس از چند روز حبس مجرد به بیرجند تبعید گردیدم و در آنجا هم چند ماه در حبس مجرد بودم تا شخصی بنام پرن اهل سوئیس که در بیمارستان نجمیه بستری شده بود بخواهش پسر من نزد ولیعهد (شاهنشاه فعلی) وساطت نمود و بامر شاه فقید مرا باحمدآباد آوردند و زیر نظر شهربانی طهران بودم تا متفقین بایران آمدند و آزاد شدم. با این حال بشهر نیامدم تا در انتخابات دوره چهاردهم تقنینیه که در طهران انتخاب شدم در مجلس انجام وظیفه نمودم.

تا وقتی که کافتارادزه بایران نیامده بود و پیشنهاد امتیاز نفت شمال را نداده بود نتوانستم در مجلس حتی یک کلام از قرارداد ۱۹۳۳ صحبت کنم و بعنوان مخالفت با پیشنهاد او بود که پرده از روی آن برداشتم و باز برای اینکه بتوانیم روزی آن را از بین ببریم و مقدمات آزادی و استقلال ایران را فراهم کنیم طرح تحریم امتیاز نفت را در یکی از جلسات دیگر مجلس دادم و جدیت کردم تا در همان جلسه بتصویب رسید.

در دوره پانزدهم تقنینیه نیز بعضی از نمایندگان توضیحات بیشتری دادند و مردم را از مضرات آن بهتر مطلع کردند و روی این نظریات و تشحید افکار عموم بود که صنعت نفت در سراسر کشور ملی گردید.

نظر باینکه دولت انگلیس نمی‌خواست از منافع سرشاری که باستناد آن قرارداد میبرد صرف نظر کند و ملت ایران را بحال خود بگذارد نقشه‌هایی ترسیم نمودند و دست به عملیاتی زدند که در قسمت سوم از فصل دوم لایحه‌ی اردی بهشت ماه ۱۳۳۳ این جانب بدادگاه تجدیدنظر نظامی شرح داده شده است و چون هیچکدام قرین موفقیت نشد آخرین نقشه که صدور دستخط ملوکانه راجع بعزل من بود صادر گردید.

با اینکه صلاح و صرفه‌ی شخصی من در این بود آن را بهانه قرار دهم و دست از کار بکشم نظر باینکه کناره‌جویی من از کار سبب میشد هدف ملت ایران از بین برود مقاومت کردم و آن را اجرا ننمودم. خصوصاً اینکه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی حق نداشتند بدلایلی که در فصل اول لایحه فرجامی ۱۴ شهریور ۱۳۳۳ مندرج است نخست وزیر را عزل کنند. دیگر از این بابت اظهاری نمی‌کنم و فقط بعرض چند کلمه

قناعت می‌کنم و آن این است اگر اعلیحضرت همایون شاهنشاهی حق عزل نخست‌وزیر را داشتند چرا دستخط مبارک را آنوقت شب آنهم با افراد مسلح و تانک بصورت کودتا ابلاغ نمودند. چنانچه روز روشن ابلاغ می‌نمودند اگر اطاعت نمی‌کردم متمرّد بودم و بعد نه من می‌توانستم کاری کنم نه مردمی که میدیدند پادشاه مملکت دستخطی بحق و در صلاح مملکت صادر فرموده‌اند از من حمایت می‌کردند و باز تکرار می‌کنم که تا ساعت یک صبح روز ۲۵ مرداد حتی یک نفر هم از جمهوری حرف نزده بود. در این صورت چه موجباتی بود که یک دولت مبارز با سیاست خارجی را که رهبر نهضت ملی ایران بود عزل کنند و باین طریق نهضتی را خاموش فرمایند.

در بیست و دومین جلسه‌ی دادگاه تجدیدنظر نظامی که در ۱۹ اردیبهشت ماه ۳۳ تشکیل شده بود راجع به چکی که ادوارد دونالی رئیس حسابداری اصل چهار بمبلغ ۳۹۰ هزار دلار تسلیم بانک برنامه نموده بود و بانک مزبور هم چکی بشماره‌ی ۵۳۱۴۵ و تاریخ مؤخر ۳۱ مرداد ۳۲ بمبلغ ۳۲/۶۴۳/۰۰۰ زیال در وجه ادوارد دونالی بعهده‌ی بانک ملی صادر کرده بود که بمصرف کودتای دوم برسد و این جانب مدرک آن را ارائه دادم از دادگاه درخواست نمودم که تحقیقات شود وجه مزبور را «ادواردونالی» بچه اشخاصی داده است دادگاه قبول نکرد و گفت دادگاه برای رسیدگی بکیفرخواست دادستان ارتش تشکیل شده است. این حرف منطق نداشت چونکه دادستان ارتش حکم اعدام مرا از این جهت که مُسَبِّب وقایع روزهای آخر مرداد بودم تقاضا کرده بود.

وقتی که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی در مصاحبه‌ی خود با مخبر روزنامه‌ی مصری «المصور» فرمایشاتی بدین شرح فرموده‌اند: «نقشه‌ای که کشیده بودیم (۱) کاملاً مطالعه شده بود و احتمالات مختلفه را نیز پیش‌بینی کرده بودیم و میدانستیم در مقابل نقشه‌های معکوس چه کنیم. وقتی که مصدق فرمان عزل خود را رد کرد و موضوع را بصورت انقلاب جلوه‌گر ساخت و خواست از نفوذی که بدست آورده بود کمال سوءاستفاده را بکند هواپیمای من آماده‌ی پرواز فوری از کشورم بود و من میخواستم این کار را بکنم تا مصدق و جماعت او تصور کنند که دور کاملاً بدست آنها افتاده است و معارضی ندارند و بآنچه میخواستند رسیده‌اند و چون من از کشور پرواز کردم آنها همین اشتباه را کردند.»

و همچنین اداره‌ی اصل چهار قریب چهار میلیون تومان حواله کرده بود و آن عده از

(۱) این نقشه همان است که قبل از کودتا، با شوارتسکف کشیده شده بود که شرح آن در آخر

افراد حزب توده هم که مربوط به سیاست شرکت سابق نفت بود حرفهائی زدند، دیگر چرا من مسؤول وقایع روزهای آخر مرداد شدم، آن عملی را که توانستند بگویند از من صادر شده و موجب غائله گردیده است چه بود؟

هر دولتی غیر از دولت این جانب در آن روز چه میتواندست بکند، علی الخصوص که دولت بواسطه ی همین نقشه ها بر قوای نظامی مسلط نبود و عده ای اخلا لگر هم مجری سیاست عمال دولت مبارز بودند و با آنها همکاری مینمودند و باین جهت قوای نظامی متعرض آنان نمیشد.

با این حال روز ۲۷ مرداد دستور اکید دادم که از اخلا لگران جلوگیری کنند و هر کس برخلاف رژیم سلطنت مشروطه اظهاری کند تعقیب نمایند که صبح روز ۲۸ مرداد اوضاع تغییر کرد. نخست وزیر جدید و بعضی افسران باین بهانه که سلطنت مشروطه در خطر است کودتای دوم را شروع کردند.

عجیب این است که عمال بیگانه علت سقوط دولت را نغمات ناموزون بعضی از اخلا لگران ذکر نموده اند. در صورتیکه دستخط عزل ۲۲ مرداد یعنی همان روز نصب نخست وزیر صادر شده بود و ساعت یک روز ۲۵ مرداد قبل از نغمات ناموزون بمن ابلاغ گردید.

فرض کنیم که برخلاف اصل علت بعد از معلول بوجود آمده باشد. اگر خدمات من در اول نخست وزیری «در امر ملی شدن صنعت نفت که خواسته ی عموم ملت ایران است مورد تأیید و پشتیبانی ذات ملوکانه» (۱) قرار گرفته بود چه شد که بعد از دستگیری من و همکارانم دولتی تشکیل نگردید که نهضت ملی ایران را رهبری کند و چرا اعلیحضرت همایون شاهنشاه شاهد قضایائی شدند که تمام بر علیه مصالح مملکت صورت گرفت بدین قرار:

(۱) هر کس رامیتوانست در مصالح مردم حرفی بزند دستگیر و تبعید و زندانی کنند.

(۲) قبل از تعیین کار نفت روابط ایران با دولت انگلیس تجدید شود.

(۳) نمایندگان مجلسین را مردم انتخاب نکنند.

(۴) با مصاحبه های گوناگون مردم را مطمئن سازند که هیچ عملی برخلاف قوانین راجع بملی شدن صنعت نفت صورت نخواهد گرفت تا مردم اغفال شوند و احساسات خود را از دست بدهند.

(۱) متن کامل نامه وزارت دربارش پشاهی در مقدمه ی این لایحه نقل شده.

(۵) از مذاکراتی که هیئت نمایندگی ایران با هیئت نمایندگی کنسرسیوم مینمود حتی یک کلام برای اطلاع عامه منتشر نکنند تا پیشنهاد امتیاز نفت مواجه با روزی شود که مردم همه چیز خود را از دست داده باشند و اختناق جامعه را فرا گرفته باشد و نتیجه این بشود که قراردادی بمراتب بدتر از قرارداد سابق پیشنهاد کنند و شاهنشاه آن را تأیید و مجلسین آن را بدون هیچگونه اصلاح و تغییر تصویب نمایند.

من نه از این جهت که نمی‌خواهم و نمیتوانم در سیاست دخالت کنم سکوت اختیار می‌کنم بلکه اگر می‌توانستم باز انتقاد نمی‌کردم، چونکه هر انتقادی بعد از تصویب در حکم تفسیری است که بنفع کنسرسیوم و بضرر ملت ایران تمام خواهد شد و فقط قناعت میکنم باین که عرض کنم این قرارداد آنقدر با قانون ملی شدن صنعت نفت مطابق است که ملت نمی‌تواند حتی سهمی که از نفت خام دارد در آبادان تصفیه نماید. بدیهی است که هر چه بگذرد مضرات آن بیشتر معلوم میشود و فقط یکی از آن در پرده می‌ماند و آن نفتی است که می‌برند و در حساب نمی‌آورند.

(۶) قسمتی از خاک ایران که از ید بیگانگان درآمده بود باستناد این قرارداد بتصرف آنان درآمد. کارشناسان خارجی که رفته بودند برگشتند و شرکت ملی نفت اسمی است بلامسمی.

(۷) قونسولگریهای انگلیس که بسته شده بود بدون هیچ قراردادی افتتاح و قونسولها در محل مأموریت خود کماکان حاکم بالاستقلال شدند. عجب این است با اطلاعاتی که مردم در سالهای اخیر در جریان کار نفت پیدا کرده و در سیاست وارد شده‌اند کودتای ۲۵ و ۲۸ مرداد که با نقشه و پول سیاست خارجی صورت گرفت برستاخیز ملی تعبیر شد و فرق این رستاخیز با جشن و چراغان سال ۱۳۱۲ این است که در آن سال کسی از نظر مخالفت با سیاست بیگانه دستگیر و تبعید و محاکمه و محکوم نشد، ولی در این رستاخیز هر کس قدمی در راه خدمت و سعادت جامعه برداشته بود دستگیر و تبعید و محاکمه و محکوم گردید تا دیگر کسی در مفر خود فکر آزادی و استقلال نپروراند و هر چه بیگانگان بگویند و بخواهند تمکین و اطاعت نماید.

حق این بود همانطور که در زمان قدیم سلاطین بی اطلاع و بی تحصیل ملتی می‌ساختند و از طرف ملت بخواسته‌های بیگانه جواب می‌دادند اعلیحضرت همایون شاهنشاهی هم از این ملت ساخته شده استفاده می‌فرمودند و با نظریات ملت مخالفت نمی‌نمودند. چونکه ملت به بقای دولت رأی داد. در این صورت از دو حال خارج نبود یا مملکت بدون کمک خارجی اداره میشد. از این چه بهتر که شاهنشاه بر مردمی سلطنت

میفرمودند که خود را در ردیف ملل آزاد جهان قرار داده بود و از این چه بهتر که در عصر این پادشاه ملت ایران بآرزو و هدف خود میرسید. و یا نمیشد آنوقت هر چه درباره دولت میفرمودند همه قبول میکردند.

آنوقت بود که حق داشتند مرا محاکمه کنند و هر کسی هم بگوید چه کار خوبی کردند و کارهای بعد از ۲۸ مرداد مغرضانه تلقی نشود و روی تمام اعمال دولت خوب یا بد خط نسخ نکنند و حتی نام وزارت جنگ را که معنا نداشت و مثل همه جا بوزارت دفاع ملی تبدیل شده بود بنام سابق برنگردانند.

من هروقت این جمله از پیام آقای سرانتونی ایدن وزیر خارجه آنروزو نخست وزیر امروز انگلستان را که بمردم ایران داده میخوانم «هیچ چیز از این مناقشه جاهلانه تر و بیهوده تر نبوده است» بی اختیار میگیرم که چرا اعمال بیگانه بتوانند شکست ملت ایران را به «رستاخیز ملی» تعبیر کنند و برای آن جشن بر پا نمایند و این عمل سبب شود که وزیر خارجه انگلیس مبارزه وفداکاری یک ملتی را برای بدست آوردن آزادی و استقلال «مناقشه‌ی جاهلانه» تعبیر کند.

اکنون متن کامل پیام آقای سرانتونی ایدن وزیر خارجه سابق و نخست وزیر کنونی انگلستان را از جریده‌ی «کیهان» مورخ ۱۳ آبان ماه ۱۳۳۳ نقل مینمایم. لندن، رویتِر - سرانتونی ایدن در نطقی که درباره نفت ایران در مجلس ایراد نمود گفت:

«کنسرسیوم موافقت کرده است که مالکیت ایران را بر تأسیسات نفت بشناسد ولی تا سال ۱۹۹۴ حق خواهد داشت از این تأسیسات استفاده نماید البته در صورتیکه قرارداد بطوریکه پیش بینی شده تمدید گردد.

من میخواهم مختصری درباره ۲۱۴ میلیون لیره‌ای که از کشورهای دیگر برای سهم خود میپردازند صحبت کنم. بعضی ها میگویند این مبلغ چیزی نبوده و کافی نیست. من همینقدر میگویم که تا چندی پیش من فکر نمیکردم و خیلی ها برای شانس برگشتن به آبادان و استفاده از نفت ایران حتی ۲۱۴ پنس بما بدهند. بنابراین بطور کلی من عقیده مندم که این مبلغ عادلانه و منصفانه است.

در باره‌ی شرکت‌های امریکائی نیز میخواهم بطور محکم و خیلی مختصر صحبت کنم. امیدوارم کسی نگوید که امریکائیا در این قرارداد سوءاستفاده کرده‌اند، زیرا چنین چیزی عاری از حقیقت است.

ما هیچگاه نمی‌توانستیم بدون کمک امریکا و مخصوصاً بدون کمک مادی امریکا بایران در مدت سالی که ژنرال زاهدی زمامدار بوده در این مذاکرات غامض موفق

گردیم. این کمک دولت ایران را از نظر مالی سر پا نگهداشته است. دکتر مصدق ضمن کارهایی که انجام داد خزانه‌ی دولت را خالی کرد. تنها در اثر کمک امریکا که باید در حدود یکصد ملیون باشد دولت ایران توانست بکار ادامه دهد تا این مذاکرات پر پیچ و خم بجائی برسد و نفت ایران دوباره صادر گردد مقتضی است اگر شرکت‌های امریکائی مورد انتقاد ناشایست قرار بگیرند این حقایق گفته شود.

من میخواهم بگویم هیچ چیز بقدر خاتمه‌ی این مناقشات اسباب خوشوقتی مجلس قرار نگرفته است. هیچ چیز از این مناقشه جاهلانه‌تر و بیهوده‌تر نبوده. حقیقت این است که مذاکره با دکتر مصدق غیرممکن بود و این قبیل اشخاص گاهی دیده میشوند. خوشبختانه اکنون سیستم دیگری در کار است و ما امشب بمردم ایران از پشت این تریبون اعلام میکنیم که براساس این قرارداد جدید نفت ایران آزادانه جاری خواهد شد و مردم ایران از درآمد عظیمی استفاده خواهند کرد و سعادت آنها بیش از پیش تأمین خواهد شد. ما از این پیش آمد بیش از هر چیز خوشحال خواهیم شد.»

زندان ۲ لشکرزوی، دیماه ۱۳۳۴

دکتر محمد مصدق

پیوستهای لایحه

(۱) <http://chebayadkard.com/>

ژان ۲ لشکر زمینی ۹ آبر ماه ۱۳۳۴

دیوان عالی کشور

در مجله «سپید و سیاه» سال دوم شماره ۸ روز قبل خبری منتشر گردید که عیناً باستحضار میرسد:

«چند ماه بود که پرونده‌ی آقای دکتر مصدق در شعبه‌ی ۲ دیوان عالی کشور بحال رکود مانده بود. طبق اطلاع چند روز است که پرونده مجدداً مورد مطالعه قرار گرفته است. گویا آقای وزیر دادگستری روی دستور صریحی که برای رسیدگی فوری پرونده‌های دادگستری داده است این پرونده نیز مورد مطالعه مجدد قرار گرفته تا تصمیم نهائی روی آن اتخاذ گردد.»

از ۱۴ شهریور سال قبل که لایحه‌ی فرجامی خود را تقدیم نموده‌ام همیشه باین انتظار بوده‌ام که بر طبق ماده ۵۲ اصول محاکمات جرائی (۱) احضار شوم و بدستور ماده ۵۱ همان قانون (۲) از خود دفاع نمایم.

همه دیدند که در دادگاه سلطنت آباد هر وقت خواستم از خود دفاع کنم عده‌ای از افراد باشگاه تاج چه نامزها که نگفتند و جرائد نوشتند که چند بار در هر دو دادگاه بدوی و تجدیدنظر نظامی بسری شدن محاکمه تهدید شدم و من برای اینکه دادگاه سری نشود و مردم از جریان محاکمه بیخبر نمانند بمصداق «مالا یدرک کله لایترک کله» از گفتن بعضی حقایق امساک کردم.

هـ - اصل: سپید و سیاه (۱.۱).

(۱) ماده ۵۲ «متداعیین برای رسیدگی در دیوان تمیز احضار میشود ولی اگر بدون عذر موجه حاضر نشدند رسیدگی و صدور حکم بتأخیر نمی افتد.»

(۲) ماده ۵۱ «در روز محاکمه عضو ممیز اوراق تحقیقی خود را قرائت مینماید. متداعیین یا وکلای آنان با اجازه رئیس شعبه مطالب خود را اظهار میدارند.»

این امساک نه از این جهت بود که ترسیدم مرا از بین ببرند بلکه از این جهت بود که خواستم آن حقایق در دادگاهی گفته شود که در تاریخ آزادی و استقلال ایران همیشه بماند. تا هزار مثل من در راه آزادی فدا نشوند وطن عزیز ما ایران روی آزادی و استقلال را نخواهد دید.

ماده ۵۸ ۴ قانون اصول محاکمات جزائی میگوید: «دیوان تمیز در موارد ذیل در صورتیکه حکمی را نقض کند ارجاع بمحکمه دیگری نخواهد نمود و این موارد را نقض بلا ارجاع گویند.»

فقره‌ی سوم از ماده‌ی مزبوریکی از موارد نقض بلا ارجاع را اینطور بیان میکند: «در صورتیکه حکم صادر از محکمه‌ی عالی بر مجازات شخص بعنوان جرم بوده و حال آنکه آن عمل بر فرض وقوع قانوناً داخل در جرم نبوده و اصلاً قابل مجازات نیست.» اکنون از آن قضات عالیمقام سؤال میکنم این جانب که لایحه‌ی فرجامی خود را بدو فصل محدود نمودم که فصل اول آن مربوط بغزل و نصب نخست‌وزیر است که از وظایف مجلس شورای ملی و سناست و فصل دوم آن مربوط بدادگاه نظامی است که صلاحیت ندارد نخست‌وزیر را محاکمه کند و از اتهاماتی که در کیفرخواست بمن نسبت داده شده حتی یک کلام دفاع ننموده‌ام تا در دیوان عالی کشور حضور بهم رسانم و بطور آزاد از خود دفاع نمایم آن قضات عالیمقام چطور می‌توانند مرا مشمول فقره‌ی سوم از ماده‌ی ۵۸ ۴ بدانند یا ندانند.

این است که درخواست میکنم هر وقت نوبت بهرونده‌ی این جانب رسید از حقی که قانون بمن اعطاء نموده است محروم نکنند و بدینا ثابت نمایند که دادگستری ایران هم مثل دادگستری انگلیس نظری بجز عدالت و حق ندارد.

عرایض من مطالبی نیست که بتوانم تمام را بنویسم و باید شفاهاً بعرض برسانم. اکنون قریب دو سال است که با کبر سن و ضعف مزاج و ناتوانی زندان مجرد را تحمل نموده‌ام برای اینکه یک روز در آن دیوان حاضر شوم و آنچه راجع به بیگناهی خود دارم اظهار نمایم.

دکتر محمد مصدق

(۲)

۱۵ مرداد از زندان لشکر ۲ زرمی

دیوان عالی کشور

۱۱ تیرماه گذشته شرحی توسط دفتر دادستانی اداره‌ی دادرسی ارتش عرض نمود

که تاکنون بجواب آن نایل نشدم. چون روز قبل مجله‌ی «خواندنیها» بنقل از روزنامه «فرمان» در شماره ۹۱ سال پانزدهم خود چنین منتشر نموده است:

«کسب اطلاع شده که دیوان عالی کشور نظر نهائی و قطعی خود را در باره پرونده مصدق بزودی اعلام خواهد داشت. چندی قبل شعبه مأمور رسیدگی به پرونده دکتر مصدق در دیوان عالی کشور آقای عقیلی یکی از اعضای خود را مأمور مطالعه پرونده مصدق السلطنه و تنظیم گزارشی در این زمینه نمود. بطوریکه اطلاع میرسد اکنون آقای عقیلی مطالعات خود را بروی پرونده مصدق که از طرف دادرسی ارتش بدیوان عالی کشور ارسال شده خاتمه داده‌اند و تنظیم گزارش ایشان بزودی تمام خواهد شد. شعبه مأمور رسیدگی به پرونده دکتر مصدق سه عضو دارد که در مورد این پرونده باید رأی بدهد. آقای عقیلی یکی از سه عضو مذکور میباشد که پس از تنظیم گزارش شعبه جلسه خود را تشکیل خواهد داد و سه قاضی به آن رأی خواهند داد. به قرار اطلاع در این گزارش آقای عقیلی حکم دادرسی ارتش را ابرام کرده‌اند و احتمال قوی میرود که در جلسه شعبه دو قاضی دیگر نیز این حکم را ابرام نمایند.

اکنون نیز رونوشتی از نامه‌ی ۱۹ تیرماه تقدیم و خاطر آن قضات عالی مقام را باین نکته توجه میدهد که در محاکم بدوی و تجدید نظر نظامی چند بار بسری شدن محاکمه تهدید شدم و بهتر آن دانستم که از ذکر بعضی حقایق خودداری کنم تا دادگاه سری نشود و هموطنانم از جریان محاکمه بی خبر نمانند.

بنص صریح ماده‌ی ۵۲ و ۵۱ قانون اصول محاکمات جزائی «متداعیین در دیوان تمیز احضار میشوند». «متداعیین یا وکلای آنان با اجازه رئیس شعبه مطالب خود را اظهار میدارند».

چنانچه این جانب را احضار نکنند از حق قانونی خود محروم نموده و از عدالت استنکاف فرموده‌اند.

این جانب نباید بیش از این چیزی عرض کنم و در این زندان مشقت بار تکلیف خود را بدین طریق تعیین میکنم که تا ظهر چهارشنبه ۱۸ مرداد اگر آن دیوان مرا مطمئن نکنند که اجازه خواهند داد از خود دفاع کنم از صرف غذا اجتناب کنم و از عذاب الیمی که به آن مبتلا شده‌ام خود را زودتر خلاص کنم. البته تاریخ قضاوت خواهد نمود که آن دیوان چرا نسبت به من که در تمام مدت تصدی کار غیر از خیر مملکت نظری نداشتم این رویه را اتخاذ نموده‌اند و من هم بیش از این چیزی نمی‌خواهم.

دکتر محمد مصدق

ضمیمه: رونوشت نامه ۱۹ تیرماه ۱۳۳۴ بدیوان عالی کشور

(۳)

وزارت دادگستری

تاریخ ۱۷ مردادماه ۱۳۳۴

شماره ۱۷۱۹۹

جناب آقای دکتر محمد مصدق

دو طغرا نامه‌ی جنابعالی یکی مورخ ۱۵ مرداد و دیگری ۱۹ تیرماه گذشت بوسیله‌ی دادستانی آرتش رسید. شعبه‌ی ۹ دیوانعالی کشور که مرجع رسیدگی به پرونده است بعلت معذوریت و مأموریت دو نفر از مستشاران تکمیل نیست. قریباً مدت آنان تمام و شعبه‌ی نامبرده دایر و مهیا برای رسیدگی خواهد شد. مندرجات پاره‌ای جرائد که مورد ملاحظه گردیده مطابق با جریان امر نیست. راجع بتقاضای اینکه موقع طرح شخص جنابعالی در دیوان کشور برای بیان مطالبی حضور بهم رسانید طبق رویه‌ی معموله‌ی دیوان کشور از بدو تشکیل تا کنون در صورتی متهم و یا متداعیین برای ادای توضیحات در شعبه‌ی مربوطه دعوت میشوند که شعبه برای روشن شدن اعتراضات کتبی و شفاهی حضور فرجام‌خواه را لازم بدانند و رسیدگی و اعمال نظر دیوان کشور در امور جزائی محدود است بمواردی که در ماده‌ی ۴۳۰ اصول محاکمات جزائی قید گردیده است.

رئیس دیوان عالی کشور، هیئت

(۴)

زندان لشکر ۲ زرهی

۱۹ مردادماه ۱۳۳۴

ریاست محترم دیوان عالی کشور

نامه‌ی شماره ۱۷۱۹۹ مورخ ۱۷ مرداد عز وصول ارزانی بخشید. لزوماً بعرض جواب مصدع می‌شوم که بعد از تقدیم درخواست فرجامی قریب یکسال باز در زندان بسر بردم و هیچ عرض ننمودم. ولی همینکه در مجله‌ی «سپید و سیاه» مطالبی خواندم شرحی عرض نمودم و دیوان عالی کشور را بحقی که قانون بهر متهمی داده است متوجه نمودم. (۱) اینکه مرقوم فرموده‌اند: «طبق رویه‌ی معموله دیوان کشور از بدو تشکیل تا کنون در صورتی متهم و یا متداعیین برای ادای توضیحات در شعبه مربوطه دعوت میشوند که شعبه برای روشن شدن اعتراضات کتبی و شفاهی حضور فرجام‌خواه را لازم بدانند» عرض میکنم در هر قانون اول این موضوع باید مورد مطالعه قرار گیرد و روشن شود که آن قانون در نفع چه اشخاص وضع شده است.

ماده ی ۴۵۲ اصول محاکمات جزائی که میگوید: «متداعیین برای رسیدگی در دیوان تمیز حاضر میشوند ولی اگر بدون عذر موجه حاضر نشدند رسیدگی و صدور حکم بتأخیر نمیافتد» صرفاً در نفع متهم وضع شده و هیچکس غیر از خود او صاحب حق نیست و فقط متهم میتواند از آن صرفنظر نماید.

و نیز ماده ی ۴۵۱: «در روز محاکمه عضو ممیز اوراق تحقیقه خود را قرائت مینماید، متداعیین یا وکلای آنان با اجازه شعبه مطالب خود را اظهار میدارند» که جمله ی آخر آن حق مسلم و صریحی است که قانون بمتهم داده و شعبه نمیتواند باستناد رویه ی قضائی از او سلب حق کند که از قدیم گفته اند اجتهاد در مقابل نص غلط است. رویه ی قضائی وقتی حجیت دارد که در قانون حکمی نباشد. وقتی قانون بمتهم حق میدهد که در دیوان کشور حاضر شود و از خود دفاع نماید آیا میتوان قبول نمود که رویه ی قضائی بتواند این حق را از متهم سلب نماید.

(۲) مرقوم شده است: «رسیدگی و اعمال نظر دیوان کشور در امور جزائی محدود است بمواردی که در ماده ۴۳۰ اصول محاکمات جزائی قید گردیده است» که یکی از آن موارد این است: «در موارد عدم رعایت اصول و قوانین محاکمات جزائی - در صورتیکه عدم رعایت قوانین باندازه ای اهمیت داشته باشد که در حکم محکمه مؤثر بوده و آن را از اعتبار حکم قانونی بیندازد.»

لذا عرض میکنم چه عدم رعایتی از این بالاتر که ماده ی ۱۹۴ قانون دادرسی و کیفر آرتش بمتهم حق میدهد «آنچه را که برای مدافعه مفید میداند در موقع اظهار دارد» و این جانب بشهادت پرونده و جرائد در هر دو دادگاه چند بار بسری شدن بمحاکمه تهدید شدم و برای اینکه محاکمه این جانب در پس پرده صورت نگیرد و مردم علاقمند بکلی آرجریان کار دادگاه بیخبر نمائند از اظهار بعضی حقایق خودداری کرده ام. با این حال معلوم نیست وقتی که قسمتی از اعتراضات خود را نه کتباً نموده ام نه شفاهاً دیگر بچه استناد شعبه میتواند «برای روشن شدن اعتراضات کتبی و شفاهی حضور فرجام خواه را لازم بداند».

ریاست محترم دیوان عالی کشور

امید من در این دو سال زندان همیشه این بوده است که در جلسات محاکمه حاضر شوم و از حقی که قانون بمن اعطاء نموده است استفاده نمایم و جای کمترین شک و تردید در بیگناهی خود باقی نگذارم. این است که تمنا میکنم بلافاصله بعد از تشکیل شعبه نظریات آقایان اعضاء محترم شعبه را در موضوع این درخواست باین جانب ابلاغ فرمایند تا تکلیف خود را بدانم.

دکتر محمد مصدق

(۵)

زندان لشکر ۲ زوهی

۲۲ مهرماه ۱۳۳۴

ریاست محترم دیوان عالی کشور

چون در بعضی از جرائد مرکز خبری منتشر شده که چهارم آبان یعنی روز ولادت اعلیحضرت همایون شاهنشاهی عده‌ای از مجرمین من جمله خود این جانب مشمول عفو ملوکانه قرار خواهند گرفت لذا بعرض این نامه تصدیق افزا میشود.

I

که از این حق کسانی میتوانند استفاده کنند که از آخرین دادگاه کیفری حکم قطعی راجع بمحکومیت آنها صادر شده باشد. در صورتیکه حکم دادگاه تجدیدنظر نظامی راجع بسه سال حبس مجرد این جانب هنوز قطعی نشده و از ۱۴ شهریور ماه ۳۳ که درخواست فرجام نموده‌ام در آن دیوان بلا تکلیف مانده است.

نسبت بحکم مزبور دیوان عالی کشور میتواند بیکى از سه طریق عمل کند:

(۱) آن را نقض کند و بدادگاهی که صلاحیت رسیدگی دارد ارجاع نماید.

(۲) حکم را ابرام کند.

(۳) آن را نقض بلا ارجاع فرماید.

اتخاذ هر یک از این سه طریق بسته بمیزان علاقه‌ای است که رأی دهندگان بحفظ حیثیات خود واستقلال قوه قضائی دارند و آن چیزی که در اختیار دیوان عالی کشور نیست همان سلب حق حضور در دادگاه از متهم است که حتی در ممالک بسیار عقب افتاده هم آن را از متهم سلب نمیکند مضافاً باینکه قانونگذار ما هم از این اصل که یکی از اصول مهمه حقوق جزائی است الهام گرفته وماده ۵۱ اصول محاکمات جزائی را بدین طریق تنظیم نموده است:

«در روز محاکمه عضو ممیز اوراق تحقیقه خود را قرائت مینماید. متداعیین یا

وکلاى آنان با اجازه رئیس شعبه مطالب خود را اظهار میدارند...»

و ماده‌ی ۵۲ نیز میگوید: «متداعیین برای رسیدگی در دیوان تمیز احضار

میشوند و اگر بدون عذر موجه حاضر نشدند رسیدگی و صدور حکم بتأخیر نمیافتد.»

این حق حضور از نظر قانون گزار آنقدر مهم تلقی شده که ماده‌ی ۵۳ میگوید:

«پس از آنکه طرفین برحسب اصول احضار شدند حکم صادر از دیوان تمیز در هر حال

حضورى محسوب است وقابل اعتراض نیست.»

که مفهوم مخالف آن این است اگر متهم احضار نشد حکم غیابی است و او میتواند

بآن اعتراض کند.

نظر باینکه در نامه مورخ ۱۹ مرداد گذشته نظریات خود را در خصوص مواد ۴۵۱ و ۴۵۲ عرض و بطور مشروح استدلال کرده‌ام دیگر زائد است از این بابت چیزی عرض کنم.

II

در جرائد روز البته ملاحظه فرموده‌اند که در آخرین جلسه دادگاه بدوی نظامی نامه‌ای بشماره ۶۵۹۲ مورخ ۲۹ آذر ۳۳ از وزارت دربار شاهنشاهی بریاست دادگاه رسید که عیناً برای استحضار نقل میشود:

«بفرموده اعلیحضرت همایون شاهنشاه پاسبان خدمات آقای دکتر محمد مصدق در سال اول نخست‌وزیری خود در امر ملی شدن صنعت نفت که خواسته‌ی عموم ملت ایران و مورد تأیید و پشتیبانی ذات ملوکانه بوده و مییاشد و آنچه نسبت بمعظم له گذشته است صرف‌نظر فرموده‌اند»

اکنون لازم میدانم خدماتی که در سال اول دولت این جانب بمملکت و شاهنشاه شده است باختصار شرح دهم:

(۱) ملی شدن صنعت نفت در ۲۹ اسفندماه ۱۳۲۹ صورت گرفت و تا ۵ اردیبهشت ماه ۳۰ که مجلسین شورای ملی و سنا باین جانب رأی تمایل دادند قطعی نشده بود. این بود که از تشکیل دولت خودداری کردم تا قانون نه ماده راجع با اجرای اصل ملی شدن صنعت نفت در مجلسین تصویب شود و ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور قطعیت پیدا کند.

(۲) خلع ید از شرکت سابق که روز ۲۹ خرداد بعمل آمد.

(۳) دولت انگلیس اصالة از طرف خود و وکالتاً از طرف شرکت سابق اصل ملی شدن صنعت نفت را شناخت. برفرض عدم شناسائی هم صنعت نفت ملی شده بود چونکه هر مملکت روی اصل حاکمیت ملی میتواند هر یک از صنایع خود را ملی کند و این شناسائی از این نظر مفید بود که شرکت نمیتوانست ادعای عدم النفع کند، چونکه ملی شدن صنعت نفت را بدون قید و شرط شناخته بود بنابراین دعوای شرکت منحصر میشد بفرامت.

(۴) خروج کارشناسان انگلیس از ایران بعد از ۴ مهرماه ۱۳۳۰

(۵) پیشرفت دولت در شورای امنیت

(۶) آزادی انتخابات

(۷) انحلال قونسولگریهای انگلیس

از مراحل طی که بعد از اردی بهشت ماه ۳۱ یعنی بعد از سال اول تشکیل دولت این جانب ملت ایران طی نمود چون مورد پشتیبانی و تأیید اعلیحضرت همایون شاهنشاه واقع نشده چیزی عرض نمیکنم و فقط من باب مثال یکی از آن مراحل اشاره مینمایم و آن شکست سیاست خارجی در دیوان بین المللی دادگستری است که در اول مرداد ۳۱ صورت گرفت و قضات آن خود را سیاست‌های استعماری آشنا و آلوده نکردند و از راه حق و حقیقت قدمی خارج نگذاشتند و حتی «سرآرنولد مک‌نایر» قاضی انگلیس و رئیس دیوان بر علیه دولت خود رأی داد و مورد تحسین و تقدیر جهانیان قرار گرفت، چونکه قاضی شرافتمند آن کسی است که رأی بحق بدهد و غیر از حق و عدالت چیزی در نظر نگیرد و هیچ فردی در هر مقام نتواند او را آلت فعل قرار دهد و از عقیده و ایمانی که دارد منحرف سازد.

از آنچه گذشت این سؤال پیش میآید اگر عملیات سال اول دولت این جانب بشرحی که گذشت خواسته‌های ملت ایران بوده آیا از حق عفو اعلیحضرت این جانب باید استفاده کنم یا کسانی که برخلاف خواسته‌های ملت عمل کرده‌اند؟

اکنون متجاوز از یکسال است که این جانب ناگواریهای زندان مجرد را تحمل کرده‌ام برای اینکه آقایان مستشاران محترم بتوانند پرونده‌ی این جانب را مورد مطالعه قرار دهند و بررسی فرمایند تا معلوم شود که چند مرتبه در هر دو دادگاه بسری شدن محاکمه تهدید شدم و برای اینکه کار در پشت پرده نگردد و مردم از جریان محاکمه بی‌خبر نمانند از اظهار حقایقی که بتفع خود بود خودداری کردم، و اکنون معلوم نیست چرا باید از حقی که قانون بهر متهمی داده است محروم شوم و در جلسات دادگاه حاضر نشوم و از خود دفاع نکنم. بطوریکه در یکی از جلسات دادگاه نظامی عرض شده چنانچه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی این جانب را مشمول عفو قرار دهند چون بزرگترین توهینی است که یک خدمتگزار مملکت میشود زیر بار آن نمیروم و بزندگی خود خاتمه میدهم.

اکنون نیز باستحضار عالی میرسانم که هرگاه شعبه این جانب را برای حضور در دادگاه دعوت نکند و حق دفاعی که قانون بهر متهمی داده است از این جانب سلب کند چون دیگر وسیله‌ای برای دفاع ندارم مرگ را بزندگی ترجیح میدهم و غیر از نخوردن غذا بوسیله‌ی دیگری متوسل نمیشوم و تا در زندان بسر میبرم برای اینکه کسی را متهم نکنند طریقه‌ی دیگری اتخاذ نخواهم کرد.

از همه خواهانم که بعد از اتخاذ تصمیم مرا زحمت ندهند و احتضارم را طولانی نفرمایند.

دکتر محمد مصدق

(۶)

از زندان لشکر زرهی

۲۱ بهمن ماه ۱۳۳۴

جناب آقای هیئت ریاست محترم دیوان عالی کشور

بنص صریح ماده ی ۱۸۶ قانون دادرسی و کیفر آرتش «وکیل مدافع متهم از ابتدای جریان دادرسی میتواند با آزادی با او ملاقات و مذاکره کند» که در ممالک دور از تمدن هم این حق را از متهم سلب نمیکنند. با این حال معلوم نشد چه مانعی روی داد که حق مزبور از این جانب سلب شود و از ۱۴ شهریور ماه ۳۳ که لایحه فرجامی خود را تقدیم کرده ام فقط چهار مرتبه آنهم با اجازه ی آن جناب و تشریفات خاصی این ملاقات دست داده است که باز بدستور آن جناب و برای آخرین دفعه مرتبه دیگری اجازه داده اند که با آقایان وکلای خود ملاقات کنم و طبق نامه ی شماره ۳۳۷۶ دادستانی آرتش «آخرین اظهار و اعتراض خود را در مورد رای دادگاه تجدیدنظر کتباً یا شفاهاً بوسیله ملاقات کنندگان باستحضار شعبه ۹ دیوان عالی کشور» برسانم که مفهوم این دستور چیزی جز این نیست که حق حضور این جانب را در دادگاه برای دفاع از خود سلب میکند.

از تاریخ تقدیم لایحه ی فرجامی تا ۱۷ مرداد ۳۴ که آن جناب نامه شماره ی ۱۷۱۹۹ را در جواب نامه های مورخ ۱۹ تیرماه و ۱۵ مرداد این جانب مرقوم فرموده اند قریب یک سال گذشت که این جانب بلا تکلیف در زندان بسر برده ام و برای تأخیر رسیدگی بکار این جانب در نامه مزبور دلایلی ذکر فرموده اند که قسمت حساس آن عیناً در این جا نقل میشود.

«شعبه ۹ دیوان عالی کشور که مرجع رسیدگی پرونده است بعلت معذوریت و مأموریت دو نفر ازمستشاران تکمیل نیست. قریباً مدت آنان تمام و شعبه نامبرده دایر و مهیا برای رسیدگی خواهد شد. مندرجات پاره ای از جرائد که مورد ملاحظه گردیده مطابق با جریان امر نیست. راجع بتقاضای اینکه موقع طرح شخص جنابعالی در دیوان کشور برای بیان مطالبی حضور بهم رسانید طبق رویه معموله دیوان کشور از بدو تشکیل تاکنون و در صورتی متهم یا متداعیین برای ادای توضیحات در شعبه مربوطه دعوت میشوند که شعبه برای روشن شدن اعتراضات کتبی و شفاهی حضور فرجام خواه را لازم بداند و رسیدگی و اعمال نظر دیوان کشور در امور جزائی محدود است بمواردی که در ماده ی ۴۳۰ اصول محاکمات جزائی قید گردیده است.»

سپس طی نامه ی مورخ ۱۹ مرداد ۳۴ خاطر عالی را باین متوجه نمود که یکی از

موارد ماده مزبور «عدم رعایت اصول و قوانین محاکمات جزائی است در صورتیکه عدم رعایت قوانین مزبور باندازه‌ای اهمیت داشته باشد که در حکم محکمه مؤثر بوده و آن را از اعتبار حکم قانونی بپندازد.»

و من باب مثال چه عدم رعایتی از این بالاتر که ماده‌ی ۱۹۴ قانون دادرسی و کیفر ارتش بمتهم حق می‌دهد «آنچه که برای مدافعه مفید میدانند در موقع اظهار دارد» که این جانب بشهادت پرونده و جرائد در هر دو دادگاه چند بار بستری شدن محاکمه تهدید شدم و برای اینکه جریان محاکمه مثل سایر دادرسیها در پس پرده صورت نگیرد و مردم علاقمند بکلی از آن بی‌خبر نمانند از اظهار بعضی از حقایق خودداری کرده‌ام. بنابراین وقتی که این جانب مطالبی برای دفاع از خود اظهار ننموده‌ام دیگر موردی نیست که دادگاه «برای روشن شدن اعتراضات کتبی و شفاهی حضور فرجام خواه را لازم بداند.» دیوان عالی کشور با درخواست این جانب بیکی از سه طریق میتواند عمل کند:

(۱) حکم دادگاه تجدیدنظر را نقض کند و بدادگاهی که صلاحیت دارد ارجاع نماید.

(۲) آن را نقض بلا ارجاع فرماید.

(۳) حکم مزبور را ابرام نماید.

اتخاذ هر یک از این سه طریق بسته بمیزان علاقه‌ای است که رأی دهندگان بحفظ حیثیات خود و استقلال قوه قضائی دارند و آن چیزی که در اختیار آن دیوان عالی مقام نیست سلب حق حضور در دادگاه از متهم است که در هیچ کجا مرتکب چنین عملی نمیشوند و واضعین قانون اصول محاکمات جزائی هم آن را در باب چهارم قانون مزبور راجع بتمیز احکام جزائی ذیل مواد زیر برای هر متهمی تأمین کرده‌اند.

بنص صریح ماده‌ی ۴۵۱ «در روز محاکمه عضو ممیز اوراق تحقیقیه خود را قرائت مینماید. متداعیین یا وکلای آنان با اجازه رئیس شعبه مطالب خود را اظهار میدارند و مدعی العموم اخیراً عقیده خود را اظهار میدارد و دیوان تمیز پس از آن با کثرت آراء حکم میدهد.»

بنص صریح این ماده تا متداعیین یا وکلای آنان مطالب خود را اظهار نکنند نه دادستان میتواند اظهار عقیده کند نه دادگاه میتواند حکمی صادر نماید مگر اینکه طبق ماده‌ی ۴۵۲ که میگوید: «متداعیین برای رسیدگی در دیوان تمیز احضار میشوند ولی اگر بدون عذر موجه حاضر نشوند رسیدگی و صدور حکم بتأخیر نمی‌افتد» دادگاه متداعیین را احضار کرده باشد ولی آنها بدون عذر موجه حاضر نشده باشند.

ماده‌ی ۴۵۳ نیز در تأیید مواد مزبور چنین گوید: «پس از آنکه متداعیین برحسب

اصول احضار شوند حکم صادر از دیوان تمیز در هر حال حضوری محسوب است و قابل اعتراض نیست.»

که مفهوم مخالف آن این است اگر متهم برحسب اصول احضار نشد حکمی که دادگاه صادر میکند حضوری محسوب نمیشود و متهم میتواند بآن اعتراض کند. حقی را که مواد مزبور بمتهم داده است حق مسلم او و در نفع اوست و آن را نمیتوان از او سلب نمود مگر برضای خود او. نه دادستان میتواند نظری برخلاف آن اظهار کند و نه دادگاه میتواند او را احضار نکند و حق دفاعی که قانون باو داده است از او سلب نماید.

در هر کجا وقتی که دو قانون هر کدام حکم خاصی دارد قانونی [را] که در نفع متهم است اجرا میکنند ولی اکنون آن جناب طبق مرقومه شماره ۱۷۱۹۹ مورخ ۱۷ مرداد که قبلاً قسمت حساس آن گذشت میخواهند نه باستناد یک قانون بلکه باستناد یک رویه قضائی این جانب را از حقی که مواد مذکور بهر متهمی داده است محروم کنند. بعلاوه رویه برخلاف نص صریح قانون معقول نیست.

در ۶ مهرماه ۳۴ در جواب سؤال مخبر روزنامه «اطلاعات» بیاناتی فرموده اند که قسمتی از آن بیانات از شماره ۸۷۹۲ همان جریده عیناً نقل میشود:

«چون قبلاً اعضای شعبه ۹ دیوان عالی کشور که پرونده آقای دکتر مصدق برای بازرسی بآن شعبه ارجاع شده است تکمیل نبود و بالتبجه پرونده های ارجاعی بآن شعبه را کد مانده بود باین جهت اخیراً اعضای آن شعبه از اوایل هفته گذشته پرونده های را کد از جمله پرونده آقای دکتر مصدق بجریان افتاده و اکنون اعضای شعبه ۹ مشغول پرونده قطور آقای دکتر مصدق شده اند. بعلت اینکه در این پرونده اوراق زیاد است تصور میرود قرائت آن یکی دو هفته بطول انجامد. باید دانست تصمیم قطعی در باره پرونده آقای دکتر مصدق باید با حضور دادستان کل انجام شود و آقای امامی دادستان کل اکنون در اروپا هستند و قرار است تا چند روز دیگر بتهران مراجعت کنند، بنابراین پس از ورود دادستان کل که باید در مورد پرونده های ارجاعی بشعب نظر بدهد تصمیم نهائی درباره پرونده آقای دکتر مصدق اتخاذ میگردد و اکنون میتوان گفت در حقیقت مقدمات رسیدگی آغاز شده است.

اخیراً بعضی از روزنامه ها نوشته اند که شاهنشاه مرا احضار فرموده و برای رسیدگی به پرونده آقای دکتر مصدق دستوراتی صادر فرموده اند. این شایعه بهیچوجه صحت ندارد زیرا کار دیوان عالی کشور بر مدار خود جریان دارد و پرونده آقای دکتر مصدق نیز در شعبه ۹ تکمیل شده است در موعد و نوبت خود رسیدگی خواهد شد.»

این بود قسمت حساس مصاحبه آن جناب و از ۶ مهرماه باز چند ماه میگذرد ولی هنوز این جانب احضار نشده‌ام و در زندان بلا تکلیف بسر میبرم.

۰ ۰ ۰

اکنون اختاریه‌ی شماره ۳۳۷۶ مورخ ۱۷ بهمن ماه ۳۴ دادستانی ارتش را عیناً نقل میکنم.

بازگشت شماره ۷۴۶۲ رژی ۲ - ۳۴/۱۰/۲۵

در باره آقای دکتر محمد مصدق

تیمسار فرماندهی لشکر ۲ زرهی مرکز

بنا بابللاغ ریاست دیوان عالی کشور غدغن فرمائید بامراجعه‌ی آقایان علی شهیدزاده و حسن صدر و مجلذاده جمعاً یا افراداً فقط یک جلسه برای آخرین دفعه با آقای دکتر محمد مصدق ملاقات نمایند تا آخرین اظهار و اعتراض خود را در مورد رأی دادگاه تجدیدنظر کتباً یا شفاهاً بوسیله ملاقات کنندگان با مستحضر شعبه ۹ دیوان عالی کشور برسانند.

دادستان ارتش، سرلشکر آزموده

ریاست محترم دیوان عالی کشور

این جانب هر قدر تجسس نمودم در قوانین موضوعه ملاک و مدرکی برای صدور این اختاریه ندیدم. اکنون که دیوان عالی کشور میخواهد در یک امر حیاتی مملکت اظهار نظر کند چنانچه قانون و مقرراتی هم نبود شایسته و سزاوار این بود که متهم را احضار کنند و بیانات او را بشنوند. چه بسیار از مطالب که متهم نه میتواند بنویسد نه پیغام دهد و میخواهد آنها را در آخرین وقت دادگاه اظهار کند و دادگاه طبق مقررات محاکم جزائی در همه جا رأی خود را بلافاصله بدهد و این رأی مصون از هر شایبه و دخالت و اعمال نفوذ باشد خصوصاً اینکه قانونی هم برای این کار هست و طبق ماده‌ی ۴۵۱ و ۴۵۲ اصول محاکمات جزائی دادگاه مکلف است که متهم را احضار کند و بیانات او را استماع نماید.

چنانچه کار دیوان عالی کشور بر مدار خود جریان دارد چه چیز سبب شده است که این جانب را از حق دفاعی که قانون در خود دادگاه بمتهم داده است محروم نمایند؟

نویسندگان کیفرخواست ۹ مهرماه ۳۲ ارتکاب سیزده فقره عملی را باین

جانب نسبت داده‌اند که در فصل ۲ لایحه خود بدادگاه تجدیدنظر جواب آنها را داده‌ام. چنانچه تمام آنها را هم این جانب مرتکب شده باشم چون هیچکدام مشمول قانون مجازات نمیشود مرتکب جرمی نشده‌ام. اگر دادگاه با این نظر موافق است این جانب از حق حضور در دادگاه صرف نظر میکنم تا دادگاه رأی خود را بدهد و تکلیف این جانب را معلوم نماید والا باید بدادگاه احضار شوم و آنچه برای دفاع از خود مفید میدانم بگویم و ثابت نمایم که دادگاه نظامی برای محاکمه نخست وزیر صالح نیست و طبق اصل ۶۹ متمم قانون اساسی رسیدگی بکار این جانب در صلاحیت دیوان کشور است. از روزی که کشور ایران صاحب رژیم مشروطه شده از آن نخست وزیر و وزیرانی که برخلاف مصالح مملکت کار کرده‌اند حتی یک نفر را هم ولو برای چند دقیقه بازداشت نکرده‌اند.

کمیسیون مختلط تشکیل دادند — قرارداد تحت الحمایگی ایران را امضا کردند — پلیس جنوب را برسمیت شناختند — امتیاز کشتی رانی دریاچه ارومیه را تنفیذ کردند — مطالبات بی اساس دولت انگلیس را قبول نمودند — مدت امتیاز معادن نفت و تسلط بیگانگان را برای مدت سی و دو سال تمدید نمودند — نرخ لیره را بنفع بیگانگان بالا بردند — فداکاریهای ملت ایران را ندیده گرفتند — سیاست خارجی را کماکان در معادن نفت جنوب بر پا نمودند — توازن صادرات بدون نفت و واردات را که در دولت این جانب یکی شده بود از بین بردند بطوریکه واردات سال ۳۳ در حدود هفتصد ملیون تومان بر صادرات فزونی داشته است — توازن بودجه را هم بهمزدند و شصت و پنج ملیون تومان کسر بودجه سال ۱۳۳۲ را به هفتصد ملیون تومان رسانیدند و صدها از این قبیل که چون در مصالح بیگانگان شده بود از هر تعرض مصون ماندند و حتی بعضی از آنها مورد تقدیر و حقشناسی هم واقع شدند. ولی من و همکارانم را که جز خواسته‌های مردم کاری نکرده‌ایم و حتی قدمی برخلاف مصالح مملکت بر نداشته‌ایم بازداشت نمودند و در محاکم غیر صالح و غیر مستقل محاکمه و محکوم کردند و اکنون قریب سه سال است در زندان مجرد بسر برده‌ام و دست حقگزاری بیالاترین دادگاه مملکت دراز کرده‌ام، این دادگاه هم میخواهد مرا از حقی که قانون بفرستاده محروم کند.

ای کاش همان روز ۱۵ اسفند ۲۳ یا نه اسفند ماه ۳۱ من از بین رفته بودم و اکنون یک عده رجال پاکدامن دچار مخطور نمیشدند، محظوری که موجب آن خود دیوان عالی کشور است.

چنانچه بعد از تقدیم لایحه فرجام موضوع مأموریت و معذوریت بمیان نیامده بود و دادگاه بکار این جانب رسیدگی میکرد این کار خاتمه یافته بود. برفرض اینکه من آزاد

نمیشدم مربوط بدیوان عالی کشور نبود ولی بعد که اوضاع بتدریج فرق نمود روحیه آقایان قضات هم مثل سایر مردم ضعیف شد و دادگاه تشکیل نگردید.

در هر کجا امید مظلوم بداد گستری است. وای از آنوقت که دیوان عالی کشور هم نتواند طبق قانون وظایف خود را انجام دهد که در این صورت چه فرقی است بین این دادگاه که قضات آن استقلال و مصونیت دارند با دادگاه سری یا علنی نظامی که هر چه در آن بگویند کسی نشنود و حکمی که صادر میکنند روی سلسله مراتب و اطاعت از مافوق باشد.

اکنون در قبال تصمیمی که اتخاذ فرموده اید نمیتوانم اظهاری بکنم. فقط آن قسمت از نامه ی مورخ ۲۲ مهرماه خود را که بآن جناب عرض نموده ام در اینجا نقل میکنم. «هرگاه شعبه این جانب را برای حضور در دادگاه احضار نکند و حق دفاعی که قانون بهر متهمی داده است از این جانب سلب کند چون دیگر وسیله ای برای دفاع ندارم مرگ را بزندگی ترجیح میدهم....»

و چون بر طبق دستور آن جناب بین این جانب و آقایان وکلایم دیگر ملاقاتی دست نخواهد داد از هم اکنون باستحضار عالی میرسانم که چنانچه تا آخر فروردین ماه ۱۳۳۵ که فقط چهار ماه بانقضای مدت حبس این جانب میماند دادگاه تشکیل نشود و این جانب را برای دفاع از حق خود احضار نکنند تصمیم خود را بموقع اجراء میگذارم. اگر دیوان عالی کشور قادر باجرای قانون نیست در این جانب قدرت انتحار هست و این هم باز خدمتی است که بآزادی و استقلال مملکت میشود و من از صمیم قلب آن را استقبال مینمایم.

زنداد لشکر ۲ زرمی مرکز - ۲۱ بهمن ماه ۱۳۳۴

دکتر محمد مصدق

(۷)

زنداد لشکر ۲ زرمی مرکز

۲۰ اسفند ماه ۱۳۳۴

اعترافی بحکم غیابی

جناب آقای علی هیئت رئیس دیوان عالی کشور

تهدید من بانتحار سبب شد که شعبه ی ۹ دیوان عالی کشور کاری را که قریب دو سال در آن درمانده بود و نمیدانست چطور اظهار نظر کند که باین و آن برنخورد تسریع نماید و پرونده ی قطور مرا نخوانده و رأیی بدون مطالعه و ذکر دلیل که جرائد روز آن را

بشرح ذیل منتشر کرده‌اند:

«شعبه ۹ در مورد تقاضای فرجام آقای دکتر مصدق ایراد و اعتراضات متهم را وارد ندانسته و رأی دادگاه تجدید نظر نظامی را درباره ایشان ابرام مینماید»
در یک موضوع حیاتی یعنی بر علیه قانون اساسی و مشروطیت یک ملتی صادر کند و حکم دادگاه نظامی را که باستناد ماده‌ی عام المنفعه‌ی ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر آرتش صادر شده است ابرام نماید.

آری تاریخ هر روز بیک صورتی تکرار میشود و از سیر تاریخ نمیتوان اجتناب کرد. یک روز کسانی را که سد راه منافع بیگانگان میشدند بعنوان مخالفت پادشاه با اسلحه آن روز و امروز بدین طریق از بین میبردند، ولی هنوز آن جبر تاریخ بمرحله‌ی قطعی خود نرسیده است و من بر طبق قانون باین حکم مختصر و مبتذل میتوانم اعتراض نمایم.

من باین حکم غیابی که از نظر ملت ایران فاقد ارزش است طبق ماده ۴۵۳ اصول محاکمات جزائی که میگوید «پس از آنکه طرفین بر حسب اصول احضار شوند حکم صادر از دیوان عالی تمیز در هر حال حضوری محسوب است و قابل اعتراض نیست» چون بر حسب اصول احضار نشده‌ام و دادگاه با احضار من مخالفت نمود اعتراض میکنم و بآنهایی که حکم ابرام را صادر کرده‌اند طبق ماده‌ی ۱۵۰ قانون مجازات عمومی «هر یک از قضات یا مستظفین یا مدعی العمومها..... که برخلاف صریح قانون رفتار کنند از شغل قضائی منفصل بعلاوه بتأدیه خسارت نیز محکوم خواهد شد» اعلام جرم مینمایم. چونکه بر طبق ماده‌ی ۴۵۲ اصول محاکمات جزائی که میگوید «متداعیین برای رسیدگی در دیوان تمیز احضار میشوند ولی اگر بدون عذر موجه حاضر نشوند رسیدگی و صدور حکم بتأخیر نمیافتد» میبایست مرا احضار کرده باشند ولی نکرده‌اند.

و همچنین بنص صریح ماده‌ی ۴۵۱ همان قانون «در روز محاکمه عضو ممیز اوراق تحقیقیه خود را قرائت مینماید متداعیین یا وکلای آنان با اجازه رئیس شعبه مطالب خود را اظهار میدارند» میبایست بعد از اینکه این جانب مطالبی اظهار کنم رأی بدهند. این کار هم نشده و قانون را نقض کرده‌اند.

در خاتمه عرض میکنم که این اعتراض برای این نشده که دادگاه مرا تبرئه کند چونکه این محکومیت برای من مزید افتخار است، بلکه از این جهت شده است که

در دادگاه نظامی نتوانستم حقایق را اظهار کنم و میخواهم در این دادگاه آن حقایق را بعرض ملت ایران برسانم تا همه بدانند علت محکومیت من چیست.

بنابراین یا رأی دهندگان باین حکم باید قانون را اجراء کنند و اعتراض مرا قبول نمایند چونکه قضات پاکدامن قضاتی هستند که چنانچه عملی برخلاف قانون مرتکب شوند آن را جبران میکنند و چه از این بهتر که بر طبق قانون و روی صلاح مملکت اعتراض مرا قبول کنند و بآئینه دادگستری جامعه را امیدوار بدارند تا این جانب در موضوع عدم صلاحیت دادگاه نظامی از روی دلایل قوی ثابت کنم اگر دولت این جانب ساقط نمیشد چیزی نمیگذشت که قضیه نفت ۵۰٪ به نفع ملت ایران حل میشد.

و یا اگر قضات این کار را نکنند آن جناب با جناب آقای وزیر دادگستری که رونوشت این نامه برای ایشان فرستاده میشود وارد مذاکره شوند که در یک کنفرانس آزاد بتوانم آن حقایق را اظهار کنم و البته تصور نخواهند فرمود که من میخواهم از این اطاق زندان که در این مدت فقط برای رفتن بدادگاه و دادستانی آرتش از آن خارج شدم از هوای آزاد استفاده کنم.

من تا آخرین روز مدت سه سال چون این حکم از یک دادگاه صالحی و بنفع مملکت صادر شده در هر زندانی که بفرمایند میمانم ولو اینکه جهنم باشد و بطوری که در نامه ی مورخ ۲۲ مهرماه ۳۴ عرض کرده ام چنانچه اعلیحضرت همایون شاهنشاه هم بمقتضای رعیت پروری این جانب را عفو بفرمایند چون توهین بزرگی است که بیک خدمتگزار مملکت و شاهنشاه آن میشود آن را قبول نخواهم کرد.

محکوم در سه دادگاه

دکتر محمد مصدق

(۸)

زندان لشکر ۲ زرمی مرکز

۲۰ فروردین ماه ۱۳۳۵

برای ضبط در پرونده

موضوع: اعلام جرم راجع بنقض اصل ۷۸ متمم قانون اساسی و ماده ۴۵۱ و ۴۵۲ اصول محاکمات جزائی

جناب آقای هیئت رئیس دیوان عالی کشور

روزنامه ی «کیهان» مورخ ۹ فروردین ماه ۳۵ صفحه ۱۱ می نویسد: امروز آقای

هیئت رئیس دیوان کشور گفتند آقای دکتر مصدق نامه‌ای برای این جانب و نامه دیگری برای دادستان کل فرستاده و به رأی اخیر شعبه نهم دیوان کشور که پس از رسیدگی به پرونده ایشان صادر نموده اعتراض کرده و ضمن آن نوشته شده که دیوان کشور بایستی با حضور متداعیین رسیدگی نموده و رأی صادر نماید و چون هنگام صدور رأی از وی دعوت نشده لذا رأی مزبور قابل اعتراض است در حالی که این نظریه و استناد صحیح نیست و نه تنها در دیوان تمیز ایران بلکه در دیوان تمیز هیچیک از کشورهای دیگر اینطور که مدعی شده است نیست، یعنی رویه این است که تمیز بدون حضور متداعیین رسیدگی کرده و رأی صادر مینماید و برای ما نیز همین رویه منطقی است و از ابتدای تشکیل دیوان کشور همین رویه متداول بوده و هست و عدول از آن صحیح نبوده و نیست.»

این بود آنچه روزنامه‌ی مزبور در شماره‌ی ۳۸۳۴ خود منتشر نموده است و از این بیانات البته آن جناب دو نظر داشته‌اند: یکی این بوده که حکم دادگاه پس از رسیدگی به پرونده صادر شده و دیگر اینکه دیوان تمیز حتی در هیچ کشور متداعیین را برای رسیدگی احضار نمیکند که برای رفع سوء تفاهم از آن جناب و از دادگاه بعرض توضیحات زیر مبادرت مینمایم:

(۱) راجع بصدور حکم بعد از رسیدگی به پرونده کافی است که عرض کنم طبق اصل ۷۸ متمم قانون اساسی: «احکام صادر از محاکم باید مدلل و موجه و محتوی فصول قانونیه که برطبق آنها حکم صادر شده است بوده و علناً قرائت شود.» بنابراین دادگاه مکلف است ادله و براهین خود را در حکم ذکر کند. پس چه شد که حتی یک کلام راجع بمطالبی چند که این جانب در لایحه فرجامی خود روی چند اصل از اصول قانون اساسی در خصوص عدم صلاحیت دادگاه نوشته‌ام جوابی نداد و آنها را ندیده گرفت و کوچکترین دلیلی هم برای صلاحیت دادگاه نظامی اقامه نکرد و فقط بذکر یک جمله محقر و مبتذل قناعت نمود و رأی خود را بدین طریق صادر کرد.

«هیئت شعبه در تاریخ ۱۲ اسفند ۱۳۳۴ با حضور آقای انصاری دادیار دیوان کشور تشکیل و پس از قرائت گزارش آقای عقیلی و ملاحظه اوراق مربوطه و کسب عقیده آقای انصاری دادیار دیوان کشور از طرف جناب آقای دادستان کل برابر حکم فرجام خواسته بود و مشاوره چنان رأی میدهد «با ملاحظه جمیع جهات و نظر با وضاع و احوال خصوصی مورد اعتراضات فرجامی مؤثر بنظر نرسید و حکم صادر ابرام میشود. اعضاء و هیئت حاکمه — مهر دیوان کشور» (نقل از روزنامه کیهان مورخ ۲۶ اسفندماه ۱۳۳۴).

چنانچه غیر از این است آن جناب بفرمائید چرا اصل ۷۸ متمم قانون اساسی را

نقض کرده و در یک موضوع مهم و حیاتی مملکت سکوت اختیار نموده‌اند و موضوع قابل توجه این است که دیوان عالی کشور حتی یک حکم دادگاه نظامی را تا کنون ابرام ننموده و این اولین حکمی است که شعبه نهم از فرط ایمان با آزادی و استقلال مملکت آن هم برطبق «رویه قضائی»^{*} ابرام کرده و مورد تأیید آن جناب هم واقع شده است، احسنت!!

بر فرض اینکه اصل ۷۸ متمم در قانون اساسی نبود و وضع نشده بود وقتی یک دادگاه مستقل و مصون از هر تعرض روی یک قضیه حیاتی میخواست رأی بدهد یعنی قانون اساسی را نقض کند و از ملت ایران سلب آزادی نماید و تمام فداکاریهای ملت را در عرض پنجاه سال اخیر از بین ببرد میبایست دلایل خود را در حکم ذکر نموده باشد تا نتواند بهیچیک از اعضای آن کوچکترین نسبتی بدهند و یا آنها را در مظان تهمت بگذارند.

(۳) و اما اینکه فرموده‌اید دیوان تمیز در هیچ کشور با حضور متداعیین رسیدگی نمیکند و رویه این است که تمیز بدون حضور متداعیین رسیدگی کرده رأی صادر مینماید باید عرض کنم که بیانات آن جناب مخالف یک اصل کلی و نص صریح اصل ۷۸ متمم قانون اساسی است که میگوید: «انعقاد کلیه محاکمات علنی است مگر اینکه علنی بودن آن مغل نظم یا منافی عصمت باشد که در این صورت لزوم اخفاء را محکمه اعلان مینماید». بنابراین هیچ دادگاهی از اولین ساعت تشکیل آن هم برای همیشه نمی‌تواند مخفیانه تشکیل شود و در اصل ۷۸ سابق‌الذکر نیز قید شده است که دادگاه باید حکم خود را علناً قرائت کند و قرائت علنی هم در جلسه‌ای که متداعیین حضور ندارند بيمورد است.

طبق اطلاعات این جانب در کشور سوئیس چنین رویه‌ای معمول نیست و تردید ندارم که در فرانسه که قوانین ما از قوانین آن کشور اقتباس شده و حتی در همه جا دادگاه علنی است. اکنون قریب دو سال است که کار این جانب در آن دیوان معلوم نشده. چندی هم روی همه این جانب حاضرم که از دیوان کشور فرانسه و بلژیک اسنادی گرفته و ارائه دهم که در آنجا متداعیین بدیوان کشور احضار میشوند. خوب است آن جناب از اشخاص مطلع تحقیق فرمایند. چنانچه رفع اشتباه نشد مرقوم فرمایند که اسناد لازم را این جانب تهیه نمایم.

و اما اینکه فرموده‌اید برای ما نیز همین رویه منطقی است و عدول از آن صحیح

* بعضی بجای «رویه قضائی» است. نگاه کنید به پایان نامه (۱.۱).

نبوده و نیست عرض میکنم چقدر جای خوشوقتی است که آن جناب از علوم قدیمه و جدیده هر دو بهره‌ی کافی دارید و میدانید که در فقه اسلامی هیچ مجتهدی جامع تمام شرایط هم نمیتواند در قبال یکی از مدارک ثلاثه یعنی قرآن و سنت و اجماع فتوایی بدهد و آنها را بی اثر کند.

در لایحه‌ی مورخ ۲۱ بهمن ۳۴ نیز باستحضار رسانیده‌ام که هرکجا وقتی دو قانون حکم خاصی دارند قانونی که در نفع متهم است اجرا میکنند و اکنون آن جناب حق را که قانون باین جانب داده است نه بعنوان یک قانون بلکه بعنوان یک «رویه غذائی» میخواهید از این جانب سلب نمائید، چون که طبق ماده‌ی ۴۵۲ اصول محاکمات جزائی متداعین باید برای رسیدگی احضار شوند این جانب احضار نشده‌ام و نیز طبق ماده ۴۵۱ متداعین یا وکلای آنان باید قبل از صدور رأی عقیده‌ی خود را اظهار کنند سپس دادگاه رأی بدهد، این کار هم نشده و طبق ماده‌ی ۴۵۳ که این جانب حق اعتراض دارم اعتراض خود را داده‌ام.

از عرض این عرایض مقصود این نیست که این جانب از خود سلب افتخار کنم چونکه محکومیت «روی اوضاع و احوال خصوصی» مظلومیت را ثابت نمود و برای من که در راه وطن عزیزم می‌خواهم کشته شوم پله‌ی اول افتخار است. بلکه مقصود اجرای قانون و گفتن حقایق برای ضبط در تاریخ و در نفع ملت ایران است.

بطور خلاصه قانون در نفع اجتماع و افراد وضع میشود و مادام که نسخ نشده اجتماع یا فردی از افراد میتواند اجرای آن را بخواهد و هیچ دادگاهی هم باستناد «رویه‌ی غذائی» هر قدر هم که مقوی و لذید باشد نمیتواند صاحبان حق را از آنچه قانون بآنها داده است محروم کند. تا قانون وجود دارد محترم است و هر وقت هم که با مقتضیات مطابقت نکند باید آن را نسخ نمود و یا اصلاح کرد.

دکتر محمد مصدق

(۹)

وزارت جنگ

دادستانی آرژان

شماره‌ی ۳۴۰۵ د

۳۵/۱/۲۲

آقای دکتر محمد مصدق

(۱) رأی مورخ ۳۳/۲/۲۲ دادگاه تجدید نظر نظامی وقایع ۲۵ الی ۲۸ مردادماه

۳۲ که بموجب آن اعمال و افعال شما از ساعت ۱ روز ۲۵ الی ۲۸ مرداد ۳۲ منطبق با ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر آرتش تشخیص داده شده و با رعایت ماده ۶۴ قانون کیفر عمومی بسه سال حبس مجرد محکوم شده‌اید بموجب دادنامه شماره ۳۷۰۶ تاریخ ۲۲ اسفند ۳۴ شعبه نهم دیوان عالی کشور ابرام گردیده و در نتیجه محکومیت شما به سه سال زندان مجرد قطعی گردیده است:

(۲) رأی شعبه ی نهم دیوان عالی کشور که باتفاق آراء صادر گردیده و هیت رسیدگی مرکب از آقای فرهنگ رئیس شعبه - آقای شجعی مستشار و آقای عقیلی مستشار بوده‌اند با توجه بموضوع اتهام و جریان دادرسی دادگاه نظامی و دلایل فرجامخواهی شما و آقایان وکلاء مدافع بشرح زیر است.

«هیت شعبه در تاریخ ۱۲ اسفندماه ۱۳۳۴ با حضور آقای انصاری دادیار دیوان کشور تشکیل و پس از قرائت گزارش آقای عقیلی و ملاحظه ی اوراق مربوط و کسب عقیده ی آقای انصاری دادیار دیوان کشور از طرف جناب آقای دادستان کل که بر ابرام حکم فرجام خواسته بود و مشاوره چنین رأی میدهد.

با ملاحظه ی جمیع جهات و نظر باوضاع و احوال خصوصی مورد اعتراضات فرجامی مؤثر بنظر نرسید و حکم صادر ابرام میشود.»

دادستان آرتش - سرلشکر آزموده

(۱۰)

وزارت جنگ

دادستانی آرتش

شماره ۳۴۱۱ د

۲۵ فروردین ۳۵

آقای دکر محمد مصدق

پاسخ نامه مورخ ۲۴ فروردین ماه ۱۳۳۵ رسیدگی به پرونده شما در دیوان کشور خاتمه یافته است و دیگر آقای شهیدزاده سمتی ندارد تا رونوشت نامه ای که قبلاً جهت جناب آقای هیئت رئیس دیوان عالی کشور ارسال داشته‌اید و عنوان آن «اعلام جرم راجع بنقض اصل ۷۸ متمم قانون اساسی و ماده ی ۴۵۱ و ۴۵۲ اصول محاکمات جزائی» میباشد جهت آقای شهیدزاده فرستاده شود، بدین مناسبت رونوشت مزبور عیناً مسترد میشود.

دادستان آرتش - سرلشکر آزموده

(۱۱)

زندان لشکر ۲ زرهی مرکز

۱۷ اردیبهشت ماه ۱۳۳۵

جناب آقای اخوی وزیر دادگستری

روزنامه‌ی «کیهان» شماره ۳۸۶۲ مورخ ۱۵ جاری راجع باعلام جرم این جانب بر علیه آقایان مستشاران دیوان عالی کشور که برخلاف ماده‌ی ۴۵۱ و ۴۵۲ اصول محاکمات جزائی حق دفاع را در دادگاه از این جانب سلب کرده و حکم دادگاه تجدید نظر نظامی را ابرام نموده‌اند خبری زیر عنوان «دادگاه عالی انتظامی نیز اعتراض دکتر مصدق را رد کرد» در صفحه‌ی ۱۱ منتشر نموده که برای استحضار آن جناب عیناً نقل میشود:

«یک مقام قضائی در وزارت دادگستری بخبرنگار ما اظهار داشت در تعقیب اعتراضی که آقای دکتر مصدق چندی قبل برای شعبه ۹ دیوان کشور نمود اخیراً اعلام جرمی علیه قضات برای رئیس دیوان کشور و دادستان کل ارسال داشت. رئیس دیوان کشور اعلام جرم مزبور را برای رسیدگی بدادگاه عالی انتظامی قضات احاله کرد و دادگاه عالی انتظامی آن را وارد ندانست ورد کرد.»

این است که تمنا میکنم اگر خبر فوق مطابق با واقع نیست آن را تکذیب فرمایند والا متن کامل نامه‌ی مورخ ۲۰ اسفندماه ۳۴ این جانب در خصوص اعتراض بحکم غیابی و همچنین نامه‌ی مورخ ۲۰ فروردین ماه ۳۵ این جانب راجع باعلام جرم بر علیه رأی دهندگان بحکم غیابی بجناب آقای هیئت رئیس دیوان عالی کشور که رونوشت آنها برای استحضار آن جناب ارسال شده با متن کامل رأی دادگاه عالی انتظامی قضات مربوط باینکه اعلام جرم وارد نیست در جرائد منتشر شود تا مردم همه بخوانند و قضاوت نمایند.

انتشار این اسناد نه مخالف امنیت کشور است نه مخالف رویه‌ی دادگستری، بلکه حفظ مقام و حیثیات دادگستری چنین ایجاب میکند که مثل همه جا شکایت محکوم و رأی دادگاه منتشر شود تا عامه‌ی مردم به بی‌فرضی و صحت اعمال دادگستری پی ببرند و بر معتقدات و ایمان خود بآن دستگاه بیفزایند.

امتناع از قبول درخواست یک مظلوم که عنقریب سه سال است در ازای خدمت بمملکت و در منافع سیاست بیگانه زندانی است آن هم از طرف یک وزیری که عضو دولت مبارزه با فساد است در حکم اعلان ورشکستگی دادگستری است. اگر رأی دادگاه عالی انتظامی طبق قانون صادر شده چرا اعتراض این جانب را بحکم غیابی

دادگاه و اعلام جرم این جانب را بر علیه رأی دهندگان مردم نخوانند و ندانند و چنانچه طبق قانون صادر نشده چرا دولتی که یگانه ماده برنامه اش مبارزه با فساد است در صدد اصلاح دادگستری برنیاید.

جناب آقای اخوی شما که مثل بعضی احتیاج بمقام و پول ندارید و از پدر خود مالی بارث برده و میتوانید در تمام مدت عمر از این احتیاجات مستغنی باشید راضی نشوید دادگستری ایران که نتیجه ی نیم قرن مشروطیت ما و زحمات بعضی از رجال علاقمند بمملکت و خیرخواه است بیش از این حیثیات خود را از دست بدهد.

از عرض این مطالب نظر شخصی ندارم چون که افتخارم در این است در زندان بمانم و از زندان بقبرستان انتقالم دهند.

بیش از این مصدع نمیشوم و خوشوقتم از اینکه در شرایط فعلی هرکار میتوان کرد جز اینکه تاریخ را نمیتوان تحریف نمود و یا تغییر داد «عند الامتحان یکرم المرء اویهان».

دکتر محمد مصدق

(۱۲)

زندان لشکر ۲ زرمی مرکز

۲۷ خرداد ماه ۱۳۳۵

جناب آقای گلشانیان وزیر دادگستری

(۱) با ارسال پرونده ی فرجام خود که قرائت آن ساعتی از اوقات آن جناب را خواهد گرفت لازم نیست از ابتدا شروع کنم این است که مطلب خود را از آنجا آغاز میکنم که روز پنجشنبه ۱۹ اسفندماه ۳۴ «رادیو طهران» رأی شعبه ی ۹ دیوان عالی کشور را مبنی بر ابرام حکم دادگاه تجدیدنظر نظامی و محکومیت اینجانب منتشر نمود و این جانب هم از نظر اینکه حکم را ابلاغ نکنند و انتشار در رادیو طهران را که یک مؤسسه ی دولتی است در حکم ابلاغ قرار داده و باین طریق حق اعتراض را ساقط نمایند اعتراض خود را به رأی دادگاه طبق آنچه در روزنامه ها منتشر شده بود تنظیم و ۲۱ اسفند یعنی سه روز بعد از انتشار این خبر تسلیم دادستانی آرتش نمودم که مدتی در حدود یک ماه گذشت و خبری از آن نشد.

سپس دادنامه را که تاریخ صدور آن ۲۲ اسفند است دیوان کشور بوسیله ی دادستانی آرتش باین جانب ابلاغ کرد که رونوشت نامه ی شماره ۳۴۰۵ د مورخ ۲۲ فروردین ۳۵ دادستانی آرتش جزو پرونده است و این خود میرساند که جریان کار این محاکمه در آن دیوان از صورت عادی خارج بوده است. اگر دادنامه محتاج بابلاغ نبود چه

پیش آمد که ابلاغ شد و چنانچه میبایست ابلاغ شود چرا این کار بوقت نشد و یک ماه بعد انجام گرفت.

(۲) از سرنوشت اعتراض خود بحکم غیابی نیز بوسیله یک مقام مطلع و مجهولی مستحضر شدم که روزنامه «اطلاعات» در شماره ی ۸۹۷۰ مورخ ۱۹ فروردین ماه ۳۵ زیر عنوان نامه اعتراضیه دکتر مصدق بایگانی شد نگاشت «یک مقام مطلع در دیوان عالی کشور امروز بخبرنگار ما اظهار داشت نامه اعتراضیه ای که چندی قبل دکتر مصدق بعنوان آقای هیئت رئیس دیوان عالی کشور ارسال داشته بود بواسطه وارد نبودن اعتراض در دفتر دیوان کشور بایگانی گردید.»

چون نتوانستم تحمل این رویه ی خلاف قانون را بکنم آن هم از ناحیه ی یک مقامی که خود ناظر اجرای قانون و حافظ قانون است اعلام جرمی بر علیه قضات رأی دهنده تنظیم کردم و آن را ۲۰ فروردین ماه ۳۵ تسلیم دادستانی آرتش نمودم که باز آن شخص مطلع و مجهول نخواست مستقیماً اظهار بکند و رد آن را بوسیله ی روزنامه ی «کیهان» شماره ۳۸۶۲ مورخ ۱۵ اردی بهشت ماه ۳۵ زیر عنوان «دادگاه عالی انتظامی نیز اعتراض دکتر مصدق را رد کرد» باین جانب اعلام نمود که ناچار شدم از جناب آقای اخوی وزیر دادگستری طی نامه مورخ ۱۷ اردی بهشت ۳۵ تقاضا کنم موضوع را مورد توجه قرار بدهند. چنانچه از دادگاه عالی انتظامی قضات رأی بر رد آن صادر شده باشد مانع نشوند که متن کامل آن و همچنین متن کامل اعتراض بحکم غیابی و اعلام جرم این جانب در جرائد منتشر گردد تا عامه بدانند مدار کار در دادگستری از چه قرار است و الا خبر روزنامه کیهان را تکذیب نمایند که باین نامه جوابی نرسید و مدتی نگذشت که در بعضی از جراید منتشر شد وزیر از جریان کار دادگستری ناراضی است و میخواهد از کار کنار برود. سپس روزنامه «اطلاعات» در شماره ی ۹۰۱۱ مورخ جمعه ۱۱ خرداد نوشت «بقرار اطلاع آقای اخوی تاکنون چندین بار اظهار تمایل بکناره گیری نموده و حتی استعفای خود را نیز تقدیم داشته است ولی از ایشان تقاضا شد که تا استعفای کابینه و تشکیل دولت جدید وزارت دادگستری را تصدی نماید.»

(۳) خلاصه اینکه سلف آن جناب یا نخواست مثل بعضی دادگستری ایران را بدنام و رسوا کند و یا نتوانست. یعنی قضات دادگاه عالی انتظامی از استقلال و مصونیت خود استفاده کرده شخصیت خود را حفظ نمودند و الحق هم چه کار صحیحی کرده اند، چونکه این استقلال و مصونیت برای یک چنین روزگاری بقضات داده شده است و یا هر دو، یعنی هم قضات مردان شرافتمندی هستند که نخواستند زیر بار نفوذ اجنبی بروند هم وزیر نخواست برای چند روز تصدی وزارت حکمی از یک دادگاه مهم دادگستری

برخلاف قانون و مصالح مملکت صادر شود و مثل بعضی از آن دفاع کند و خود را بدنام نماید.

مگر من در دادگاه چه می‌گفتم که بیاناتم تا این حد ایجاد وحشت کرده است و در اینجا این سؤال پیش می‌آید که ایجاد چنین وضعیتی در مصالح ایران است یا در منافع بیگانگان؟

(۴) اکنون نوبت آن جناب است که باین کار خاتمه دهید و این جانب هم چیزی غیر از آنچه از سلف شما خواسته‌ام تقاضا ندارم و یک بیگناهی هم که عنقریب سه سال است بدستور سیاست خارجی و بر علیه مصالح مملکت در حبس مجرد بسر میبرد باید بتواند از یک هموطن خود و یک وزیر ایرانی دادگستری یک تقاضای ناچیزی را بکند که این است:

اگر خبر روزنامه کیهان صحیح است و دادگاه عالی انتظامی قضات قبل از ۱۵ اردیبهشت ۳۵ اعلام جرم را وارد ندانسته و آن را رد کرده است برای اینکه دیگر مزاحم کسی نشوم و از این دستگاه بکلی مأیوس شوم متن آن را باین جانب ابلاغ کنند و اجازه فرمائید طبق معمول تمام دادگستریهای ممالک مترقی در این مملکت مشروطه هم مانع نشوند و بگذارند جرأند متن رأی دادگاه و متن اعتراض و اعلام جرم این جانب را منتشر کنند تا مردم آنها را بخوانند و بر ایمان خود نسبت باین دستگاه بیفزایند.

والا این کار خلاف قانون و خلاف مصالح مملکت هر قدر بیشتر تقویت بشود و حکمی که برخلاف نص صریح اصل ۷۶ متمم قانون اساسی و ماده ۱۵۰ قانون مجازات عمومی روی «اوضاع و احوال خصوصی» صادر شده باقی بماند گذشته از اینکه بقوه قضائیه مملکت لطمه وارد میکند برای ملت ایران هم در مجامع بین‌المللی حیثیتی باقی نمیگذارد.

بنابراین حفظ استقلال قوه قضائیه و حیثیت ملت ایران چنین ایجاب میکند که طبق قانون این جانب احضار شوم و پس از دفاع از خود دادگاه هر طور خواست رأی خود را بدهد و اشتباه نکنید اگر ملتی حیثیت خود را از دست بدهد وزیر مملکت هم ارزش و حیثیتی نخواهد داشت.

البته تصور نخواهید فرمود که این تقاضا صرفاً از نظر شخص خود این جانب است. چونکه سه سال مدت حبس خود را تحمل کرده‌ام و از محکومیت در این دادگاه هم که در نتیجه‌ی خدمت بمملکت نصیب شده است افتخار بزرگی تحصیل نموده‌ام که هرگز نمیخواهم آن را از دست بدهم و بعد هم هر چه بسرم بیاید روی همین اصل است

و با کمال خوشوقتی آن را قبول میکنم، بلکه از نظر اجرای قانون و مصالح کشور است. حال آن جناب با این نظریه چقدر موافق باشید مطلبی است که بعد روشن میشود و تاریخ قضاوت خواهد کرد.

دکتر محمد مصدق

پیوست ۳۳ برگ پرونده ی فرجامی

(۱۳)

زندان لشکر ۲ زوهی مرکز

۲۷ خردادماه ۱۳۳۵

جناب آقای رضا تجدد سرپرست دیوان عالی کشور

از این نظر که تمام مکاتبات این جانب به بایگانی آن دیوان وارد نشده پرونده ی فرجامی خود را بالتمام تقدیم میکنم و با ارسال آن زائد است جریان فرجام خود را شرح دهم. امیدوارم ساعتی از اوقات خود را صرف مطالعه آن بفرمایند و از جریان کار این جانب در آن دیوان مستحضر گردند و توجه فرمایند لکه ی ننگی را که بداد گستری ایران وارد کرده اند در نتیجه ی اجرای قانون پاک شود.

دکتر محمد مصدق

پیوست ۳۸ برگ پرونده فرجامی

(۱۴)

وزارت جنگ

شماره ۳۴۴۲/د

۲ تیرماه ۳۵

آقای دکتر محمد مصدق

رونوشت تصمیم دادگاه عالی انتظامی راجع باعلام جرم شما بر علیه هئیت مستشاران شعبه نهم دیوان عالی کشور به پیوست ابلاغ میشود. دادستان ارتش، سرلشکر آزموده

(۱۵)

وزارت دادگستری

رونوشت

دادگاه عالی انتظامی

عنوان لایحه ی شکوائیه ی آقای دکتر مصدق اعلام جرم موضوع نقض اصل ۷۸

متمم قانون اساسی و مواد اصول محاکمات جزائی است خطاب آن بریاست دیوان عالی کشور میباشد بمناسبت شرحی که در روزنامه کیهان از قول رئیس دیوان مزبور نقل کرده است و مطالب مندرج در لایحه از قبیل خروج از بیطرفی و غیره نیز میرساند که مقصود نویسنده لایحه اعلام جرم است نه شکایت انتظامی و بموجب لایحه قانونی مصوب ۳۳/۱۲/۱۴ دادگاه عالی انتظامی به تخلفات منتسبه بقضات راساً بدون شکایت اشخاص ذینفع تجویز نگردیده است. بنابراین رسیدگی بموضوع لایحه که اعلام جرم است در حدود صلاحیت دادگاه عالی انتظامی نمیشود.

رونوشت برابر اصل و اداری است - امضایقرآ، مهر دیوان کشور

دیوان کشور

۵ ۱۳۱۷

(۱۶)

زندان لشکر ۲ زرمی مرکز

۵ تیرماه ۱۳۳۵

دیوان عالی کشور

رونوشت تصمیم دادگاه عالی انتظامی توسط دادستانی ارتش عز وصول ارزانی بخشید. علت عدم تقدیم شکایت بدادگاه عالی انتظامی نبودن قانون در دسترس و مخصوصاً بی اطلاعی این جانب از تصویب لایحه قانونی مصوب ۱۴ اسفندماه ۱۳۳۳ بوده که از ۲۰ فروردین ۳۵ که لایحه خود را بعنوان جناب آقای هیئت فرستاده ام هیچ اطلاعی باین جانب نرسید مگر همان خبری که روزنامه ی «کیهان» در شماره ی ۳۸۶۲ مورخ ۱۵ اردی بهشت ۳۵ از طرف آن شخص مطلع و مجهول منتشر نمود و این جانب تا کنون در زندان بلا تکلیف بسر برده ام.

اکنون طبق ماده ی ۱۸۶ قانون دادرسی و کیفر ارتش: «وکیل متهم از ابتدای جریان دادرسی میتواند با آزادی با او ملاقات و مذاکره نماید» درخواست میکنم که بیش از این از حق که قانون بهر متهمی داده است محروم نشوم و از ملاقات با وکلای خود ممانعت نکنند تا برطبق مقررات قانونی در احقاق حق خود عمل کنم.

دکتر محمد مصدق

(۱۷)

زندانی لشکر ۲ زرهی مرکز

۶ تیرماه ۱۳۳۵

دیوان عالی کشور

در تعقیب نامه روز قبل این جانب بیش از سه جلسه که فاصله هریک از آنها را با هم خود این جانب تعیین کند بملاقات وکلای خود احتیاج ندارد، چنانچه بعد لزوم پیدا کرد درخواست اجازه خواهد نمود.

دکتر محمد مصدق

(۱۸)

وزارت دادگستری

۶ ربیع ۱۲ تیرماه ۱۳۳۵

شماره ۱۳۸۳۴

آقای دکتر محمد مصدق

با اعلام وصول نامه های زیر:

(۱) نامه مورخ ۲۷ خرداد ۳۵ محتوی ۳۵ برگ

(۲) نامه مورخ ۵ تیرماه ۳۵

(۳) نامه مورخ ۶ تیرماه ۳۵

جواباً اشعار میدارد

اولاً— با توجه ودقت بنامه اول و محتویات آن چنانچه خود جنابعالی از مبادی و اصول دادگستری استحضار دارید رئیس دیوان عالی کشور جز در شعبه ۱ که ریاست قضائی آن را دارند در هیچ یک از شعب دیگر دیوان عالی کشور مداخله نداشته و نمیتواند نسبت بپرونده های جاری در آن شعب اعم از جزائی و یا حقوقی نظری داشته باشند و شعب دیوان عالی کشور در ابداء نظر قضائی کاملاً مستقل بوده، نه کسی میتواند بر آنها فکری را تحمیل نماید و نه آنها پیروی از نظریات کسانی که صلاحیت مداخله را ندارند مینمایند. پرونده جنابعالی با همان کیفیاتی که مستحضر هستید در شعبه ی ۹ خاتمه پیدا کرده است.

(۲) نامه ی مورخ فروردین ۳۵ از طرف مقام ریاست دیوان عالی کشور بدادگاه عالی انتظامی ارسال و دادگاه مزبور تصمیمی نسبت بآن نامه اتخاذ نمود که صورت آن طی شماره ۵۰۷۶ مورخ ۱۵ اردی بهشت ۳۵ باستحضار جنابعالی رسیده است و عین

نامه‌ی جنابعالی را هم طی شماره ۲۲۲ نهم اردی بهشت ۳۵ بدفتر دیوان عالی کشور عودت داده‌اند.

(۳) چون هم در نامه‌ی تیرماه ۳۵ و هم در نامه ششم تیرماه ۳۵ خواستار ملاقات با وکلای خود شده‌اید در این مورد بدادستانی آرتش طی شماره ۱۳۸۲۱ مورخ ۱۲ تیرماه ۳۵ اعلام گردید که از لحاظ قضائی هیچ مانعی برای ملاقات جنابعالی با وکلاء خودتان و همچنین اشخاص دیگر موجود نیست.

قائم مقام رئیس دیوان عالی کشور - رضا تجدد

(۱۹)

وزارت دادگستری

اداره دفتر کل وزارت

تاریخ ۱۹ تیرماه ۱۳۳۵

شماره ۱۳۹۰۲

آقای دکتر محمد مصدق

عطف بنامه‌ی که بتاريخ ۲۷ خردادماه ۱۳۳۵ بعنوان این جانب ارسال داشته‌اید اشعار میدارد چون وزارت دادگستری در کار محاکم مداخله ندارد میتوانید در حدود قانون مستقیماً مطالب خود را بمراجع مربوطه اظهار نمایند که مورد اقدام قانونی واقع شود و راجع باعلام جرم هم برای استحضار از نظر دادگاه عالی انتظامی ممکن است بدفتر دادگاه مزبور مراجعه نمایند تا از نتیجه مستحضر شوید.

وزیر دادگستری، گلشائیان

(۲۰)

زندان لشکر ۲ زرعی مرکز

۱۹ تیرماه ۱۳۳۵

تیمسار سرلشکر آزموده دادستان آرتش

۲۸ خرداد گذشته نامه‌ای بعنوان جناب آقای گلشائیان وزیر دادگستری بدادستانی فرستاده‌ام که رسید آن نزد این جانب ضبط است. نظر باینکه جناب آقای وزیر دادگستری در جواب خبرنگار کیهان بیاناتی فرموده‌اند که از صفحه‌ی ۱۳ جریده‌ی مزبور شماره‌ی ۳۹۱۵ مورخ ۱۷ تیرماه عیناً نقل میشود «ضمناً خبرنگار ما امروز از آقای گلشائیان سؤال کرده آیا راست است که آقای

دکتر مصدق نامه ای برای شما ارسال داشته و در مورد وضع پرونده خود مطالبی نوشته — وزیر دادگستری گفت این شایعه صحیح نیست و من چنین نامه ای دریافت نکرده ام.» این است که تمنا میکنم اگر نامه ارسال نشده آن را اعاده فرمائید که دیگر زحمت تحریر بخود ندهم و با هر چه بر من میگذرد بسازم و چنانچه ارسال شده مرقوم فرمائید که آن را برای جناب آقای وزیر دادگستری نفرستم و مطالبه جواب نمایم.
دکتر محمد مصدق

پیوست: رونوشت نامه ی این جانب بجناب آقای گلشانیان برای ضبط در پرونده ی آن دادستانی

(۲۱)

زندانی لشکر ۲ زرهی مرکز

۳۱ تیرماه ۱۳۳۵

تیمار سرلشکر آزموده دادستان آرتش

نامه ی شماره ی ۱۳۹۰۲ پانزدهم تیرماه ۳۵ جناب آقای گلشانیان وزیر دادگستری و نامه شماره ۱۳۸۳۴ دوازدهم تیرماه ۳۵ جناب آقای رضا تجدد قائم مقام رئیس دیوان عالی کشور قبل از ظهر ۳۰ تیرماه باین جانب رسید و معلوم نیست چه چیز سبب شده که اولی ۱۰ روز و دومی ۱۷ روز در دادستانی آرتش بماند.

جناب آقای وزیر دادگستری نوشته اند که در حدود قانون مطالب خود را بمراجع مربوطه اظهار کنم و جناب آقای تجدد هم اشاره بنامه ای نموده اند که آن را بضمیمه رونوشت دادگاه عالی انتظامی دیوان عالی کشور تحت شماره ۵۰۷۶ پانزدهم اردیبهشت ۳۵ بدادستانی آرتش فرستاده است. ولی آن دادستانی فقط همان رونوشت را بعد از پنجاه روز فاصله یعنی در ۲ تیرماه ۳۵ طی شماره ۳۴۴۲ د برای این جانب ارسال نموده و مزیتی را که آرتش شاهنشاهی نسبت بسایر تشکیلات مملکتی دارد در مورد این جانب از دست داده است. چونکه نامه ای نیست که در هیچیک از ادارات آرشی ظرف چهل و هشت ساعت در آن اقدامی نشود و بلا تکلیف بماند.

از عرض این مطالب که تأسف آور است خجالت میکشم و نظر باینکه جناب آقای تجدد در نامه فوق اشعار نموده اند «بدادستانی آرتش طی شماره ۱۳۸۲۱ دوازدهم تیرماه ۳۵ اعلام گردید که از لحاظ قضائی هیچ مانعی برای ملاقات این جانب با وکلاء و همچنین اشخاص دیگر موجود نیست» ولی اکنون هجده روز است که این نامه در آن دادستانی بلا اقدام مانده است.

و همچنین ماده ۱۸۶ قانون دادرسی و کیفر آرتش که باستناد همین قانون تیمسار این جانب را تحت اقتدار و تسلط خود قرار داده‌اید مصرح است که «وکیل مدافع متهم از ابتدای جریان دادرسی میتواند با آزادی با او ملاقات و مذاکره نماید....»

و نیز ماده ۴۶۷ اصول محاکمات جزائی که باین جانب حق درخواست تجدیدنظر داده است که در موقع خواهم نمود دیگر معلوم نیست که دادستانی آرتش روی چه نظر آنهم باستناد یک حکم قلابی که روی اوضاع و احوال خصوصی صادر شده و کمتر کسی است در دادگستری که از جریان کار این دادگاه و مسافرت بعضی بخارج مطلع نباشد کار این جانب را در دادگستری خاتمه یافته تلقی نموده و مانع ملاقات و کلاء با این جانب شده‌اید و حتی از ارسال نامه‌ی این جانب هم برای یکی از وکلای خود جلوگیری فرموده و درنامه‌ی شماره ۳۴۱۱ د مورخ ۲۵ فروردین ۳۵ باین جانب مرقوم فرموده‌اید:

«رسیدگی بپرونده شما در دیوان کشور خاتمه یافته است و دیگر آقای شهیدزاده سمتی ندارند تا رونوشت نامه‌ای که قبلاً جهت جناب آقای هیئت رئیس دیوان عالی کشور ارسال داشته‌اید و عنوان آن «اعلام جرم راجع بتقص اصل ۷۸ متمم قانون اساسی و ماده ۴۵۱ و ۴۵۲ اصول محاکمات جزائی» میباشد جهت آقای شهیدزاده فرستاده شود.»

دکتر محمد مصدق

(۲۲)

وزارت جنگ

لغاره - دادستانی آرتش

شماره ۳۴۳۶ د

۲ مرداد ۳۵

آقای دکتر محمد مصدق

بازگشت نامه مورخ ۳۱ تیرماه ۱۳۳۵

(۱) دادستان آرتش مفتخر است که بموجب سوابق موجود در تمام مدتی که شما با این دستگاه مکاتبه داشته یا دادستانی آرتش واسطه مکاتبات شما با مقامات و اشخاص بوده است اولین دفعه است که شما ایراد از تأخیر ابلاغ چند نامه میکنید که لزوماً ابلاغ مینماید.

اولاً - تاریخ نامه شماره ۱۳۹۰۲ که آقای گلشائیان وزیر محترم دادگستری بعنوان شما صادر نموده‌اند ۳۵/۴/۱۹ است در حالی که شما تاریخ آن را ۱۵ تیرماه ۳۵

مینویسد.

ثانیاً — عین نامه مذکور از طرف این دادستانی پیوست شماره ۳۴۲۲ تاریخ ۳۵/۴/۲۰ به لشکر ۲ زرهی مرکز ارسال گردیده که بشما تسلیم نمایند.

ثالثاً — هیچ توجه ندارید که دادستانی ارتش برعکس شما مقید بحفظ حرمت و حیثیت اشخاص و مقامات و اطاعت از قوانین و مقررات و موظف باجرا احکام قطعی و لازم الاجراست. ضمن اینکه وظایف و تکالیف این دادستانی اجازه‌ی جوابگوئی به لاطایلات نویسی شما را نمیدهد از آن جمله که در نامه‌ی مورخ ۳۱ تیرماه ۱۳۳۵ خود مینویسد «اگر معلوم نیست که دادستانی ارتش روی چه نظر آن هم باستناد یک حکم قلبی که روی اوضاع و احوال خصوصی صادر شده و کمتر کسی است در دادگستری که از جریان کار این دادگاه و مسافرت بعضی بخارج مطلع نباشد کار این جانب را در دادگستری خاتمه یافته تلقی نموده...»

(۲) همانطوری که طی شماره‌ی ۳۴۱۱-۳۵/۱/۲۵ بشما ابلاغ نموده است «رسیدگی بپرونده شما در دیوان کشور خاتمه یافته است». بنابراین هیچکس در مورد یک امر مختومه وظیفه و سمتی نخواهد داشت.

(۳) طی شماره ۳۴۰۵ بیست و دوم فروردین ۳۵ متن رأی شعبه ۹ دیوان عالی کشور را که باتفاق آراء صادر گردیده بشما ابلاغ نموده است که عیناً چنین است: «با ملاحظه‌ی جمیع جهات و نظر باوضاع و احوال خصوص مورد اعتراضات فرجامی مؤثر بنظر نرسید و حکم صادر ابرام میشود» اینک بشما اعلام مینماید غرض از ابلاغ مجدد رأی که تاسف‌آور است و خجالت دارد این است که شما ضمن مکاتبات خود حتی رأی شعبه ۹ دیوان کشور را تحریف مینمائید بدین توضیح که دیوان کشور رأی میدهد (با ملاحظه‌ی جمیع جهات و نظر باوضاع و احوال خصوص مورد اعتراضات فرجامی مؤثر بنظر نرسید) ولی شما دائماً مینویسید (نظر باوضاع و احوال خصوصی) رأی صادر نموده‌اند.

(۴) اگر شما حاضر نیستید خود را آشنا بقوانین مملکتی نمائید دادستانی ارتش موظف باجرا قوانین است. کارها در دادگستری خاتمه یافته بدین توضیح که شما باتهام «برهمزدن اساس حکومت و ترتیب وراثت تخت و تاج سلطنت و اغواء و تحریک مردم بمسلح شدن برضد قدرت و مقام شامخ سلطنت در روزهای ۲۵ تا آخر روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲» تحت تعقیب دادستان ارتش قرار گرفته و بموجب رأی مورخ ۳۳/۲/۲۲ دادگاه تجدید نظر نظامی عمل شما را منطبق با ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش تشخیص و با رعایت ماده‌ی ۶۴ قانون کیفر عمومی به سه سال زندان مجرد محکوم شده‌اید که رأی

صادر بموجب دادنامه‌ی شماره ۳۷۰۶ تاریخ ۲۲ اسفند ۳۴ شعبه نهم دیوان عالی کشور با اتفاق آراء ابرام و در نتیجه محکومیت شما قطعی گردیده است.

بنابراین دیگر استناد بماده‌ی ۱۸۶ قانون دادرسی و کیفر آرتش که مربوط بآئین دادرسی در دادگاه نظامی است و ماده‌ی مزبور مقرر میدارد «وکیل مدافع متهم از ابتدای جریان دادرسی میتواند با او ملاقات نماید» پوچ و بی معناست. ضمن اینکه باید متوجه باشید شما دیگر متهم نیستید بلکه بحکم قانون مجرم شناخته شده‌اید که مجرمیت شما در سجل قضائی شما و تاریخ کشور بحکم قانون ثبت و ضبط گردیده است.

در خاتمه دادستان آرتش پس از ابرام رأی دادگاه تجدیدنظر نظامی و قطعیت رأی صادر و بموقع اجرا گذاردن آن هیچگونه وظیفه‌ای از لحاظ قضائی نسبت بشما نداشته و ندارد و نخواهند داشت. پس از قطعیت رأی صادر پرونده شما را بسته و بایگانی کرده است و در مورد ملاقات با اشخاص چنانچه مستحضرید با کسانی که طبق مقررات زندان اجازه ملاقات داشته‌اید همواره ملاقات نموده‌اید.

دادستان آرتش - سرتیپ آزموده

(۲۳)

زندان لشکر ۲ زرهی مرکز

۷ مرداد ماه ۱۳۳۵

نیمسار سرلشکر آزموده دادستان آرتش

وصول نامه شماره ۳۴۳۶ سوم مرداد ۱۳۳۵ آن دادستانی مسبب شد بآشتباهی که در تاریخ یکی از نامه‌ها شده بود پی بیرم و از شما هم که در بسیاری از موارد اشتباه نموده‌اید رفع اشتباه کنم.

(۱) در نامه‌ی مورخ ۳۱ تیرماه خود از تأخیر ارسال چند مراسله شکایت کرده بودم. از جمله نامه جناب آقای گلشائیان وزیر دادگستری که این جانب تاریخ آن را سهواً ۱۵ تیر نوشته‌ام که چون توضیح داده‌اید تاریخ آن ۱۹ تیر بوده و روز ۲۰ تیر به لشکر ۲ زرهی مرکز ارسال شده دیگر هیچ عرض نمی‌کنم.

ولی نسبت بنامه‌ی جناب آقای رضا تجدد قائم مقام ریاست دیوان عالی کشور که تاریخ آن ۱۲ تیر بوده و در سی‌ام تیر باین جانب رسیده و همچنین نامه‌ی شماره ۵۰۷۶ پانزدهم اردیبهشت ۳۵ دیوان عالی کشور بعنوان این جانب که آن را بدیوان مزبور فرستاده‌اند و رونوشت تصمیم دادگاه عالی انتظامی را که ضمیمه آن بوده نگاهداشته و پس از پنجاه روز تأخیر برای این جانب ارسال داشته‌اند نخواستید توضیحاتی بدهید که

موجباً این تأخیر و تجاوز بحق یک زندانی بی تقصیر چه بوده است.

(۲) راجع برای شعبه ۹ دیوان عالی کشور عرض میکنم اشخاص در هر مقام خصوصاً قضات که جز اجرای قانون وظیفه‌ای ندارند تا زمانی مورد احترام جامعه هستند که بقانون احترام کنند و حق هیچ فردی از افراد را تضییع نمایند.

طبق ماده ۵۳ اصول محاکمات جزائی راجع بمقررات فرجامی «متداعین برای رسیدگی در دیوان تمیز احضار میشوند، ولی اگر بدون عذر موجه حاضر نشوند رسیدگی و صدور حکم بتأخیر نمیافتد.»

و بر حسب ماده ۵۱ «متداعین یا وکلای آنان با اجازه رئیس شعبه مطالب خود را اظهار میدارند و مدعی العموم اخیراً عقیده خود را اظهار میدارد»

که با نصوصی بدین صراحت این جانب را برای دفاع از حق خود و گفتن حقایق در منافع و مصالح مملکت احضار ننمودند و با دستور صریحی که قانون اساسی در اصل ۷۸ متمم داده است که عیناً نقل میشود

«احکام صادره از محاکم باید مدلل و موجه و محتوی فصول قانونیه که برطبق آنها حکم صادر شده است بوده و علناً قرائت شود» رایی بدین طریق صادر کرده‌اند:

«با ملاحظه‌ی جمیع جهات و نظر باوضاع و احوال خصوص مورد اعتراضات فرجامی مؤثر بنظر نرسید و حکم صادر ابرام میشود» که از حیث انشاء نه سلیس است نه رسا و از حیث معنا مخالف دستور اصل مزبور صادر شده است که چون جهتی داشته که قضات از حدود قانون منحرف شوند و رایی بدین سخافت و ابتذال صادر نمایند هرکس آن را بخواند در قلبی بودن آن تردید نمیکند و چنانچه بخواهند برای این واژه مصداقی پیدا کنند از این رأی بهتر نمیتوان مصداقی پیدا کرد. تعجب اینجاست که شما این عمل را ذاتاً بد نمیدانید ولی حرف آن را بد میدانید و آن را جزو لایطایلات میشمارید.

(۳) نظر باینکه نگاشته‌اید طبق رأی مورخ ۲۲ اردیبهشت ۳۳ دادگاه تجدیدنظر و دادنامه شماره ۳۷۰۶ بیست و دوم اسفند ۳۴ شعبه نهم دیوان عالی کشور محکومیت این جانب قطعی است و باید متوجه باشم که دیگر متهم نیستم بلکه بحکم قانون مجرم شناخته شده‌ام و این مجرمیت در سجل قضائی این جانب و تاریخ کشور بحکم قانون ثبت و ضبط گردیده است

عرض میکنم چقدر روحیه و افکار اشخاص با هم یکی نیست و تفاوت دارد. من متأسفم که چرا دادگاه از این نظر که ماده ۴۶ قانون مجازات عمومی اعدام مردانی متجاوز از شصت سال را اجازه نداده است با نظر شما راجع باعدام من موافقت ننمود و شما اکنون این مجرمیت را که باز یک افتخاری است نصیب شده و کمتر نصیب کسی میشود

برخم میکشید و برای من تنزل مقام میدانید.

من از آن رأی دادگاه فقط آن قسمتی را قبول میکنم که عنوان «جنابی» را از من سلب کرده است، چونکه همیشه از این عنوان پوچ و توخالی متنفر بوده‌ام. اگر این رأی قلابی را یک مورخی ضمن وقایع روز ثبت کند مبارزه‌ی ملت ایران را با سیاست خارجی در مراجع بین‌المللی و در خود مملکت باعمال اجنبی جزو مفاخر تاریخی ملت می‌شمارند و هیچوقت از صفحات تاریخ این مملکت محو نمیشود. بدبختانه کار مملکت بجائی رسیده است که یک دادستان آرتش میتواند قانون را لگد مال کند و یک زندانی بی‌تقصیر که حق دارد از خود دفاع کند با دستور صریحی که دیوان کشور طی شماره‌ی ۱۳۸۲۱ دوازدهم تیرماه ۳۵ بآن دادستانی داده است: «که از لحاظ قضائی مانعی برای ملاقات و کلاء و اشخاص دیگر موجود نیست» نتواند وکلای خود را ببیند و طبق لایحه‌ی قانونی ۱۴ اسفندماه ۳۳ شکایت خود را بدادگاه عالی انتظامی و همچنین بموجب ماده‌ی ۴۶۸ اصول محاکمات جزائی درخواست تجدید نظر خود را بدیوان عالی کشور تقدیم نماید و آنقدر خسته و ناتوان شود که از روی اجبار انتحار نماید و موضوع قهراً خاتمه یابد.

دکتر محمد مصدق

عرض جواب

فرمایشات اعلیحضرت همایون شاهنشاه

[مقدمه]

بطوریکه در مقدمه‌ی کتاب بعرض هموطنان عزیز رسید این بخش مربوط بانقاداتی است که اعلیحضرت همایون محمدرضاشاه پهلوی از من و اعمالم در کتاب «مأموریت برای وطنم» فرموده‌اند که چون هر کتاب مورد علاقه‌ی جامعه پس از انتشار در یک روزنامه باز آن را طبع میکنند و در یک جلد جداگانه در دسترس عموم قرار میدهند تا هرکس در موقع لزوم بتواند از آن استفاده کند و در مورد این کتاب رعایت این نکته نشده و فقط بانشار در دو جریده‌ی عصر طهران یعنی روزنامه‌ی «اطلاعات» و «کیهان» قناعت نموده‌اند این است که برای رفع احتیاج خوانندگان از مراجعه‌ی بجرائد در هر یک از فصول کتاب و بالخصوص فصل پنجم آن که از راه کمال مرحمت بشرح اعمال من تخصیص داده شده آنچه فرمایش فرموده‌اند بدون هیچگونه تصرف و تغییر عیناً نقل میکنم و جواب درخور انتقاد را اگر مفصل است در متن والا در ذیل همان صفحه بعرض میرسانم و تشخیص صحت هر یک از انتقادات و عرض جواب را بقضاوت عادلانه‌ی خوانندگان محول مینمایم.

• در چاپ همه جوابها ذیل متن مأخوذ از کتاب «مأموریت برای وطنم» آورده شد. برای مشخص بودن میان، متن به حروف ریز و جواب به حروف درشت تریه چاپ رسید. (ا.ا.)

معمول شکر

از فصل سوم کتاب مأموریت برای وطنم

(۱)

مدتها پس از وقایع دوران کودکی چهار حادثه‌ی دیگر برای من روی داد که هر یک در حدود خود حائز کمال اهمیت بوده و موجب شده است که ایمان و توجه بی‌شائبه‌ای که در دوران کودکی بمبدأ حقیقی داشته‌ام ادامه یافته و روز بروز مستحکمتر گردد. اولین حادثه هنگامی روی داد که برای بازدید سدی که تازه در شرف احداث بود بکوه‌رنگ در حوالی اصفهان رفته بودم.

دومین واقعه رهائی استان زرخیز آذربایجان از تسلط اجانب بود. و سومین واقعه‌ی عجیب و تلخ دوران سلطنت در بهمن‌ماه ۱۳۲۷ هنگامی که در جشن سالیان‌ی تأسیس دانشگاه شرکت میکردم روی داد. قضیه‌ی چهارم که شرح آن در این کتاب مندرج است معجزه ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ بود که ایران را از چنگال مصدق رهائی داد. دکتر مصدق مردی بود که امکان داشت رهبر سیاسی خوبی باشد ولی در اواخر حکومتش اسیر افکار افراطی خود و عده‌ای از اطرافیان و تلقینات غیرمستقیم یک دولت خارجی قرار گرفته بود. اعتقاد من این است که سرنگون کردن دستگاه مصدق کار مردم عادی کشور من بود که در دلشان بارقه‌ی مشیت یزدانی می‌درخشید.

<http://chebayadkard.com/>

عرض جواب

بارقه‌ی مشیت یزدانی در دل آیزن‌هاور رئیس جمهوری درخشید که تصویب نمود آزادی یک ملتی را با ۴۰٪ از سهام کنسرسیوم مبادله کنند و برای اجرای این معاوضه در مرحله اول دستخط عزل من صادر و کودتای شب ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ شروع گردید که چون به نتیجه نرسید مرحله‌ی دوم آن شروع شد و سیصد و نود هزار دلار امریکا بین بعضی از علمای فاسد و امراء و افسران بی‌ایمان تقسیم گردید و بهر یک از آن مردم عادی کشور مورد توجه شاهنشاه هم از این اعتبار مبلغ ناچیزی رسید که همه یک دل و

یک زبان زیر نظر آن افسران و درجه داران بغارت خانه‌ی من پرداختند، مرا دستگیر و به دادگاه نظامی تسلیم کردند.

از فصل چهارم کتاب مأموریت برای وطنم (۲)

علاوه بر وظایف نظامی که بر عهده داشتم مجبور بودم هر روز پدرم را ملاقات کنم و این ملاقاتها گاهی صبح و اغلب نیم ساعت قبل از ظهر صورت میگرفت..... و نظریات خود را بدون اینکه جنبه مذاکره و مباحثه داشته باشد بسمع او میرساندم. با وصف این در آن سن نوزده سالگی گاهگاه عقاید خود را صریحاً در مسائل مختلف بوی عرضه میداشتم و عجب این بود که او همیشه نظریات و عقاید مرا با دقت و حوصله استماع مینمود و پیشنهادات مرا کمتر رد میفرمود.

مثلاً در اثر شفاعت مصرانه‌ی من بسیاری از زندانیان سیاسی آزادی یافتند. شاید جای افسوس باشد ولی یکی از این افراد دکتر مصدق بود که بعداً در دوره‌ی زمامداری خود چیزی نمانده بود که کشور را با فلاس بکشانند و سلسله‌ای را که پدرم بنیاد نهاده بود براندازد. با آنکه مصدق بارها گفته بود که من جان وی را از خطر نجات داده‌ام همه دیدند که این دین را بچه طریق عجیبی ادا کرد و چگونه از من حق شناسی نمود.

پدرم مصدق را باتهام همکاری با یک دولت خارجی و توطئه بر علیه دولت ایران توقیف کرده بود و نمی دانم در فکروی چه میگذشت که مخالفین خود را به همکاری با خارجیها مخصوصاً انگلیسها متهم میکرد. مصدق بنقطه‌ی دور افتاده و بدآب و هوایی تبعید شد و چون پیر و علیل بود با احتمال قوی از این تبعید سلامت باز نمیگشت. ولی من از او شفاعت کردم. وی پس از چند ماه آزاد گردید. در فصل آینده شرح خواهم داد که از این آزادی چه استفاده‌ای کرد. گاهی که در این باره فکر میکنم در صحت اقدام آن روز خود و شفاعت از وی مردد میشوم. ولی نسبت باغلب کسانی که در اثر شفاعت و کوشش من از زندان آزاد شدند احساس مسرت و خرسندی میکنم.

عرض جواب

بعد از خاتمه‌ی دوره‌ی ششم تقنینیه که دولت در انتخابات طهران هم دخالت نمود و من دیگر بمجلس نرفتم مدت سیزده سال در شهر طهران و احمدآباد بانزوا گذرانیدم. کسی را ندیدم و با احدی معاشرت ننمودم و با این حال نفهمیدم مرا برای چه دستگیر کردند و به شهربانی آوردند و بهترین گوام پرونده‌های من است در شهربانی. سؤال کردم بچه تقصیر مرا این جا آورده‌اید؟ گفتند تقصیری ندارید و باید در

این جا بمانید. (۱) من و کسانم درخواستی از والا حضرت همایون ولیعهد وقت نکردیم. این درخواست از طرف مسیو پرن تبعه‌ی سوئیس و یکی از دوستان ایام تحصیل اعلیحضرت شاهنشاه که در بیمارستان نجمیه بستری شده بود صورت گرفت. با این حال هر وقت فرصتی بدستم آمد از اظهار شکرگزاری خودداری نکردم و تا آخرین روزی هم که در سرکار بودم قدمی بر علیه شاهنشاه برنداشتم و شفاعت من نزد پدر تاجدار اثر دیگری هم داشت که این بود دست شاه فقید بیک جنایت دیگر برای از بین بردن من آلوده نگردید.

و اما اینکه فرموده‌اید «نمی‌دانم در فکر او چه می‌گذشت که مخالفین خود را بهمکاری با خارجیها مخصوصاً انگلیسها متهم میکرد» جا دارد که عرض کنم کافر همه را بکیش خود پندارد.

از فصل پنجم کتاب مأموریت برای وطنم

(۳)

چند سال پیش شخصی بنام دکتر محمد مصدق که بیش از هر ایرانی دیگر در تاریخ اخیر ایران موضوع مقالات و مندرجات روزنامه‌های امریکائی و انگلیسی قرار گرفته بود و متأسفانه برخی از مردم در خارج ایران وی را ملاک قضاوت خود درباره‌ی ایران و ایرانیان قرار دادند در این کتاب باید بخوانندگان اطمینان دهم که مصدق هرگز نمودار ایران و مظهر و نمونه‌ی خصایص ملت ما نبوده است.

در فصل قبل ذکر شد که پدرم مصدق را در سال ۱۳۱۹ زندانی کرد و در اثر شفاعت من آزاد گردید.

در سال ۱۳۳۲ بار دیگر بجرم برهم زدن اساس حکومت که خود خیانت‌بارزی است محکوم شد. من در این موقع نامه‌ای بمحکمه نگاشته و اظهار داشتم که وی را از تقصیراتی که نسبت بشخص من مرتکب شده بخشیده‌ام. در اثر همین نامه و بعلت کبر من از اعدام که معمولاً در کشور ایران و سایر کشورهای جهان مجازات این گونه اشخاص است رهائی یافته و فقط به سال زندان مجرد محکوم گردید و بدین ترتیب یکبار دیگر در اثر دخالت من از مرگ نجات یافت.

وی از سال ۱۳۳۵ که از زندان بیرون آمد بملک شخصی خود رفته و تا کنون که این کتاب

(۱) ملاحظه شود شرح زندگانی من در کتاب «دکتر مصدق و نطقهای تاریخی او در دوره‌ی

پنجم و ششم تقنینیه»، صفحه ۳۳ تا ۳۳۹.

انتشار پیدا میکند چون شخص با ثروتی است در آنجا با خانواده‌ی خود زندگانی آرام و بی حادثه‌ای را میگذرانند.

عرض جواب

تقصیراتم فقط این بود که در زمان تصدی من شاهنشاه مثل یک پادشاه مشروطه در این مملکت سلطنت میکردند و در این مدت بنا باطلاعات من سوء استفاده‌ای نفرمودند.

بین شاهنشاه و من اختلاف شخصی نبود که از تقصیراتم در گذرند و برای اینکه تصور نفرمایند پس از محکومیت درخواست عفو میکنم بمحض اینکه نامه‌ی وزیر دربار در دادگاه قرائت شد نسبت باین عفو اظهار تنفر کردم.

اما اینکه فرموده‌اند «از سال ۱۳۳۵ که از زندان بیرون آمد بملک شخصی خود رفته...» عرض میکنم مرا تحت الحفظ آوردند و در این ده محبوسم و چون بدون اسکوریت اجازه نمی‌دهند حرکت کنم از قلعه خارج نمیشوم و خواهانم از این زندگی ملامت بار هرچه زودتر خلاص گردم.

(۴)

بجهات علیده من مجبور بوده‌ام درباره‌ی شخصیت مصدق مطالعه کنم و روش معنوی و اخلاقی وی را با مقایسه بین گفتار و رفتارش معلوم ساخته و تأثیر قول و فعل وی را در حیات کشور بواقعی مشخص نمایم.

وی مخصوصاً در دوره‌ی نخست‌وزیری از نزدیک مورد دقت و مطالعه‌ی من قرار گرفت. زندگانی اجتماعی وی در عالم حرف و روی کاغذ بنظر آبرومند می‌آید.

وی در سال ۱۲۶۰ شمسی و بنا باظهار بسیاری اشخاص چند سال قبل از آن در یک خانواده‌ی ملاک و متمکن متولد شده و در رشته‌ی حقوق و موضوعات مربوط بآن در فرانسه و سوئیس بتحصیل پرداخت و سپس وارد خدمات دولتی شد و مشاغل با مسئولیتی مانند وزارت دارائی، وزارت دادگستری، وزارت خارجه باو تفویض شد. انگلیسها وسیله‌ی انتخاب وی را باستانداری فارس فراهم آوردند و پس از آن باستانداری آذربایجان نیز منصوب گردید. در سال ۱۳۰۲ شمسی نخستین بار بنماینده‌ی مجلس شورای ملی انتخاب شد. تا هنگام سقوط خود سمت نمایندگی مجلس شورای ملی را داشت. دوران نخست‌وزیری مصدق از اردیبهشت ۱۳۳۰ تا مرداد ۱۳۳۲ بطول انجامید و در همین دوره بود که خصوصیات اخلاقی و روحی خود را بر همه کس آشکار ساخت. بیشتر افراد تصدیق می‌کنند که وی شخصاً مرد درستکاری بود ولی چنانکه ذکر خواهد شد قبول این

نظر بسته بشعریفی است که از کلمه‌ی درستکاری بشود. او هیچگاه کمونیست نبوده است. وی در ظاهر همواره از کمونیستها برکناری داشت ولی بکمک آنها متکی بود و آنان را نردبان ترقی خود ساخته بود.

عرض جواب

در هر مملکتی نظیر ایران رجال و کارمندان دولت را باید بسه دسته تقسیم نمود: رجال مخلوق سیاست خارجی — رجال خیرخواه و غیرمبارز — رجال خیرخواه و مبارز. نسبت بهریک از این سه دسته توضیحاتی لازم است داده شود.

(۱) رجال مخلوق کسانی هستند که با نظریات خارجی وارد کار میشوند و مصالح شخص خود را با مصالح خارجی توأم مینمایند و همیشه صاحب کارند. آنجا که برای سیاست خارجی نفعی نباشد آنان نفعی ندارند و اکثریت قریب باتفاق رجال این مملکت از این قماشند.

(۲) رجال خیرخواه و غیرمبارز کسانی بودند که هر وقت سیاست خارجی میخواست مردم نفس بکشند وارد کار میشدند و چون استحکامی نداشتند کار مهمی نمی توانستند انجام دهند و باز هر وقت سیاست خارجی میخواست نقشی اختناق را عملی کند دست از کار میکشیدند و زمام امور دست کسانی قرار میگرفت که بتوانند از عهده‌ی انجام نقشی اختناق برآیند.

(۳) رجال خیرخواه و مبارز کسانی هستند که با سیاست خارجی ارتباطی ندارند و در راه آزادی و استقلال وطن حاضرند که از همه چیز بگذرند.

آری بطوری که شاهنشاه فرموده‌اند سیاست انگلیس در انتصاب من بایالت فارس دخالت تام داشت. من در اروپا بودم که در دولت حسن پرنیا مشیرالدوله بوزارت عدلیه منصوب شدم و از طریق هندوستان عازم ایران گردیدم. ورودم بشیراز تصادف کرده بود با استعفای دانی من فرمانفرما که والی فارس بود. نظر باینکه در آن عصر والی هر ایالت شخص مقتدری بود که در تمام امور مربوط بآن استان دخالت مینمود و اختیارات یک والی با اختیارات یک استاندار کنونی بسیار فرق داشت و فارس هم یک محل پردرآمدی بود که بعضی از رجال نفع پرست در طهران داوطلب ایالت فارس شده و سعی میکردند فرمان انتصاب خود را بگیرند و تبلیغات کمونیستی هم در ایران سیاست استعمار را نگران کرده بود و میخواستند شخص بیغرضی در این استان وارد کار شود که عدم رضایت مردم موجب پیشرفت این مرام نگردد. این بود که بعد از ورودم بشیراز پس از چند ساعت عده‌ای بتلگرافخانه رفتند و انتصاب مرا بآن ایالت از دولت درخواست کردند

و من قبل از این انتصاب کوچکترین ارتباطی با سیاست انگلیس نداشتم و حتی یک نفر انگلیسی را هم نمی‌شناختم و عدم ارتباطم با آن سیاست بحدی بود که سفارت انگلیس در رم حاضر نشد راجع بامضای تذکری من از خط هندوستان با درخواست اسحق مفخم‌الدوله وزیرمختار ایران در رم که از دوستان من بود موافقت کند و من ناچار شدم سفری از طریق قفقاز بایران بکنم. ولی بواسطه انسداد راه قفقاز بایران پس از چهار ماه مسافرت باز بسوئیس مراجعت نمایم. (۱)

و باز اعتراف می‌کنم که سیاست انگلیس نه فقط در انتصاب من بایالت فارس بلکه در انتصاب من بایالت آذربایجان نیز اثری بسزا داشت چونکه در تبریز کودتائی شده بود که حاج مخبرالسلطنه والی دست از کار کشیده بود و اعتلاء السلطنه وزیر پست و تلگراف از طرف حسن پرنیا مشیرالدوله با من وارد مذاکره شد که سفری به تبریز کنم و من از این نظر که موفقیت در ایالت فارس روی این اصل بود که قوای انتظامی زیر نظر خود من کار میکرد و در تبریز آرتش طبق دستور مرکز انجام وظیفه مینمود و از من کاری ساخته نمیشد عذر خواستم که بلافاصله همان روز سردار سپه وزیر جنگ بخانه‌ی من آمد و قول داد که در تبریز هم آرتش راجع بامور انتظامی دستور شخص مرا اجراء کند. این بود که موافقت نمودم و با کسانی که داشتم ظرف دو روز رهسپار محل مأموریت شدم.

چنانچه من سیاست انگلیس سرسپرده بودم در طهران با دولت وثوق‌الدوله مبارزه نمیکردم و نسبت بقرارداد ۱۹ اوت ۱۹۱۹ وثوق‌الدوله که ایران را تحت‌الحماهی دولت انگلیس قرار داده بود در اروپا بجامعه‌ی ملل عرضحال شکایت نمی‌دادم.

در شیراز هم با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ مخالفت نمی‌کردم و مثل سایر ولات و رجال تلگراف تبریک بالابلندی بر رئیس دولت و کابینه‌ی سیاه مخابره می‌نمودم و آمادگی خود را برای انجام هرگونه امر و دستور بامستحضر او میرسانیدم (۲) و نیز مخالفتم در دولت مشیرالدوله که وزیر خارجه بودم با نامه‌ای که سفارت انگلیس در خصوص مالکیت جزائر «ابوموسی» و «شیخ‌شعب» در خلیج فارس برای مستوفی‌الممالک نخست‌وزیر فرستاده بود و نخست‌وزیر ذیل نامه نوشته بود «ضبط شود» و نامه بلاجواب مانده بود، (۳)

(۱) - حظه شود کتاب «شرح مختصری از زندگی و خاطراتم»، فصل نوزدهم.

(۲) - ملاحظه شود کتاب «شرح مختصری از زندگی و خاطراتم»، فصل بیستم

(۳) همان کتاب فصل بیست و چهارم

مخالفتم بسمت نمایندگی طهران در مجلس پنجم و روز نه آبان ماه ۱۳۰۴ با ماده‌ی واحده که ناقض قانون اساسی بود چونکه مجلس حق نداشت سلسله‌ی قاجار را از سلطنت خلع کند و این کار را میبایست مجلس مؤسسان میکرد، (۱)
مخالفتم در مجلس ششم با دولت مستوفی راجع بانصباب وثوق الدوله در پست وزارت عدلیه و محمدعلی فروغی در پست وزارت جنگ، (۲)
عدم موافقت با انتصاب خودم بنخست‌وزیری که اعلیحضرت شاه فقید میخواستند مرا از مجلس ششم خارج کنند و جزو رجال دسته دوم و در صورت امکان جزو دسته اول قرار دهند، دلایل واضح و روشنی است که من سیاست انگلیس سرنسرده بودم.

من نه فقط با سیاست انگلیس بلکه با هر دولتی که میخواست کاری برخلاف مصالح مردم بکند مخالفت کرده‌ام. من اول کسی بودم که در تبریز با مخالف شدید قونسول شوروی قرارداد «ایران - اتحاد جماهیر شوروی» را در خصوص نسخ کاپی تولاسیون اجرا کردم. (۳)

من با پیشنهاد «کافتارادزه» راجع بامتیاز نفت شمال مخالفت نمودم و در همان مجلس قانون تحریم امتیاز را بتصویب رسانیدم. (۴)

من با تقاضای سادچیکف که میخواست شیلات بحر خزر کماکان در دست عمال شوروی بماند تا بعد قراردادی در این باره تنظیم شود موافقت ننمودم و روزی که قرارداد بآخر رسید بهره‌برداری از شیلات ملی گردید.

من با پیشنهاد اصل چهار که موادی مخالف استقلال ایران در آن درج شده بود موافقت ننمودم تا پیشنهاد را تصحیح کردند و بعد امضا نمودم.

همه میدانند که سلسله‌ی پهلوی مخلوق سیاست انگلیس است، چونکه تا سوم اسفند ۱۲۹۹ غیر از عده‌ای محدود کسی حتی نام رضاخان را هم نشنیده بود و بعد از سوم اسفند که تلگرافی از او بشیراز رسید هر کس از دیگری سؤال می‌کرد و می‌پرسید این کی است، کجا بوده و حالا اینطور تلگراف میکند.

بدیهی است شخصی که با وسایل غیر ملی وارد کار شود نمی‌تواند از ملت

(۱) ملاحظه شود کتاب «دکتر مصدق و نطقهای تاریخی او»، صفحه ۲۹

(۲) همان کتاب صفحه ۷۶

(۳) ملاحظه شود کتاب «شرح مختصری از زندگی و خاطراتم»، فصل بیست و دوم

(۴) ملاحظه شود کتاب «سیاست - واژه منفی» تألیف حسین کی استوان جلد اول صفحه

انتظار پشتیبانی داشته باشد. بهمین جهات هم اعلیحضرت شاه فقید و سپس اعلیحضرت محمدرضا شاه هرکدام بین دو محذور قرار گرفتند. چنانچه میخواستند با یک عده وطنپرست مدارا کنند از انجام وظیفه در مقابل استعمار باز میماندند و چنانچه با این عده بسختی و خشونت عمل میکردند دیگر برای این سلسله حیثیتی باقی نمی ماند تا بتوانند بکار ادامه دهند. این بود که هر کس ابراز احساساتی میکرد و یا انتقادی از اعمال شاه مینمود وصله‌ی عضویت حزب توده را باو می چسبانیدند و او را باشد مجازات محکوم میکردند. تبعید و قتل مدوس و فرخی در زندان که نتوانستند آنان را متهم بمرام کمونیستی بکنند یک دلیل بارز و مسلمی است بر صدق این مقال و تا صفحات تاریخ باقی است خواهند گفت آنها را برای چه در زندان از بین بردند. (۱)

من نمی خواهم عرض کنم بین افسران و درجه داران وزارت جنگ عده‌ای با حزب توده ارتباط نداشتند ولی می خواهم این را عرض کنم که عده‌ای وطن پرست را که با سیاست استعمار مخالف بودند بعضویت حزب توده متهم کردند و از بین بردند و بهترین مثال تبعید خود من به بیرجند بود که هرگاه اعلیحضرت شاهنشاه محمدرضا شاه پهلوی از من وساطت نفرموده بودند در زندان از بین میرفتم و پرونده‌ای هم می ساختند که من عضو حزب توده بودم و باز عرض میکنم که حزب توده اسلحه نداشت و این تهمت را هم بعده‌ای زدند که آنان را از بین ببرند. بطور خلاصه حزب توده و یک عده‌ای وطنپرست هرکدام از یک نظر و جهات خاصی با دولت دیکتاتوری مخالف بودند و هم اکنون هستند.

همه می دانند که در ممالکی مثل ایران اشخاص وطنپرست هیچوقت نخواسته اند استقلال وطن خود را در سایه‌ی سیاست یکطرفه حفظ کنند و از یک دولتی بیک دولت دیگر پناه ببرند و خود را تحت الحمايه قرار دهند. اشخاص وطنپرست همیشه خواهان سیاستهای متضادی بوده اند تا بتوانند بوسیله‌ی یکی دیگری را خنثی کنند و بدست او توقعات یک دولت جواب توقعات دولت دیگر را بدهند.

آن روز که من عهده دار مقام ریاست دولت شدم در ایران سه دولت متنفذ بود بدین قرار:

(۱) دولت انگلیس که از دو قرن پیش شروع کرده بود و نفوذ آن در دستگاه

(۱) کریم پور شیرازی مدیر روزنامه شورش را پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در زندان لشکر ۲ زرهی با نفت آتش زدند. محمد مسعود مدیر روزنامه‌ی مرد امروز را که از وطنپرستان معروف و مخالف استعمار بود شب در خیابان بقتل رسانیدند و از بین بردند.

دولتی عمیق بود و سابقه‌ی تاریخی داشت.

(۲) امریکا که سیاستش سابقه‌ای نداشت و سطحی بود ولی از این نظر که در دنیا قدرتی بدست آورده بود دولت انگلیس نمی‌توانست آن را نادیده تصور کند.

(۳) دولت روسیه تراری که بعد از انقلاب دیگر در ایران سیاستی نداشت و سیاست جدید زاده‌ی مرام کمونیستی جانشین آن گردید و نظر باینکه دستگاه دولت زیر نظر دول استعماری بود در درجه‌ی سوم قرار گرفته بود و با این حال تا استالین فوت نکرده بود دول استعمار از او ملاحظه می‌کردند و ملت می‌توانست تا حدی اظهار حیات کند و روی همین احساسات بود که من ظرف دوروز قانون ملی شدن صنعت نفت را از تصویب دو مجلس گذرانیدم و باز روی همین احساسات بود از شرکت نفت که قسمتی از خاک ایران را تحت سلطه و نفوذ خود قرار داده بود خلع ید کردم و بعد از استالین چون قائم مقام او شخصیتی نداشت ملاحظات دول استعمار از آن دولت از بین رفت و ایدن وزیر خارجه انگلیس مسافرتی بامریکا نمود و مذاکراتش با ایزنهاور باین نتیجه رسید که رئیس جمهوری تصویب کند آزادی یک ملتی را با ۴۰٪ از سهام کنسرسیوم مبادله کنند و شرکت‌های نفت امریکا بمقصدی که داشتند برسند.

(۵)

از جوانی مصدق آنگاه که در دوره‌ی قاجاریه رئیس اداره‌ی دلرانی خراسان بود نقل می‌کنند که با جعل اسناد قسمتی از زمینهای دیگران را تصاحب کرده و بجرم همین اختلاس طبق قوانین اسلامی که هنوز در کشور عربستان سعودی اجرا میشود محکوم بقطع دست شده بود. نسبت باین محکومیت دلایلی که مؤید صحت آن باشد نشینده‌ام و معلوم است چنین مجازاتی درباره‌ی وی اجرا نشده است، زیرا مردم نطقهای پرحرارت وی را که با حرکت هر دو دست توأم بود بخاطر دارند. ظن من این است که در جوانی ممکن است در امور مالی در اعمال نادرستی دخالت داشته ولی از سوء عاقبت آن اعمال درس عبرت گرفته باشد.

عرض جواب

هستند کسانی که از جریان امور در این مملکت قبل از مشروطه اطلاع کامل دارند و چه خوب بود که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی با وسایلی که در اختیار دارند امر بتحقیقات می‌فرمودند تا معلوم شود آن زمینی را که من از مال دولت و یا دیگران تصاحب کرده‌ام در کجا بوده و در چه نقطه‌ای از مملکت واقع شده است و فرمایشاتی بدون تحقیق و نسبت‌هایی که روا نیست بمن نمی‌دادند.

ای کاش همین قانون شرع که در عربستان سعودی اجرا میشود در ایران هم اجرا شده بود تا هیچکس نتواند بدون انتشار حتی یک اعلان ثبت هزاران رقبه را مالک شود و اوراق مالکیت با اسم خود صادر نماید.

(۶)

باید دید مصدق از خصایصی که لازمه‌ی یک نفر سیاستمدار حقیقی است چه کم داشت. اولاً - اطلاعات عمومی او بسیار ناچیز بود و این مسأله همیشه مرا بحیرت می‌انداخت. زیرا هر چند در خارجه تحصیل کرده بود از سایر کشورهای جهان تقریباً هیچ اطلاعی نداشت و نقطه ضعف معلوماتی او مخصوصاً در مسائل اقتصادی بود. من بهیچ وجه داعیه‌ی تخصص در علم اقتصاد ندارم ولی هر چه بوده هست توانسته‌ام حقایق گنگی و اصول اقتصاد ملی و بین‌المللی را فرا گیرم و از نظر مقام سلطنت نیز همیشه با عده‌ی کثیری از مأموران دولتی که دلوای سوابق و عقاید اقتصادی و سیاسی متفاوت بودند تماس داشته‌ام و با کمال صداقت باید بگویم که کمتر کسی را دیده‌ام که عهده‌دار مقام و مسؤولیتی باشد و مانند مصدق از اصول بدوی و مقدماتی تولید و تجارت بی اطلاع باشد. این امر واقعاً برای من تعجب‌آور بود. چون مصدق شخص کودنی نبود و تا حدی اهل مطالعه بحساب می‌آمد. باید علت بی اطلاعی او را در امور اقتصادی حمل بر آن کرد که وی همیشه چنان در چنگال طغیانهای روحی خود اسیر بود که نمی‌توانست بطور عمقی و عملی یک مسأله اقتصادی را مورد مطالعه قرار داده.

عرض جواب

اطلاعات و معلومات شاهنشاه در امور اقتصادی سبب شد توازنی که در زمان تصدی من بین صادرات و واردات کشور برقرار شده بود از بین برود و رقم واردات پنج برابر صادرات شود بدین قرار: (۱)

واردات

۵ میلیارد ریال	سال ۱۳۳۲ که این جانب متصدی بودم
۷ میلیارد ریال	سال ۱۳۳۳ روی معلومات شاهنشاه
۹ میلیارد ریال	سال ۱۳۳۴ روی معلومات شاهنشاه
۲۰ میلیارد ریال	سال ۱۳۳۵ روی معلومات شاهنشاه

سال ۱۳۳۶ روی معلومات شاهنشاه	۲۵ میلیارد ریال
سال ۱۳۳۷ روی معلومات شاهنشاه	۳۳ میلیارد ریال
سال ۱۳۳۸ روی معلومات شاهنشاه	۴۱ میلیارد ریال

صادرات باستانی نفت

سال ۱۳۳۲ که این جانب متصدی بودم	۴۸ میلیارد ریال
سال ۱۳۳۳ روی معلومات شاهنشاه	۱۰ میلیارد ریال
سال ۱۳۳۴ روی معلومات شاهنشاه	۸ میلیارد ریال
سال ۱۳۳۸ روی معلومات شاهنشاه	۷ میلیارد ریال

نتراسکاس

در اواخر سال ۱۳۳۱ که این جانب در رأس امور بودم میزان اسکناس که منتشر شده بود به هفت میلیارد و هشتصد میلیون ریال بالغ میگردید ولی اکنون بالغ به یازده میلیارد شده است. (۱)

(۷)

از این موضوع وخیم تر منفی بافی او بود. مثلاً در مقایسه ی هیتلر و مصدق باید گفت: هیتلر پیمان ورسای را بیاد حمله و ناسزا میگرفت ولی برنامه ی وی که هر چند معقول و منطقی نبود معلوم و مشخص بود. در صورتیکه عقاید مصدق و تمام هدفهائی را که پیش می آورد هر چند بطور موقت بذوق عامه میآمد چیزی جز منظورهائی منفی نبود. در حقیقت مصدق اصولی را تلقین می کرد که خود وی آن را «سیاست موازنه ی منفی» نام گذاشته بود.

مقدمه ی بیان وی که منطقی هم بود این بود که ایران سالهاست که بعلت نفوذ اجانب در مضیقه و فشار بوده است و از این مقدمه فوراً نتیجه میگرفت که بهترین خط مشی برای ایران این است که هیچ امتیازی بخارجیها واگذار نشود و هیچ گونه کمکی هم از آنها پذیرفته نشود. در نظر اول این طرز فکر با سیاست عدم مداخله که قبل از جنگ بین المللی دوم در قسمتهائی از امریکا متداول بود شباهت دارد ولی رویه ی منفی مصدق از این حد هم بالاتر رفته و نه تنها خارجی بلکه امور داخلی کشور را هم شامل بود.

عرض جواب

بطوری که فرموده‌اند عقیده داشتم هیچ امتیازی بدول بیگانه داده نشود و اعطای امتیاز بیک دولت سبب نشود دول دیگر هم برای سوء استفاده تقاضای امتیاز کنند. اعطای امتیاز بیک دولت و یا اتباع آن اگر شأن و منزلتی داشت ممالک مرفعی تر از ما هم باین کار مبادرت میکردند.

اعطای امتیاز بیک دولت یا اتباع آن سبب میشود که برای ادامه‌ی استفاده‌های نامشروع مجلسین را بواسطه‌ی اعمال نفوذ از یاران و سرسپردگان خود تشکیل دهند و دولتی هم که با رأی چنین مجالسی روی کار بیاید البته برای ایران نمی‌تواند کاری بکند.

بطور خلاصه تمام وسایل مؤثر مملکت را در دست بگیرند و در تمام امور کشور دخالت کنند و چنین عملی سبب شود که دول دیگر هم در مقام سوء استفاده برآیند و ایران هیچوقت روی آسایش و راحتی را نبیند.

(۸)

مخالفت شدید او با احداث راه آهن در ایران مثال روشن از این طرز فکر اوست. بخاطر دارم روزی با کمال جسارت در حضور من اظهار داشت که پدرم در این کار خیانت کرده است. وقتی از وی دلیل خواستم گفت پدر من راه آهن سراسری را فقط برای جلب رضایت انگلیسها که میخواستند بروسیه حمله کنند ساخته است. از او پرسیدم که بعقیده‌ی او آیا باید پدرم راه آهن را در مسیر دیگری احداث میکرد؟ جواب او این بود اصلاً پدرم نباید راه آهن احداث میکرد و ایران احتیاجی براه آهن نداشت و مردم بدون آن مرفه‌تر بودند. وقتی در این زمینه چانه‌اش گرم شده بود چنین استدلال کرد که قبل از دوره‌ی پدرم ایران فاقد راه آهن بود و بنا در قابل ذکر نداشت. بطرق و شوارع ایران نمیشد اطلاق راه کرد و بعلت نبودن آسفالت و پیاده‌رو مردم تا زانو در گِل و لای فرو میرفتند. اما لااقل ایران مستقل بود. برای آشکار ساختن این سخنان بدون منطق به یادش آوردم که قبل از سلطنت پدرم ایران زیر زنجیر «کاپی تولا میون» یعنی حاکمیت و استقلال قضائی بیگانگان بود و در آن ایام نیمی از کشور تحت تسلط روس و نیمی دیگر زیر استیلای انگلیس قرار داشت و وضع امنیت و اجرای قانون آن چنان بود که پس از غروب آفتاب مردم عاقل از ترس دزد در خیابانهای طهران دیده نمیشدند. آیا اسم این وضع را می‌توان استقلال گذاشت؟ مصدق در برابر این شواهد زنده جواب نداشت ولی میدیدم که استدلالات من تغییری در نتایجی که از اظهار لجوجانه و منحرف خود گرفته نداده است.

عرض جواب

من هیچوقت عرض نکرده‌ام کشور ایران از استقلال تام بهره‌مند بوده است و

اکنون هم چنین ادعائی نمی‌کنم، چونکه در یک مملکت مستقل یک دولت بیگانه نمی‌تواند شاه را تبعید کند و در یک کشور مستقل حق انتخاب نمایندگان مجلسین با مردم است و همه می‌دانند که بعد از کودتای سوم اسفند تا دوره ششم تقنینیه که شاه فقید کاملاً باوضاع مسلط نشده بود اکثریت قریب باتفاق وکلای مجلس شورای ملی با نظریات یک سفارت بیگانه وارد مجلس شدند و از آن یبعد که مخالفین دولت از بین رفتند و یا دیگر انتخاب نشدند حتی برای نمونه هم یک نماینده حقیقی مردم در مجلس دیده نشد.

قبل از کودتا مردم و جرائد نسبتاً آزاد بودند ولی بعد که توانستند رجال مملکت را زندانی کنند و مدیران جرائد را سخت تنبیه کنند و شلاق بزنند آن آزادی ناقص هم بکلی از بین رفت و از روی حقیقت مردم وطنپرست ایران می‌خواستند در آن گل ولای فرو بروند و آن خیابانهای آسفالته را نبینند و از آن عبور نکنند.

راجع بکاپی تولاسیون باید عرض کنم که این رژیم به پیشنهاد خود دولت اتحاد جماهیر شوروی در عهد نامه‌ی سال ۱۹۲۱ ایران و شوروی از بین رفت و عهدنامه‌ی مزبور در دولتهای قبل از کودتا تنظیم شده و پنج روز بعد از کودتا منعقد گردید (۱) و با این حال تا آخر سال ۱۳۰۱ که من وارد تبریز شدم مقررات عهدنامه در آن استان اجرا نشده بود و قونسول شوروی می‌توانست هر یک از مبلغین کمونیست را که برخلاف مقررات مملکتی تبلیغ کنند از ایران روانه کشور خود کند و من با مخالفت شدید قونسول شوروی عهدنامه را اجرا کردم (۲) و سایر دول نیز که باستناد عهدنامه‌ی ترکمن‌چای از این رژیم استفاده می‌کردند و آن عهدنامه از بین رفت از روی کمال دوراندیشی از این حق صرف‌نظر کردند، چونکه بالمآل دولت شوروی حاضر نمیشد عده‌ای دول از این رژیم در ایران استفاده کنند و او نکنند.

و اما در خصوص راه‌آهن — مدت سه سال یعنی از سال ۱۳۰۴ تا ۱۳۰۶ هر وقت راجع باین راه در مجلس صحبتی میشد و یا لایحه‌ای جزء دستور قرار می‌گرفت من با آن مخالفت کرده‌ام. چونکه خط خرمشهر — بندر شاه خطی است کاملاً سوق‌الجیشی (۳) و در یکی از جلسات حتی خود را برای هر پیش‌آمدی حاضر کرده

(۱) روزنامه‌ی اطلاعات مورخ ۱۶ مهرماه ۱۳۳۹

(۲) ملاحظه شود کتاب «شرح مختصری از زندگی و خاطراتم»، فصل ۲۲

(۳) سوق‌الجیشی از این جهت که از این خط بسیار کم عبور میشود و احتیاج به باربری هم

گفتم هرکس باین لایحه رأی بدهد خیانتی است که بوطن خود نموده است که این بیان در وکلای فرمایشی تأثیر ننمود، شاه فقید را هم عصبانی کرد و مجلس لایحه دولت را تصویب نمود (۱) و در بادی امر نظریاتم این بود راه آهنی که ترانزیت بین المللی ندارد نه فقط در ایران بلکه در بسیاری از ممالک دیگر که عده ساکنین آن کم است و اجتماع فشرده ندارند مفید نیست (۲) و احتیاجات کشور را میتوان بوسیله سرویسهای منظم باربری تأمین کرد. چنانکه هم اکنون در نقاطی که راه آهن نیست این کار میشود و از فقدان این راه کسی عدم رضایت ندارد.

مدرک من در آنوقت گزارشی بود که اداره کل طرق و شوارع نسبت بدرآمد سه ساله ی راه آهن آذربایجان بمقامات مافوق خود داده بود که در ظرف سه سال از این راه بعد از وضع مخارج در حدود سی و سه هزار تومان عاید دولت شده بود بدین قرار:

سال ۱۳۰۰	۲۰۶۸۳ تومان
سال ۱۳۰۱	۴۵۸۳ تومان
سال ۱۳۰۲	۷۸۰۶ تومان
جمع عوائد سه سال	۳۳۰۷۲ تومان

از تحقیقاتی هم که بعد راجع باین خط نمودم باین نتیجه رسیدم که طول آن سی فرسنگ و در هر فرسنگ در حدود سیصد هزار تومان بنرخ روز خرج شده است و جمع کل مخارج به نه میلیون تومان بالغ شده بود که از قرار سود صدی ده میبایست در ظرف سه سال دویست و هفتاد هزار تومان داده باشد که چهار درصد برای سود سرمایه و شش درصد دیگر بمصرف مخارج اداری و استهلاك رسیده باشد. در صورتیکه مجموع عوائد سه سال سی و سه هزار تومان بود، بشرحی که گذشت.

کم است و راه آهنی که از هر جهت مورد احتیاج نباشد سودی ندارد که دولت از آن استفاده کند کما اینکه راه آسفالت خرمشهر - پهلوی هم که ۱۱۰۰ کیلومتر طول آن است و سازمان برنامه آن رامیسازد و یکی از مفاخر عصر سلطنت اعلیحضرت محمدرضا شاه پهلوی است در حکم این راه قرار دارد و بلکه از آن هم بدتر است و چه خوب است که شاهنشاه بفرمایند از بندر شاه چه مال التجاره ای برای شرق اقصی و یا از خرمشهر چه مال التجاره ای برای کشور اتحاد جماهیر شوروی حمل میشود که از آن بتوانند استفاده کند.

(۱) ملاحظه شود کتاب «نظهای دکتر مصدق در دوره ی پنجم و ششم تقنینیه» صفحه ی ۱۲۹-۱۲۷-۱۳۶- و بالخصوص صفحه ی ۱۴۳.

(۲) ملاحظه شود همان کتاب صفحه ی ۱۴۵، نظریات مهندس کاساکوسکی راجع بخط بین المللی راه آهن در ایران.

در جلسه‌ی ۲ اسفند ۱۳۰۵ مجلس شورای گفتم برای ایجاد راه دو خط بیشتر نیست: آنکه ترانزیت بین‌المللی دارد ما را به بهشت میبرد و راهی که بمنظور سوق الجیشی ساخته شود ما را بجهنم و علت بدبختیهای ما هم در جنگ بین الملل دوم همین راهی بود که اعلیحضرت شاه فقید ساخته بودند.

در جلسه‌ی ۹ اردی بهشت ۱۳۰۶ متمثل باین مثال شدم که شخصی گفت از درشکه‌های کرایه به تنگ آمده‌ام هرکجا پیاده می‌شوم باید مدتی راجع بکرایه با صاحب درشکه بحث کنم. در نقاطی هم که درشکه نیست آن را از نقاط دور بخواهم و کرایه گزافی بدهم. احتیاج شخص من هم آنقدر نیست که بتوانم از عهده‌ی خرج یک درشکه‌ی شخصی برآیم. باو گفتند که یک درشکه تهیه کنید هر وقت مورد احتیاج خودتان است از آن استفاده کنید و هر وقتی هم که احتیاج ندارید آن را کرایه دهید و قسمتی از مخارج خود را بدین طریق جبران نمائید. این مثال در راه‌آهن بین‌المللی کاملاً صادق است، یعنی آنقدر که در خود مملکت مورد احتیاج است از آن استفاده می‌کنند و ضرر خود را هم از حمل و نقل بین‌المللی جبران می‌نمایند.

و اکنون آنچه از این راه‌آهن ایران عاید میشود مبلغی در حدود دویست و هشتاد و هشت میلیون تومان است که پنجاه و پنج درصد آن صرف هزینه‌های اداری که پانزده هزار کارمند و بیست هزار کارگر از آن استفاده میکنند و چهل و پنج درصد بقیه بمصرف تعمیرات رسیده است و از بابت سود سرمایه و استهلاك دیناری عاید دولت نشده و باری است که باید بدوش مالیات دهندگان گذارده شود.

ساختن راه‌آهن در این خط هیچ دلیل نداشت جز اینکه میخواستند از آن استفاده‌ای سوق الجیشی کنند و دولت انگلیس هم در هر سال مقدار زیادی آهن بایران بفروشد و از این راه پولی که دولت از معادن نفت میبرد وارد انگلیس کند و علت سرنگرفتن ذوب‌آهن در این مملکت همین منافع متعارضه انگلیس است که بعد از شاه فقید هم شاهنشاه از همان رویه پیروی فرمودند و علاقمندی دولت انگلیس بفروش آهن بقدریست که بعد از ۲۸ مرداد و سقوط دولت من یعنی در ۱۳ مهرماه ۱۳۳۲ (۵ اکتبر ۱۹۵۳) که ایدن دوره‌ی نقاهت خود را تمام نمود و باز در وزارت خارجه شروع بکار کرد به «دنيس رایت» کاردار سفارت انگلیس در طهران امر نمود پیشنهاد فروش آهن را که در زمان تصدی من هیچ بایران وارد نشده بود هر چه زودتر بدولت ایران تقدیم کند (۱)

والحق که شاهنشاه هم در این باره هیچ فروگذار نفرموده و هر وقت که فرصتی بدست آورده‌اند به تکلیف وجدانی خود عمل فرموده‌اند و در آخر کتاب «مأموریت برای وطنم» در فصل ۱۴ میفرمایند «تأکید کردم و از وزیر مسوول خواستم برای اتمام یکی از خطوط آهن تاریخ معینی را تعیین کنید» و راجع پنی یکی از مدیران عالی‌رتبه‌ی شرکت یونایتد استیل بزرگترین کنسرسیوم فولادسازی انگلستان هم بایران آمد تا بتواند بطور مستقیم با عده‌ای وزراء و سایر مقامات عالی‌ی دولتی راه آهن راجع بفروش ریل مورد احتیاج [و] توسعه‌ی شبکه این راه وارد مذاکره شود. (۱)

در آن روزهایی که لایحه‌ی راه آهن تقدیم مجلس شده بود دولت از عوائد نفت چهارده ملیون و به تعبیر امروز در حدود دویست ملیون تومان ذخیره کرده بود که من پیشنهاد کردم آن را صرف ایجاد کارخانه‌ی قند بکنند و از خرید بیست و دو ملیون تومان قند در سال که در آنوقت وارد کشور میشد بکاهند. چنانچه این پیشنهاد مورد قبول واقع شده بود دولت می‌توانست بعد از سه سال از کارخانه‌های قند بهره‌برداری کند و از واردات قند بکاهد و پولی که در ازای خرید قند بخارج میرفت صرف بهبودی حال کشاورزان مملکت کند. این پیشنهاد مورد توجه قرار نگرفت و مجلس بلایحه‌ی خط راه آهن جنوب و شمال رأی داد و با این که در خرید آهن از انگلستان و اتمام آن نهایت تسریع بعمل آمده بود و شاهنشاه در فصل دوم از کتاب «مأموریت برای وطنم» فرموده‌اند «مهندسین تصدیق می‌کنند که راه آهن سرتاسری ایران که پدوم از سال ۱۹۲۷ آغاز و در سال ۱۹۳۹ بپایان رسید شاید جالب‌ترین راه آهن طولی باشد که با این سرعت ساخته شده است» از روز شروع ساختمان تا اتمام آن دوازده سال طول کشید و صرف وقت شده است و چنانچه در ظرف این مدت عوائد نفت بمصرف کارخانه [قند] رسیده بود رفع احتیاج از یک قلم بزرگ واردات گردیده بود و از عواید کارخانه‌های قند هم می‌توانست خط راه آهن بین‌المللی را احداث کنند که باز عرض میکنم هر چه کرده‌اند خیانت است و خیانت.

(۹)

نمونه‌ی دیگری از طرز فکر خاص او آنکه روزی از رئیس دانشکده پزشکی که بمناسی برامسر مقرر کرده بود درباره‌ی مسافرتش سؤالاتی میکند. وی میگوید که هر چند در مسافرت بوی خوش گذشته ولی وضع راهها بسیار بد و محتاج بمرمت اساسی است. مصدق از این اظهار نظر خشمگین شده در پاسخ می‌گوید که اصولاً این قبیل مسافرتها لزومی ندارد و بهتر است انسان در

خانه‌ی خود استراحت کند و اصلاً بمسافرت نرود. (۱)

بعضی اشخاص که از افکار غیرمنطقی مصدق در این مسائل آگاهی داشتند گفته‌اند که شاید وی بیشتر شیفته‌ی دوران خوش سابق و زمانی بوده است که هنوز علوم و فنون ملل باختر اوضاع جهان را دگرگون نساخته بود و شاید مانند یک متفکر خیال‌پرست میل داشته است که عقبه‌ی ساعت ایران را بعقب برگرداند. اما این سخن نمی‌تواند ملاک تصدیق و قبول رویه‌ی مصدق باشد، زیرا این نحوه فکر اگر از طرف یک نفر فیلسوف گوشه‌نشین اظهار شود ضرری ندارد ولی اگر از طرف یک مقام سیاسی مسؤول گفته شود که در جهان امروز کشوری را ادله می‌کند خطرناک و زیان‌آور خواهد بود.

از این گذشته منفی بافی مصدق مربوط بعلوم و اختراعات جهان غرب نبود بلکه دامنه‌ی آن بکلیه‌ی امور و مسائل کشیده شده بود. مثلاً وقتی بنخست‌وزیری رسید برنامه‌ای را که من برای تقسیم املاک سلطنتی بین روستائیان فقیر داشتم متوقف ساخت. در حالیکه این برنامه یکی از بهترین وسائل عملی برای بالا بردن سطح زندگانی مردم عادی کشور بود. علت آن بود که مصدق نمی‌توانست چنین عمل مثبت و اقدام مفیدی را تحمل کند و برنامه‌ای که برای بهبود و رفاه اجتماعی داشتم مورد علاقه‌ی وی نبود.

تصور می‌کنم از اینکه برنامه‌ی توزیع املاک رضایت عمومی را جلب کرده دچار حسد شده بود و چون خود از ملاکین عمده بود و بدارائی خویش دلبستگی بسیار داشت از اجرای برنامه‌ی تقسیم املاک سلطنتی احساس شرمساری میکرد. خوشبختانه قبل از اینکه مصدق بتواند این مخالفت را بمرحله‌ی عمل برساند سقوط کرد و در فصل دیگر بیان خواهم کرد که چگونه پس از سقوط وی این برنامه مجدداً احیاء گشت و مواد آن توسعه یافت.

عرض جواب

در یکی از روزهای خرداد ۱۳۳۴ که نمایندگان مجلس شورای ملی به پیشگاه ملوکانه شرفیاب شدند راجع به تقسیم املاک سلطنتی فرمایشاتی فرمودند که در شماره‌ی ۲۵ خرداد روزنامه‌ی «پست طهران» منتشر گردید که من در لشکر ۲ زرهی زندانی بودم و نتوانستم از خود در جرائد دفاع کنم. این بود که خواستم از لایحه‌ای که برای تقدیم بدیوان عالی کشور تهیه میشد استفاده کنم و نظریات خود را در آنجا نگاشتم و چون دیوان کشور مرا برای دفاع از خود احضار نمود لایحه داده نشد و نظریاتم منتشر نگردید و باز چون در احمدآباد زندانی هستم و نمی‌توانم در جراید از خود دفاع کنم آن را در بخش

(۱) تکذیب می‌کنم. چه خوب بود اعلیحضرت شاهنشاه نام گوینده را فاش می‌فرمودند تا همه بدانند که او از این خلاف‌گویی چه نظری داشته است.

دوم این کتاب قرار داده‌ام (۱) و در این جا فقط عرض میکنم تشکیلات موجود و مقررات جاری را نباید از بین برد مگر اینکه مطمئن شویم تشکیلات و مقررات بعدی در صلاح جامعه تمام شود نه بر ضرر.

تقسیم فعلی محصول بین مالک و زارع روی اجرت کار قرار گرفته است؛ بدین طریق که در اراضی حاصلخیز سهم زارع کمتر و در اراضی متوسط و یا غیر مستعد سهم او بهمین تناسب بیشتر است و من باب مثال در اراضی حاصلخیز سهم زارع به نصف از محصول و در متوسط به $\frac{3}{5}$ و در اراضی غیر مستعد حتی به $\frac{4}{5}$ از محصول بالغ میشود و تقسیم اخیر در نقاطی معمول است که زراعت از آب باران مشروب میگردد و در زراعت دیم زارع باید بذر را در مساحتی معادل سه برابر زمین آبی کشت کند تا بتواند بهره‌ای از آن برد و چنانچه باران نباید چیزی عایدش نمیشود.

حال باید دید اگر بتوانند مساحت تمام قراء کشور را که فعلاً بواسطه‌ی نبودن وسائل غیر عملی است تعیین کنند و سهم هر زارعی را در یک نقشه معلوم نمایند آیا مالکین جزء می‌توانند از عهده‌ی آبادی املاک برآیند؟ و ماشین آلات فلاحتی مورد احتیاج را تهیه نمایند؟ آیا می‌توانند در این سالها که مملکت دچار خشکسالی است و آب قنوت رو بکاهش میرود در پیشکار قنوت کار نوحفر نمایند؟

اکنون دوازده سال است که در هر سال چند پارچه از املاک سلطنتی بین زارعین تقسیم و اسناد مالکیت آنها با یک تشریفات خاصی بآنان داده شده است و باز سالهای بسیار لازم است تا طی همین تشریفات این املاک بین زارعین تقسیم شود.

چنانچه موضوع شکایت این است که تقسیم محصول بین زارعین و مالک عادلانه نیست چه بی عدالتی از این بیشتر که املاکی بین یک عده تقسیم شود و ساکنین املاک دیگر شاهنشاهی سالیان دراز از این نعمت محروم باشند.

و باز چه بی عدالتی از این بالاتر که مالکین^{*} املاک شاهنشاهی مالک بشوند و مالکین^{*} املاک دیگر نشوند و از این نعمت محروم بمانند!!

و باز چه بی عدالتی از این بیشتر که اعلیحضرت شاه فقید ۵۶۰۰ رقبه املاک مردمی از هر طبقه را بزور و بدون اینکه حتی یک اعلان ثبت در روزنامه‌های وقت منتشر شود مالک شده باشند و اعلیحضرت محمدرضا شاه پهلوی بعنوان ارث پدر این املاک را بزارعین بفروشد و وجهی بدین طریق بر ثروت خود اضافه کنند.

(۱) ملاحظه شود بخش دوم فصل پنجم قسمت اول

* ظاهراً سهواً القلم و «زارعین» درست است (۱.۱).

موضوع شکایت زارع از مالک این بود که مالک نفع بیشتری میبرد و از زارع نیز به بعضی عناوین از قبیل بیگاری و پاره‌ای رسومات محلی سوء استفاده می‌نماید که برای رفع شکایت چنین قرار شد از کل سهم مالکانه بدون اینکه چیزی بابت خرج حساب شود بیست درصد برای استفاده‌ی کشاورزان و امور عمرانی کسر کنند و رسومات محلی هم از هر قبیل و هر چه که بود بکلی متروک گردد. آن زارعی که مدت دو سال زمامداری من نتوانست از این قانون استفاده کند یعنی ده درصد از یک محصول موجودی که در تصرف خود او بود ببرد چطور می‌تواند اگر ملک تقسیم شد آن را آباد کند و محصولی از آن ببرد که مالک فعلی نتوانسته است برداشت نماید.

در املاکی که از آب قنات مشروب میشود بسیار دیده‌شده کثرت عده‌ی مالکین سبب شده است که در قنات کار نکنند و ملک از حیث ارتفاع یفتد و بعد یکی از مالکین سهم سایرین را خریداری کند و در صدد آبادی برآید.

از تقسیم املاک اگر مقصود این است مملکت آباد شود تقسیم املاک این نظر را تأمین نمی‌کند. در این عصر که باید از ماشینهای فلاحی استفاده نمود چگونه ممکن است یک عده زارع غیر موافق و بی سرمایه بتوانند ماشینهای مورد احتیاج را فراهم نمایند و در این سالهای خشک که آب قنات رو بکاهش میرود و در بعضی از محلها قنات خشک شده است زمین در املاک مجاور خریداری کنند و پیشکار قنات را امتداد دهند. در ایران اول شرط آبادی آب است. زمین بی آب در همه جا هست و تقسیم آن بین یک عده سودی ندارد و مانعی هم ندارد.

برای تقسیم املاک بین زارعین و رفاهیت فعلی آنان کسریست درصد از سهم مالکانه سبب خواهد شد کمتر کسی پیرامون مالکیت بزرگ برود و بتدریج املاک بسیاری که اکنون در مالکیت عده‌ای قلیل قرار گرفته است بین عده‌ای کثیر تقسیم شود. مشروط بر اینکه ده درصد و سهم کشاورزان را از مالک بگیرند و در حلق آنان بریزند و ده درصد عمران را فقط برای باسواد کردن کشاورزان بکار برند تا آنان فهمی پیدا کنند و اجرای هر قانونی [را] که در نفع خودشان وضع میشود بخواهند و یک قانونی هم تصویب شود هر مالکی که دست از تحمیلات سابق نکشید و نسبت بزارعین و ساکنین ملک برخلاف قانون رفتار نمود پس از ثبوت معادل یک عشر مالیاتی که در آن سال می‌دهد بعنوان جریمه پردازد.

(۱۰)

منفی بافی مصدق بمسائل مربوط بدفاع کشوری و امنیت داخلی نیز کشیده شده بود و بارها

بمن میگفت که چون ایران از تجاوزات دول بزرگ صدمه ها دیده است بنابراین هرگز نباید برای دفاع کشور کوشش بشود. وی میل نداشت این نکته در خارج از ایران انعکاس پیدا کند و فقط میخواست در داخله ی ایران مسلّم باشد که اگر دوتی بنسخر کردن ایران اقدام کند ما نباید مقاومت بخرج دهیم.

وی این فکر را در مورد شورشها و آشوبهای داخلی نیز نه تنها تبلیغ میکرد بلکه عملاً نیز از آن پیروی می نمود. مصدق در زمان نخست وزیری خود طی سالها ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ هنگامی که افراد منتسب بحزب توده و سایر آشوبگران نظم پایتخت و سایر شهرهای بزرگ را مختل میکردند هیچگونه قدمی برای جلوگیری آنها برنداشت و طرز عملش این بود که در این گونه آشوبها چند تانک و کامیون حامل سربازان مسلح در نقاط مختلف تهران مستقر میکرد ولی آنها را از هرگونه اقدام مؤثری منع می نمود و بهمین جهت شورش و غارت و زد و خورد در خیابانها در برابر چشم مأمورین انتظامی بر پا بود. ولی بدستور مصدق آنها فقط ناظر و تماشاگر وقایع بودند. بالاخره عده ای از طرفداران سرسخت مصدق نتوانستند بی قیدی وی را در مسأله ی آشوب و غارتگری که هر روز توسعه پیدا می کرد تحمل کنند و دریافتند که مصدق عملاً یا از روی نادانی کشور را بکمونیسم تسلیم خواهد نمود.

عرض جواب

قسمت اول این فرمایشات گفته های من نیست و دور از انصاف است که شاهنشاه بمن چنین نسبتهایی بدهند. من هیچوقت از دفاع برای مصالح مملکت سرزده ام و تا آنجا که از یک فردی برآمده است از وطن عزیزم دفاع کرده ام و اکنون نیز با اعمال دولی که بعنوان جلوگیری از تسلط کمونیسم خود این کشور را مُسخر کرده اند و از آزادی و استقلال جز اسم چیزی برای ایران باقی نگذاشته اند مخالفم. پیشرفت کمونیسم در دنیا معلول دو علت است: یکی فرق فاحشی است که بین زندگی عده ای قلیل با عده ای کثیر وجود دارد و دیگری یأس وطنپرستان از توحید مساعی دول استعمار با اشخاص دزد و نادرست در نفع خودشان و بهترین دلیل اینکه در کشورهای امریکا و انگلیس و دول اسکاندیناوی و سوئیس که این توحید مساعی نیست کمونیسم فرق فاحشی نکرده است و پیشرفت این عقیده در بیشتر ممالکی محسوس است که دول استعمار برای انجام مقاصد خود با اشخاص دزد و نادرست و خائن مملکت توحید مساعی کرده اند.

(۱۱)

عده ای در این فکرند که شاید رویه ی منفی او در مسأله ی دفاع از کشور و حفظ امنیت ناشی از عقیده ی فلسفی یا مذهبی او مبنی بر صلح طلبی بوده است.

بعقیده‌ی من این نظر درست و منطبق بر حقیقت نیست، زیرا اولتیشویه‌ی آرامش طلبی از نظر راه و رسم زندگی پشتیبانی نمی‌کرد و باخلاق «گاندی» متصف نبود، بلکه همیشه عده‌ای اوباش و ماجراجو را تحت اختیار خود یا طرفداران خویش داشت که در شهر جولان می‌دادند و بازار و اذیت مردم بی‌گناه می‌پرداختند. بعلاوه باید در نظر داشت که پیروان گاندی پس از آزادی هندوستان اصل آرامش طلبی را به بی‌نظمی و تزلزل امنیت کشور تفسیر نکرده‌اند. هندوستان دارای ارتش زمینی و دریایی و هوایی نیرومند است و هنگامی که اغتشاشاتی در بمبئی و سایر مراکز مهم هندوستان روی می‌دهد نیروهای انتظامی با کمال قدرت در اتخاذ وسایل مؤثر برای برقراری نظم و آرامش درنگ نکرده‌اند.

عرض جواب

نه پولی در بساط، نه اعتبار سری در اختیار بود که بیک عده اوباش و ماجراجو داده شود. یک عده مردم وطنپرست با نظریات من راجع بسقوط استعمار در این کشور موافق بودند و هر چه کردند روی عقیده و ایمانی بود که در راه آزادی و استقلال ایران داشتند و نتیجه‌ی همین مبارزات بود که شانزده میلیون لیره عایدات نفت در زمان شاه فقید پس از خلع او از سلطنت به پنجاه میلیون لیره رسید و باز در نتیجه‌ی همین مبارزات بود که عده‌ای توانستند از سقوط دولت من و قرارداد امینی — پیچ استفاده‌های سرشاری بکنند و مبالغ گزافی در بانکهای خارجی تودیع نمایند.

(۱۲)

سجیه‌ی غیرمنطقی مصدق همیشه او را وادار باعمال عجیب و غریب میکرد. اولین باری که باین سجیه‌ی وی توجه پیدا کردم در هنگام جنگ بین‌المللی دوم و اشغال ایران بوسیله‌ی قوای متفقین بود. در آن موقع از طرز دخالت متفقین در امر انتخابات و تعیین نمایندگان بسیار ناراحت و مکدر بودم. زیرا مأمورین آنها صورتی از نامزدهای خود تهیه می‌کردند و بنخست وزیر وقت می‌دادند و او را در فشار می‌گذاشتند که حتماً نامزدهای مزبور بنمایندگی انتخاب شوند.

چون این مسأله برای من تحمل‌ناپذیر بود بخاطر من رسید درباری نحوه‌ی جلوگیری از این رویه‌ی شرم‌آور با مصدق مشورت کنم، زیرا در آن زمان روابط من با وی که از خدمتگزاران محترم کشور بشمار می‌آمد و با هرگونه نفوذ خارجی در ایران مخالفت داشت خوب بود و فکر می‌کردم اگر او را طبق مقررات قانون اساسی بنخست‌وزیری منصوب و مأمور تشکیل دولت کنم ممکن است تقاضا کند انتخابات جدیدی که بطور یقین از نفوذ بیگانگان دور باشد در کشور بعمل آید.

بدین جهت او را احضار کردم و فکر خود را با وی در میان نهادم. مصدق در جواب اظهار نمود که با دو شرط مسئولیت زمامداری را قبول خواهد کرد. وقتی پرسیدم آن دو شرط چیست؟ گفت

اول گماشتن مأمورین مسلح برای حفظ شخص اوست. این شرط را بلافاصله قبول کردم. آنگاه گفت شرط دوم موافقت قبلی انگلیسها نسبت باین نقشه است.

از این شرط بسیار متحیر شدم؟ پرسیدم روسها چطور؟ جواب داد آنها اهمیتی ندارند و فقط انگلیسها هستند که نسبت بهرموضوعی در این مملکت تصمیم میگیرند.

از شنیدن این عبارت باو پرخاش نموده و استدلال کردم که پدرم هیچگاه عادت نداشت در اجرای تصمیمات خود موافقت انگلیسها را جلب کند. این دلیل در مصدق اثر نکرد و بمن گفت هنوز جوانم و اطلاعاتم در مسائل سیاسی کم است و اصرار داشت که فقط بشرط موافقت انگلیسها با من همکاری خواهد کرد. این طرز فکر و رویه را خطرناک یافتم. با وجود آن میدیدم باید وضع حساس کشور را هم در نظر گرفت که در چنگ نیروهای اشغالگر افتاده و می تواند در هر امر داخلی ما مداخله کنند و در موقع بحران میهن پرستی مصدق و محبوبیتش که بین مردم دارد برای کشور مغتنم است.

بنابراین با کمال اکراه گفتم کسی را نزد سفیر انگلیس در طهران خواهم فرستاد و قصد خود را باو اطلاع خواهم داد. ولی برای اینکه درخواست مصدق را که فقط با سفیر انگلیس مشورت بشود نپذیرفته باشم باو گفتم کسی را نیز بسفارت روس یعنی کشور اشغالگر دیگر خواهم فرستاد که آنها را نیز از این نیت مستحضر سازد.

روز دیگر مأمورین من نتایج ملاقات خود را با دو سفیر گزارش دادند. سفیر کبیر انگلیس که در آن زمان سرریدربولارد بود با این برنامه موافقت نکرد و مدعی شده بود که انتخابات عمومی جدید در آن موقع ایجاد تشنج خواهد نمود ولی باید بگویم که سفیر کبیر روس هیچگونه مخالفتی در این باره ابراز نداشته بود و رویه وی با مقایسه بروشی که روسها بعداً پیش گرفتند موجب مسرت بود.

پس از حصول اطلاع از نظر دو سفیر بدکتر مصدق تلفن کردم و جریان مذاکرات را باو گفتم. او در پاسخ من تنها سپاسگزاری کرد و دیگر صحبت ما و علاقه ی وی بنجدید انتخابات پایان یافت و نظر من برای انتصاب وی بنخست وزیری متوقف ماند.

عرض جواب

تصور میکنم آن روز مرتبه ی سومی بود که حضور شاهنشاه رسیدم و این مذاکرات وقتی صورت گرفت که انتخابات دوری چهاردهم تقنینیه در همه جا تمام شده بود و از آراء طهران عده ی خیلی باقی مانده بود که خوانده نشده بود و قبل از این شرفیابی می شنیدم از انتخاب من بنماینده گی اول طهران در مجلس چهاردهم اظهار رضایت نمیفرمایند و حق داشتند، چونکه این انتخاب اظهار تنفیری بود که از طرف مردم نسبت باعمال شاه فقید شده بود. منی آن کس که شاه میخواهت او را در زندان بیرجند از بین ببرد. دم طهران بنمایند کی اول خود در مجلس انتخاب کردند.

چنانچه در مقابل فرمایشاتی که فرمودند متعذر میشدم و میگفتم قانون اجازه

نمی دهد شاه نخست وزیر را عزل و مرا بجای او نصب کنند و دولت نمی تواند آرائی که مردم از روی عقیده و ایمان بیک عده داده و آنان را بسمت نمایندگی خود انتخاب کرده اند باطل نماید هیچ اثر نداشت. چونکه بعد از بیست سال تصدی مقام سلطنت هنوز هم اعلیحضرت قبول نفرموده اند فرق حکومت استبداد با حکومت مشروطه چي است. در استبداد شاه هر چه میخواست میکرد و در مشروطه شاه جنبه تشریفاتی دارد و مجلس است که می تواند بنمایندگی از طرف ملت هر تصمیمی را که صلاح بداند اتخاذ کند و شاه هم آن را امضا نماید.

نظر باینکه از زندان بیرجند بوساطت شاهنشاه نزد پدر تاجدار خود آزاد شده بودم البته نمیخواستم طوری جواب عرض کنم که از من رنجشی حاصل فرمایند. این بود عرض کردم تصدی من در کار در این موقع که قشون بیگانه مملکت را اشغال کرده بسته باین است که سفارت انگلیس با تصدی من مخالفت نکند و یقین داشتم با تجربیاتی که آن سفارت از من کرده بود: در شیراز مخالفت با کودتا (۱)، در تصدی وزرات خارجه مخالفت با ادعای مالکیت انگلیس در جزایر ابوموسی و شیخ شعیب در خلیج فارس (۲)، مخالفت در مجلس پنجم با ماده ی واحده — که در این باره لازم است آنچه پیش آمده عرض کنم: یکی از روزها که در سفارت انگلیس بناهار دعوت داشتم و برحسب اتفاق صحبت از جار و جنجالی پیش آمد که در طهران بر علیه سلسله ی قاجار بر پا شده بود سر پرستی لرن وزیر مختار انگلیس و یکی از دوستان من اظهار نمود اگر این سلسله از بین برود یگانه کاندید ما شخص رضاخان سردار سپه رئیس الوزراء خواهد بود که چند روز بعد برحسب اتفاق بین رئیس دولت و من ملاقاتی دست داد و از بیانات وزیر مختار ایشان را مطلع کردم که حالت خوشی دست نداد و ناراحت شدند و روز بعد مشارالملك (حس مشار) وزیر خارجه بخانه ی من آمد و گفت آمده ام جواب پیغامی که از وزیر مختار برای رئیس دولت آورده اید بدهم و از شما خواهش کنم آن را بسر پرسی لرن برسانید. گفتم تا کنون پیغامبری نکرده ام. وزیر مختار با من دوست بود و مطالبی گفت که خواستم آقای رئیس الوزراء را از نظریات سفارت مطلع نمایم و این اطلاعاتی که از نظر وزیر مختار داشتم مانع نشد از این که در جلسه ی نهم آبان ماه ۱۳۰۴ مجلس شورای ملی راجع بخلع سلسله ی قاجاریه آنچه در صلاح مملکت می دانستم اظهار نمایم. (۳)

(۱) ملاحظه شود «شرح مختصری زندگی و خاطراتم» فصل بیستم، مذاکرات من با

کولونل فریزر رئیس پلیس جنوب (۲) همان کتاب فصل ۲۴

(۳) ملاحظه شود کتاب «نظفهای دک» مصدق در دوره ی پنجم و ششم تقنیه، «صفحه ی ۳۴

(۱۳)

در خلال این احوال شرکتهای نفت امریکایی و انگلیسی برای کسب امتیازات بیشتری از نفت جنوب اظهار علاقه میکردند و اتحاد جماهیر شوروی که امتیازی در شمال ایران میخواست و این مسائل بوجهه ملی مصدق افزود، زیرا در سال ۱۳۲۳ مجلس طرحی را که وی تهیه کرده بود تصویب نمود. بموجب آن دولت از دادن هرگونه امتیاز نفت بدون اطلاع و اجازه‌ی مجلس شورای ملی ممنوع گردید. این طرح بسیار موقوع ولی در عین حال یکی از شواهد بارز روش منفی مصدق بود. پس از خاتمه جنگ مصدق کوشش کرد گروهی افراطی که خود را ناسیونالیست قلمداد می کردند با اسم جبهه ملی تشکیل دهد و بتدریج افراد گوناگون از متحصنین مذهبی و دانشجویان و کسبه‌ی بازار و سوسیالیستها بدور او جمع شدند. در ظاهر این عده را یک عامل مشترک یعنی نفرت از بیگانگان و نفوذ اجانب بهم پیوست می داد. این دسته در اجرای برنامه‌های منفی ضد اجنبی با یکدیگر همکاری میکردند ولی چندی بعد که دیگر نمیشد احتیاج ملت ایران را بعملیات مثبت اکتار کرد این دسته محکوم به شکست و انحلال گردید.

عرض جواب

هر کس دم از آزادی و استقلال میزد چون مخالف با مصالح استعمار بود عمال بیگانه او را افراطی قلمداد و متهم میکردند بمرام کمونیستی و غیر از این هم راهی برای اینکه عمال استعمار بتوانند وظایف خود را انجام دهند نبود، ولی طرح قانونی من برای جلوگیری از امتیاز نفت چون در نفع مشترک بود دول استعمار می توانستند از آن بنفع خود استفاده کنند در صلاح مملکت تشخیص داده شد و بوجهه ملی من که قبلاً منکر آن بودند افزود و فداکاری ملت ایران برای ملی شدن صنعت نفت چون بضرر استعمار صورت گرفته بود در نتیجه‌ی کودتای ۲۸ مرداد از بین رفت و وجهه من را هم از بین برد.

(۱۴)

در سالهای قبل از ملی شدن صنعت نفت شرکت نفت ایران و انگلیس افکار عمومی ایران را ناشنیده گرفته و نسبت بآن بی اعتنائی شگفت آوری ابراز میداشت ولی جریان وقایع ثابت کرد که این رویه کاملاً برخلاف منافع شرکت مزبور بود، چنانکه اقدامات و عملیات مصدق نیز در دوره‌ی نخست وزیری وی بضرر خود و کشورش تمام شد.*

شرکت نفت در آن موقع خوب میدانست که حق السهمی را که شرکتهای بزرگ غربی برای تحصیل امتیاز نفت از شرکتهای عربستان سعودی و بعضی کشورهای امریکای مرکزی و جنوبی پذیرفته بودند از میزانی که در قرارداد ما با شرکت نفت معین شده بسیار مساعدتر بود. بعلاوه از عدم

رضایت ما نسبت به مالیاتهای گزاف و بیش از حد تناسبی که شرکت بدولت انگلستان از عوائد نفت میداد و مبلغ آن از حق الامتیازی که بایران داده میشد نیز خیلی زیادتر بود آگاهی کامل داشت و همچنین بخوبی میدانست که ما از عمل شرکت که قیمت عمده‌ی درآمدی را که از ایران بدست می‌آورد در سایر نقاط دنیا صرف هزینه‌ی توسعه‌ی استخراج نفت میکرد بسیار ناراضی هستیم. با وصف این مسائل شرکت نفت با اعتراضات ما توجه نکرده و سرمایه‌ی عظیم خود را که در ایران داشت بخطر انداخته بود. دولت انگلیس هم که میتوانست شرکت را وادار باتخاذ رویه‌ی معتدل‌تر و عاقلانه‌تری نماید در این راه قدمی برنداشت و نتیجه‌ی آن این بود که شرکت نفت و دولت انگلیس احساسات ملی ایران را شعله‌ور ساختند و باعث تقویت جبهه‌ی ملی و نفوذ عوام فریبانه‌ی مصدق و مردم گردیدند و هیجان برای ملی شدن صنعت نفت شروع گردید. رزم‌آرا نخست‌وزیر وقت با این وضع موافق نبود و امید داشت که بتواند قضیه را در محیط دوستانه با شرکت نفت حل کند. ولی مصدق و یارانش بر علیه نخست‌وزیر و بیگانگان تظاهرات شدید کردند و بالاخره روز ۱۶ اسفند ۱۳۲۹ یکی از اعضاء دسته‌ی متعصب فدائیان اسلام که از مصدق پشتیبانی میکرد نخست‌وزیر را که برای شرکت در مجلس ترجیم یکی از روحانیون وارد صحن مسجد شاه میشد ناجوانمردانه بقتل رسانید. چند روز بعد مجلس شورای ملی قانون ملی شدن صنعت نفت را که من کاملاً با آن موافق بودم تصویب نمود. ۵۵

عرض جواب

۵۵ بضرر من صحیح است چونکه هر چه داشتم بغارت رفت و متجاوز از هشت سال هم هست که از نعمت آزادی محروم و اکنون در این قلعه محبوس و بتماشای دیوار آن مشغولم.

بضرر ایران صحیح نیست چون که قبل از ملی شدن صنعت نفت دولت از این امتیاز در حدود شانزده میلیون لیره در سال استفاده می‌نمود و اکنون درآمد دولت به پنجاه میلیون لیره بالغ شده است و رفتار شرکت هم با اتباع ایران مثل رفتاری بود که یک انسان با حیوانی بکند و اکنون فرق کرده است و مثل سابق نیست.

۵۵ شرکت نفت خوب میدانست آنچه بایران میدهد عשרی از اعشار درآمد نفت نیست و برای ادامه‌ی همین رویه دولت دیکتاتوری تأسیس شد و سی و دو سال بر سوءاستفاده‌ی شرکت افزود. در دوره چهاردهم تقنینیه «کافتارادزه» برای تحصیل امتیاز معادن نفت شمال بپهران آمد من از موقع استفاده کردم و مضرات امتیاز نفت جنوب را که عده‌ی قلیلی از آن بیشتر اطلاع نداشتند باستحضار ملت ایران رسانیدم و روی همین اطلاعات بود که قرارداد گس-گلشائیان راجع به حق الامتیاز ۵۰-۵۰ از تصویب مجلس نگذشت و قاتل رزم‌آرا هم هر کس بود رفع زحمت از اعلیحضرت کرد. چونکه

چند روز قبل از این واقعه میخواستند مرا بجای او نصب فرمایند که زیر بار نرفتم و معذرت طلبیدم و قاتل کار خود را کرد. چنانچه شاهنشاه با قانون ملی شدن صنعت نفت موافق بودند هرگز با تصمیمات جلسه‌ی پایگاه آلپ راجع بکودتا و سقوط دولت من موافقت نمی فرمودند و میگذاشتند چندی من سرکار بمانم تا ملت رنج‌دیده ایران بجای ۵۰-۵۰ عوائد ساختگی به ۱۰۰-۱۰۰ عواید حقیقی برسد.

(۱۵)

من بجای سپید رزم آراه حسین علاء را که از سیاستمداران مورد احترام و دارای سابقه‌ی طولانی بود بنخست وزیری برگزیدم. حسین علاء طرفدار راه حل مسالمت‌آمیز بود که بتوان در عین ملی شدن صنعت نفت تأسیسات و استخراج و بهره‌برداری را با کمک متخصصین خارجی اداره کرد و بکار ادامه داد. ولی افراطیون با چنین قراردادی موافق نبودند و عده‌ای آشوبگر بمناطق نفتی جنوب اعزام شدند که در میان کارگران تشنج و هیجان کنند. حزب توده نیز در عین غیرقانونی بودن باز تشکیل شده بود و با آشوبگران دستبازی کرد. در نتیجه چند نفر از مردم و سه نفر از اتباع انگلیسی بقتل رسیدند و شرکت نفت عملیات خود را قطع کرد و پرداخت کلیه وجوهی که از این معرّ بدولت میرسید قطع گردید.

عرض جواب

چه خوب بود که فرموده بودند نظر مبارکشان از حل مسالمت‌آمیز چه بود؟ چنانچه مقصود این بود که از معادن نفت بوسیله‌ی متخصصین خارجی بهره‌برداری شود من خواستم این کار را بکنم که آنان حقوق بگیرند و به حساب ملت کار بکنند زیر بار نرفتند و چنانچه از حل مسالمت‌آمیز نظر این بود که امتیاز ادامه پیدا کند و شرکت کماکان بحساب خود از معادن نفت بهره‌برداری نماید که ملت فهمیده بود و فریب نمی خورد.

(۱۶)

مصدق بمردم وعده داده بود که دوره‌ی فراوانی و رفاه فرا میرسد و هزینه آن از درآمد نفت که قانوناً حق ایران است تأمین خواهد شد و هر روز یک میلیون لیره از شرکت بتوان درآمد خواهد گرفت. با این وعده‌ها کسی نبود که دیگر با او مخالف باشد. زیرا قول میداد که ثروت سرانه هر فرد ایرانی را تأمین کند و بانفوذ خارجی مبارزه نموده و حقوق ایران را حفظ نماید. بنابراین تعبیه نداشت که طبقات مختلف از دانشجو و بازرگان و کاسب و کارگر دور او را بگیرند و تحت رهبری وی درآیند.

مصدق با چنین وعده‌ها و جبهه‌ی خاصی پیدا کرده و علاء که بیش از دو ماه از زمامداری وی نگذشته بود از کار کناره گرفت. من مصدق را بنخست وزیر منصوب نمودم و در آن هنگام کسی نبود که بتواند در برابر وی ایستاده و با او برای احراز این مقام رقابت نماید. اکنون دیگر فرصت بزرگ برای مصدق فرا رسیده بود، زیرا بیش از حد خودش در نیل بآرزوها و رؤیاهای امیدبخش خود و دستیارانش کامیاب گشته و مدتی در حدود دو سال در جلوی خویش داشت و میتوانست از این فرصت بعد کفایت استفاده کند و از حمایت و پشتیبانی من با آنکه یک چنین حمایتی ملال انگیز بود برخوردار باشد. اینک باید دید مصدق چه کرد و چه مصیبت بزرگی برای مردم این کشور ایجاد کرد.

عرض جواب

آنچه گفته میشد برخلاف حقیقت نبود و احتیاج بوقت داشت تا حقیقت معلوم و روشن شود. چنانچه دستخط عزل من صادر نمیشد و شرکت متکی بالطف شاهانه نبود هر چه زودتر معلوم میشد که گفته‌های این جانب تا چه حد بحقیقت نزدیک شده بود.

(۱۷)

در آن هنگام دولت انگلیس اعلام داشت که نیروی چرباز خود را به قبرس روانه خواهد نمود و شهرت یافت که نیرو برای اعزام بایران آماده میشود. رزم‌ناو انگلیسی بنام «موریشوس» روبروی آبادان لنگر انداخت و شایع بود که قسمت دیگری از نیروی دریائی انگلیسی بسوی آبهای ایران بحرکت درآمده است. سفیرکبیر انگلیس را احضار کردم و باو خاطر نشان ساختم که اگر دولت انگلستان قصد تجاوز بحق حاکمیت ایران داشته باشد من شخصاً نیروی ایران را رهبری کرده و در برابر هر تجاوزی ایستادگی خواهم نمود. سیاست مزبور بعلت این اظهارات صریح من یا بعلى دیگر صورت عمل پیدا نکرد.

عرض جواب

دولت انگلیس تصور کرده بود در رأس دولت شخصی است بزدل و ترسو و بتهدید می‌توانند آنچه می‌خواستند بدست آورند. چون دیدند اثر نکرد چاره نبود جز اینکه شاهنشاه سفیر را احضار کنند و فرمایشاتی بفرمایند که دولت انگلیس بیاس احترام مقام سلطنت رزم‌ناو «موریشوس» را از بندر ایران دور کند.

(۱۸)

مصدق نیز می‌توانست برای بدست آوردن راه‌حل مثبت در مسأله اختلاف نفت چنین رویه‌ی محکم و صریحی را پیش گیرد. ولی ابتکار عمل را شرکت نفت گذاشته و تمام وقت خود را صرف مبارزه‌ی ناشیانه با شرکت سابق نمود و نسبت بتأثیری که اقدامات او بحال کشور داشت بی‌اعتناء مانده و تا روزی که از مقام نخست‌وزیری معزول گردید یک قدم بحل مسأله نزدیکتر از روز نخست‌وزیری نشده بود.

شورای امنیت سازمان ملل متحد و بانک بین‌المللی و دادگاه بین‌المللی و پرزیدنت ترومن و بعد از او پرزیدنت آیزن‌هاور و چندین مؤسسه جهانی و مأمورین وابسته بآنها سعی کردند که در رفع اختلاف موجود راه‌حلی پیدا کنند ولی نتیجه نبخشید، زیرا مصدق که مآلاً در دست مشاورین خود و هم مقهور افکار لجوجانه خویش واقع شده و رویه‌ی منفی که پیش گرفته بود امکان هرگونه توافق را از بین برده بود و بجای آنکه وقت خود را با اصلاحات و عمران کشور صرف کند (۱) به پرخاش جوئی می‌گنراند و چنانکه گفته خواهد شد خواهیم دید که برای ادامه‌ی زمامداری خود حاضر بچه اقدامات و اعمالی گردید.

مصدق در سیاست خود نسبت بدولت انگلیس و شرکت سابق نفت مرتکب دو اشتباه عظیم گردید: یکی اینکه اعتقاد واسع داشت که دنیا بدون نفت ایران قادر بادامه‌ی حیات اقتصادی و صنعتی خود نیست و بهمین مناسبت استدلال میکرد که بزودی شرکت سابق و سایر حامیان آن در مقابل وی بزانو در آمده و تسلیم خواهند شد، ولی وقتی که تولید نفت در ایران متوقف شد سایر کشورهای نفت خیز بمنظور جبران این کسرمیزان تولید خود را بالاتر بردند زیرا چون در جهان امروز کشورهای نفت خیز متعددی وجود دارد دیگر برای یک کشور امکان انحصار تولید نفت نخواهد بود و در حقیقت دشواری تولید نفت درست عکس چیزی است که مصدق و دستیاران او تصور میکردند، زیرا پس از سقوط مصدق که مجدداً نفت ایران جریان یافت بازارهای جهان دچار زیادی عرضه‌ی نفت بود و بهمین جهت چندین کشور مجبور شدند مقدار تولید خود را روی ایجاد تعادل عرضه و تقاضا تقلیل دهند.

علت آنکه مصدق و یارانش چنان غیرمطمعانه رفتار کردند بنظر من این است که تصور میکرد نفت ایران را می‌تواند بدون کمک و استعانت خارجیان ببازار جهان عرضه نماید. در آن زمان ایران حتی دارای یک کشتی نفت کش نبود. سازمان فروش بین‌المللی نفت نیز نداشت. در فصل دیگر شرح رویه‌ی عملی که من و دولت برای تهیه‌ی کاروان کشتی نفتکش و ایجاد وسایل فروش نفت در خارج ایران اتخاذ کرده‌ایم داده خواهد شد. مصدق از یک طرف با کلیه شرکتها و مؤسسات بزرگ قطع رابطه نموده بود و از طرف دیگر وسایل مؤثری برای حمل و نقل و فروش نفت که ما را از

سازمانهای خارجی بی نیاز کند فراهم نیاورده و خود را دچار وضع غیرقابل تحملی قرار داده بود. هنگامی که صنعت نفت در ایران ملی اعلام و مصدق بنخست وزیر منصوب گردید دولت انگلیس و شرکت نفت مال کار خود را اندیشیده و سیاست قبلی خود را تغییر دادند و اصل ملی شدن را رسماً پذیرفتند و دیری نگذشت که هیئت استوکس را بطهران اعزام داشتند. در آن موقع دولت انگلیس موافقت نمود که کلیه درآمد نفت بالمناصفه (پنجاه پنجاه) بین دو کشور تقسیم شود و اگر مصدق بمذاکرات حساسی و معقول موافقت کرده بود هموطنان من از محرومیتهای اقتصادی و مخاطرات ناشی از آن در امان میماندند.

من هنوز تصور می کنم که شخص مصدق با وجود تمام لجاج و استبداد رأی خطرناکی که داشت ناحدی مایل بود که بین طرفین توافق نظر حاصل شود، ولی نسبت بمشاورین او سخت مشکوک و گمان می کنم که عده ای از آنها با اشتیاق تمام امیدوار بودند که کوچکترین راه حلی پیدا نشود تا کشور با شکست اقتصادی مواجه و در نتیجه تحت استیلای خارجی قرار گیرد. این نوع ناسیونالیسم منحرف را در فصل بعد تشریح خواهم نمود.

عرض جواب

مبارزه ای که ملت ایران نمود از نظر تحصیل پول نبود بلکه برای بدست آوردن آزادی و استقلال تام بود و نظرباینکه حل مسأله نفت با شرکت انگلیس مخالف عقیده ی ملت ایران و آزادیخواهان بود که سالها ابراز شده بود از شخص من ساخته نبود که باز پای شرکت نفت را در معادن ایران باز کنم و افکار عمومی کشور را ندیده بگیرم. فرض کنیم که غرب احتیاج بخريد نفت از ایران نداشت، پس چاره ی منحصر بفرد این بود که ملت ایران خود در استخراج نفت اقدام کند و یک ملت آزاد بتواند هر طور که صلاح کار خود را بداند عمل کند. چه بسیار از دول که درآمدی از نفت ندارند ولی از آزادی و استقلال و یک زندگی شرافتمندانه برخوردارند.

پذیرفتن اصل ملی شدن صنعت نفت و بهره برداری شرکت انگلیس از معادن نفت دو موضوعی است متضاد که غیر از شخص شاهنشاه هیچ فردی قادر نیست آن دورا با هم جمع کند. اگر صنعت نفت ملی شده دخالت یک شرکت خارجی مورد نداشت و چنانچه شرکت خارجی کماکان در بهره برداری از معادن دخالت کند صنعت نفت ملی نشده وضعیت همان است که بود. قبل از آمدن استوکس بایران شرکت سابق نفت با پرداخت ۵۰-۵۰ موافقت کرده بود ولی مجلس پانزدهم از نظر افکار عمومی نتوانست آن را قبول کند و رد نمود.

قرارداد ۵۰-۵۰ و بالاتر از آن ۲۵-۷۵ که شاهنشاه آن را بزرگترین خدمتی

می دانند که به مملکت فرموده اند ارزشی ندارد. چونکه دولت در عمل بهره برداری دخیل نیست و شرکت هر قدر که خواست بدولت بدهد عایدات را بهمان نسبت قلمداد می نماید و کماکان دولت و ملت هر دو تحت استیلای خارجی خواهند بود.

(۱۹)

هنگامیکه مصدق پیشنهاد های هیئت استوکس را رد کرد شرکت سابق نفت و دولت انگلیسی هر یک بطور جداگانه بدادگاه بین المللی لاهه شکایت کردند و هر دو در عرض حال خود بقرارداد ۱۳۱۲ که دولت پدرم با شرکت سابق منعقد نموده بود و تا موقع ملی شدن نفت بر طبق آن عمل میشد استناد جستند. بر طبق قرارداد مزبور در صورت بروز اختلاف بین ایران و شرکت نفت بایستی قضیه بحکمیت رجوع شود و بهمین دلیل از دیوان داوری لاهه تقاضا شده بود که باتکاء ماده ی مزبور بحکمیت یک نفر داور تعیین نمایند. ولی مصدق دادگاه بین المللی را در این مورد واجد صلاحیت ندانست و در نتیجه دولت انگلیس قضیه را بشورای امنیت سازمان ملل متحد احواله داد. شورای مزبور پس از مذاکرات زیاد در مهرماه ۱۳۳۰ مقرر داشت که قضیه مسکوت مانده و مورد شور قرار نگیرد تا دادگاه بین المللی در باره ی صلاحیت یا عدم صلاحیت خود در دعوای مزبور اظهار نظر نماید. هنگامی که مصدق برای اقامه ی دعوای ایران در شورای امنیت به نیویورک رفته بود من بمنظور تشویق تلگرافی بوی مخابره کردم که بشرح زیر بمن پاسخ داد.

از نیویورک ۲۱ اکتبر ۱۹۵۱

پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی - طهران

دستخط تلگرافی ذات مبارک شرف وصول بخشید و بیش از آنچه تصور شود موجب سرافرازی و تشکر گردید. از خداوند سلامتی و طول عمر و موفقیت روزافزون اعلیحضرت همایون شاهنشاهی را همواره آرزو کرده ام و عرض میکنم که هر موقعیتی در هر جا و هر مورد تحصیل شده مرهون توجهات و عنایت ذات اقدس ملوکانه است که همه وقت دولت را تقویت و رهبری فرموده اند، بطوریکه بوسیله ی جناب آقای وزیر دربار بعرض مبارک رسیده روز دوشنبه را به فیلا دلفیا و صبح سه شنبه بواشنگتن میرود و جریان را از همانجا به پیشگاه مبارک معروض خواهد داشت. اجازه میطلبم یکبار دیگر از عنایت و توجهات خاصه ی شاهنشاه جوانبخت خود عرض سپاسگزاری نماید.

دکتر محمد مصدق

عرض جواب

این عقیده ی یکی از رجال بود که هر کس از من تصدیقنامه ای بگیرد در یکی از روزهای زندگی می تواند از آن استفاده نماید و روی این عقیده اول خود آن رجل از من

تقاضای تصدیقنامه نمود که چون برحسب معمول تصدیقنامه را مافوقی بمادون می دهد برای اینکه اعمال نیک و کردار پسندیده ی او را تحسین کند و من هیچوقت مافوق او نبودم که چنین تصدیقنامه ی بدهم، شرحی راجع بحسن اخلاق او نوشته برایش فرستادم. حسین مکی هم که هنوز مخالفتش با من آشکار نشده بود بدستور آن رجل از من همین تقاضا را نمود که خودداری کردم. بصرهنگ بزرگمهر وکیل تسخیری من هم گفته بود این کار را بکند که روزی در زندان از من تصدیقنامه خواست که شرحی نوشته دادم و اکنون لازم است دلیل صدور آن را باطلاع هموطنان عزیز برسانم.

چند روز قبل از شروع محاکمه لایحه ای در حدود ده صفحه تنظیم کرده بوی دادم که در اولین لحظه شروع بکار آن را در دادگاه قرائت کند و در صورت لزوم توضیحاتی هم بدهد. دادگاه شروع بکار کرد ولی سرهنگ لایحه را قرائت ننمود و صحبتی هم نکرد و در جواب سؤال من چه شد که لایحه مسکوت ماند اظهار نمود خواهش میکنم از این به بعد مرا در جریان کارهای دادگاه نگذارید و برای من ایجاد محذور ننمائید و آنوقت بود که فهمیدم وکیل من مردی است درست. نه میتواند اطاعت از مافوق نکند، نه میخواهد بمن خیانت نماید. این بود که لوايح خود را از هرگونه تجاوز مصون داشتم و آنچه روز مینوشتم شب از خود جدا نمی کردم و از این رویه بسیار استفاده کردم و من باب مثال اگر دادستان میدانست که میخواهم راجع به سیصد و نود هزار دلاری که مأمورین دولت امریکا برای بلوای روز ۲۸ مرداد بکار بردند در دادگاه صحبتی بکنم تقاضای سری بودن محاکمه را از دادگاه میکرد تا مردم اطلاع حاصل نکنند و ندانند که علت غوغای آن روز پولی بود که بین یک عده ای اشخاص پست و خائن بمملکت و جهال تقسیم شده بود.

در یکی از جلسات دادگاه دادستان چند مرتبه بصرهنگ گفت اکنون نوبت شماست که سرهنگ اظهاری نکرد و مرتبه آخر که تکرار نمود دیدم سرهنگ بسیار نگران شده و رنگ از رخسارش پریده است (۱) که گفتم من احتیاج بدفاع وکیل ندارم و می توانم بخودی از خود دفاع نمایم، فلان فلان است هر کس از من دفاع نماید که از این بیانات سرهنگ استفاده نمود و تا خاتمه ی کار در دادگاه صحبت موثری بر علیه من نکرد و این سکوت که در عرف آرتش بامتناع از انجام وظیفه تعبیر شده بود سبب شد که بعد از خاتمه ی کار وی را بازنشسته نمایند.

(۱) برحسب اتفاق در آن روز عکاسان از دادگاه عکس گرفتند و قیافه سرهنگ بزرگمهر در این عکس مبتن تشویش و اضطرابی است که از دعوت دادستان برای دفاع از من باو دست داده بود.

و اما راجع بتلگرافی که من به پیشگاه ملوکانه عرض کرده‌ام تصور میکنم شاهنشاه هم دارای همان عقیده بودند که آن رجل سیاسی برای گرفتن تصدیقنامه از من داشت، چونکه بلافاصله پس از ختم مذاکرات در شورای امنیت و البته برای این که من جوابی عرض کنم و در یک چنین روزی از آن استفاده فرمایند دستخط بالا بلندی بافتخار من صادر فرمودند که در خانه ام بغارت رفت، چه خوب بود که شاهنشاه آن را هم منتشر فرموده بودند تا خوانندگان از خود سؤال کنند آن کس که چنین خدماتی کرده بود چه شد از کار برکنار شد و برای چه خیانتی بسه سال حبس محکوم گردید و پس از انقضای سه سال هم چرا باز آزاد نیست و محبوس است.

(۲۰)

در اواخر سال ۱۳۳۰ بانک بین‌المللی عمران و توسعه بعنوان میانجی دوستانه برای حل اختلاف موجود دامن همت بکمر زد. در وهله اول احتمال میرفت که در مذاکرات توفیقی حاصل شود و خود مصدق هم با شرایطی که بانک پیشنهاد میکرد موافق بود، ولی مشاورین وی بدلائلی که خود از آن آگاه بودند او را از قبول آنها منصرف کردند و مذاکرات بکلی قطع گردید.

عرض جواب

عدم موافقت من با پیشنهاد بانک بین‌المللی از این جهت بود که بانک میخواست از روی خدعه و تزویر سندی از دولت ایران در نفع شرکت سابق تحصیل و ملی شدن صنعت نفت را که دولت انگلیس از طرف خود و شرکت صاحب امتیاز شناخته بود بی اثر کند، چونکه نتیجه شناسائی این بود که شرکت میتواند خسارتی که تا روز ملی شدن صنعت نفت متوجه آن شده بود در دادگاه ادعا کند ولی حق نداشت تا روز انقضای قرارداد امتیاز از دولت ایران مطالبه ضرر از منفعت کند.

نظر باینکه بانک بین‌المللی عمران و توسعه یک مؤسسه بیطرفی بنظر آمده بود در روزهای اول مذاکرات من راضی شدم که بانک از معادن نفت بهره‌برداری کند و از این راه عایداتی بدولت برسد تا اختلاف با شرکت بهر طریق که ممکن بود مرتفع بشود. ولی روز آخر که صحبت از تنظیم قرارداد بمیان آمد یکی از نمایندگان بانک اظهار نمود که قرارداد را باید دولت و شرکت سابق نفت هر دو امضا کنند که چون شرکت بهیچ سمتی حق نداشت خود را وارد موضوع کند و قراردادی باین عنوان که در معادن نفت صاحب حقی است امضا نماید مورد موافقت من قرار نگرفت و خوب معلوم شد که نمایندگان بانک برای این نیامده بودند که از راه خیرخواهی رفع یک اختلاف کنند،

بلکه آمدنشان بایران از این نظر بود که دولت را اغفال کنند و سندی در نفع شرکت تحصیل و آن را کماکان در همان جایگاهی که داشت مستقر نمایند. این بود که بنمایند ی بانک گفتم مرا بخیر تو امید نیست شرمسار و آنها دیگر سخنی نگفتند و رفتند.

(۲۱)

در دیماه ۱۳۳۱ مجلس شورای ملی با رضایت من و اکثریت آراء اختیارات مصدق را تمدید نمود. علت رضایت من آن بود که میخواستم هرگونه مجال برای اجرای سیاست مثبتی در امر نفت بوی داده شده باشد. ولی متأسفانه مصدق اختیارات مزبور را بیش از پیش برای پیشرفت مقاصد شخصی خود مساعد یافته و باختناق مطبوعات و توقیف مدیران جراند پرداخت. چون بعضی از نمایندگان مجلس شهادت بخرج داده و یا وی مخالفت کرده بودند به تضعیف قدرت مجلس اقدام نمود و دستور داد طرفداران او جلسات را با عدم حضور خود از رسمیت بپندازند و بوسیله افراد او باش طرفدار ارباب و تخویف نمایندگان مخالف مبادرت نموده و آنها را در منازل خود و یا در معابر عمومی مورد تهدید قرار داد.

عرض جواب

دولت اکثریت داشت و احتیاج نبود که مجلس با رضایت شاهنشاه اختیارات مرا تمدید کند و از این فرمایشات چنین برمی آید که در مملکت مشروطه مجلس قادر نیست کاری انجام دهد مگر با اجازه ی شاهنشاه. مطبوعات هم در تمام مدت تصدی من آزاد بود و بهترین گواه شماره های روزنامه ی «داد» است که هر چه مخالفین میخواستند مینوشت و از طرف دولت تعقیب نمیشد. مجلس را هم نمایندگان مخالف دولت از کار میانداختند که در یکی از روزها مجبور شدم آنچه می خواستم در مجلس بگویم در میدان بهارستان بعرض هموطنان برسانم.

دولت نه پول در دست داشت نه اعتبار سری در اختیار که برای ارباب نمایندگان باو باش بدهد. هر کس هر چه گفته و کرده روی احساسات وطنپرستی بوده است و دولت این جانب یگانه دولتی بود که اعتبار سری نداشت.

(۲۲)

شخصی که پیوسته از خطر تنزل ارزش پول مردم را برحذر مینمود خود بچنین امری مبادرت

کرد و معادل میلیاردها ریال اسکناس بدون افزایش پشتوانه طلا و یا ارز خارجی انتشار داد.

عرض جواب

برای استفاده از پشتوانه‌ی اسکناس هیچوقت طلا یا ارز خارجی در بانک ودیعه نگذاشته‌اند، بلکه از نظر تنزل پول هر چند وقت یک مرتبه پشتوانه موجود را با تسعیر روز قیمت کرده و از مازاد آن استفاده نموده‌اند.

تا زمانی که من متصدی کار بودم حجم اسکناس به هفتصد و هشتاد ملیون تومان بالغ شده بود که از این مبلغ دولت من در مدتی متجاوز از دو سال سیصد و دوازده ملیون تومان برای پرداخت اجرت کارگران نفت و حفظ تأسیسات آن استفاده نمود. (۱) چنانچه این کار نشده بود دستگاه نفت طوری متلاشی میشد که بعد قابل استفاده نبود و استفاده من برخلاف قانون نبود، چونکه حق داشتم لایحه قانونی تصویب کنم و انتشار آن هم در صلاح مملکت نبود، چونکه مخالفین بر علیه دولت تبلیغات می کردند و نرخ اجناس ترقی مینمود.

دولتهای بعد هم که زیر نظر شاهنشاه انجام وظیفه نموده‌اند با اینکه عواید نفت داشتند و متجاوز از یک میلیارد دلار از امریکا گرفته‌اند باز در حدود سیصد و بیست ملیون تومان از پشتوانه‌ی اسکناس استفاده نموده‌اند که بتدریج حجم اسکناس به یکهزار و یکصد ملیون تومان بالغ شده است. (۲) و جای بسی تعجب است که اعلیحضرت همایون شاهنشاه هیچ از این بابت فرمایشی نفرموده‌اند و بدولت من که برای پرداخت حقوق کارگران و حفاظت دستگاه نفت سیصد و دوازده ملیون تومان استفاده نمود اعتراض فرموده‌اند.

(۲۳)

فرماندهان نیروهای انتظامی و واحدهای آرتشی را از یاران وفادار خود انتخاب نمود، بکمونیستهای حزب توده اجازه داد (و بعتیده‌ی عده‌ی کثیری آنها را تشویق نمود) که در آرتش نفوذ کنند.

(۱) ملاحظه شود بخش دوم فصل پنجم قسمت اول

(۲) روزنامه‌ی «دنیا» پنجم شهریور ۱۳۴۰

عرض جواب

قبل از انتصابم بوزارت جنگ با هیچیک از افراد آرثشی سابقه نداشتم و بعد هم در آن دستگاه یار وفاداری نداشتم که تحت نفوذ من واقع شوند و کوچکترین ارتباطی هم بین من و کمونیستها نبود و چنانچه بود با تحقیقات و شکنجه هائی که بعد از دستگیری من از یک عده افسران متهم باین مرام شد فاش میگردد و شاهنشاه بنام و نشان این یاران وفادار را با اطلاع عامه میرسانیدند. در آن دوره که من متصدی وزارت جنگ شدم از پیشگاه شاهنشاهی درخواست کردم سه نفر از سران سپاه مورد اعتماد خودشان را تعیین فرمایند که امور این وزارت با مشورت از آنان تمام شود. این کار شد و هر چه کردم با موافقت آن عده ای بود که شاهنشاه تعیین فرموده بودند.

(۲۴)

وی حکومت نظامی را تمدید کرد و مجلس شورای ملی را واداشت که یک کمیسیون هفت نفری از اعوان و انصار وی تشکیل دهد تا در طرز محدود ساختن اختیارات من بعنوان فرماندهی کل نیروهای کشور مشورت و اظهار نظر نمایند. کمیسیون مزبور گزارش مفصلی در این باره تهیه نمود و مصدق تقاضا کرد که آن گزارش در مجلس شورا طرح شود ولی مجلس شورای ملی باین طرح و تقاضای مصدق اعتنائی ننمود و طرفداران سابق او حتی کاشانی در مجلس با رویه ی وی بهیچ وجه روی موافق نشان ندادند.

عرض جواب

من رئیس یک دولت قانونی بودم و با تحریکاتی که دشمنان کشور و عمال آنان می نمودند هرگز نمی توانستم بدون اجرای قانون نظامی در شهر طهران که مرکز فساد است مملکت را اداره کنم و تفاوت یک دولت قانونی با یک دولت قلدری و کودتائی این است که دولت قانونی هیچ کاری برخلاف قانون نمی کند ولی دولت کودتائی هر چه خواست میکند، مانع و رادعی هم ندارد. بهترین مثال رفتاری است که با خود من بعد از سه سال خاتمه ی حبس مجرد که آن هم برخلاف قانون بود نموده اند و اکنون متجاوز از پنج سال است که در این ده محبوسم و نمی توانم از این قلعه خارج شوم.

راجع بفرماندهی کل قوا عرض میکنم اصل پنجاهم متمم قانون اساسی که میگوید «فرماندهی کل قشون بری و بحری با شخص پادشاه است» در حکم اصل پنجاه و یکم است که میگوید «اعلان جنگ و عقد صلح با پادشاه است» و این دو اصل و بعضی اصول دیگر همه یک جنبه ی تشریفاتی دارند. اگر شاه می تواند با یک دولتی

جنگ کند می تواند فرماندهی کل قشون بڑی و بحری را هم که مسؤولیت آن با دولت و بالخصوص شخص وزیر جنگ است عهده دار شود. اگر شاه می توانست تمام این کارها را بکند مشروطیت لزوم نداشت؛ وجود مجلسین زائد است. در مملکت مشروطه شاه تابع رأی مجلسی است که از نمایندگان حقیقی ملت تشکیل میشود.

(۲۵)

مصدق دیوان عالی کشور را منحل و انتخابات مجلس شورای ملی را متوقف ساخت و چون بعضی از نمایندگان با شهادت بمخالفت وی برخاسته بودند اعلام کرد که باید بآراء عمومی مراجعه شود و بوسیله ی رفتارند مسأله انحلال مجلس شورای ملی حل گردد. نمایندگان بیاد داشتند که مصدق هنگام گشایش همین دوره مجلس شورای ملی گفته بود که هشتاد درصد از نمایندگان آن متخبین حقیقی ملت هستند.

در این رفتارند مصدق که خود را همیشه قهرمان و مدافع انتخابات آزاد قلمداد میکرد کار را طوری ترتیب داده بود که کسانی که با انحلال مجلس موافق بودند رأی خود را در یک صندوق که از حیث رنگ بسیار مشخص بود بریزند و مخالفین رأی خود را در صندوق دیگر بیندازند و همه میدانستند که با این ترکیب اگر کسی جرأت کرده و میخواست رأی مخالف بدهد بدون تردید مورد ضرب و شتم و اهانت اراذل و اوباش طرفدار مصدق و توده ایها که با آنها ملحق شده بودند و تمیز بین این دو دسته دیگر غیر ممکن شده بود قرار میگرفت.

نتیجه ی انجام رفتارند همان بود که مصدق میخواست، چنانکه هیئر هم پیش از وی همین عمل را انجام داده بود. از مجموع آراء ۹۹٪ نود و نه درصد موافق انحلال مجلس شورای ملی بود و در یکی از شهرها که جمعیت آن سه هزار نفر است هجده هزار رأی موافق انحلال مجلس داده بودند. ظاهراً در آن شهر و بسیاری از شهرهای دیگر اموات نیز از گور بیرون آمده و رأی خود را در صندوق ریخته بودند.

اما از یک نظر باید گفت که اموات هم در این انتخابات و سایر انتخابات ساختگی مصدق شرکت کرده بودند زیرا صدها نفر از کسانی که خواسته بودند رأی واقعی بدهند جان خود را از کف داده و بقتل رسیدند.

عرض جواب

هائیکارنمی کنم که در مجلس شورای ملی گفتم هشتاد درصد از وکلای دوره هفدهم را مردم انتخاب کرده اند، ولی تضمین نکردم که آنان تغییر عقیده ندهند. بسخنائی که در موقع انتخابات گفتند، وعده هائی که دادند پایدار بمانند. همه می دانند

که نمایندگان طهران در آن مجلس نماینده حقیقی ملت بودند ولی بعضی از آنها بجبهاتی که همه می دانند پشت بملت کردند و آلت دست مأمورین استعمار شدند و از این خلف عهد هم سودی نبردند.

راجع بر فراندم جواب فرمایشات در بخش اول و آخر فصل سوم عرض شده است.

(۲۶)

در طی سالیان دراز که مصدق نمایندگی مجلس شورای ملی را داشت همواره خود را از طرفداران جدی اصول مشروطیت و اجرای قانون و دولتی که از طرفداری اکثریت نمایندگان برخوردار باشد و انمود میکرد و نسبت بحکومت نظامی مخالفت ورزیده و بستایش انتخابات آزاد و آزادی مطبوعات اهتمام داشت.

همین مصدق در طی چند ماه مجلس سنا و عالی ترین مرجع قضائی کشور را متحل نمود و مردم را برای انحلال مجلس شورای ملی برانگیخت، باختناق مطبوعات اقدام نمود، انتخابات آزاد را از میان برد و حکومت نظامی را تمدید نمود و برای تضعیف اختیاراتی که بموجب اصول مشروطیت بمن تفویض شده بود نهایت کوشش را کرد و قانون اساسی پنجاه ساله ی کشور را که بمجاهدت بسیار بدست آمده بود بدین کیفیت زیر پا گذاشت.

با وصف همه این اقدامات مصدق جز با فراهم ساختن وسایلی برای برانداختن شاه مملکت نمیتوانست بارزوی خود رسیده و در کشور دیکتاتور مطلق بشود. با آنکه من جان او را نجات داده بودم و در آغاز کار از مساعدت و حمایت من برخوردار بود باز این نکته برای من واضح بود که از همان روزی که بمقام نخست وزیری رسید منظورش برانداختن سلسله ی من است. قراین متعدّد این مسأله را تأیید می کرد، زیرا او از منسوبین قاجاریه بود و با روی کار آمدن پدرم شدیداً مخالفت کرده و سیاستش این بود هر چه ممکن است سعی کند سلسله ی پهلوی را بی اعتبار ساخته و ذره ذره موجبات نابودی آن را فراهم کند. اگر از من بپرسند با آنکه از دشمنی وی نسبت بخاندان پهلوی مطلع بودم چرا بر علیه وی اقدامی نکردم جواب من این است که میخواستم بوی فرصت کافی بدهم که بانجام مقاصد و آمال ملی ایرانیان توفیق یابد. هر چه که بمیزان تهدیدات او نسبت بسلسله ی پهلوی افزوده میشد میدیدم مصدق یک عقیده ای که از خارج ایران سرچشمه میگرفت بیشتر تسلیم میشود و آتشی از تأثر و تأسف در قلم زبانه میکشید.

عرض جواب

در انحلال مجلس سنا من کمترین دخالتی نداشتم. مجلس شورای ملی را هم ملت متحل نمود و علت این بود که عده ای از نمایندگان طهران (نمایندگان جبهه ملی)

و بعضی از نمایندگان ولایات که موافق دولت بودند تحت تأثیر عمال سیاست بیگانه قرار گرفتند. دولت را استیضاح نمودند و دولت از دو کار میبایست یکی را انتخاب کند:

(۱) برای عرض جواب بمجلس حاضر شود و اکثریتی که برای این کار تهیه شده بود (۱) دولت را ساقط کند که این کار برخلاف مصالح مملکت بود و هدف ملت از بین میرفت و آن عده نمایندگان که بهدف عقیده نداشتند چنین استدلال میکردند مجلسی که نمایندۀ ملت است با رویۀ دولت مخالف بود و عقیده نداشت کاری که دولت میکند در صلاح و صرفۀ ملت باشد و چنین عملی پنجاه سال ملت را بعقب میبرد.

(۲) دولت بمجلس نرود و از حضور در جلسه خودداری کند و نمایندگان هر چه میخواستند بگویند. نظر باینکه چنین عملی با رویۀ قانونی من مخالف بود بقا و سقوط دولت خود را تابع رأی ملت یعنی صاحبان حقیقی مملکت کردم که چنانچه با ابقای دولت موافق است من بکار ادامه دهم والا دولت دیگری روی کاریابد و بهر طریقی که صلاح دانست عمل کند و همه دیدند که دولت با اکثریتی که در تاریخ مشروطیت ایران سابقه نداشت مورد توجه ملت قرار گرفت و دیگر راهی برای سقوط دولت نبود مگر اینکه شاهنشاه تصمیمات جلسۀ پایگاه آلپ را بموقع اجرا گذارند و آراء یک ملتی را بهیچ شمردند و دستخط عزل مرا صادر فرمایند و جا دارد که عرض کنم «از شاهنشاهی ۲۵۰۰ ساله دم زدن چه آسان، در شاهنشاهی ۲۵۰۰ ساله سلطنت کردن چه مشکل.»

راجع بمطبوعات عرض میکنم در هیچ زمانی جرائد کشور مثل ایام تصدی من آزاد نبودند و از این چه بیشتر آزادی که وقتی نخست وزیر شدم باطلاع عموم رسانیدم هر قدر از من و دولت من انتقاد کنند مورد تعقیب قرار نخواهند گرفت و نتیجه این بود اگر انتقاداتی منصفانه میشد دولت رفتار خود را تصحیح میکرد و این در صلاح ملت و دولت هر دو بود و چنانچه انتقادات مغرضانه بود در مردم تأثیر نمی کرد و انتقاد کننده خود رسوا و مفتضح میگردد و آن دسته از جرائد که با پول و تشویق عمال بیگانه اداره میشدند هر چه خواستند نوشتند و هیچوقت تعقیب نشدند و در جامعه هم تأثیر نکرد و بهترین دلیل همان رأی است که ملت در رفراندوم بدولت داد.

راجع بتمدید حکومت نظامی عرض میکنم که قانون حکومت نظامی برای جلوگیری از عملیات عمال محمدعلی میرزا از مجلس گذشت و مقصود از تصویب این بود که در مصالح مملکت اعمال شود و مخالفت من با اجرای این قانون قبل از اینکه

(۱) ملاحظه شود فصل دوم از بخش اول راجع به «علل سقوط دولت من» مخصوصاً آخر

یکی از صفحات مربوط به نقشه استیضاح.

نخست وزیر بشوم از این جهت بود که بر علیه مصالح مملکت بکار میرفت. قانون حکومت نظامی در حکم حربه ای است که دوست و دشمن می توانند آن را بکار برند و از آن بنفع و یا بضرر مملکت استفاده کنند و بعد از ۲۸ مرداد که دولت کودتا متصدی کار شد احتیاج نداشت از این قانون استفاده کند. هر کس را که خواستند گرفتند و از بین بردند. و اما راجع باختیارات شاهنشاه. هر چه در این باب عرض کنم تکرار مکررات است. در استبداد شاه هر چه میخواست میکرد و مشروطه آمد که شاه نتواند هر چه میخواهد بکند و چنانچه شاه می تواند هر چه خواست بکند مملکت مشروطه نیست و مجلس لزوم ندارد و من خدا را بشهادت میطلبم که هیچوقت نظری برای برانداختن سلسله ی پهلوی نداشتم و همیشه خواهان این بودم که اعلیحضرت محمدرضا شاه پهلوی طبق مقررات قانون اساسی سلطنت کنند. نسبت من هم از طرف مادر بسلسله قاجار دلیل نمیشود که من با سلسله پهلوی مخالف باشم. من با خود محمدعلی میرزا که ششمین پادشاه سلسله قاجار بود مخالف بودم و با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ هم از این نظر مخالفت کردم که بدستور سیاست خارجی صورت گرفت و در آن وقت اعلیحضرت شاه فقید شهرتی در مملکت نداشتند که من با شخص ایشان مخالفت کرده باشم.

و اما اینکه فرموده اند «میخواستیم بوی (دکتر مصدق) فرصت کافی بدهم که بانجام مقاصد ملی ایرانیان توفیق یابد» عرض میکنم تصدی من در کار از همان ابتدا برای شاهنشاه ملالت انگیز بود و همیشه میخواستند من و دولت من از بین بروند. (۱)

پس از تشکیل دولت جمهوری خواه در امریکا و فوت استالین (۲) ایدن وزیر خارجه انگلیس موقع را مناسب دید که با رئیس جمهوری امریکا وارد مذاکره شود. از این نظر سفری در روزهای آخر اسفند ۱۳۳۱ با امریکا نمود و مذاکراتش با آیزنهاور باین نتیجه رسید که آزادی ملت ایران با ۴۰٪ از سهام شرکت نفت بنفع شرکتهای امریکائی مبادله شود و چندی بعد آلن دالس رئیس انتللی ژان سرویس امریکا مأمور اجرای این تصمیم شد و جلسه ای در پایگاه آلپ سوئیس تشکیل گردید. (۳) سپس دستخط عزل من صادر شد و چون به نتیجه نرسید کودتای ۲۸ مرداد بموقع اجرا رسید.

(۱) ملاحظه شود فصل دوم از بخش اول راجع بسقوط دولت من.

(۲) شانزدهم اسفند ۱۳۳۱ استالین وفات کرد.

(۳) ملاحظه شود فصل چهارم از بخش دوم راجع بمبارزه سیاست خارجی از طریق دربار.

(۲۷)

راجع باینکه فرموده‌اند من (دکتر مصدق) «بیک عقیده‌ای که از خارج ایران سرچشمه میگرفت بیشتر تسلیم میشدم».

عرض جواب

چه خوب بود که میفرمودند بکدام یک از سیاستها تسلیم شدم و در مدت زمامداری من کدام یک از دول بنفع خود و ضرر مملکت استفاده کردند.

(۲۸)

روزنه اسفند ۱۳۳۱ مصدق بمن توصیه کرد که موقتاً از کشور خارج شوم.

عرض جواب

جواب این قسمت از فرمایشات شاهنشاه در فصل دوم از بخش اول عرض شده است.

(۲۹)

در تابستان سال ۱۳۳۲ تغییرات محسوسی در روحیه ملت ایران نسبت باعمال مصدق آشکار گردید و بسیاری از یاران و پیروان او از اطرافش پراکنده شدند. زیرا متوجه شدند که سیاست ضدخارجی وی جنبه‌ی انتخاب یافته و منظور اصلی او آن است که انگلیسها را بیرون کند و کمونیستها را بایران بکشانند. جریان وقایع مردم را آگاه ساخت که کشورشان با سرعت تمام بسوی اضمحلال سیاسی و اقتصادی میرود. عمل مصدق در انحلال مجلس شورا نیز نتوانست افکار عمومی را که مخالف وی بود خفه کند. روزنامه‌نگاران از تهدیدات او باش طرفدار مصدق و اعمال حزب توده نهراسیده سیاست وی را برای مردم تشریح و توجیه میکردند. بسیاری از روحانیون و دانشجویان و بازرگانان که قبلاً در زمره‌ی حامیان مصدق بودند از او رو برگردانیده و علم مخالفت برداشتند، ولی با تمام این احوال واضح بود که براندختن قطعی وی جز با اعمال قدرت راه دیگری نیست. سیاست امریکا در طول دوره‌ی زمامداری حاکی از این بود که نگرانی آن از اوضاع ایران روزافزون و در اتخاذ طریق موثری برای ایجاد ثبات سیاسی و توسعه اقتصادی ایران دچار تردید است.

عرض جواب

جواب قسمتی از این فرمایشات در شماره ۲۶ عرض شده و راجع بقسمت دیگر از فرمایشات که میفرمایند «عمل مصدق در انحلال مجلس شورا نیز نتوانست افکار عمومی را که مخالف وی بود خفه کند» با قسمت دیگر این فرمایشات که میفرمایند «ولی با تمام احوال واضح بود که برانداختن وی جز با اعمال قدرت راه دیگری نیست» (۱) متناقض است. اگر افکار عمومی برخلاف من بود چه شد متجاوز از دو ملیون رأی آنهم فقط در شهرها بر له دولت دادند، چنانچه افکار عمومی با بقای مجلس موافق بود چه شد که بیش از صد هزار رأی برای ابقای مجلس داده نشد. (۲)

بعضی از ضرب المثلها در زبان ما هست که بیان حقیقت است، مثلاً از این ضرب المثل که میگوید حرمت امامزاده با متولی است مراد این است که هر قدر متولی بامامزاده احترام کند مردم بامامزاده بیشتر میگردند و نتیجه این میشود که نذر و نیاز کنند و متولی منتفع شود و این ضرب المثل در باره شاه مملکت نیز صادق است. یعنی هر قدر شاه بملت خود احترام کند دول بیگانه از ملت بیشتر حساب میبرند و شاه می تواند در نفع مملکت و ملت کار بکند و حیثیات خود را هم از دست ندهد.

در عهد قدیم که عده ی روشنفکر در مملکت زیاد نبود سلاطین بعلماء احترام میگذاشتند و شانه خود را از زیر بار تکلفات خارجی خارج می کردند و فتوای مرحوم حاج میرزا حسن شیرازی اعلی الله مقامه راجع بامتیاز تنباکویکی از آن موارد است. در عصر جدید که عده ی روشنفکر در مملکت کم نیست و هر کس می تواند نسبت بمصالح و مضار کشور اظهار عقیده کند شاهنشاه از این رویه بسیار پسندیده پیروی نمودند. فرمان عزل مرا صادر نمودند و صنعت نفت ملی شده را تسلیم سیاستهای بیگانه فرمودند.

(۳۰)

در خرداد ۱۳۳۲ آیزن هاوور بمصدق اخطار کرد که تا اختلافات حاصله در قضیه ی نفت حل نشود ایالت متحده میزان کمک مالی خود را افزایش نخواهد داد، ولی در عین حال موافقت کرده بود که کمک مالی بمیزان قبل ادامه یابد. در ضمن اصرار کرده بود که کشور ایران باید از رویه ی عدم استفاده از منابع بزرگ خود عدول نماید و در سال مالی ۱۳۳۱-۳۲ کمک امریکا مختصری تقلیل

(۱) چه خوب بود فرموده بودند «جز انسال قدرت و پرداخت پول بیک عده پست و خائن».

(۲) عده ی آراء موافقین مجلس در این جا نوشته شود (نتوانسته به دست بیاورم و درینجا نقل

کنم. امیدست کسی آن را بفرستد تا در چاپ دوم گذاشته شود. ا.ا.).

یافته و بمیزان ۲۲۱۰۰۰۰۰ دلار تعیین گردید. این موضوع نشان می‌دهد که امریکائیان با وجود آنکه چندان رغبتی بتأمین خساراتی که اشتباهات مصدق بایران وارد نموده بود نداشتند معیناً بیم آن داشتند که قطع کامل کمک مزبور ایران را در آغوش کمونیسم بیندازد.

رویه مصدق نسبت بکمک امریکا بسیار مضحک بود، زیرا وی در سال ۱۳۳۰ حاضر نشد قرارداد مربوط بکمک امریکا را طبق رویه‌ای که در سایر کشورها معمول بود با سفیرکبیر امریکا امضا کند ولی در عوض طی یادداشتی از رئیس اداره‌ی کمکهای فنی امریکا در ایران تقاضای ادامه کمکهای فنی سالیانه را نمود و وی نیز کتباً موافقت کرد و کمکهای مالی سنواتی بشرحی که در بالا گفتیم ادامه یافت.

عرض جواب

پرواضح است که دولت امریکا مدافع آزادی و استقلال ایران نبود و میخواست بعنوان جلوگیری از کمونیسم خود از منافع نفت استفاده کند همچنانکه کرد و آزادی یک ملتی را با چهل درصد از سهام کنسرسیوم معاوضه نمود و همین رویه ناپسندیده‌ی دول غرب است که بعد از چهل سال نصف جمعیت کره ارض تحت نفوذ کمونیسم واقع شده است.

راجع بعدم موافقت خود با قراردادی که اداره‌ی اصل چهار تنظیم کرده بود نظریات خود را در شماره‌ی ۳۴ عرض میکند.

(۳۱)

در سال ۱۳۳۲ وقتی عده‌ی کثیری از یاران وی تراطرافش پراکنده شدند پی در پی لاف میزد که امریکا طرفدار رژیم اوست. ضمناً بامریکائیان اظهار میکرد که اگر باویش از پیش کمک نکنند احتمال دارد که ایران بدام کمونیسم بیفتد. ولی در ضمن نسبت بعملیات توده سیاست مسامحه پیش گرفته و اجازه میداد که روز بروز بر قدرت خویش بیفزایند. بنظر من امریکائیان از این رویه‌ی ضد و نقیض کاملاً آگاه بودند، ولی طبعاً احساس میکردند که خود ملت ایران باید مسائل سیاسی کشور خویش را حل کند، چنانکه ما نیز همین رویه را عاقبت پیش گرفتیم.

عرض جواب

یعنی جلسه‌ای در پایگاه آلپ سوئیس تشکیل شد و پس از اخذ دستور از آلن دالس رئیس انتلیژن سرویس امریکا و تقسیم مبلد و نود هزار دلار بین اشخاص

پست و طن فروش کودتای ۲۸ مرداد بر علیه ملت ایران صورت گرفت و بموقع اجرا رسید.

(۳۲)

مصدق در اواخر حکومت خود نیروی زرهی و سایر افرادی را که مأمور حراست منزل وی بود تقویت کرد ولی در عوض تانکهای مأمور حراست کاخ ییلاقی سعدآباد را که محل اقامت من و ملکه ثریا بود تقلیل داد و در حقیقت دوازده تانک متوسط ساخت امریکا بمحافظت منزل او اختصاص یافته بود. (۱) در صورتیکه کاخ وسیع سعدآباد تنها بوسیله چهار تانک حراست میشد و واضح بود که تاب حملات ناگهانی توده ایها را در صورت بروز نخواهد آورد.

در اثر این عمل من و همسر من بکاخ خود در رامسر رفتیم و مدتی در عمارتی که پدرم در کنار دریا ساخته بود و چندگاهی هم در عمارت کوچک ییلاقی کلاردشت که شرح زیبایی طبیعی آن سابقاً داده شده اقامت نمودیم.

عرض جواب

در این کاخ بیش از حد لزوم محافظین مسلح بود و حزب توده حتی یک تفنگ هم نداشت تا چه رسد بتانک که بتواند متعرض کاخ سعدآباد شود و با بودن چهار تانک در این کاخ و عده ای سرباز مسلح پناهندگی شاهنشاه در کلاردشت از ترس یک عده کمونیست بی اسلحه و تانک حاکی از کمال تهور و شهادت بود.

پس از نه اسفند که میخواستند مرا مقابل درب کاخ اختصاصی و بعد در خانه ی خودم از بین ببرند سرتیپ ریاحی معاون خود را بریاست ستاد ارتش منصوب نمودم و باو دستور دادم کلیه تانکهای که در کاخ ییلاقی سعدآباد بود حمل شهر کنند و این دستور از این نظر [داده شد] که روزی این قوا را بر علیه من بکار نبرند.

شنبه ۲۴ مرداد بین ساعت ۶ و ۷ شخص ناشناسی مرا پای تلفن خانه ی (۲) خودم خواست و گفت عده ای مأمور شده اند که در این شب کودتا کنند و شما را دستگیر نمایند. دو عراده تانک هم از سعدآباد بشهر میفرستند که در یکی از خیابانهای نزدیک خانه ی شما متوقف شود که بلافاصله من سرتیپ ریاحی را که در شیران اقامت داشت خواستم و دستور تقویت قوای محافظ خانه ی خود را باو دادم و راجع به دو عراده تانک هم که گفتند از سعدآباد می آید سؤال کردم آیا برخلاف دستور در سعدآباد تانکی گذاشته اند

(۱) بیش از چهار تانک مأمور محافظت خانه ی من نبودند.

(۲) تلفن دولتی هم در خانه ی من بود که از آن در امور نخست وزیری استفاده میشد.

که میخواهند در این شب از آنها استفاده کنند؟ گفت چهار عزا ده تانک هنوز در سعدآباد است که بشهر حمل نکرده ایم و آنوقت معلوم شد همین رئیس ستاد ارتش که در زمان تصدی من باین مقام رسیده و مورد اعتماد من بود دستور مرا اجرا نکرده بود و آنوقت فهمیدم که من بفرموده ی شاهنشاه در ارتش چه یاران وفاداری داشتم.

(۳۳)

در ۲۲ مرداد سال ۱۳۳۳ احکام انفصال مصدق را از مقام نخست وزیری و انتصاب سرلشکر زاهدی را بجای وی امضا نمودم و مأموریت خیلی دقیق ابلاغ احکام را بفرهنگ نعمت الله نصیری فرماندهی گارد شاهنشاهی محول نمودم. شرح اتفاقاتی که برای سرهنگ نصیری در انجام این مأموریت پیش آمده بود حکایت مهتنگدار الکساندر دوما را بیاد من می آورد، با این تفاوت که داستان دوما افسانه ای بیش نیست ولی ماجرای سرهنگ نصیری یکی از وقایع حقیقی تاریخ معاصر است.

پس از آنکه سرهنگ نصیری از رامسر بکاخ سعدآباد رسید ابتدا عازم ابلاغ فرمان من بفرلشکر زاهدی گردید. باید این نکته را یادآور شوم که زاهدی از طرفداران نزدیک مصدق و زمانی وزیر داخله ی دولت او بود و در اوایل دوران زمامداری رزم آرا سمت ریاست کل شهربانی را داشته و در انتخاب مجدد مصدق بنماینده گی مجلس کوششها کرده بود. زاهدی در آن موقع در نزدیکیهای طهران بود ولی جز چند تن از دوستان نزدیکش کسی از محل اقامت وی که هر روز آن را عوض می کرد اطلاع نداشت. زیرا او بی پروا از عملیات بیرویه ی مصدق انتقاد کرده و یکبار دستگیر شد و پس از آزادی چون تأمین جانی نداشت در مجلس متحصص گردیده بود. پس از ترک تحصن ناگزیر بود در خفا بسربرد.

عرض جواب

در دوره ی پنجم و ششم تقنینیه که انتخابات طهران آزاد بود و دولت مثل سایر نقاط کشور در آن دخالتی نکرد من وارد مجلس شدم و در موقع انتخابات دوره چهاردهم تقنینیه نیز در احمدآباد بودم که بنماینده گی اول طهران انتخاب گردیدم و چه خوب بود شاهنشاه میفرمودند کوششهای سرلشکر زاهدی برای انتخاب من در دوره ی شانزدهم تقنینیه از چه قبیل بود. آیا سرلشکر زاهدی رهبر یک حزب سیاسی بود که پیروان حزب طبق نظریات او بمن رأی بدهند، یا اینکه برخلاف دستور در انتخابات شهر طهران دخالت نمود و مردم بهر کس عقیده داشتند او را بسمت نمایندگی خود انتخاب نمودند.

(۳۴)

ویلیام وارن که از بدو زمامداری مصدق تا چندی پس از سقوط وی رئیس ادلره‌ی اصل چهار در ایران بود واقعه‌ای را ذکر کرده است که خصوصیات اخلاقی مصدق را آشکار می‌سازد. بنا به گفته‌ی وی مصدق در بدو زمامداری حاضر بقبول قرارداد اصل چهار و دولت اسبق در مورد عمران روستائی نبود و بخوبی آشکار بود که میل ندارد این اقدام مفید بنام سلف او تمام شود. در نتیجه اصل چهار مجبور شد همان برنامه را طبق قرارداد دیگری که مصدق امضاء نمود تا زمان نخست‌وزیری زاهدی ادامه دهد. سپید زاهدی تمام موافقت‌های قبلی از جمله موافقت نامه‌ی رزم‌آرا را تنفیذ نمود و معتبر شناخت. شاید افکار آنقدر آرامش یافته باشد که مردم دنیا بتوانند نسبت بکارهای مصدق عادلانه قضاوت کنند.

عرض جواب

در قراردادی که اصل چهار تنظیم کرده بود و برای امضای من فرستاد نکاتی درج شده بود که مغایر با اصل استقلال بود و از مثل من کسی انتظار نداشت که در این باب دقت نکنم و آن را تصحیح نکرده امضا نمایم. چه خوب بود که شاهنشاه می‌فرمودند هر دو قرارداد را منتشر کنند تا معلوم شود خودداری من از قرارداد اولی برای چه بود.

(۳۵)

در هر کشوری اگر رئیس دولت بخواهد منشاء اثر باشد باید رویه‌ی مثبتی اتخاذ کند لیکن مصدق شاید بدون قصد بمردم وطن خود خیانت کرد. زیرا در بدو امر بمردم وعده‌ی آینده‌ی بهتر و مرفه‌تر داد ولی هرگز بوعده‌های خود وفا نکرد و مردم مدتی با وعده‌های وی بسر بردند. ولی کم‌کم دریافتند که وعده‌های فریبنده شکم خود و فرزندانشان را سیر نمیتواند کرد. بعلاوه دیدند که کشور عزیزشان در اثر سوء سیاست در جلوی چشمشان متلاشی میشود و همین مردم عادی و معمولی برخلاف وی دست بشورش زده دستگاه را درهم پیچیدند.

عرض جواب

تا آنجا که مربوط بامور داخلی بود رویه‌ی منفی نداشتم و از هر چه برای وطنم مفید بود خودداری نکردم و آن را استقبال نمودم. رویه‌ی منفی من در مقابل انتظارات دول استعمار بود که میخواستند از نفت ایران سوءاستفاده کنند و برای ادامه‌ی این

سوءاستفاده تا ابد ملت ایران را از دخالت در امور خود محروم نمایند. آن عده مردم فهمیده‌ی وطنپرست همانهایی بودند که با کمال آزادی رأی خود را با بقای دولت دادند و شاهنشاه هم رأی متجاوز از دو میلیون مردم وطنپرست را ندیده گرفتند و برای آن ارزشی قائل نشدند و آن عده‌ای هم که جمع شدند خانه‌ام را غارت کردند کسانی بودند که از سیصد و نود هزار دلار آمریکا هریک وجه ناچیزی گرفتند و بعد دیدیم که چه پولها گرفتند و در بانکها ودیعه گذاردند.

(۳۶)

هنگامی که مصدق نخست‌وزیر بود زمامداران سایر کشورها یعنی همقطاران وی درآمد نفت کشور خود را صرف توسعه و اجرای برنامه‌های عمرانی و اصلاحات مملکتی میکردند ولی مصدق هیچ کاری انجام نمی‌داد. لیکن لجاجت فطری وی که پیش از آن هم بر همه معلوم بود و حرص شهرت‌طلبی او بضرر کشور و خدمتگزاران صدیق آن تمام شد.

عرض جواب

تعطیل دستگاه نفت در زمان تصدی من مسبب شده بود که مخارج آن دستگاه سربار بودجه‌ی دولت شود و چه خوب بود که شاهنشاه میفرمودند بعد که از معادن نفت بدولت عایداتی رسید و در حدود یک میلیارد و صد میلیون دلار هم آمریکا کمک نمود از این وجوه مملکت برای چه کارهای مهمی استفاده نمود.

(۳۷)

بعد از مصدق توافقی که در حل مسأله‌ی نفت بعمل آمد کاملاً براساس ملی شدن صنعت نفت انجام یافت. گرچه بعضی از طرفداران مصدق منکر این حقیقت شدند، ولی حقیقت آن است که قرارداد ما با کنسرسیوم طبق همان قانون ملی شدن نفت بود که قبل از زمامداری مصدق از تصویب مجلس گنشت و توشیح شده بود.

عرض جواب

اگر ملی شدن صنعت نفت این است که شاهنشاه فرموده‌اند چه خوب بود ملت ایران بهمین فرمایشات شاهنشاه قناعت می‌کرد و تلفاتی نمی‌داد.

(۳۸)

پس از آن نیز قراردادهای دیگری منعقد کردیم که عصر کاملاً جدیدی در روابط بین کشورهای نفت خیز و ممالک مصرف کننده بوجود آورد، و چنانکه در فصل دیگر بتفصیل ذکر آن خواهد آمد داشتن قدرت برای آدمی محک آزمایش است. بعضی از آنها که قدرت بدست میآورند بمسئولیت اخلاقی که برای صاحب قدرت ایجاد میشود پی میبرند و بزرگتر و عالی قدرتر میشوند. برخی دیگر در نتیجهی همین کسب قدرت حقیرتر و کوچکتر میگردند.

وقتی نتیجه سنجیده میشود می بینیم این مرد آدمی کوچک و حقیر از محک آزمایش بیرون آمده است. هر کشوری در طول حیات خود دچار اشتباه میشود و اگر تجربه ای که یک کشور ما در حکومت مصدق گرفت بما راه درست اداره ی کشور را آموخته باشد باید گفت چنین آزمایشی برای ما بدون ارزش نبوده است. مردم کشور ما هر سال در ۲۸ مرداد بیاد بود روز سقوط مصدق و شکست نیروهای بیگانه که نزدیک بود چراغ استقلال کشور را خاموش کند جشن میگیرند و من آرزو مندم که درس عبرتی را که آن روز تاریخی بمردم ایران داد هرگز فراموش نکنیم.

عرض جواب

تصدیق میکنم که در نتیجه ی کسب قدرت حقیرتر و کوچکتر شده ام چونکه قبلاً زندگی مرفهی داشتم و آزاد هم بودم و اکنون آن را از دست داده و از هرگونه آزادی نیز محروم شده ام و حق با کسانی است که از قدرت استفاده کرده وجوه سرشاری را در بانکهای خارج ذخیره نموده اند.

از فصل ششم کتاب مأموریت برای وطنم

(۳۹)

یکی از تضادهای وقایع این است که زمامداری مصدق با سخنرانیهای شدیداللحنی که علیه خارجیان ایراد میکرد و سیاست منفی که در پیش گرفته بود موجب نفوذ بی سابقه ی انگلیس در کشور ما گردید و علت آن این بود که سیاست منفی مصدق به مشت زنی ناشی شبیه بود که در اثر هراس کورکورانه مشت گره کرده ی خود را بدون هدف حواله ی حریف میکند و هرگز نیروی ابتکار یعنی تنها وسیله ی تفوق و پیروزی بر حریف را بکار نمیبرد.

انگلیسها عمداً یا بغیر عمد مصدق را وادار کرده بودند که فقط در مقابل عملیاتی که خودشان انجام می دهند عکس العمل پر از هیجان از خود نشان دهد. اما پس از برملا شدن سیاست مصدق و

سقوط وی از نخست وزیری قرارداد جدید نفت در سال ۱۳۳۳ منعقد گردید و فصل تازه ای در تاریخ مناسبات ایران و انگلستان افتتاح یافت. بموجب این قرارداد حق دولت ایران بسیار افزایش یافت ولی مهم ترین نتیجه ای که از این قرارداد گرفته شد قطع تسلط انحصاری انگلیسها بر صنایع نفت ایران بود.

عرض جواب

معلوم نیست آنچه شاهنشاه نسبت بانگلیسها داده و فرموده اند «انگلیسها عمداً یا بغیر عمد مصدق را وادار کرده بودند که فقط در مقابل عملیاتی که خودشان انجام میدهند عکس العمل پر از هیجان نشان دهد» را باید قبول نمود یا آنچه ایدن رئیس الوزراء انگلیس در خاطرات خود گفته و عیناً نقل میشود «روزی که من وزارت خارجه را بعهدہ گرفتم مناظری‌آس آور اوضاع بدین صورت درآمده بود: از ایران خارج شده بودیم. آبادان را از دست داده بودیم. قدرت و اقتدار ما در خاورمیانه بشدت متزلزل شده بود. در مصر هم وضعیت طوری شده بود که خبر از تغییرات مهمی در آتیہ میداد و من میبایست مطالعه کنم و ببینم چطور خود را در مقابل وضعیات قرار دهم و یقین داشتم که قبل از هر چیز باید خود را متوجه سرچشمه‌ی این مشکلات یعنی موضوع نفت نمایم.» (۱)

و اما راجع باینکه فرموده اند حق ایران در قرارداد جدید افزایش یافت، عرض میکنم این قرارداد که روی اصل ۵۰ - ۵۰ منعقد شده بمراتب از قرارداد ۵۰ - ۵۰ گس - گنشائیان که مجلس پانزدهم آن را تصویب نکرد بدتر است.

(۴۰)

هنگامی که مصدق و دستیاران وی مانند زنان به ناله و ندبه پرداخته و دیوانه وار سخنرانیهای تند و جنون آمیزی بر علیه انگلیسها ایراد مینمودند بسیاری از میهن پرستان واقعی در بدو امر تصور میکردند که آن سخنرانیها مظهر روح ناسیونالیسم است ولی مرور زمان میهن پرستان را متوجه ساخت که مصدق در حقیقت دروازه های کشور را بروی عوامل امپریالیسم گشوده است. سیاست منفی مصدق باعث ایجاد اختلال و آشفتگی عظیم سیاسی و اقتصادی گردید و برای عمال بیگانه فرصت بسیار مساعدی را برای اجرای مقاصدی که داشتند فراهم ساخت و در همان هنگام که پدرم بریسه کن کردن عوامل امپریالیسم در ایران میپرداخت مصدق مشغول تهیه ی زمینه برای نمو امپریالیسم بود که در موقع خود از بهره برداری آن فروگذار نکردند.

در دنیا هیچ عملی برای یک فرد یا یک ملت ایران از این خطرناک تر نیست که اسیر احساسات شخصی و مقهور خودپرستی خویش باشد. وقتی درست دقت کنیم می بینیم من بیش از مصدق برای کینه و عناد نسبت بانگلیسها دلائل موجه داشتم زیرا مگر نه آن بود که انگلیسها پدرم را مجبور بترک سلطنت و کشور کردند؟ مگر آنها نبودند که در جریان جنگ دوم جهانی برای تکمیل تجاوز خودشان ورود روسها را بکشور ما خوش آمد گفتند. ولی روزی که مصدق در حرارت احساسات شخصی خویش جوش میزد من بفکر حفظ منابع بزرگ کشور بودم.

چنانکه سابقاً بیان شد ناسیونالیسم منفی مصدق نه تنها برای کمونیستها فرصتی که آرزوی آن را داشتند فراهم ساخت بلکه بعکس آنچه میگفت بانگلیسها اجازه داد که در سیاست ایران بیش از پیش نفوذ پیدا کنند. اگر رفتار مصدق بناسیونالیسم تفسیر و تعبیر شود قطعاً باید اصطلاح تازه ای نیز برای ناسیونالیسم حقیقی برگزید.

قدر مسلم این است که سیاست مصدق کاملاً منفی بود و هیچ ربطی با ناسیونالیسم مثبت نداشت و بدین جهت بعقیده ای من برای امتیاز بین رویه ای منفی مصدق و ناسیونالیستی که مورد علاقه ای میهن پرستان حقیقی است اصطلاح ناسیونالیسم مثبت بسیار سودمند خواهد بود.

عرض جواب

معلوم شد که از نظر کردن ریشه ای عوامل امپریالیسم بود که اعلیحضرت شاه فقید امتیاز معادن نفت را تمدید نمود و باز از همین نظر بود که بعد از ملی شدن صنعت نفت و فداکاریهای ملت ایران اعلیحضرت همایون محمدرضا شاه آن قرارداد مرده را زنده فرمود.

و اما اینکه بمن نسبت داده اند: «دروازه های کشور را بروی عوامل امپریالیسم گشوده ام» چه خوب بود که میفرمودند کدام امپریالیسم، چونکه در شماره ۴ به تفصیل عرض شد که من با هیچیک از امپریالیسم ها ارتباطی نداشته ام. هر چه گفته ام، هر چه کرده ام تمام روی مصالح ایران بوده است و بس.

و راجع باین قسمت از فرمایشات که میفرمایند «مگر آنها نبودند که در جریان جنگ دوم جهانی برای تکمیل تجاوز خودشان ورود روسها را بکشور ما خوش آیند گفتند» باید عرض کنم که در هر جامعه افراد را بدو دسته می توان تقسیم نمود: مردم خودخواه و نفع پرست و مردم خیرخواه و نوع دوست، چنانچه عده ای مرا جزو دسته ای اول قرار دهند البته میبایست برای ورود دولت اتحاد جماهیر شوروی در صحنه ای سیاست ایران اظهار خوشوقتی کرده باشم. چونکه بعد از خاتمه ای دوره ای ششم تقنینیه که دولت در انتخابات طهران هم دخالت نمود و من دیگر بنمایندگی مردم طهران وارد مجلس نشدم

متجاوز از سیزده سال اغلب در این ده بسر بردم، با احدی ملاقات نکردم و با هیچکس مکاتبه ننمودم، البته روی مصالح سیاسی. با این حال اعلیحضرت شاه فقید بدون ذکر هیچ دلیل امر تبعید مرا به بیرجند صادر فرمودند و چنانچه اعلیحضرت محمدرضا شاه از من وساطت نفرموده بودند در همانجا از بین رفته بودم و بعد هم که باز در احمدآباد زیر نظر مأمورین شهربانی بودم هیچ روز نمیگذشت که نگران یک پیش آمدی نباشم که ورود دولت اتحاد جماهیر شوروی در صحنه‌ی سیاست ایران سبب شد من و عده‌ای که در طهران و سایر نقاط زندانی بودیم و جانمان در خطر بود آزاد شویم و رفتار دولت دیکتاتوری با من سبب شد که دخترم در سن هجده سال دچار امراض روحی بشود و معالجاتی که در طهران از او کردند نتیجه ندهد و اکنون متجاوز از شانزده سال است که در بیمارستانهای سوئیس بستری است.

چنانچه عده‌ای مردم مرا جزء دسته دوم بدانند و قرار دهند باز میبایست اظهار خوشوقتی کرده و خوش آمد گفته باشم. چونکه بعد از تمديد قرارداد داری بمدت سی و دو سال کمتر کسی از مضرات آن اطلاع داشت و اگر هم داشت کجا جرأت میکرد در این باب سخنی اظهار کند. این تمديد روی یک حساب سرانگشتی که یقین دارم هر کسی قبول می‌کند متجاوز از یک میلیارد و ششصد میلیون لیره انگلیسی بملت ایران ضرر زده است.

فرض کنیم این کنسرسیوم مرتکب عملیات خلاف قانونی که شرکت سابق نفت میشد نشود یعنی از طریق لوله‌ی نفت مخفی مقداری نفت سرقت نکند و بیلان تقلبی هم برای استفاده نامشروع خود از عوائد نفت تنظیم نکند و عوائد نفت همین یکصد میلیون لیره در سال باشد که کنسرسیوم قلمداد کرده است، در این صورت چرا باید نصف این عوائد را کنسرسیوم ببرد. وقتی که دولت کلیه مخارج استخراج را میپردازد باید کلیه عوائد خالص را هم خود دولت ببرد و چنانچه این استفاده برای معلومات بعضی از کارشناسان دولت باید حق الزحمه آنان را تأدیه کند، همچنانکه تاکنون از عهده‌ی پرداخت حق کارشناسی بیش از حد لازم عمل کرده است.

آمدن کافشارادزه بایران و درخواست امتیاز نفت از طرف اتحاد جماهیر شوروی

سبب شد که من بتوانم در مجلس چهاردهم ضررهائی که از این تمديد بملت وارد میشد با دلیل و برهان ثابت کنم و غیر از این امکان نداشت. چونکه اکثریت قریب باتفاق نمایندگان مجلس با تصویب شرکت نفت انتخاب و وارد مجلس شده بودند هرگز اجازه نمی‌دادند کسی از مضرات تمديد قرارداد در مجلس صحبتی بکند و آگاهی ملت از مضرات این قرارداد سبب شد که شرکت نفت پیشنهاد ۵۰ در ۵۰ را بدولت بدهد. ولی مجلس پانزدهم

از این نظر که این پیشنهاد منافع ملت را تأمین نمی کرد آن را تصویب نکرد و کار بجائی رسید که مجلس شانزدهم ملی شدن صنعت نفت را تصویب کند و بعد کار بصورتی خاتمه یافت که همه از آن اطلاع دارند و لازم نیست در این باب اظهار بشود.

ملت ایران نه فقط در هر سال پنجاه میلیون لیره و در مدت سی و دو سال متجاوز از یک میلیارد و ششصد میلیون لیره از این تمدید ضررمی کند بلکه آزادی و استقلال خود را هم از دست داده است. چونکه سوءاستفاده از امتیاز سبب میشود دول استعمار در این مملکت دخالت کنند و ملت نتواند نمایندگان حقیقی خود را بمجلس اعزام کند و دول استعمار هر چه می خواهند بنفع خود و ضرر ملت انجام می دهند.

(۴۱)

دومین نکته ای که از آن وقایع آموختیم آن است هر کسی تحت عنوان ناسیونالیسم تنها بیکی از انواع امپریالیسم حمله کند بدون تأمل باید وی را با دیده شک و تردید نگریست، چنانکه فریاد و خروش مصدق تنها بر علیه دیو مهیب امپریالیسم انگلستان بود. ولی در قسمت اخیر دوره ی زمامداریش که خود را با افراد حزب توده پیوستگی داده بود بهیچ وجه حاضر نشد سخنی درباره ی نوع خطرناکتر امپریالیسم که استعمار سرخ باشد بزبان آورد، بلکه بعمد یا اشتباه سعی داشت که افکار و احساسات عامه را بوسیله ی توجه دادن مردم بخطر کوچکتر از خطر بزرگتر غافل نماید.

عرض جواب

در شماره ۴ بیغرضی خود را در امور و بیطرفی خود را نسبت بسیاستهای سیاه و سرخ شرح داده ام. اگر نفت را از شرکت انگلیس گرفتم شیلات بحر خزر را هم از تصرف دولت شوروی در آوردم و ملی کردم. همان امتیازی که بر حسب امر شاه فقید سی و دو سال تمدید گردید و همان قرارداد شیلات که برای شناسائی سلسله ی پهلوی برای مدت بیست و پنج سال تصویب گردید.

(۴۲)

برخی از مردم فراموش کرده اند که در تمام دوران زمامداری مصدق حکومت نظامی در ایران برقرار بود و خود این امر تفضیقاتی برای مردم کشور فراهم میساخت و تصمیم من همواره بر آن بود که آن را لغو کنم، چنانکه پس از سقوط مصدق نیز حکومت نظامی بدو از شدت افتاده و سپس کاملاً ملغا گردید.

عرض جواب

نظر باینکه در زمان تصدی من نمی توانستند کسی را برخلاف قانون توقیف کنند قانون حکومت نظامی اجرا میشد، ولی بعد که هر کاری برخلاف قانون صورت میگرفت احتیاج بقانون حکومت نظامی نبود و بهترین دلیل این است که خود من پس از خاتمه ی سه سال حبس مجرد در لشکر ۲ زرهی اکنون متجاوز از پنج سال است که در قلعه ی احمدآباد محبوسم.

(۴۳)

ما در زمان مصدق این اوضاع را با چشم خود در وطن عزیزمان دیدیم و از نزدیک شاهد جریان آن بوده ایم. در زمان وی سرنوشت کشور ما بدست عوامل امپریالیستی جدید افتاد و همین اوضاع نیز در چندین کشور ظهور نمود و متأسفانه بدوران استغلال و آزادی آنها خاتمه داد.

عرض جواب

چه خوب بود که میفرمودند تا قبل از ۲۵ مرداد امپریالیسم جدید کدام دخالتی در کار این مملکت و چه استفاده ای از دولت من نمود. برکناری من فقط از این نظر بود که ملت بمرام خود نرسد و دول استعمار کماکان از این مملکت سوء استفاده کنند، چنانچه غیر از این بود صنعت نفت که طبق قانون ملی شده بود و دولت انگلیس هم اصالتاً از طرف خود و وکالتاً از طرف شرکت آن را شناخته بود میبایست در دست ملت میماند و دولت ایران خود از منابع نفت بهره برداری مینمود.

از فصل هفتم کتاب مأموریت برای وطنم

(۴۴)

برنامه ی هفت ساله ی اول تقریباً بعدم موقعیت منتهی گشت زیرا اولاً در طرز اداره ی آن دقت لازم بعمل نیامده و تهیه کنندگان گزارش توجه لازم و دقیق را در فراهم ساختن تشکیلاتی که بتواند چنین سازی را بگرداند بعمل نیاورده بودند. ز این گذشته بتدریج واضح گردید که گردیدن سایر تشکیلات دولتی بدون آنکه از عوائد نفت مبلغی بدینها اختصاص یابد دشوار است. سهم سازمان برنامه از عوائد نفت برخلاف منظور مجلسیان از آنچه مقرر شده بود کمتر گردید

چنانکه در سال ۱۳۲۸ عایدات نفت بالغ بر سی و هشت ملیون دلار بسازمان برنامه پرداخته شد و در سال بعد که عایدات نفت به چهل و پنج ملیون دلار بالغ گردید بسازمان برنامه بیش از سی و یک ملیون دلار فرسید. باوصف آنچه گفته شد گناه عدم موفقیت برنامه ی هفت ساله برعهده ی مصدق بود زیرا با رویه ای که در مورد نفت پیش گرفته بود شکست برنامه را مسلم و محرز ساخته و نگذاشت مردم کشور از فوایدی که عایدات نفت کمی بود بنمات کشور برساند بهره مند گردند.

عرض جواب

روز ۱۲ اردی بهشت ۱۳۳۰ که من متصدی ریاست دولت شدم موجودی نقد این سازمان فقط بالغ بر دوهزار و ششصد ریال بود که در فصل اول از بخش دوم (لایحه ی دیوان عالی کشور) گفته شده و گناه این عدم موفقیت بگردن آن کسانی است که برخلاف قانون در امور مملکت دخالت کردند و از این طریق سرمایه ی هنگفتی بدست آوردند.

از فصل دوازدهم از کتاب مأموریت برای وطنم

(۴۵)

چنانکه در فصل پنجم گفته شد چند روز پس از ازدواج با ملکه ثریا رزم آراء نخست وزیر بقتل رسید و مصدق برسر کار آمد و نیروهای بیگانه آینده ایران را بمخاطره انداخت، چنانکه ذکر شد بالاخره بجای سفر مادمسل اوضاع طوری پیش آمد که من و همسر من از ایران خارج شده و به بغداد و رم مسافرت کردیم. اما این مسافرت بدورهی عشرت مصدق و اعوان او که میخواستند عروس ملک را در آغوش بکشند پایان بخشید، زیرا در مدت این مسافرت کوتاه که دوسال و نیم پس از ازدواج اتفاق افتاده بود ملت میهن پرست ایران از عواقب سیاست وی آگاه شدند و دستگاه وی و یاران او را سرنگون ساختند.

عرض جواب

ملت ایران تا آن درجه که ممکن بود فداکاری نمود و مایل نبود هیچوقت پای شرکتهای خارجی در معادن این کشور باز شود و این ملت ایران نبود که دستگاه من و یارانم را سرنگون کرد بلکه توافق امریکا و انگلیس راجع بشرکت در امتیاز نفت و تصمیم

جلسه‌ی سری پایگاه آلپ سوئیس و صدور فرمان عزل من بدست مبارک شاهنشاه بود که بآرزوی ملت ایران خاتمه بخشید.

(۴۶)

بالاخره در ماه آوریل ۱۹۳۳ قرارداد جدیدی بامضا رسید. مفاد این قرارداد تاحدی مبهم و پیچیده بود ولی بعقیده من وضع دولت ایران با مقایسه‌ی قرارداد قبل بهبود یافته بود در این قرارداد مدت امتیاز تا سال ۱۹۹۳ تمدید گردید و این نکته مایه تأسف بود.

عرض جواب

جای بسی تأسف است که کودتای ۲۸ مرداد سبب شد امتیازی که طبق قانون ملی شدن صنعت نفت از بین رفته بود با توجهات شاهنشاه تجدید شود و یکسال هم بر سی و دو سال سابق بیفزایند. بطور خلاصه قرارداد جدید را کنسرسیوم تنظیم کرد و مجلس شورای ملی هم کورکورانه آن را تصویب نمود.

(۴۷)

اما بطوری که در فصل پنجم ذکر شد اوضاع کاملاً برعکس انتظار ما پیش آمد. شاید این نکته خود مبین خویش باشد که برخلاف رویه‌ی پدرم که چندین بار شخصاً از آبادان بازدید کرده بود مصدق هیچگاه فکر مسافرت بمراکز صنعتی نفت را که درباره‌ی آنها این همه سخن سرانی میکرد به مغز خویش راه نداد.

عرض جواب

بعد از کودتای سوم اسفند در ایران فقط یک سیاست مؤثر بود و شاه فقید هر چه میخواست بموقع اجرا میگذاشت و جریان کار در مملکت طوری بود که شاه میتواند هر کجا که میخواست برود و برتق و فتق امور پردازد. ولی آن روز که من متصدی کار شدم و صنعت نفت ملی شد سیاست انگلیس و عمال او با من مخالف شدند و تا میتوانستند از کارشکنی کردند و دوبار در برعلیه من توطئه چیدند، یکی چند روز بعد از تصدی مقام نخست‌وزیری مقابل درب نخست‌وزیری بود که من دیگر بخانه نرفتم و مدتی در مجلس متحصن شدم و بعد روز نه اسفند که مقابل درب کاخ اختصاصی

میخواستند مرا از بین ببرند و همه دیدند وقتی که عازم دیوان بین المللی لاهه شدم از ترس دخالت سیاست خارجی در انتخابات که اکثریتی در مجلس تشکیل دهند و دولت را ساقط کنند جریان انتخابات را متوقف نمودم و در مراجعت از لاهه باز بهمین جهات نتوانستم انتخابات را شروع کنم که عده‌ی زیادی از حوزه‌های انتخابیه در مجلس نماینده نداشتند.

(۴۸)

اینک بگذشته نظر افکنده بینیم در دوره‌ی زمامداری مصدق از منابع نفت خود چه استفاده کرده‌ایم، مدتی پیش از آنکه مصدق در سرکار آید یعنی در سال ۱۳۲۸ سازمان برنامه تأسیس یافت و بموجب قانون مربوط بآن شرکت نفت ایران بصرامیه‌ی دولت تشکیل گردید تا بعمليات اکتشافی نفت اقدام نماید. وقتی در سال ۱۳۳۰ صنعت نفت را ملی اعلام کردیم شرکت ملی نفت ایران را تشکیل دادیم و در سال ۱۳۳۲ شرکت نفت ایران بشرکت ملی نفت ایران ملحق گردید. در سال ۱۳۳۰ که مصدق زمامدار شد شرکت ملی نفت ایران را در اختیار داشت که مشغول کار بود و دارای هشت منطقه‌ی نفت و دو پالایشگاه و دو دستگاه و خطوط لوله‌ی نفت و محل صدور و وسائل حمل و نقل مواد نفتی در داخله‌ی کشور و لوازم اکتشاف و پنجاه هزار تن کارمند و مؤسسات و وسایل رفاه آنها بود. در طول بحران نفت شرکت ملی نفت ایران در مقابل تمام موانع و مشکلات مناطق نفت و پالایشگاه و مؤسسات فرعی خود را در کمال خوبی حفظ و اداره کرد و کلیه‌ی کارمندان و کارگران ایرانی خود را نگهداری نمود. همچنین احتیاجات داخلی نفت را نیز بدون وقفه مرتفع ساخت و این مسأله با توجه ب سیاست مصدق که منجر به کمبود فاحش ارز خارجی شده بود اهمیت مخصوصی داشت و در حقیقت هر چند مضیق‌ی اقتصادی شرکت ملی نفت ایران را مجبور ساخته بود که بانواع طرق در هزینه‌ها صرفه‌جویی کند باز موفق شده بود که وسایل حمل و نقل نفت را در داخله‌ی کشور توسعه بخشد. از اقدامات فوق که صرف نظر شود ترازنامه‌ی عمل بسیار تیره و اسفناک بود و باید یک صنعت عظیم را که یکی از مراکز مهم تولید نفت جهانی بود در نظر آوریم که کارش رساندن نفت بداخله‌ی کشوری مانند ایران که تازه قدم براه پیشرفت نهاده منحصر گشته است و بزرگترین پالایشگاه نفت گیتی را پیش چشم آوریم که عاقل و بی‌کار و بدون حرکت و جنبش افتاده است و آن دست‌تنگی عجیبی را که در اثر آن پیش می‌آید در ذهن خود متصور سازیم که حتی توانائی اکتشاف و تجسس ذخایر نفتی که آینده‌ی صنعت بی وجود آن غیر ممکن بود وجود نداشت.

عرض جواب

بدبختی ملت این بود که دول استعمار بالطاف شاهانه مستظهر بودند. چنانچه

این امید در آنان بوجود نیامده بود رویه‌ی دیگری که سازش با ملت بود در پیش میگرفتند و برای خرید نفت از ایران حاضر میشدند. اگر بتوانند بصورت ظاهر پنجاه درصد از عوائد را بدولت بدهند ولی در باطن حساب بسازند و یا از طریق لوله‌ی مخفی نفت بخارج حمل نمایند چرا حاضر شوند از روی کمال صداقت با ملت قرارداد خرید نفت امضاء نمایند. صبر و حوصله را پیشه کردند و بدست عمال خود مخالفین را از بین بردند و قراردادی که بدتر از قرارداد سابق بود بتصویب مجلس قلابی رسانیدند.

از فصل سیزدهم کتاب مأموریت برای وطنم

(۴۹)

از لحاظ روائشناسی بعضی اوقات گرفتن از یخشیدن دشوارتر است و در چند مورد متوجه شده‌ام که بعضی از کشورها که بتازگی استقلال یافته‌اند در اعتراف بدریافت کمکهای خارجی بسیاری حساسند. میدانیم که در دوره‌ی مصدق حس تنفر کودکانه‌ای نسبت به بیگانگان در نهاد ما ایجاد گردیده بود ولی رویهمرفته تاریخ طولانی و مستمر این کشور در مایک صعه صدر و بلوغ فکری بوجود آورده است که برخی از کشورها از آن بهره‌مند نیستند. شاید بی جهت و تنها بر میل تصادف یا مجامله نباشد که ایرانیان را «ملت متشخص» خاورمیانه لقب داده‌اند. وقتی مسأله‌ی کمک خارجی پیش آمد تصور میکنم نشان داده باشیم که میتوان کمک را با لطف و بزرگ منشی پذیرفت و با هوشمندی و درایت بمصرف رسانید.

عرض جواب

ملت متشخص آن است دست گدائی مقابل بیگانگان دراز نکند و هر بیگانه‌ای هم محض رضای خدا کمک بکسی و یا بملتی نمی‌کند مگر اینکه بعد بخواهد از اشخاص و یا از آن ملت بهر طریق که میتواند سوء استفاده و یا حسن استفاده نماید. کمکهایی را هم که تا کنون کرده‌اند بجا و بموقع خرج نشده و قسمت مهمی از آن برخلاف هوشمندی و درایت در بانکهای خارجی تودیع شده است.

[نامه استوکس به اتلی]*

از کورنوال، ۱۴ سپتامبر ۱۹۵۱

کلمه معزز

از زمانی که در طهران با حقایقی درباب نفت آشنا شدم تا بحال خاطر من سخت مشوش مانده است. یک روز پیش از آن که برای استراحت بروم تشویشم دوچندان شد چون فریزر [رئیس هیئت مدیره شرکت سابق نفت انگلیس و ایران] از دادن نسخه‌ی تراژنامه به بهانه‌ی اینکه هنوز آن را بنظر اعضای هیئت مدیره نرسانده سروا زد. شنیده‌ام

• این نامه در کتابی که فرانسیس ویلیمز مشاور مطبوعاتی اتلی بنام «نخست وزیر ی به یاد دارد» A Prime Minister Remembers. در سال ۱۹۶۲ منتشر کرد به چاپ رسیده. مرحوم علی محمدخان عامری که ارادتی خاص به مصدق و علاقه‌ای مستمر به دنبال کردن انعکاس وقایع سیاسی ایران در جراند و کتب خارجی داشت آن نامه را به انضمام نامه آقاخان به اتلی ترجمه کرد و به من داد تا در مجله راهنمای کتاب به چاپ برسد. پس این دو نامه را تحت عنوان «دو نامه تاریخی» در صفحات ۵۱۱-۵۱۶ سال چهارم (۱۳۴۰) آن مجله با عکسی از اتلی و عکسی امضا شده از مصدق (مرداد ۱۳۴۰) به چاپ رسانیدم. مرحوم مصدق آن نامه را از آن مجله استنساخ و به دنبال این یادداشتها الحاق کرده است.

بی‌مناسبت نیست گفته شود چند روز پس از پخش مجله از بخش مطبوعات سازمان امنیت به دفتر مجله تلفن کرده و به مرحوم عبدالله سیار گفته بودند مسؤول مجله برای توضیحی به فلان محل مراجعه کند و چون من در سفر خارج بودم و مرحوم سیار گفته بود فلاتی نیست گفته بودند پس از مراجعت فوراً مراجعه کند. دو هفته پس از آن که بازگشتم و مطلب را شنیدم به آن نشانی که گفته بودند رفتم. معلوم شد توضیحی که میخواستند در باره علت چاپ عکس مصدق و منشاء به دست آوردن آن عکس تاریخی است. من گفتم یک قسمت مجله به استاد تاریخی اختصاص دارد و مرسوم مجله ما در درج مقالات تاریخی آوردن عکس رجال است. پرسیدند عکس را از کجا به دست آورده‌ای؟ گفتم از دوست خود دکتر غلامحسین خان مصدق یک عکس پدرش را خواستم و ایشان چند روز بعد این عکس را که مرحوم مصدق امضاء کرده بود برایم آورده و به منزل من داده بود. (ا.ا.)

• مخفف کلمنت (ا.ا.)

که در سال ۱۹۵۰ شرکت تقریباً یکصد و هفتاد میلیون پوند سود برده و شصت درصد آن از فروش نفت ایران بوده است.

سالهاست دریافته‌ام که نفت ایران ارزان‌ترین نفت جهان است. بیست سال پیش خبر داشتم که نفت ایران را می‌توان به بهای کمتر از بهای استخراج نفت تگزاس در آمریکا فروخت و سود هم برد. دلیل آن وجود عوامل خاص معرفه الارضی است که شرحش در این جا لزوم ندارد. بی‌گمان ایرانیان از این موضوع آگاهند.

ترازنامه سال ۱۹۴۹ شرکت نفت انگلیس و ایران پنجاه و سه میلیون پوند خرج را هشتاد و یک میلیون پوند بحساب آورده که بیست و هفت میلیون آن از بابت تاوان پالشگاه است. ترازنامه کل هفتاد و دو میلیون پوند خرج را یک صد و ده میلیون پوند حساب کرده و در صورت حساب نفتکشها هم چهل میلیون پوند را پنجاه میلیون بحساب آورده است.

هر چند لغویک طرفه قرارداد را از جانب ایرانیان عمل لغو می‌شمارم همه اینها دلالت دارد بر این که مطالبه‌ی پرداخت غرامت را ایرانیان غرامت دولا پنهان می‌دانند.

بنابر مطالب مذکوره فوق چاره ندارم جز آنکه عرض کنم پس از مذاقه در موضوع از جمیع جهات می‌بینم که بی‌غور وافی اصرار ورزیده‌ایم که ایران پیشنهاد پنجاه درصد حق امتیاز را که بس ظالمانه است بپذیرد. شاید این ترتیب برای امریکا بسیار ضروری باشد اما چنانکه در بند دوم این نامه اشارت رفت چون نفت ایران برای ما بسیار ارزان تمام میشود این ترتیب آن قدرها مهم و ضروری نیست.

اگر موفق بشویم که قرار پنجاه درصد را بقبولانیم شصت و هشت میلیون پوندی را که تقریباً $\frac{3}{5}$ یکصد و هفتاد میلیون پوند است و از فروش سی میلیون تن نفت ایران سود برده‌ایم چنان حق و حلال بشماریم؟ پس درباره‌ی پیشنهاد پنجاه درصد حق امتیاز و مطالبه‌ی غرامت باید پخته تر فکر کنیم.

امر دیگری که پریشانم می‌دارد لجاج سفیر ما در ایران است که پا را در یک کفش کرده که با مصدق نمی‌توان گفت و گوی کرد. چنین می‌پندارم که با وی می‌توان گفت و گوی کرد اگر زبان چموشانی امثال فاتنی (فاطمی)، حسینی و محی (مکی) را ببندیم یا دستشان را از کار کوتاه کنیم. دانستن این نکته برای ما بس مهم است که شاه و پیشتر ایرانیان بصیر که من با آنان روبرو شده‌ام معتقدند که با مصدق به از هر کس دیگر می‌توان کنار آمد و مصلحت کشورشان هم در این است که ما در این باره بکوشیم.

به اعتقاد من گروه معهود ضیاء (۱) و جرم (۲) دیگر بدرد نمی‌خورد و کاری

(۱) مرحوم مصدق شماره را در متن گذارده و حاشیه را فراموش کرده است از آن مجله نقل

ازش ساخته نیست مگر به پشتیبانی حکومت نظامی که شاه سخت از آن بیزار است. هر چند ضیاء آفتابی شده است چنین می نماید که شاه هنوز حاضر نیست که از او پشتیبانی کند.

اکنون خبر پیام مصدق بهرین را می شنویم. اگر هرین بانگ برآورد که باید از نوبا مصدق گفتگوی کنیم بیچاره خواهیم شد. چه پیوسته غرنبیده ایم و دم زده ایم که با وی هم کلام نمی شویم. حاصل گفته اینکه شپرد [سفیر انگلیس در ایران] را قابل اعتنا نمی دانم. از پیشنهادها و سخنانش معمولاً بوی جور و جفا و گنده دماغی می آید. در پایان سخنم معروض می دارم که معامله ای را که با بار نفت نزدیک به مقصد کرده ایم هیچ نمی پسندم. با حمل نفت ازین سوی [یعنی از آبادان] موافقم. اما بنظر من ممانعت از حرکت نفت کشهایی که اکنون در خلیج و بصره متوقف است عملی است بسیار پست و برخلاف نظر مردم و دینار پرستان نفتی، هر آن کس که بشنود این حرکتیمان را حمل بر طبیعت رذل میکند.

بعدالتحریر: اجازه میفرمائید روز جمعه که از محل استراحت باز میگردم برای مذاکره هر چه زودتر شرفیاب شوم.

ارادتمند، دیک (چارلز) استوکس

این بود نامه ی استوکس مهرداد سلطنتی انگلیس به ماژراتلی نخست وزیر دولت کارگر انگلیس که از نظر خوانندگان گذشت و باید اعتراف کرد در هر مملکت اشخاص عادل و ظالم و منصف و زورگو هر دو یافت میشوند و کثرت و قلت هر یک از این دو گروه بسته باوضاع و احوال و اخلاق جامعه ای است که در آنجا هستند و زندگی می نمایند و من باب مثال در انگلستان یکی استوکس است که می گوید «پس از مذاقه در موضوع از جمیع جهات می بینم که بی غور وافی اصرار ورزیده ایم که ایران پیشنهاد پنجاه درصد حق امتیاز را که بس ظالمانه است بپذیرد» و دیگری ایدن وزیر خارجه ی دولت محافظه کار انگلیس که پس از مدتی انتظار بمحض این که استالین ازین رفت و

→

کند. این حاشیه در مجله کلمه Zia است و طبعاً مختصر نام سید ضیاءالدین طباطبائی است (۱.۱).
(۲) ایضاً مرحوم مصدق شماره را در متن گذارده و حاشیه را فراموش کرده است از مجله نقل کند. حاشیه ی مرحوم عامری در مجله چنین است: Jaram، این نام بنا بگفته یکی از اعضای عالی مقام شرکت سابق نفت که اکنون بازنشسته است بی تردید قوام [السلطنه] است. چون اصل نامه ظاهراً دست نوشت بوده و مؤلف کتاب نام Gavam را غلط خوانده است. (۱.۱)

زمینه زورگویی برای دول استعمار بیشتر فراهم گردید سفری بامریکا نمود و رئیس جمهوری امریکا ایزن هاور را موافق نمود که آزادی یک ملتی را با چهل درصد سهام کنسرسیوم مبادله کند، وای کاش که کنسرسیوم با اجرای همین قرارداد یک طرفی (۱) هم قناعت کند و از اعمال شرکت سابق تقلید ننماید.

هنوز از خاطرها محو نشده که شرکت سابق مقدار زیادی از نفت ایران را بوسیله ی یک لوله ای که سرأ بین ایران و عراق برقرار کرده بود سرقت می نمود (۲) و با تنظیم یک ترازنامه ی ساختگی که جمله ای از آن را استوکس گفته است مبالغ هنگفتی از پول ملت را اختلاس می نمود و اکنون نیز اختلاس می کنند و دلیل قوی برای ادامه ی این اختلاس حقوق گزافی است که بمستخدمین ایرانی شرکت نفت داده میشود و معادل چند برابر حقوقی است که در سال در ادارات بمستخدمین دولت داده میشود و چنانچه یکی از مستخدمین کنسرسیوم را متهم باختلاس نمود کمترین ضرر که متوجه او میشود حقوق کمی است که در ادارات دیگر دولت باو می دهند.

و اینکه استوکس گفته: «شاه و بیشتر از ایرانیان بصیر که من با آنان روبرو شده ام معتقدند که با مصدق به از هر کس دیگر می توان کنار آمد و مصلحت کشورشان هم در این است که ما در این راه بکوشیم» بیان حقیقت است. چونکه من هر وقت صحبت از نفت بمیان آمده گفته ام که ملت ایران حاضر است نفت را بحساب خود استخراج کند و بقیمنی که تمام میشود بدولی که احتیاج دارند بفروشد. ولی لوی هندرسن سفیر امریکا با این پیشنهاد موافقت نکرد و با نظر دولت انگلیس موافقت داشت که خواهان امتیاز بود.

مخالفین با امتیاز هم منحصر باین سه نفر که استوکس نام برده است نبودند. بلکه عده ی بیشماری از اعضا جبهه ملی و خارج از جبهه بلندگوی ملت بوده اند که همه روزه صدای اورا بسمع عالمیان میرسانیدند. از کارانداختن دکتر حسین فاطمی بدست یکی و ربودن حسین مکی و تشکیل دادگاه نظامی و محکومیت من و بعضی از سران جبهه ملی از قبیل دکتر سیدعلی شایگان و مهندس رضوی و تیرباران کردن دکتر حسین فاطمی در لشکر ۲ زرهی و عده ای دیگر باین عنوان که توده ای بوده اند تأثیری در روحیه ملت ایران نکرد و باز پس از سالها دیدند که ملت همان هدفی را که داشت تکرار کرد و بطور خلاصه

(۱) یک طرفی از این جهت که طرف دیگر قرارداد ملت ایران است و بچنین قراردادی رضایت نداده است.

(۲) صفحه مقابل عکس لوله ای که برای سرقت نفت کار گذاشته شده بود. (این عکس در اوراق موجود نبود تا بچاپ رسانیده شود. (۱.۱).

قرارداد کنسرسیوم یک خیانت بین و فاحشی بود که نسبت بملت ایران صورت گرفت و تا ملت خود از معادن نفت بهره‌برداری نکند بآزادی و استقلال نخواهد رسید.

آن روزی که من و همفکرانم وارد مجلس شانزدهم شدیم تا روزی که ما را دستگیر و تسلیم دادگاه نظامی کردند غیر از ملی شدن صنعت نفت که موجب آزادی و استقلال ایران میشد هیچ نظری نداشتیم. ولی بعد ما را باین عنوان که میخواستیم اساس حکومت را برهم زنیم محاکمه و محکوم نمودند و اکنون ماده‌ی ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش که باستناد آن محکوم شدیم عیناً نقل میشود: «هرکسی که مرتکب سوء قصد شود و منظور از آن خواه بهم زدن اساس حکومت یا ترتیب وراثت تخت و تاج و خواه تحریص مردم بمسلح شدن برضد قدرت سلطنت باشد محکوم باعدام است.»

• •

دیگر چون حال خوب نیست و میخواهم دست از کار بکشم فقط اکتفا می‌کنم که بقول هموطنان آذربایجانی عزیزم بگویم: «هیچ دخلی وار».

کلمات بهم چسبیده (مانند عرضجواب، بدینصورت، تفاوتعمل...) به روش امروز از یکدیگر جدا شد و گاهی میان کلمات جدانوشته شده (ازجمله های علامت جمع) پیوند داده شد.

مصدق کلماتی چون «ناهار» را «نهار» و «خاست» را «خواست» و «تغییر» را «تغیر» و «خدمتگزار» را «خدمتگذار» و «قانونگذار» را «قانونگذار» آنچنان که مرسوم کتابت در عصر قاجاری بودنوشته است. آن مواردی که ضرورت داشت بصورت رایج امروز نگارش یافت. کلماتی چون مدعابه، معنا و نظایر آن به همان ترتیب که در متن بود به چاپ رسید.

کلماتی که با لغزش املائی نگارش یافته اصلاح شد مانند عراده و وهله و انزجار که بعلت طغیان قلم و خستگی طولانی و صدمات زندگی بصورت اراده و وحله و انضجار بود.

مصدق از استعمال کلمات خارجی مگر در مواردی که رسمیت یافته بود پرهیز داشت و معمولاً در نگارش آنها را با تلفظ رایج در ایران می نوشت (مثل میلیارد، ملیون) و از روش او در چاپ پیروی شد.

— ارقام و اعداد مربوط به محاسبات و قیمتها برای آنکه از اشتباه در چاپ شدن و خواندن مصون بماند به حروف نقل و چاپ گردید.

— نام فرنگی بلژیکیها و اشخاص دیگر که لازم بود از مراجع پیدا و الحاق شد.

— در بعضی از موارد «که» ربط که زیاد می نمود حذف و در مواضعی دیگر بندرت «و» افزوده شد.

— کلمات مختوم به های غیر ملفوظ را گاه با «ء» و گاه با «ی» و گاه بدون آنها آورده است.

— سطوری که سیاه چاپ شده آنهاست که مصدق زیر آنها خط کشیده است.

— در نقطه گذاری، جز افزودن نقطه در پایان جمله ها دخالتی دیگر نشد.

علامات سؤال و تعجب و حذف همه از مصدق است.

— آنجا که مطلب مناسبت داشت از سر خط آغاز شود از دنباله مطلب پیش به سر سطر آورده شد.

— در مواردی که کلمه ای افتاده بود میان [] گذاشته شد.

این توضیحات برای آن گفته شد تا معلوم باشد در چاپ این کتاب سندی و تاریخی کوشش شده است. که اصل خطی بصورت کتابی چاپی درآید و هر تصرفی از سوی چاپ کننده روا داشته شده است معلوم و مشخص باشد. بعضی حواشی که چاپ کننده آورده با نشانه «ا.ا.» به چاپ رسیده است تا میان حواشی اصلی و فرعی تفاوت وجود داشته باشد.

(ا.ا.)

<http://chebayadkard.com/>

فهرست سالشماری کتاب

(مواردی که ذکر تاریخ شده است)

(سنوات هجری شمسی است)

سفر پدرش به همراه ناصرالدین شاه به عتبات / ۴۱	۱۲۵۰
ذکر جمع و خرج آن سال / ۴۴	۱۲۶۶
عوائد گمرکات / ۴۲	۱۲۶۶
کناره گیری امیرنظام از امور آذربایجان / ۵۲	۱۲۶۹
تخلف میرزا محمود در کتابچه مالیاتی خراسان / ۴۹	۱۲۷۱
وفات میرزا هدایت وزیر دفتر (پدرش) / ۵۱	۱۲۷۱
آمدن ولیعهد و میرزا عبدالرحیم قائمقام به طهران / ۵۳	۱۲۷۳
قتل ناصرالدین شاه / ۵۳	۱۲۷۵
قرارداد گمرکی ایران و روس / ۳۰	۱۲۸۱
سفر پاریس بقصد تحصیل / ۵۲، ۶۸	۱۲۸۸
گذرانیدن امتحان در پاریس / ۷۷	۱۲۹۰
داوطلب امتحان دوساله نیسانس / ۷۷	۱۲۹۱
مراجعت به ایران از فرنگ / ۲۸، ۳۹	۱۲۹۲/۳
مراجعت از سفر سوم فرنگ / ۵۶	۱۲۹۹
والی فارس / ۱۲۳	۱۲۹۹ (مهر)
کودتا / ۱۲۶، ۳۴۲، ۳۷۵، ۳۹۰	۱۲۹۹ (۳ اسفند)
تلگراف احمدشاه و اعلام ریاست وزرائی سیدضیاءالدین /	۱۲۹۹ (شب ۶ اسفند)
۱۲۶	
جواب دکتر مصدق به تلگراف احمدشاه / ۱۲۶	۱۲۹۹ (۶ اسفند)

- ۱۲۹۹ (۱۰ اسفند) تلگراف سید ضیاء الدین به دکتر مصدق / ۱۲۶ - ۱۲۷
- ۱۲۹۹ (۱۱ اسفند) تلگراف سید ضیاء الدین به دکتر مصدق / ۱۲۸
- ۱۲۹۹ (۱۶ اسفند) تلگراف مصدق به شاه و استعفا از والیگری فارس / ۱۲۹
- ۱۲۹۹ (۲۴ اسفند) تلگراف اعیان شیراز درباره بی نظمی شهر / ۱۳۴
- ۱۳۰۰ (۲ فروردین) تلگراف شاه در قبول استعفای دکتر مصدق / ۱۳۵
- ۱۳۰۰ (اواسط دی) حرکت به آذربایجان به عنوان والی / ۱۴۵
- ۱۳۰۰ وزیر مالیه / ۴۰
- ۱۳۰۲ نمایندگی در مجلس پنجم / ۲۲
- ۱۳۰۳ مستشاران امریکائی / ۳۹
- ۱۳۰۴ (نهم آبان) نطق در مخالفت با تغییر قانون اساسی / ۲۵۵، ۳۴۳، ۳۵۹
- ۱۳۰۵ (شهریور) مخالفت با دو نفر از وزرای دولت مستوفی الممالک / ۱۷۹
- ۱۳۰۵ (۲ اسفند) نطق درباره راه آهن / ۳۵۱
- ۱۳۰۶ (۹ اردیبهشت) نطق درباره راه آهن / ۳۵۱
- پس از شهریور ۱۳۲۰
- ۱۳۲۳ (۷ آبان) نطق در مجلس راجع به نفت / ۱۷۸
- ۱۳۲۳ (۲۳ آبان) طرح قانونی تحریم امتیاز نفت
- ۱۳۲۳ (۱۳ اسفند) نطق در مجلس و خطاب دزد گاه به آنجا / ۱۳۱
- ۱۳۲۳ (۱۵ اسفند) تلفن مصطفی فاتح / ۱۳۱
- ۱۳۲۳ (۱۵ اسفند) بردن مصدق به مجلس توسط دانشجویان دانشگاه / ۱۳۲، ۳۱۱
- ۱۳۲۳ (۲۳ اسفند) نطق در مجلس / ۱۳۲
- ۱۳۲۹ (۲۹ اسفند) تصویب طرح قانون ملی شدن صنعت نفت / ۲۳۳، ۳۰۵
- ۱۳۳۰ (۵ اردیبهشت) رأی تمایل مجلسین به نخست وزیری مصدق / ۳۰۵
- ۱۳۳۰ (۱۰ اردیبهشت) تصویب قانون نه ماده نفت / ۲۳۳
- ۱۳۳۰ (۱۵ خرداد) قرار تأمینیه دیوان بین المللی داد گستری / ۲۴۱
- ۱۳۳۰ (۲۹ خرداد) خلع ید / ۲۳۳، ۳۰۵
- ۱۳۳۰ (۲۳ تیر) شلوغی در تهران / ۲۴۸، ۲۴۷، ۲۱۰
- ۱۳۳۰ (۴ مرداد) حرکت هریمن از تهران به لندن / ۲۳۰

یادداشت دولت انگلیس / ۲۳۲	۱۳۳۰ (۱۱ مرداد)
گزارش دولت به مجلس / ۲۳۰	۱۳۳۰ (۱۳ مرداد)
اخطار به اتباع انگلیسی برای خروج از ایران / ۲۳۲، ۳۰۵، ۲۳۳	۱۳۳۰ (۴ مهر)
رسیدگی شکایت انگلیس در شورای امنیت / ۲۳۳، ۲۴۱	۱۳۳۰ (۲۲-۲۶ مهر)
فحاشی وکلای مخالف در مجلس به مصدق / ۲۱۷، ۲۴۹	۱۳۳۰ (۱۹ آذر ۲۶)
بستن قونسولگریهای انگلیس / ۲۳۳	۱۳۳۰ (اول بهمن)
تسلیم جواب ایران به دیوان بین المللی دادگستری / ۲۴۲	۱۳۳۰ (۱۵ بهمن)
احضار مصدق به مجلس / ۱۷۷	۱۳۳۱ (۸ اردیبهشت)
گزارش دولت به مجلس سنا / ۲۴۱	۱۳۳۱ (۲۲ اردیبهشت)
دفاع مصدق در دیوان بین المللی دادگستری / ۲۴۲	۱۳۳۱ (۱۹ خرداد-۲ تیر)
شرقیابی و استعفا / ۱۸۷، ۲۱۰، ۲۵۹	۱۳۳۱ (۲۶ تیر)
قیام مردم به طرفداری مصدق / ۱۸۷، ۲۴۹-۲۵۱، ۲۵۹	۱۳۳۱ (۳۰ تیر)
تجدید نخست وزیری مصدق / ۲۱۱	۱۳۳۱ (اول مرداد)
صدور رأی دیوان بین المللی دادگستری / ۳۰۶	۱۳۳۱ (اول مرداد)
تصویب قانون اختیارات / ۲۵۰	۱۳۳۱ (۲۰ مرداد)
قطع رابطه با دولت انگلیس / ۲۳۳	۱۳۳۱ (۳۰ مهر)
انتضای دوره اول قانون اختیارات / ۲۵۰	۱۳۳۱ (۲۰ دی)
پایان قرارداد شیلات / ۱۸۴	۱۳۳۱ (بهمن)
مذاکرات امریکا و انگلیس در پاریس / ۱۸۴، ۱۹۰	۱۳۳۱ (اول اسفند)
مذاکرات درباره سفر شاه / ۲۱۳، ۲۶۳	۱۳۳۱ (۵ اسفند)
شرقیابی / ۱۸۸، ۲۱۳	۱۳۳۱ (۶ اسفند)
۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۹، ۲۱۴، ۲۲۵، ۲۶۲، ۲۷۷، ۲۸۰، ۳۱۱، ۳۷۶، ۳۷۹، ۳۹۲	۱۳۳۱ (۹ اسفند)
مذاکرات شاه و دکتر شایگان / ۱۸۸	۱۳۳۱ (۱۱ اسفد)
فوت استالین / ۱۸۹، ۳۹۵	۱۳۳۱ (۱۶ اسفند)
لایحه قانونی مجازات اخلال در نظم و امنیت	۱۳۳۱ (۲۸ اسفند)

عمومی / ۲۸۷	
پیام مصدق به مردم / ۲۰۹، ۱۸۸	۱۳۳۲ (۱۷ فروردین)
پیام ایزنهاور به مصدق / ۳۷۷	۱۳۳۲ (خرداد)
امضای لایحه قانونی تشکیل و اختیارات کمیسیون امنیت اجتماعی / ۲۸۷	۱۳۳۲ (۱۸ تیر)
جلسه آئن دالس با اشرف پهلوی و دیگران در سویس / ۱۹۴	۱۳۳۲ (۲۰ مرداد)
صدور فرمان عزل مصدق / ۳۸۰، ۲۹۵	۱۳۳۲ (۲۲ مرداد)
تلفن ناشناس به مصدق در باره کودتا / ۳۷۹، ۲۸۹	۱۳۳۲ (۲۴ مرداد)
ابلاغ فرمان عزل / ۱۹۵، ۲۲۵، ۲۳۷، ۲۷۰، ۲۷۱	۱۳۳۲ (۲۵ مرداد)
۳۳۷، ۲۹۶، ۲۹۴، ۲۸۹، ۲۷۷	
رفتن شاه از رامسر به بغداد / ۱۹۵	۱۳۳۲ (۲۶ مرداد)
بازگشت هنرمند به تهران / ۱۹۵	۱۳۳۲ (۲۶ مرداد)
دستور مصدق به جلوگیری از تبلیغات حزب توده / ۱۹۲	۱۳۳۲ (۲۷ مرداد)
۲۹۵، ۲۷۷، ۲۷۲	
ملاقات هنرمند با مصدق / ۲۹۱، ۱۹۵	۱۳۳۲ (۲۷ مرداد)
۱۹۲، ۱۹۶، ۲۲۶، ۲۴۳، ۲۷۲، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۰	۱۳۳۲ (۲۸ مرداد)
۳۹۲، ۳۸۳، ۳۷۹، ۳۷۵، ۳۶۷، ۲۹۷، ۲۹۵	
شروع به کار مجدد آنتونی ایدن / ۱۹۲، ۳۵۱	۱۳۳۲ (۱۳ مهر)
نخست وزیر ایدن و اظهارات او درباره مصدق / ۱۹۲	۱۳۳۲ (۱۳ آبان)
۲۳۵	
پیام آنتونی ایدن به مردم ایران / ۲۷۹	۱۳۳۳ (۱۳ مرداد)
الغای لوایح قانونی دکتر مصدق / ۲۳۹	۱۳۳۳ (۴ شهریور)
لایحه فرجامی (دیوان کشور) / ۳۰۷، ۳۰۴، ۲۹۹	۱۳۳۳ (۱۴ شهریور)
دستگیری همکاران مصدق / ۲۸۷	۱۳۳۴ (۱۸ اردیبهشت)
اجازه اجرای ۲۴ لایحه قانونی مصدق / ۲۴۰	۱۳۳۴ (۱۶ مرداد)
نامه به دیوان کشور درباره عدم قبول عفو شاه / ۳۱۴	۱۳۳۴ (۲۲ مهر)
تسلیم لایحه دفاعی / ۳۱۷	۱۳۳۴ (۲۱ بهمن)
خاتمه دوره سه ساله زندان / ۱۷۱	۱۳۳۴ (۱۲ مرداد)
نگارش بخش کتاب دوم / ۱۷۱	۱۳۳۹

<http://chebayadkard.com/>

فهرست اعلام اشخاص

الف

- آچن ۱۸۱، ۱۸۴
آرمیتاژ اسمیت Armitage-Smith ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۰
آزموده، حسین ۲۰۷، ۲۲۴، ۳۱۰، ۳۱۸، ۳۲۳، ۳۲۹، ۳۲۶
آق اولی (پیش)، تقی ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۱۶
آق اولی، فرج الله (سپید) ۲۱۰، ۲۶۰
آقاشیرازی = حاج آقا
آیزن-هاور ۱۸۹، ۱۹۰، ۳۳۷، ۳۴۵، ۳۶۴، ۳۷۳، ۳۷۵
آیکن (پرفسور) ۱۵۲
اتلی، کلمنت ۳۹۳-۳۹۵
احتشام السلطنه علامیر، محمود ۹۷، ۱۱۶
احمدشاه ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۹، ۱۳۵، ۲۳۴، ۲۵۷، ۲۸۹
احمد مصدق ۷۸، ۷۹، ۱۳۶، ۲۶۶، ۲۸۲
اخوی، جمال ۲۴۳، ۳۱۹، ۳۲۱
اخوی (تقوی)، حاج سید نصرالله ۱۵۶
ادریس میرزا ۱۲۶
ادیب ۱۳۱
ادیب السلطنه سمعی، حسین ۱۱۵، ۱۱۶
ادیب الممالک قراہانی ۱۳۱
ارباب بهمن زردشتی ۹۳، ۹۴
ارباب کیخرو شاهرخ ۱۲۲
- اردبیلی، سیدحسین ۱۰۸
اردشیر جی ادولجی ۸۳، ۱۵۴
ارشدالدوله ۶۳
ارفع الدوله، رضا ۱۲۲
استالین ۱۸۵، ۱۸۹، ۳۴۵، ۳۷۵، ۳۹۵
استوکس ۳۶۳، ۳۶۶، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵
استیونس ۱۶۳
اسدالله خارقانی = خارقانی
اسدالله محلاتی = محلاتی
اسکندری = سلیمان میرزا
اسمیل آقا سمیتقو ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۶
اشتری، احمد ۱۰۵، ۱۰۷
اشرف (دختر مصدق) ۷۹
اشرف پهلوی ۱۹۴، ۲۱۸
اصفہانی = جمال (حاجی آقا)
اعتلاء السلطنه خلعت بری، نصرالله ۱۴۳، ۳۴۲
اعلم الدوله ثقفی، دکتر خلیل ۷۰-۷۲، ۹۲
افشار طوس (سرتیپ) ۲۷۲
اقبال السلطنه ماکونی ۷۳، ۷۴
اقبال الممالک، عبدالله خان میر پنج ۷۳
الهامی = ساعد السلطنه
امام جمعه تهران ۲۵۰ (دکتر سید حسن امامی)
امام جمعه خویی، یحیی ۴۱

- امامی (دادستان کل) ۳۰۹
 امیر ارشد، سام خان ۱۴۸
 امیر اعظم (دکتر) ۱۴۲
 امیر بهادر، حسین پاشا خان ۹۷
 امیر صادقی (شوفر شاه) ۲۶۵
 امیر عشایر خنخالی ۱۵۸
 امیر علانی، شمس الدین ۲۷۹، ۲۶۹
 امیر فضل، اسمعیل آقا (سرلشکر) ۱۴۵
 امیر کبیر ۱۴۶
 امیر مجاهد بختیاری ۱۵۸
 امیر مقیم بختیاری ۱۴۸، ۱۵۹
 امیر نظام گروسی، حسنعلی ۵۲
 امیر نظام همدانی = سردار اکرم (حاجی) ۸۸، ۸۹
 امین الدوله، محسن ۹۲
 امین السلطان، علی اصغر ۵۰، ۵۳، ۵۴، ۱۹۵
 امین الضرب، حسین ۹۱
 امینی، ابوالقاسم ۲۶۵
 انتظام، نصرالله ۱۹۹
 انصاری ۲۰۷، ۳۱۵، ۳۱۸
 انیس الدوله ۵۰
 ایدن، سرآنتونی ۱۸۰-۱۹۲، ۲۳۵، ۲۶۹
 ۲۷۰، ۲۷۶، ۲۹۷، ۳۴۳، ۳۷۵، ۳۹۰، ۳۹۵
 ایزدی، سلیم خان ۱۰۸
- ب-ب
 بذاتف ۸۸
 بختیار، ابوالقاسم ۲۱۲
 برگمن (برفسون) Bergmann ۱۵۱
 بزرگمهر، سردگ جلیل ۳۶۷
 بغایری، عبدالرزاق ۵۴
 بقاء الملک ۱۱۵، ۱۱۶
- بقائی (سرلشکر) ۱۵۱، ۲۴۸
 بنش، ادوارد ۱۹۸
 بنی سلیمان خبیر معظم ۱۳۷
 بوداغیانس ۱۶۳
 بوذرجمهری، کریم آقا (سرلشکر) ۱۳۱
 بوسکس آلمانی ۴۶
 بولارد، مریدر R. Bullard ۳۵۶
 بهارمست، سرلشکر محمود ۲۱۲، ۲۶۰، ۲۶۷
 بهبهانی، آیه الله سید محمد ۲۱۴، ۲۶۳
 بهمن، سیف الدین ۷۱
 بهمن زردشتی (ارباب) ۹۳، ۹۴
 بیتش = آق اولی
 پرن سویسی E. Perron ۱۸۷، ۲۹۳، ۳۳۹
 پرنو Perrnaud ۸۱
 پرشین (دکتر) ۱۵۳
 پرنیا، دکتر حسین ۲۷۸
 پرنیا، هرمز ۲۶۴
- ت-ث
 تجدد، رضا ۳۲۲، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۳۰
 ترومن ۱۸۳، ۳۶۴
 نقوی = اخوی
 نقی آقا (حاج میرزا) ۱۴۷
 نقی زاده، حسن ۴۰، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۹۰
 توفیقی، محمد = سردار عظیم
 تومانیان، الکساندر خان ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۱۰
 تیمورتاش، عبدالحسین خان (سردار معظم) ۹۲
 ثریا (ملکه) ۱۸۶، ۲۱۴، ۲۶۲، ۳۸۷
 ثقه الدوله دیا، ابوالحسن ۶۵، ۶۸، ۹۳، ۱۱۵
 ثقه السلطنه، یحیی میرزا ۱۲۶
- ج-چ
 جعفر آقا شکاک ۱۴۶

- جم، محمود = مدیرالملک
جمال اصفهانی (حاجی آقا) ۱۶۳
چرچیل ۱۸۲، ۱۸۳
- ح
حاج آقا شیرازی ۸۵
حاج آقا نورالله = نورالله
حایری شاه باغ ۲۴۳
حسن شیرازی (حاج میرزا) ۳۷۷
حسینی، مهندس کاظم ۳۹۵
حسین چاه کوتاهی (شیخ) ۱۲۴
حشمت الدوله والاتبان فتح الله ۵۳، ۶۳، ۶۴، ۲۱۳، ۲۶۲
حشمت الممالک حکمت ۱۳۴
حمیدرضا ۲۱۵، ۲۶۵
حیدر عمواولی ۱۱۹
- خ
خارقانی، حاج سیداسدالله ۲۸
خبیر معظم (بنی سلیمان) ۱۳۷
خدایارخان (سرلشکر) ۱۴۵-۱۵۸، ۱۶۸
خلخال، حاجی شعبانعلی ۱۴۴، ۱۴۶
- د-ذ
دادستان (سرتیپ) ۲۸۰
دالس، آلن ۱۹۴، ۳۷۵، ۳۷۸
دالس ژان فوستر (وزیر خارجه) ۱۸۹، ۱۹۳
داور، علی اکبر ۱۹۹، ۲۰۰
دیرالوزاره (حاج) ۶۵
درخشش، محمد ۲۸۵
دمخین لهستانی (دکتر) ۷۶
دولا پرس ۷۶
دولت آبادی، علی محمد (حاج میرزا) ۸۵، ۸۶
- دولت آبادی، یحیی (حاج میرزا) ۸۳
دونالی، ادوارد ۱۹۳، ۲۹۴
دهخدا، علی اکبر ۸۵، ۸۶
دهقان، محمدباقرخان ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۳۶
دیا = ثقة الدوله
دیوان بیگی، رضا علی ۲۷۴
ذکاء الدوله غفاری، امیرسهاام الدین ۸۳، ۱۱۸
ذکاء السلطنه شیانی، موسی ۸۳
ذکاءالملک فروغی، محمدعلی ۱۰۵، ۱۰۷
۱۲۰، ۱۵۹، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۹
- ر-ژ
راس (مستر) A. Ros ۲۶۸، ۲۶۹
رایت، دنیس ۳۵۱
رزم آرا، حاجیعلی ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۷۸، ۳۷۹
۳۸۹
رضاخان مترجم (میرزا) ۱۵۱
رضاشاه پهلوی ۱۷۹، ۱۹۱، ۱۹۶، ۲۰۱، ۲۳۵، ۲۵۷، ۲۶۱، ۲۸۲، ۳۰۰، ۳۳۹، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۱، ۳۵۴، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۷۳، ۳۸۰، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۹۰
(نیزنگاه کنید به سردار سپه)
رضوی مهندس احمد ۳۹۶
روتشتین = روتشتین
روحانی، قواد ۲۶۸، ۲۶۹
روتشتین T.A. Rothstein ۱۶۲
روله، ژان ۸۰
رهنما، غلامحسین خان ۵۴
ریاحی، سرتیپ تقی ۳۷۹
زاهدی، سپهبد فضل الله ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۴
۱۹۶، ۱۹۷، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۹۱
۳۸۰

- ش
- شاهرخ = ارباب کیخسرو
- شاهین (دربادار) ۲۶۹
- شایگان، دکتر سید علی ۱۹۱، ۱۹۷، ۳۹۶
- شپرد ۳۹۵ F. Shepherd
- شجعی ۲۰۳، ۲۰۷، ۳۱۸
- شخن اسکی ۶۶
- شریف امامی، مهندس جعفر ۱۹۷
- شعاع الدوله دیبا ۹۵
- شعاع السلطنه ۱۱۵ - ۱۱۷
- شکوه الملک، حسین ۹۹، ۱۰۵
- شمس (پرفسور) ۱۵۲
- شمس العلماء قریب ۸۰
- شوارتسکف، نورمان ۱۹۴
- شومستر ۵۶، ۸۸
- شومیاتسکی B. Shumiatky ۱۶۲
- شهیدزاده، علی ۲۱۹، ۳۱۰، ۳۱۸، ۳۲۸
- شیبانی، حبیب الله خان (سرلشکر) ۱۴۶ - ۱۵۷، ۱۷۹
- ص - ض
- صاحب دیوان شیرازی، فتحعلی خان ۵۰
- صادق اف (مجاهد) ۶۵
- صالح، اللهیار ۲۶۸
- صالح، علی پاشا ۱۸۶، ۱۹۰، ۲۶۵، ۲۶۴، ۲۹۱
- صبا، کمال السلطان ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۶
- صدر حسن ۲۱۹، ۳۱۰
- صدیقی، دکتر غلامحسین ۱۹۷
- صمصام السلطنه بختیاری ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۴۲، ۱۶۳، ۱۶۵، ۲۸۹
- صولت الدوله قشقانی ۱۲۲
- ضیاء الدین (سید) = طباطبائی
- ضیاء الملک همدانی ۹۷
- ص
- سادچیکف ۱۸۴، ۳۴۳
- ساعدا السلطنه الهامی (حاج) ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳
- ساعدا نظام، جمشید میرزا ۵۳
- ساکس (سایکس)، سر پرس ۱۲۵
- سالار معظم نظام مافی، محمد علی ۸۳
- سپهبدار رشتی = سردار منصور
- سپهسالار، محمدولی خان تنکابنی ۹۱، ۹۲
- سرخوش = یحیی خان
- سردار اشجع ۱۳۸
- سردار اکرم = امیر نظام همدانی
- سردار جنگ بختیاری ۱۳۸
- سردار سپه (رضا خان پهلوی) ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۵۱
- ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۵۹
- (نگاه کنید نیز به: رضا شاه پهلوی)
- سردار عشایر حاج علیلو، خرغام ۱۴۶ - ۱۵۱
- ۱۵۰
- سردار عشایر قشقانی = صولت الدوله
- سردار عظیم، محمد توفیقی (سرلشکر) ۱۴۵
- سردار قانقر حکمت، رضا ۱۳۴
- سردار کبیر تنکابنی ۹۲
- سردار محتشم بختیاری، غلامحسین ۱۳۷، ۱۳۸
- سردار معظم بجنوردی = تیمورتاش
- سردار منصور، سپهبدار رشتی (فتح الله) ۱۲۲
- سعد الملک ۹۱
- سلطان العلمی بروجردی ۱۱۳
- سلیمان میرزا اسکندری ۴۰، ۱۶۰، ۲۵۷
- سمیتقو = اسمعیل آقا
- سنجابی، دکتر کریم ۱۸۷
- سهیلی، علی ۱۸۳ (به اشاره و کنایه اسم برده)
- سیمون، سرجان ۲۰۰

ط

طباطبائی - سید ضیاء الدین ۱۰۹،
۱۲۶-۱۲۸، ۱۱۷، ۱۱۸، ۳۹۴-۳۹۵
طباطبائی، سید محمد صادق ۸۵، ۱۶۰

ع-غ

عباس خان مهندسباشی (میرزا) ۶۴
عباس میرزا نایب السلطنه ۹۱
عبدالرحیم خان (گماشته) ۹۳، ۹۴، ۱۳۷
عبدالرحیم خان قائمقام ۵۳
عدل الدوله ۱۴۶

عضدالسلطان، ابوالفضل میرزا ۱۱۵-۱۱۷
عقیلی ۲۰۷، ۳۰۱، ۳۱۵، ۳۱۸

علاء، حسین ۱۱۰، ۱۶۵، ۱۷۱، ۱۷۹، ۱۸۵،
۱۸۷، ۱۹۹، ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۴۷

۲۵۶، ۲۶۲، ۳۶۲، ۳۶۳

علاءالسلطنه، محمدعلی ۱۰۱-۱۰۳، ۱۲۵

علی آبادی، میرزا داودخان ۱۰۵

علی اصغر ماجلی ۸۰

عین الدوله ۵۲، ۵۳، ۸۸، ۱۰۳، ۱۰۹

غلامحسین مصدق (دکتر) ۷۹، ۲۶۷، ۳۹۳

ق

قائمقام، عبدالرحیم خان ۵۳

قدسی (عروس مصدق) ۲۶۴

قریب = شمس العلماء

قریب، جوادخان ۵۴

قمی، میرزا احمد ۱۰۵

قوام السلطنه، احمد ۹۶، ۹۷، ۱۰۱، ۱۳۸-

۱۴۲، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۵، ۲۴۵، ۲۵۱

۳۹۴-۳۹۵، ۲۵۹

قوام الملک شیرازی ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۶۴،

۱۶۶

ک-گی

کاساکوفسکی ۳۵۰

کاشانی، آیه الله سید ابوالقاسم ۱۸۸، ۳۷۱

کاشانی، شیخ محمدعلی ۵۴، ۷۹، ۸۰

کافارادزه ۱۳۳، ۱۷۸، ۲۹۳، ۳۴۳، ۳۶۱

۳۸۶

کاکس، سر پرس ۱۲۰، ۲۳۲

کرک امریکائی (دکتر) ۹۲-۹۵

کریم پور شیرازی ۳۴۴

کومینسکی Kosminsky ۹۱

ف

فاتح، مصطفی ۱۳۱

فاطمی، دکتر حسین ۱۸۷، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۴۵

۲۴۶، ۲۶۶، ۲۸۹، ۳۹۵، ۴۰۰

فخرالملک اردلان ۱۴۲

فرخی، محمد ۳۴۲

فرشی، حاج میرزا آقا ۱۵۰

فرمانفرما، عبدالحسین میرزا ۵۲-۵۴، ۶۵، ۹۱

۹۲، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۵

۱۳۶، ۱۶۴، ۱۶۶، ۳۴۱

- مخبر السلطنه، مهدیقلی ۱۰۴، ۱۲۹، ۱۴۳،
۱۴۸، ۱۵۰، ۱۷۹، ۳۴۲
- مخبر الملک، محمدقلی ۱۰۴، ۱۰۷
- مدرس، سید حسن ۵۶، ۸۵، ۳۴۴
- مدیر الملک جم. محمود ۱۴۴
- مرنارد (رئیس خزانه) J.Mornard، ۵۶، ۸۸
- مساعد السلطنه، اوانس خان ۳۶
- مستوفی الممالک، حسن ۵۴، ۶۲، ۶۹،
۸۸-۹۱، ۱۰۴-۱۰۹، ۱۱۲، ۱۵۹-۱۶۳، ۱۶۴
- مستوفی الممالک، یوسف ۵۴، ۸۵
- مسعود، محمد ۳۴۴
- مسعودی، عباس ۱۹۸
- مشارالدوله حکمت ۱۳۴
- مشار الملک، حسن مشار ۳۵۹
- مشاور الممالک انصاری، علیقلی ۱۱۸
- مشیر دفتر (حاج) ۱۵۱
- مشیرالدوله، حسن ۲۸، ۳۹، ۵۶، ۸۵-۸۹،
۱۱۹-۱۲۲، ۱۲۵، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۱،
۱۴۳، ۱۵۶، ۱۵۹-۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷،
۲۳۴، ۲۹۲، ۳۴۱، ۳۴۲
- مشیرالدوله، محسن ۵۴
- مشیر السلطنه، احمد ۶۴
- مصدق = احمد
- مصدق = غلامحسین
- مصدق السلطنه ۶۶، ۱۶۶ (مواردی که محمد
مصدق بود ذکر نشد)
- مصدق الملک ۶۶
- مصدق الممالک ۱۴۹
- معمد، دکتر محمود ۶۸، ۹۲
- معمد الحکماء، میرزا عبدالکریم ۶۸
- مغزالدوله نبوی، تقی ۱۱۹
- کمال السلطان = حبا
- کلود (پرفسور) ۶۹
- کیخسرو شاهرخ (ارباب) ۱۲۲
- گاندی ۳۵۷
- گریدن H Grady ۱۸۲
- گلشانیان (سرتیب) ۱۳۲
- گلشانیان، عباسقلی ۳۲۰، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸،
۳۲۹
- ل
- لانسینگ R.Lansing ۲۳۴
- لاواشری L.Lavachem (رئیس ضرابخانه) ۹۳
- لاهوری، ابوالقاسم ۱۴۳، ۱۵۷
- لطفعلی نوری ۱۳۴
- لورن، سرپرسی P.L.Loraine، ۱۴۴، ۱۶۲، ۳۵۹
- لونی (مستر) ۲۶۸، ۲۶۹
- لیانازوف، مارتین M.Lianazoff، ۱۵۵، ۱۶۵
- لینکوهی. فتح الله ۲۸۱
- م
- ماجدی، علی اصغر ۸۰
- ماکورماک (رئیس اداره عایدات) ۴۱
- مجنزاده، بهرام ۳۱۰
- محسن آقا (حاج) ۱۴۸
- محلاتی، شیخ اسدالله ۵۶
- محمد حسن میرزا ۱۴۶، ۱۵۸
- محمد رضا شاه پهلوی ۱۷۱ پیوسته، در بسیاری از
صفحات (به نام یا به عنوان)
- محمد علی شاه ۱۱۳، ۱۶۶، ۱۳۶، ۳۷۵
- محمد علی کاشانی (شیخ) ۵۴، ۷۹، ۸۰
- محمود صاحب دیوان (میرزا) ۴۹-۵۱
- مخبرالدوله، علیقلی ۵۴

- معظم السلطان گلپایگانی (پدر معظمیه) ۱۳۸
 معظمی، مهندس سیف الله ۱۹۷
 معظمی، دکتر عبدالله ۱۸۷، ۱۹۱، ۲۶۲
 معین الملک ۱۰۳
 مفتخ الدوله، اسحق ۱۱۸، ۳۴۲
 مقدم (سرتیپ دکتر) ۲۶۸
 مک نایر، سرآرنولد McNair ۳۰۶۸
 مکی، حسین ۱۹۱، ۲۵۴، ۳۶۷، ۳۹۵
 ملکه مادر ۲۱۸
 ممتاز الملک، مرتضی ۱۰۷
 منتخب الملک، محمدقلی خان ۱۶۲
 مؤتمن الممالک، میرزا جوادخان ۵۸، ۶۱
 مؤسس خان ارمنی ۱۴۷
 مولی تور Molitor ۱۴۲
 مؤید الشریعه ۱۳۰
 مؤید الملک شیرازی، محمدتقی خان ۱۲۰،
 ۱۲۱، ۱۳۴، ۱۳۵
 مید (ماژور) M.J. Meade ۱۲۴، ۱۳۴، ۱۶۴
 میلسپو (دکتر) A.C. Millsbaugh ۱۴۰، ۲۵۰
- ن
 ناصرالدین شاه ۴۱، ۵۲، ۱۹۵
 ناصرالملک همدانی، ابوالقاسم ۱۱۲
 (نایب السلطنه سابق)
 نبی الله ۲۰۸
 نجم آبادی، شیخ هادی ۸۵
 نریمان، محمود ۲۳۰
 نزهة الدوله ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۸
 نصر، دکترولی الله خان ۸۲، ۱۶۵
 نصره الدوله = فیروز
 نصره السلطنه ۱۳۶، ۱۳۷
 نصیرالملک شیرازی، ابوالقاسم ۱۳۴، ۱۳۶
- نصیری، سرهنگ نعمت الله ۳۸۰
 نظام السلطنه مافی، حبیبقلی ۱۴۶
 نظام مافی = سالار معظم
 نظام الملک، عبدالوهاب ۵۴، ۶۴
 نقدی (سپهبد) ۲۱۲، ۲۶۰
 نوبری، میرزا اسمعیل ۱۴۶
 نورالله اصفهانی (حاج آقا) ۱۳۸
 نوز(مسیو) ۳۰
 نیرالدوله، سلطانحسین میرزا ۵۸
 نیرالسلطان، قهرمان خان ۶۳
 نیرالسلطان نوائی، مصطفی ۱۱۶، ۱۴۰
- و
 وارن، ویلیام ۳۸۱
 واسموس Wassmuss ۱۳۸
 والا تبار = حشمةالدوله
 وثوق الدوله، حسن ۵۶، ۶۱، ۸۹، ۹۳،
 ۹۶-۹۸، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۹-۱۱۳، ۱۱۶،
 ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۳۶، ۱۴۲، ۱۶۰،
 ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۷۹، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۴،
 ۲۵۶، ۲۶۲، ۲۸۹، ۳۴۲
 وزیر دفتر، حسین ۵۳
 وزیر دفتر، هدایت (پدرمصدق) ۴۱، ۴۸-۵۰
 وکیل الملک، میرزا فضل الله منشی باشی ۵۳،
 ۵۴
 وکیل الملک، مرتضی قلی خان ۵۸، ۶۱
 وویر (ماژور) J.L.R. Wier ۱۲۴
- ه
 هادی نجم آبادی (شیخ) ۸۵
 هایم (پرفسور) Heim ۶۹-۷۲
 هریمن، اورل ۱۸۱، ۱۸۲، ۲۲۹-۲۳۲، ۲۴۸،
 ۲۶۸، ۳۹۵

ی	هندرسن L.Henderson ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵،
یحیی خان سرخوش ۶۳	۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۶۴-
یزدان پناه، مرقضی (سجید) ۱۸۸	۲۶۶، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۹۰، ۳۹۶
یمین الممالک اسفندیاری، میرزا اسدالله خان	هنسنس بلژیکی J.-R. Heymsens ۹۲، ۱۰۳
۵۶، ۱۲۰، ۱۲۵	هیئت، علی ۲۰۷، ۳۰۲، ۳۰۷، ۳۱۲، ۳۱۴،
یورنیف Yureniev ۹۱	۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۴، ۳۲۸

<http://chebayadkard.com/>

فهرست جایها

آبادان ۱۸۱، ۳۶۳، ۳۸۴، ۳۹۵	۳۸۶
آتن ۶۷	بیمارستان ۲ آرتش = باغ مخبرالدوله
آذربایجان ۱۴۳-۱۵۸، ۳۴۲	بیمارستان امیراعلم = باغ کنت
آشتیان ۶۲	پاریس ۳۶، ۶۷-۷۰، ۷۴
ابوموسی (جزیره) ۱۶۲، ۳۴۲، ۳۵۹	پهلوی (بندر) ۷۲، ۹۳
احمدآباد ۱۷۱، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۸۹، ۲۹۳	تبریز ۵۲-۵۳، ۱۴۳-۱۵۷، ۱۶۶، ۳۴۲، ۳۴۹
۳۳۶، ۳۵۳، ۳۶۹، ۳۸۰، ۳۸۶، ۳۸۸	تفرش ۶۲
اسکو ۱۵۶	تفلیس ۶۵، ۶۶، ۹۵، ۱۱۶، ۱۱۹
اسلامبول ۶۷، ۱۱۶	تنگستان ۱۲۴
اصفهان ۵۸، ۹۲، ۱۳۶-۱۳۹	چهارمحال ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۵۵
افجه ۷۳، ۷۴	حصارک ۹۳
امریکا ۱۸۱ بعد در غالب صفحات	خاتون آباد (اصفهان) ۵۸
انگلیس در غالب صفحات	خراسان ۵۴-۵۸
بادکوبه ۶۶، ۷۶، ۹۵، ۱۱۶	خرقان (همدان) ۱۵۸
باطوم ۶۶، ۱۱۶، ۱۱۹	خلیج فارس ۱۶۲، ۳۵۹
باغ پروتوا ۷۹	خوزستان ۲۲۹
باغ کنت (بیمارستان امیراعلم) ۵۱	دریاچه ارومیه ۱۶۳
باغ مخبرالدوله (بیمارستان ۲ آرتش) ۴۷، ۱۴۰	دهکرد ۱۳۸
بخارست ۱۱۷	رم ۱۱۸
بختیاری = چهارمحل	رومانی ۱۱۷
بلژیک ۷۵	زردیان ۱۳۸
بمبائی ۱۲۰	سامان ۱۳۸
بوشهر ۵۶، ۱۲۰، ۱۲۳	سفید کله ۹۴
بیرجند ۱۸۷، ۲۱۷، ۲۹۳، ۳۴۴، ۳۵۶، ۳۵۹	سلطان آباد (شیراز) ۱۳۰

سوهانک ۷۳	قهقرخ ۱۳۹
سوثیس ۷۵-۸۳، ۱۱۴، ۱۱۶-۱۱۹، ۲۲۸، ۳۴۰	کاج (اصفهان) ۵۸
سیدان ۱۳۶	کرمان ۵۸
سیستان ۱۰۹	کرمانشاه ۱۰۳
سیوند ۱۳۶، ۱۳۷	گرکان ۶۲
شاه آباد ۹۳	گز ۱۳۷
شاه پسند ۷۳	لاهی ۲۰۸، ۲۴۱
شمس آباد (اصفهان) ۱۳۸	لواسان ۳۶
شمیران ۸۲	لوزان ۷۰، ۷۱، ۱۱۷
شوری ۱۵۰-۱۵۶، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۸۴	مارسی ۶۷، ۱۲۰
۲۰۲، ۲۳۷، ۳۴۳، ۳۵۸، ۳۸۶	مسجد سپهالار ۶۲
شیخ شعیب (جزیره) ۱۶۲، ۳۴۲	مسجد سراج الملک ۸۵
شیراز ۱۲۰-۱۴۰، ۱۶۶، ۳۴۳، ۳۵۹	مسجد شیخ عبدالحسین (آذربایجانیه) ۱۱۳
عزیزآباد (چهارمحال) ۱۳۸	مصر ۱۸۱
عمارت خورشید ۶۳، ۱۰۳	موریس ۲۵۵
فارس ۱۲۰-۱۳۸، ۱۴۳، ۱۵۵	مهیاری ۱۳۷
فریبورگ ۷۵	میلان ۱۱۸
قزوین ۹۴، ۱۱۳، ۱۱۶	نوشتل ۷۵-۸۱
قلعه شور ۱۳۷	ورامین ۳۹
	ینگلی امام ۹۳، ۹۴

فهرست اداره‌ها و مجامع و روزنامه‌ها

<http://chebayadkard.com/>

- | | |
|--|-----------------------------------|
| دیوان بین‌المللی دادگستری ۲۴۱، ۲۵۰، ۲۵۸، | اداره تجارت روس در ایران ۹۱ |
| ۲۷۹، ۲۸۶، ۳۰۶، ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۹۱ | اداره کل محاسبات مالی ۹۷ |
| رفراندوم ۲۰۵، ۲۵۴، ۲۶۷، ۲۷۰، ۳۷۲، ۳۷۴، | اداره کمک‌های فنی آمریکا ۳۷۱ |
| ۳۸۲ | اصل چهار ۱۹۳، ۲۹۴، ۳۴۳، ۳۷۸، ۳۸۱ |
| روزنامه اتحاد ملی ۲۸۹، ۲۹۰ | اتجمن مظفری ۶۲ |
| روزنامه اطلاعات ۳۰۹، ۳۲۱ | بانک استقراضی روس ۹۱ |
| روزنامه ایران ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۲، ۲۶۲ | بانک بین‌المللی ۲۹۰، ۳۶۴، ۳۶۸ |
| روزنامه بیرمنگام پست ۲۵۱ | بانک ملی ۸۷ |
| روزنامه پست تهران ۲۷۴، ۳۵۳ | پایگاه آلپ ۱۹۱-۱۹۵، ۱۹۶، ۲۶۸، ۳۶۲ |
| روزنامه تهران مصور ۲۸۷ | ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۸، ۳۹۰ |
| روزنامه جنگل ۱۰۸ | پلیس جنوب ۱۲۲-۱۳۵ |
| روزنامه خواندنیها ۳۰۱ | جامعه ملل ۱۷۹، ۱۹۸-۲۰۰، ۲۹۰ |
| روزنامه داد ۳۶۹ | جبهه ملی ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۸۹، ۲۰۵، ۲۲۸، |
| روزنامه دنیا ۳۴۷، ۳۷۰ | ۲۳۶، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۵۳، |
| روزنامه راه مصدق ۲۷۳ | ۲۸۹، ۳۶۰، ۳۷۳، ۳۹۶ |
| روزنامه رعد ۱۰۹، ۱۱۱ | جمعیت دموکرات ضد تشکیلی ۱۱۱ |
| روزنامه سپیدوسپاد ۲۹۹، ۳۰۲ | جنگل ۱۰۸ |
| روزنامه ستاره ایران ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۳ | حزب اعتدال ۸۵، ۹۲، ۱۱۱ |
| روزنامه صدای ایران ۱۱۶ | حزب توده ۱۸۹، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۲-۲۰۴، |
| روزنامه فیگارو ۱۹۴ | ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۸۰، ۲۸۶، ۲۹۵، ۳۴۴، |
| روزنامه کیهان ۳۱۲، ۳۱۹، ۳۲۱ | ۳۵۴، ۳۶۰، ۳۶۸، ۳۷۰، ۳۷۴، ۳۷۶، |
| روزنامه مرد امروز ۳۴۲ | ۳۷۹، ۳۷۰، ۳۸۵ |
| روزنامه المصور ۱۹۴، ۲۷۱، ۲۷۷، ۲۹۴ | حزب دموکرات ۸۵، ۱۱۱ |
| روزنامه نهضت مقاومت ملی ۲۷۵ | حزب دموکرات ضد تشکیلی ۲۶۱ |

- سازمان برنامه ۲۳۳، ۲۳۶، ۳۸۶، ۳۹۰، ۳۹۱
سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی ۲۸۰،
۲۸۱
شرکت خیریه پرورش ۸۶
شرکت ملی نفت ایران ۲۳۶
شرکت نفت ایران و انگلیس ۱۳۰، ۱۳۱، ۲۳۴،
۲۴۰، ۲۴۱، ۲۵۴، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۱،
۲۸۳، ۳۵۸، ۳۶۰-۳۶۲، ۳۶۶
شورای امنیت ۲۲۳ و ۲۳۹ بعد
شورای عالی اقتصاد ۲۰۱
شیلات ۱۵۵، ۱۶۵، ۱۸۴، ۲۷۱، ۳۴۳، ۳۸۷
فدائیان اسلام ۳۵۹
فراکسیون نهضت ملی ۲۱۳
فوج همدان ۹۷
- کمیسیون اطلاق نظام ۱۰۵
کمیسیون تطبیق حوالجات ۸۸-۹۵
کمیسیون حرب ۶۳
کمیسیون نظارت بر مالیه ایران ۹۱
کنرسیوم ۲۶۷، ۲۷۶، ۲۸۳، ۲۹۶، ۲۹۷،
۳۴۵، ۳۷۸، ۳۸۲، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۹۷
مأموریت برای وطنم (کتاب) ۱۷۱، ۱۸۵،
۱۸۶، ۱۹۳، ۲۰۵، ۳۳۳
مجلس شورای دولتی ۶۳
مجلس مشاوره عالی ۱۰۳-۱۱۰
مجمع انسانیت ۶۲-۶۴
مجمع ملل متفق ۱۷۹
مدرسه سیاسی ۵۴، ۸۲
هیئت هشت نفری ۲۱۸، ۲۵۹

انتشارات علمی منتشر کرده است:

مجله سخن (۲۶ مجلد)

دکتر پرویز ناتل خانلری

فرهنگ ایران زمین (۱۳ مجلد)

ایرج افشار

یادداشتهای قزوینی (۵ مجلد)

ایرج افشار

تاریخ انقلاب مشروطیت (۳ مجلد)

دکتر مهدی ملک‌زاده

فردوسی‌نامه (۳ مجلد)

سید ابوالقاسم انجوی شیرازی

احوال و آثار خوشنویسان (۲ مجلد)

دکتر مهدی بیانی

سفرنامه شیکاگو

به کوشش همایون شهیدی

<http://chebayadkard.com/>

گیتانجالی <http://chebayadkard.com/>

حسن شهباز

کاندید

حسن شهباز

کمدی انسانی

حسن شهباز

یاد و یادبود

دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی

فرمانفرمای عالم

دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی

فرهنگ اشعار حافظ

دکتر محمد علی رجایی بخارایی

سرنی (۲ مجلد)

دکتر عبدالحسین زرین کوب

زندگانی شاه عباس (۳ مجلد)

دکتر نصرآ... فلسفی

تاریخ صفویه

دکتر احسان اشرافی

قصه‌ها و افسانه‌ها

لیلی گلستان

مکتب شمس

سید ابوالقاسم انجوی شیرازی

تاریخ کرمان

دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی

منتخب التوار یخ

میرزا ابراهیم شبانی (صدیق الممالک)

فرهنگ فنی دانشگاهی انگلیسی- فارسی
نادر گلستانی داریانی

فرهنگ فنی دانشگاهی آلمانی- فارسی
نادر گلستانی داریانی

گلچین جهانبانی

محمد حسین جهانبانی

کلیات فلسفه اسلامی

غلام حسین آهنی

مجموعه آثار میرزا ملکم خان
استاد محیط طباطبائی

دیوان مشتاق

حسین مکی

تاریخ بیست ساله ایران (جلد هفتم)

حسین مکی

تاریخ بیست ساله ایران (جلد هشتم)

حسین مکی

دیوان عاشق

حسین مکی

تاریخ جنبش سربداران

عبدالرفیع حقیقت

تراژدی فاوست

حسن شهباز <http://chebayadkard.com/>

<http://chebayadkard.com/>

دیوان حافظ

احمد سهیلی خوانساری

سفرنامہ الموت

علی محمد ساکی

مازندران

عباس شایان